



جغرافیای تاریخی
کشورهای اسلامی (۱)



دکتر حسین قهرجانیلو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی

نویسنده:

حسین قره‌چانلو

ناشر چاپی:

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها

فهرست

فهرست ۵

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی جلد ۱ ۱۱

مشخصات کتاب ۱۱

[مقدمه کتاب] ۱۱

سرآغاز ۱۱

اشاره ۱۱

سخن «سمت» ۱۱

فهرست مطالب ۱۲

پیشگفتار ۱۳

[بخش اول: کلیات] ۱۵

فصل اول تعریف جغرافیا ۱۵

اشاره ۱۵

جغرافیا از دیدگاه جغرافیانویسان اسلامی ۱۷

زمینه‌ها و عوامل مؤثر در پیدایش و رشد دانش جغرافیا ۱۷

تأثیر روشهای جغرافیایی هند، ایران و یونان در شکل‌گیری جغرافیای اسلامی ۲۰

اشاره ۲۰

تأثیر جغرافیای هندی بر جغرافیای اسلامی ۲۱

تأثیر جغرافیای ایران بر جغرافیای اسلامی ۲۲

تأثیر جغرافیای یونان بر جغرافیای اسلامی ۲۳

فصل دوم پیدایش مکاتب جغرافیایی در اسلام ۲۵

اشاره ۲۵

مکتب عراقی و جغرافیانویسان مشهور این مکتب ۲۶

مکتب بلخی و ویژگیهای آن و جغرافیانویسان مشهور این مکتب ۲۹

۳۲	تقسیمات جغرافیایی جهان
۳۳	فصل سوم پیدایش جغرافیای ریاضی نزد مسلمانان
۳۳	اشاره
۳۴	آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره امویان
۳۶	آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره عباسیان
۳۹	اقدامات مأمون در ایجاد زیج ممتحن و الصّورة المأمونیه و اندازه‌گیری یک درجه نصف‌النهار و تأثیر آن در جغرافیادانان بعدی
۵۴	فصل چهارم آغاز سیروسفر و پیدایش کتب جغرافیای عمومی و سفرنامه‌ها
۶۱	فصل پنجم آغاز دریانوردی مسلمانان به منظور اکتشافات جغرافیایی و توسعه تجارت و بازرگانی
۶۶	فصل ششم توجه به شگفتیها و عجایب سرزمینها
۶۸	فصل هفتم مکتب نقشه‌نگاری اسلامی، مکتب شریف ادریسی
۷۳	فصل هشتم کیهانشناختی، تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی، تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی و انحطاط جغرافیا و بررسی عوامل آن
۷۴	اشاره
۷۴	تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی
۷۵	تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی
۷۵	انحطاط جغرافیا و بررسی عوامل آن
۷۶	[بخش دوم:] جغرافیای تاریخی شهرها
۷۶	فصل اول جزیره العرب
۷۶	اشاره
۷۹	آب و هوای شبه‌جزیره عربستان
۸۰	کشاورزی و دامداری و ثروتهای معدنی جزیره العرب
۸۰	فصل دوم تقسیمات عربستان
۸۰	اشاره
۸۱	حجاز
۹۸	تهامه

۱۰۱	یمن و تقسیمات آن
۱۰۸	عمان
۱۱۰	بحرین، احساء، یمامه، نجد و عروض
۱۱۸	فصل سوم بین التهرین (عراق، جزیره)
۱۱۸	عراق
۱۱۸	ناحیه سفلی و ناحیه علیا
۱۱۸	اشاره
۱۳۰	حیره.
۱۳۱	نجف.
۱۳۲	کربلا.
۱۳۲	واسط.
۱۳۳	بصره.
۱۳۶	ابله.
۱۳۷	جزیره (شمال عراق)
۱۳۷	اشاره
۱۳۷	دیار ربیعہ
۱۳۷	موصل.
۱۴۰	نصیبین.
۱۴۱	إربل.
۱۴۱	تکریت
۱۴۲	بلد.
۱۴۳	سنجار.
۱۴۴	رأس العين.
۱۴۴	جزیره ابن عمر.

۱۴۵	دیار مضر
۱۴۷	ادسا.
۱۴۷	عانه.
۱۴۸	قرقیسیا.
۱۴۸	رحبه.
۱۴۹	سمیساط
۱۴۹	سروج.
۱۴۹	حصن مسلمه.
۱۵۰	دیار بکر
۱۵۱	میافارقین.
۱۵۲	حصن کیفا.
۱۵۲	تلّ فافان.
۱۵۳	فصل چهارم آسیای صغیر، شهرهای مرزی جزیره و شام
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	ثغور جزیره
۱۵۳	ملطیه.
۱۵۵	زبطره.
۱۵۶	حصن منصور (دژ منصور).
۱۵۶	بهسنا.
۱۵۷	حدث.
۱۵۷	مرعش.
۱۵۸	هارونیه.
۱۵۹	کنیسه السوداء.
۱۵۹	عین زربی.

۱۵۹		ثغور شام
۱۶۰		مضیصه.
۱۶۰		اذنه.
۱۶۱		طرسوس.
۱۶۳		قونیه.
۱۶۴		قیصریه.
۱۶۵		آبلستان (آرابیسوس).
۱۶۵		قیر شهر (ژوستی نیانوپولیس مکیسوس).
۱۶۵		اماسیه (اماصیه).
۱۶۶		لاذق.
۱۶۶		بندر سمسون (صامصون یا سامسون).
۱۶۷		نیکسار (نکیسار، نیوسزار).
۱۶۷		توقات (دوقاط).
۱۶۷		سیواس.
۱۶۸		آق شهر (شهر سفید).
۱۶۸		قره حصار (قلعه سیاه).
۱۶۹		ارزنجان.
۱۶۹		ارزن الروم.
۱۷۰		ملازگرد.
۱۷۰		امیرنشینهای دهگانه ترکمان آسیای صغیر.
۱۷۰		اشاره
۱۷۳		انطالیه.
۱۷۸		فهرست اشخاص.
۲۰۳		فهرست اعلام جغرافیایی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: قره‌چانلو، حسین، ۱۳۱۹ -
 عنوان و نام پدیدآور: جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی / حسین قره‌چانلو.
 مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، -۱۳۸۰
 مشخصات ظاهری: ج.: نقشه.
 فروست: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛ ۵۰۸. جغرافیا؛ ۳۸، ۷۴۶.
 شابک: ۱۵۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۴۵۹-۵۲۹-۷؛ ۲۷۵۰۰ ریال (ج. ۲)؛ ۵۴۵۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۹-۵۲۹-۵
 یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Hosein Gharachanlu. Historical geography of the Islamic Countries.
 یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).
 یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۲).
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: کشورهای اسلامی — جغرافیای تاریخی
 شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
 رده بندی کنگره: DS۳۵/۵۶ ق ۴ ج ۷ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی: ۹۱۱/۱۷۶۷۱
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۳۳۲۲

[مقدمه کتاب]

سرآغاز

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم بکوشید که ملتهای خودتان را اسلامی کنید، ملتهای خودتان را بیدار کنید و تاریخ صدر اسلام را برای آنها بخوانید.

صحیفه نور؛ ج ۱۷، ص ۱۹۵

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، مقدمه ج ۱، ص: ۴

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس

شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته‌های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادات و یادآوریه‌های پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نوزند.

این کتاب به همراه دیگر مجلدات آن برای دانشجویان رشته الهیات (گرایش تاریخ و تمدن) در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد تدوین شده است. امید می‌رود که علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، مقدمه ج ۱، ص: ۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه

پیشگفتار ۱

بخش اول: کلیات فصل اول: تعریف جغرافیا ۵

جغرافیا از دیدگاه جغرافیانویسان اسلامی ۸

زمینه‌ها و عوامل مؤثر در پیدایش و رشد دانش جغرافیا ۹

تأثیر روشهای جغرافیایی هند، ایران و یونان در شکل‌گیری جغرافیای اسلامی ۱۵

تأثیر جغرافیای هندی بر جغرافیای اسلامی ۱۷

تأثیر جغرافیای ایران بر جغرافیای اسلامی ۱۸

تأثیر جغرافیای یونان بر جغرافیای اسلامی ۲۱

فصل دوم: پیدایش مکاتب جغرافیایی در اسلام ۲۵

مکتب عراقی و جغرافیانویسان مشهور این مکتب ۲۷

مکتب بلخی و ویژگیهای آن و جغرافیانویسان مشهور این مکتب ۳۴

تقسیمات جغرافیایی جهان ۳۹

فصل سوم: پیدایش جغرافیای ریاضی نزد مسلمانان ۴۱

آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره امویان ۴۴

آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره عباسیان ۴۷

اقدامات مأمون در ایجاد زیج ممتحن و ... ۵۵

فصل چهارم: آغاز سیروسفر و پیدایش کتب جغرافیای عمومی و سفرنامه‌ها ۸۶

فصل پنجم: آغاز دریانوردی مسلمانان به منظور اکتشافات جغرافیایی و توسعه تجارت و بازرگانی ۱۰۱

فصل ششم: توجه به شگفتیها و عجایب سرزمینها ۱۱۲

فصل هفتم: مکتب نقشه‌نگاری اسلامی، مکتب شریف ادیسی ۱۱۷

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، مقدمه ج ۱، ص: ۶

عنوان صفحه

فصل هشتم: کیانشناختی، تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی، تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی، و انحطاط جغرافیا و بررسی

عوامل آن ۱۳۳

تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی ۱۳۴

تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی ۱۳۶

انحطاط جغرافیا و بررسی عوامل آن ۱۳۷

بخش دوم: جغرافیای تاریخی شهرها فصل اول: جزیره العرب ۱۳۹

آب و هوای شبه جزیره عربستان ۱۴۸

کشاورزی و دامداری و ثروتهای معدنی جزیره العرب ۱۴۹

فصل دوم: تقسیمات عربستان ۱۵۵

حجاز ۱۵۶

تهامه ۲۰۶

یمن و تقسیمات آن ۲۱۲

عمان ۲۲۶

بحرین، احساء، یمامه، نجد و عروض ۲۳۰

فصل سوم: بین النهرین (عراق، جزیره) ۲۴۷

عراق ۲۴۷

ناحیه سفلی و ناحیه علیا ۲۴۷

جزیره (شمال عراق) ۲۸۵

فصل چهارم: آسیای صغیر، شهرهای مرزی جزیره و شام ۳۲۰

ثغور جزیره ۳۲۱

ثغور شام ۳۳۳

امیرنشینهای دهگانه ترکمان آسیای صغیر ۳۵۴

فهرست اشخاص ۳۷۳

فهرست اعلام جغرافیایی ۳۸۹

منابع و مآخذ ۴۱۲

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱

پیشگفتار

به نام خداوند بخشاینده مهربان

حمد و سپاس از آن خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید. موجودات را از عدم به عرصه وجود جلوه داد. خداوندی که از کمال احسان، نهال وجود بنی آدم را به لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ آبیاری و به میوه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بارور فرمود. صناعی که جمیع موجودات به زبان بی‌زبانی ادای ثنای بی‌منتهای او نموده و به قدم عجز و ناتوانی سپاس بی‌قیاس او پیموده‌اند. عندلیبان باغ آفرینش از هر غنچه کتابی خوانند و هر ورقی از اشجار امکان را بایی دانند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار

بعد از حمد و ثنای آفریدگار جهان، درود او بر محمد مصطفی (ص)، آن شکوفه باغ لولاک و آن میوه درخت و ما ارسلناک و آن شاهد یوم مشهود و آن شفیع روز موعود و زبده عالم وجود باد؛ همچنین درود و تحیات خداوند بر عترت و اهل بیت و اولاد الطیبین و الطاهرین او باد.

پیدایش جغرافیای تاریخی یا به تعبیر دیگر «توپولومی»، که شاخه‌ای از جغرافیاست، در کشور ما بیشتر از دو سه دهه نیست. کرسی این درس در دانشکده الهیات با پیشنهاد آقای دکتر منوچهر ستوده در رشته فرهنگ و تمدن اسلامی تأسیس شد. در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ ش، کتاب سرزمینهای خلافت شرقی نوشته گای لسترنج، ترجمه و کم‌ویش الگویی برای این درس شد. بعدها به پیشنهاد گروه فرهنگ و تمدن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲

اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی تحقیق و تطبیق اعلام جغرافیایی فتوح البلدان بلاذری با فرهنگ جغرافیایی ارتش به عنوان رساله دکتری و از سال ۱۳۵۰ ش تدریس دو واحد درس جغرافیای تاریخی اسلام بنا به پیشنهاد گروه آموزشی فرهنگ و تمدن به اینجانب واگذار شد. از همان زمان به نواقص و مشکلات این درس پی‌بردم و سعی و تلاش خود را برای تهیه جزوات متعدد و منابع مورد لزوم به کار بستم و با همت و کوشش دکتر ابو القاسم اجتهادی، مدیر گروه وقت، درس جغرافیای تاریخی را در برنامه هر سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری قرار دادیم.

پس از انقلاب اسلامی که برنامه‌های درسی گروههای آموزشی دانشگاهها طبق مصوبه‌های ستاد انقلاب فرهنگی بررسی و تصویب شد، درس جغرافیای تاریخی نیز در کمیته الهیات در سه مقطع یاد شده به تصویب رسید و بنده و همکارانم برای هر سه مقطع شرح درس نوشتیم که تا امروز مطابق آن عمل می‌شود. تلاش و کوشش بنده از آغاز انقلاب تا کنون این بوده است که درس را در مجرای علمی و محققانه‌تری قرار دهم.

بعدها که سازمان سمت تدوین کتب درسی را برای دانشگاههای سراسر کشور به عهده گرفت، تهیه مجموعه «جغرافیای تاریخی اسلام» (۱ و ۲) به اینجانب واگذار شد که اکنون به فضل خدای بزرگ یکی از مجلدات آن تقدیم دانشجویان و خوانندگان عزیز می‌شود.

کتاب حاضر متضمن دو بخش است: بخش اول شامل کلیاتی درباره مفاهیم مرتبط با جغرافیای تاریخی است و بخش دوم شامل جغرافیای تاریخی شهرهاست.

هدف کتاب، آشنا کردن دانشجویان با جغرافیای تاریخی جهان اسلام است؛ البته توصیه می‌شود که یادگیری جغرافیای تاریخی باید با مطالعه تاریخ اسلام همزمان باشد.

در این کتاب نیز به این ارتباط اشاره شده است. در این تألیف سعی شده از قدیمترین منابع و مآخذ استفاده شود. در بخش اول برای هر فصل ابتدا مقدمه و تعریف ارائه شده، سپس به نمونه‌هایی چند اشاره کرده‌ایم. در بخش دوم کتاب، که صرفاً جغرافیایی است، برای هر فصل مقدمه‌ای جغرافیایی آورده‌ایم؛ سپس به تعریف کرسی یا مرکز آن منطقه جغرافیایی و شهرهای آن پرداخته‌ایم. در تنظیم فصول کتاب، خصوصاً قسمت جغرافیا،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳

سعی شده است که علاوه بر استفاده از منابع معتبر، از آنها بر حسب توالی تاریخی استفاده شود. ضمناً در آغاز هر فصل جغرافیایی، اطلاعاتی از وضع موجود آن منطقه جغرافیایی با توجه به کتابها، دایرة المعارفها و اطلسهای جغرافیایی داده شده است. باید در نظر داشت که مطالب این کتاب تا پایان قرن نهم هجری قمری را در بر می گیرد؛ چون از اواخر قرن نهم به بعد بی توجهی به این علم باعث انحطاط جغرافیا و از بین رفتن این رشته از علوم شده است. مطلب دیگر آنکه در این کتاب سعی شده است از منابع دست اول به زبان اصلی (عربی، انگلیسی و غیره) استفاده شود و در بعضی موارد نیز که از ترجمه منابع عربی یا انگلیسی و غیره استفاده شده، مسلماً با اصل عربی آن مقابله شده است، از طرفی چون زبان مادری ما فارسی است و ما باید در تقویت این زبان تا جایی که مقدور است بکوشیم و چون مخارج فراوانی برای برگرداندن کتابهای بیگانه به زبان فارسی هزینه کرده ایم بی توجهی به این دستاوردها لطمه فراوانی به این رشته از نقل علوم وارد می کند. پیشینیان نیز به امر ترجمه توجه می کرده اند؛ برای مثال مأمون عباسی برای هر کتاب ترجمه شده به حنین بن اسحاق هم وزن آن طلا می بخشید تا شاید این اقدام باعث تشویق و تحریک دیگران به ترجمه کتب نایاب علمی گردد.

اکنون ما نیز باید با تأمل در اقدامات پیشینیان برای پیشبرد علوم و معارف گذشتگان، به امر ترجمه، که تنها وسیله ارتباط از یک زبان به زبان دیگر است ارزش و اعتبار فراوان قائل شویم. بنابراین اگر مؤلف در جاهایی از کتاب، از ترجمه های مترجمین گرانقدری مانند عنایت الله رضا، محمد ابراهیم آیتی، عبدالمحمد آیتی و علینقی منزوی و دیگران استفاده برده به لحاظ آن است که زحمات این عزیزان را به نوعی تقدیر کند و از طرفی هم به امر مهم ترجمه و برگرداندن کتابهای مهم اسلامی، که به زبان عربی و در انحصار یک قشر خاصی قرار دارد و همگان از استفاده آنها محرومند، توجه داده باشد.

حسین قرچانلو

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵

[بخش اول: کلیات]

فصل اول تعریف جغرافیا

اشاره

جغرافیا دانشی است که از مختصات جغرافیایی مکانهای مختلف، محیط طبیعی، آب و هوا، شرایط جوّی، کوهها، رودها، دریاها، جزایر، بیابانها، جنگلها، موقعیت طبیعی شهرها و سرزمینها و همچنین حیات جانوری و گیاهی بحث و گفتگو می کند. به تعبیر دیگر، جغرافیا دانشی است که درباره سطح زمین و عوارض طبیعی، آب و هوا، رویدادها، جنس خاک، فرآورده ها، انسانها و پراکندگی آنها در سطح زمین سخن می گوید.

علم جغرافیا چندین شاخه دارد که بعضی از آنها را می توان علم جداگانه ای محسوب کرد؛ از جمله: جغرافیای ریاضی، جغرافیای طبیعی، جغرافیای زیستی، جغرافیای انسانی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای گیاهی، جغرافیای حیوانی، جغرافیای دیرینه (دیرینه شناسی)، جغرافیای نظامی، اقیانوس شناسی، اقلیم شناسی، هواشناسی (علم انواء) و بالاخره جغرافیای تاریخی که شاخه جدیدی از علم جغرافیاست. هر یک از موارد یاد شده جداگانه مطالعه می شوند:

۱. جغرافیای ریاضی از شکل و حرکات زمین، فصول، اندازه گیری ابعاد زمین و نمایش آن به وسیله نقشه های جغرافیایی بحث می کند.

۲. جغرافیای طبیعی از عوارض طبیعی و خارجی سطح زمین، توزیع خشکیها و دریاها و اقیانوسها و دگرگونی آنها، آب و هواشناسی، پراکندگی رستنیهای طبیعی و زندگی جانوری گفتگو می کند.
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶
۳. جغرافیای زیستی درباره پراکندگی گیاهان و جانوران روی زمین گفتگو می کند و به تعبیر دیگر رابطه موجودات زنده با محیط طبیعی آنها را نشان می دهد. این علم به دو شاخه اصلی، جغرافیای گیاهی و جغرافیای انسانی و جانوری تقسیم می شود.
۴. جغرافیای انسانی پراکندگی جوامع انسانی را با توجه به شرایط جغرافیایی محیط زیست آنها بررسی می کند.
- بعضی از جغرافیادانان، به جای جغرافیای انسانی، عنوان جغرافیای اجتماعی را به کار می برند، اما به نظر برخی دیگر نمی توان جغرافیای اجتماعی را معادل جغرافیای انسانی دانست؛ چون جغرافیای اجتماعی آن قسمت از جغرافیای انسانی است که از اجتماع ساکنان شهری و روستایی و فعالیتهای اجتماعی آنان، جدا از فعالیتهای اقتصادی و سیاسی، بحث می کند.
۵. جغرافیای اقتصادی درباره تولید، پخش و مصرف فرآورده های گوناگون کشاورزی و دامی بحث می کند و به تعبیر دیگر همان جغرافیای بازرگانی است.
۶. جغرافیای سیاسی از حدود جغرافیایی کشورها و همچنین روابط داخلی و بین المللی و تشکیلات اداری و اجتماعی آنها گفتگو می کند. در جغرافیای سیاسی درباره زمین از لحاظ حکومت انسان بر آن، و توزیع جوامع بشری بحث می شود. رشته ژئوپولتیک در قرن بیستم از آن منشعب شده است.
۷. جغرافیای گیاهی درباره توزیع جغرافیایی گیاهان بر سطح زمین و رابطه آنها با محیط خود و نیز درباره نحوه بررسی استفاده از گیاهان به عنوان معرفیهایی که تغییرات شیمیایی آب و وجود آب در لایه های زیر زمین را تعیین می کند، بحث می کند.
۸. جغرافیای حیوانی (جغرافیای وحش) درباره پراکندگی جغرافیایی جانوران وحشی در سطح زمین بحث و گفتگو می کند. این نوع از جغرافیا و بعضی دیگر از مباحث جغرافیا با بوم شناسی رابطه ای نزدیک دارند.
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷
۹. جغرافیای دیرینه (دیرینه شناسی) وضعیت پوسته زمین از نظر قرار گرفتن خشکیها و دریاها در روزگاران گذشته و وضع جغرافیایی زمین را در گذشته بر اساس مطالعات چینه شناسی مناطق مختلف زمین مشخص می کند.
- به طور کلی در چینه شناسی و جغرافیای دیرینه دو موضوع زیر بررسی می شود:
- الف) تعیین توالی طبقات (زمین) در دوره های مختلف زمانی که از روی آنها می توان تاریخ وقوع حوادث زمین شناسی را تعیین کرد.
- ب) تعیین توالی طبقات (زمین) در مکان که از روی آنها می توان جغرافیای دوره های مختلف زمین شناسی را از لحاظ تغییر چهره یا رخساره (رسوبات) طبقات مشخص کرد. در دیرینه شناسی همچنین دوره های فعالیت آتشفشانها و تشکیل سنگهای خارا و دگرگونی آنها مورد بررسی قرار می گیرد.
- بنابراین علوم چینه شناسی و جغرافیای دیرینه که در آنها تاریخ زمین در زمان و مکان مطالعه می شود، در حقیقت اساس بررسی تاریخ زمین محسوب می شوند.
۱۰. جغرافیای نظامی دانشی است که ارتفاعات و معابر آنها، رودها، جنگلها، دشتها و راه ورود و خروج آنها را که اهمیت نظامی دارد، بررسی می کند و همچنین درباره موقعیت شهرها و نوع محصولات کشاورزی هر منطقه از نظر سهولت دستیابی به آنها هنگام جنگ، گفتگو می کند.
۱۱. اقیانوس شناسی بررسی علمی پدیده هایی است که اختصاص به اقیانوسها دارد و از دو دیدگاه مورد مطالعه قرار می گیرد:

الف) مطالعه فیزیکی که از شکل و ساختمان، ناهمواریهای کف و بستر، جریان آب، درجه حرارت و غلظت آب اقیانوسها گفتگو می‌کند.

ب) مطالعه بیولوژیک که در آن، «حیات در اقیانوسها» و زندگی حیوانی و گیاهی با توجه به محیط اقیانوسها به‌طور کامل بررسی می‌شود.

۱۲. اقلیم‌شناسی و هواشناسی بررسی جو زمین و ارتباط آن با سنگین اسپهر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸

(یعنی آن قسمت از زمین که در زیر پوسته بیرونی آن واقع است) و آب اسپهر را بر عهده دارد. در این دانش درباره فشار جو، دما، باد، بارندگی، ابرها، آفتاب و غیر آنها گفتگو می‌شود. این دانش تقریباً همان علم انواء در نزد مسلمانان بوده است.

۱۳. جغرافیای تاریخی. در این باره تعریف خاصی وجود ندارد، ولی از گفته محققان تاریخ و جغرافیا برمی‌آید که جغرافیای تاریخی علمی است که از تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولتها و تغییرات مرزی آنها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بحث می‌کند. به عبارت دیگر، جغرافیای تاریخی شامل بازسازی محیطهای گذشته به شیوه بررسی سلسله وقایع در یک زمان یا ارزیابی آنها با توجه به تحولات تاریخی گذشته است.

جغرافیا از دیدگاه جغرافیایان اسلامی

اصطلاح جغرافیا (جغرافیا، جاثوگرافیا و غیره)، که عنوان کتاب مارینوس صوری (۷۰-۱۳۲ م) و کتاب بطلمیوس قلوذی (۹۰-۱۶۸ م) بود، در دوران ترجمه و نقل علوم به زبان عربی به «صورة الارض» ترجمه و بعدها عنوان برخی آثار جغرافیایی مسلمانان شد. این اصطلاح نخستین بار در رسایل اخوان الصفا به معنای «نقشه جهان و اقالیم» به کار رفت. مسعودی (م. ۳۴۵ ق) نخستین جغرافیادانی است که در تعریف جغرافیا اصطلاح «قطع الارض» یعنی درنوردیدن زمین را به کار برده است، سپس پیشرفت علوم و ترجمه آنها از زبانهای بیگانه و علاقه خاص مسلمانان به علم جغرافیا آنان را به نوشتن رسالات و مقالات متعددی در موضوعات مختلف جغرافیایی وادار کرد که با عناوین «کتاب البلدان»، «المسالک و الممالک»، «صورة الارض»، «علم الطرق» و غیره در تمدن اسلامی درخشیدن گرفت. برخی از جغرافیادانان نظیر ابن فقیه (م. ۲۹۰ ق)، صاحب کتاب مختصر البلدان و مقدسی (م. ۳۹۰ ق) صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم به جغرافیا با دیدی عالمانه‌تر نگریده و سعی کرده‌اند به جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹

خصوصیات طبیعی سرزمینها و ویژگی مردم آنها و آداب و رسوم معمول هر یک که برتری و تمایز آنها را نسبت به هم نشان می‌دهد، توجه کنند. مقدسی آشنایی با جغرافیا را برای همه گروههای جامعه اسلامی، اعم از خلفا، وزرا، بازرگانان، زائران، عیاران و دیگران لازم می‌دانسته است.

به نوشته مقبول احمد و تشنر، ابو ریحان بیرونی (م. ۴۴۰ ق). عنوان «المسالک و الممالک» را برای علم جغرافیا مناسب می‌دانست؛ چون با تعیین موقعیت جغرافیایی شهرها و راههای ارتباطی میان آنها، سازگاری بیشتری داشته است.

زمینه‌ها و عوامل مؤثر در پیدایش و رشد دانش جغرافیا

عوامل ذیل در پیدایش و رشد دانش جغرافیا مؤثر بوده است:

۱. اندکی پس از ظهور اسلام، مسلمانان سرزمینهای وسیعی را تصرف کردند و طبعاً با راه یافتن به ممالک جدید به توسعه قدرت سیاسی، برقراری اخوت عظیم اسلامی و کسب اطلاعاتی درباره سرزمینهای اسلامی علاقه‌مند شدند.

۲. از آنجا که طلب علم و دانش بر همه مسلمانان فریضه است و در آن هیچگونه استطاعتی شرط نیست، بر مسلمانان لازم بود که آبادیها و راهها و منازل و مردمان دیگر را خوب بشناسند تا با چشم دل به جستجوی دانشهای مختلف بروند. از این رو مشاهده می شود که نخستین کتابهای جغرافیای مسلمانان از منازل و مساکن قبایل چادر نشین سخن می گوید و نخستین کسانی که در این باره تألیفاتی دارند، راویان ادب مانند اصفعی (م. ۲۱۳) و ابو عبیده (م. ۲۰۹) هستند؛ سپس نویسندگان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰

مانند همدانی (م. ۳۳۴) صاحب کتاب جغرافیای شبه جزیره عرب به جغرافیای جزیره العرب پرداختند.

۳. مهمترین انگیزه جهانگردی و سفر مسلمانان حج است. طبق دستور اسلام هر مسلمان در صورت توانایی مالی، باید به حج رود؛ بنابراین شناخت راهها (مسالک)، آبادیها و کشورهای (ممالک) که در مسیر قرار داشت لازم بود. هر ساله هزاران مسلمان از اکناف بلاد اسلامی به سوی خانه خدا ره می سپردند و در بازگشت از رویدادها و مسیر سفر و ممالک میان راه سخن می گفتند و بعضی خاطره های خود را می نگاشتند تا دیگران را نیز از تجارب خود بهره مند سازند.

۴. چهارمین عامل شناسایی آفاق است. اسلام از آغاز با آموزشهای خود استعداد و شعور فردی و اجتماعی مسلمانان را توسعه داد. قرآن کریم با نقل سرگذشت پیشینیان، مردم را توجه داد که باید در آثار گذشتگان نیک بنگرند و پند آموزند تا هم برای سعادت خویش کوشیده باشند و هم سیر در عالم و معرفت آفاق و نفوس موجب توسعه اندیشه و گسترده گی قلمرو ذهنیات آنان شود؛ چنانکه خداوند می فرماید: آیا روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ همانها که نفراتشان از اینها بیشتر و نیرو و آثارشان در زمین فروتر بود؛ اما هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را بی نیاز سازد (و عذاب الهی را از آنان دور کند). و در جای دیگر فرموده است: آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟ چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود. و در جای دیگر خداوند کریم می فرماید: بگو روی زمین گردش کنید سپس بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان آیات الهی چه شد.

۵. مسلمانان در چگونگی فتح ممالکی چون روم، ایران و مصر اختلاف نظر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱

داشتند؛ چون طریقه فتح با وضع و دریافت مالیات و جزیه از آن سرزمینها ارتباط داشت؛ بنابراین لازم بود که مسائل شناخته شده را تدوین کنند و ناشناخته ها را با تحقیق و بررسی بشناسند و به دیگران بیاموزند. بدین لحاظ امثال بلاذری (م. ۲۸۷) مؤلف فتوح البلدان، ابن خردادبه (م. ۳۰۰) مؤلف المسالک و الممالک و قدامه بن جعفر (م. ۳۶۶) مؤلف کتاب الخراج را بر آن داشت که به تدوین مباحث جغرافیایی در زمینه های مختلف بپردازند.

۶. عامل دیگر بازرگانی و کسب معاش بود؛ زیرا لازم بود تا مسلمانان برای بازرگانی و دادوستد، شهرها و ممالک و راه ورود و خروج آن نواحی را بشناسند که گاهی این امر به کشف اماکن و مواضع جغرافیایی جدید کمک فراوان می کرد. مسلمانان سعی داشتند که با ممالک دور مانند چین و بعضی از قسمتهای روسیه و نقاط ناشناخته افریقا روابط تجاری برقرار کنند. در میان بازرگانان مسلمان، جهانگردانی دیده می شدند که هم به قصد سیاحت و هم کسب درآمد و بازرگانی مسافرت می کردند؛ برای نمونه بازرگانی مسلمان، به نام سلیمان در قرن نهم میلادی به چین مسافرت کرد و سفرنامه ای نوشت. هرچند بیقین نمی توان از سیر و سیاحت بازرگانان مسلمان سخن گفت، آثار بر جای مانده، مانند سفرنامه ها و کتب جغرافیایی از رفت و آمد آنها به ممالک مهم آن زمان و نیز از برتری تجاری آنها، در آن نواحی گواهی می دهند.

عوامل مذکور جغرافیای اسلامی را با شکل خاص خود به وجود آورد و جغرافیادانان مسلمان را واداشت تا علم جغرافیا را در

زمینه‌های متعدد مانند جغرافیای ریاضی، وصفی و انسانی تدوین کنند. این حرکت علمی در زمینه جغرافیا «مدرسه اول» یا «مدرسه اسلامی» نام دارد و اطلاعات عرب قبل از اسلام، از مسائل جغرافیایی که بیشتر در زمینه معرفت علم انواء یا هواشناسی، جغرافیای فلکی، شناسایی راههای بازرگانی و راههای دریایی بوده است «مدرسه عربی» یا «مدرسه دوم» نام دارد. در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲

اشعار دوره جاهلی عرب اسامی اماکن متعددی آمده است که نشان دهنده اطلاعات عرب قبل از اسلام از جغرافیای عربستان است. در قرآن کریم نشانه‌هایی از آرای جغرافیایی و کیهان‌شناسی آمده است که به مفاهیم کهن این علم در نزد بابلیان، ایرانیان، یونانیان و روایات کتاب مقدس مسیحیان و تلمود یهودیان شباهت دارد: آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم. خداست آنکه هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آنها را. خدا همان کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت. و برای ماه منزلگاههایی قرار دادیم (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما درمی‌آید. آیاتی نیز زمین را پهنه‌ای گسترده وصف می‌کند که کوهها بر آن محکم و استوار شده تا آن را نگه دارد. از این آیات چنین برمی‌آید که زمین همچون صفحه مدوری است که کمربندی از آب و کوهها آن را احاطه کرده و آسمان بر این کمربند افراشته شده و زیر زمین نیز مانند روی آن، آب است. در قرآن آمده است:

خورشید در چشمه‌ای گل آلود غروب می‌کند. در این آیه اشاره است به اقیانوس اطلس و زمین گسترده و مسطح که احتمالا ریشه در جغرافیای یونانی دارد. همچنین مفهوم دو دریا در قرآن کریم آمده است: او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد؛ یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گویی هر یک به دیگری می‌گوید: دور باش و نزدیک نیا. احتمالا- کلمه برزخ ریشه ایرانی دارد؛ زیرا شکل دیگر آن فرسخ و در پهلوی فرسنگ است. مفهوم دو دریا در آیه اشاره به دو دریای مدیترانه و دریای سرخ است که میان آن دو، برزخی قرار گرفته است.

گذشته از اینها بعضی از اصطلاحات که در قرآن آمده ریشه غیر عربی دارد؛ مانند بروج

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳

(بورگس یونانی و پورگوس لاتینی)، بلد یا بلدة (که در زبان سامی از لاتینی پالاتیوم یا یونانی پالاتیون به عاریت گرفته شده است) و کلمه قریه (از سریانی قریثا به معنای شهر یا ده اخذ شده است).

باید توجه کنیم که اصطلاح مدرسه عربی که ما در اینجا به کار برده‌ایم غیر از آن اصطلاحی است که دکتر نیکولا (نقولا) زیاده در کتابش به کار برده و از جغرافیادانان قرن چهارم هجری قمری و مکتب بلخی سخن گفته است.

مسلمانان پس از ترجمه کتب یونان، اطلاعات فراوانی کسب کردند و از مباحثی که در این کتابها بود در تألیفات خویش بهره گرفتند و پس از تحقیقات بسیار نتیجه تحقیقات خود را بر آن کتابها افزودند و حتی بسیاری از اغلاط بطلمیوس را تصحیح کردند و به‌طور چشمگیر در زمینه این علم استقلال یافتند. این دوره را «مدرسه سوم» یا «مدرسه یونانی» نامیده‌اند.

به گفته میللر کتاب الاشکال یا صورة الاقالیم (صور الاقالیم) ابو زید بلخی، تألیفی کاملاً مستقل بوده است و می‌توان آن را اولین اطلس عربی در جغرافیا نامید؛ زیرا این کتاب مجموعه‌ای از نقشه‌ها با شروح آنهاست.

شریف ادریسی، مؤلف کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق نقشه‌هایی رسم کرد که به گفته دکتر نیکولا زیاده مدتها در شناختن نقشه جهان مرجع اروپاییان بوده است. این دوره را «مدرسه چهارم» یا «مدرسه شریف ادریسی» می‌نامند.

بنابراین معلومات مسلمانان در زمینه جغرافیا و نقشه‌های جغرافیایی بسیار مهم بوده است. به گفته یکی از محققان، آثار و تحقیقات مسلمانان در جغرافیا از جهات مختلف اهمیت دارد. وصف راهها و کشورها، بیان طول و عرض طبیعی شهرها، شرح

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴

منازل بین راه و بندرها و علاقه خاص به جغرافیای انسانی باعث شد که آثار مسلمانان در جغرافیا متنوع و آموزنده شود و می‌بینیم که در جغرافیا وسعت و عرصه تحقیقات مسلمانان بسیار فراتر از یونانیان است. سیروسفر به گوشه و کنار گیتی، در نظر مسلمانان بسیار اهمیت داشت؛ از همین رو پنج قرن قبل از سفر اروپاییان (مانند سفر بنیامین طلیطلی و مارکوپولو) جهانگرد مسلمانی به نام سلیمان تاجر از چین دیدن کرده است و مشهودات او از این سفر در روایت ابو زید حسن سیرافی، جمع‌کننده اخبار الصين و الهند، گرد آمده است.

از موضوعات جالب توجه مسلمانان آشنایی با موقعیت شهرها و وصف عجایب و شگفتیهاست. اطلاعات جغرافیایی مسلمانان به حدود قلمرو خلافت محدود نمی‌شده است، بلکه آنان از راه دریا تا چین، هند، فیلیپین، کره و حتی به ژاپن و از راه خشکی به آسیای میانه تا سرزمین چین سفر کرده‌اند. ذکر این نکته لازم است که جغرافیا نویسان مسلمان به مشاهده و تجربه شخصی علاقه خاصی داشتند. به همین دلیل غالب اطلاعات آنها از تجربه و مشاهده ناشی می‌شده است، نه از نقل مندرجات کتب؛ چنانکه در آثار ابو الحسن مسعودی، که جهانگردی باتجربه و نکته‌سنج بود، نمونه‌های تحقیق و بررسی را بخوبی می‌بینیم. متأسفانه اثر ارزنده او کتاب القضاء و التجارب که گزارش سفرهای اوست، از میان رفته است؛ اما ذوق و دقت و وسعت نظر وی را در مطالب جغرافیایی از کتابهای مروج الذهب و التنبیه و الاشراف می‌توان دریافت.

با این همه، آنچه موجب جمع‌آوری این اطلاعات شده است - برخلاف تردیدی که بعضی محققان در این باب کرده‌اند - بدون شک تا حدی کنجکاوی و علاقه مسلمانان به تحقیق در احوال بلاد و اقوام مختلف بوده است. در واقع جغرافیای انسانی از مسائلی بود که مسلمانان به آن علاقه خاصی نشان می‌دادند و آثار ابن فقیه، مسعودی و بیرونی گواه این مدعاست. به‌طور کلی وصفهایی که جغرافیایان نویسان مسلمان از بلاد و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵

نواحی قلمرو خلافت کرده‌اند، تنها مربوط به شناخت سرزمین و اقلیم آن بلاد نیست، بلکه درباره آداب و رسوم اقوام مختلف، انواع حرف و صنایع، طرز معیشت، عقاید و زبان آنها اطلاعات سودمندی ارائه می‌دهد.

تأثیر روشهای جغرافیایی هند، ایران و یونان در شکل‌گیری جغرافیای اسلامی

اشاره

در آغاز خلافت عباسیان و پس از انتقال پایتخت اسلامی از دمشق به بغداد (۱۴۵ ق)، مسلمانان با جغرافیا به صورت علمی آشنا شدند. فتح ایران و مصر و سند، برای مسلمانان فرصتی پیش آورد تا از پیشرفتهای علمی و فرهنگی مردم این سرزمینها که گاهواره‌های تمدن جهان قبل از اسلام در تصرف ایشان بود، آگاه شوند. در اینجا باید به گفته سارتون اشاره کنیم که می‌گوید: برای گسترش علم، انتقال به اندازه اکتشاف، اساسی است و میان تمدن و بیماری مسری شباهتهایی وجود دارد؛ زیرا هر دو از راه تماس قومی با قوم دیگر سرایت می‌کند. می‌دانیم که کوفه و بصره از مراکز بزرگ علوم اسلامی به شمار می‌رفتند. میان حیره، مرکز مهم نسطوری‌گری، و بصره مراوده علمی و فرهنگی برقرار شد. در بصره که مرکز فرهنگی جنوب عراق بود، سنت طلبگی سرعت گسترش یافت. همچنین میراث فرهنگی یونان نیز از ادسا (رها) و نصیبین که دو مرکز آموزش علم یونانی بودند، به جندی‌شاپور در ایران منتقل شد و سپس از جندی‌شاپور به بغداد انتقال یافت. از طرفی مراکز آموزش مونیفیزیتها بر خلاف نسطوریان که در جندی‌شاپور متمرکز بود، به صورت دیرهای پراکنده، از دیگر منابع و مراکز انتقال فرهنگ و دانش یونان به فرهنگ و تمدن اسلامی بود.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا با وجود آنکه امویان به گهواره قدیم تمدن هلنی یعنی انطاکیه و اسکندریه، که در آنجا سریانیان نقش واسطه‌ای داشتند، نزدیکتر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶

بودند کار جغرافیای علمی مسلمانان از دوران عباسیان یعنی در نیمه دوم قرن دوم هجری آغاز شد و چرا در آغاز کار حاملان جغرافیای علمی غالباً ایرانیان بودند؟ در جواب می‌توان گفت که عباسیان در جهت‌گیری سیاسی بیشتر با ایران و فرهنگ ایرانی ارتباط داشتند. برمکیان و دیگر وزرای ایرانی در تشویق خلفا به فعالیت‌های علمی نقش مهمی ایفا می‌کردند. منجمان که در دربار ساسانیان شناخته شده بودند، به دوران امویان نامی از آنها نیست و کلمه منجم را در اشعار پیش از سال ۱۳۲ هجری قمری نمی‌توان یافت.

استقرار خلافت عباسیان در سال ۱۳۲ هجری قمری مقدمه عصری سراسر افتخار، قدرت و شکوه، جاه و جلال و فرهنگ و سعادت برای ملل تحت سلطه مسلمانان بود و فعالیت‌های علمی از آن هنگام آغاز شد. گفته‌اند، منصور خلیفه عباسی برای انتخاب محل پایتخت جدید از منجمان یاری خواست، به این مناسبت نام دو تن از منجمان به میان می‌آید که طبق معمول آن دوران، هیأت‌شناس نیز بوده‌اند و به میراث علمی روزگار خود معرفت کامل داشته‌اند. یکی از آن دو تن، نوبخت بود که اعقاب وی در علم و سیاست در دربار عباسی منزلت ممتازی به دست آوردند. دیگری ما شاء الله یهودی بود که با میراث علمی ایران کاملاً آشنا بود و زیج شاه را که اصل آن به دوران ساسانی باز می‌گردد، خوب می‌شناخت. میان این میراث ایرانی و جندی‌شاپور، مدرسه طب معروف دوران ساسانیان، که هر چند بیشتر طبیبانش مسیحی بودند، زبانشان پارسی بود، رابطه‌ای می‌توان دید.

علوم بیگانه تا زمان ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ ق/ ۷۵۳-۷۷۵ م)، بانی بغداد، شکوفا نشد. دلبستگی و علاقه فراوان وی به احکام نجوم و ترجمه کتاب‌های علمی به زبان عربی موجد برپایی انقلابی فرهنگی شد. اوج انقلاب در دوران مأمون عباسی بود که به دنبال آن تمدن اسلامی را غنایی سرشار بخشید.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷

تأثیر جغرافیای هندی بر جغرافیای اسلامی

روایات اسلامی ارتباط با دانش هندی را چنین بیان کرده‌اند که به سال ۱۵۴ یا ۱۵۶ هجری قمری در سفارت هند در دربار منصور عباسی، دانشمندی هندی به نام کنکه یا کنکا بود که در شناسایی حرکات کواکب و محاسبه آنها و سایر کارهای نجومی بنابر طریقه دانشمندان قوم خود و مخصوصاً روش کتابی سنسکریتی به نام «سوریا سدّهانتا» تألیف براهما گوپتا (متولد ۵۹۸ م) ریاضیدان و منجم مشهور مهارت داشت. منصور به او تکلیف کرد که آن کتاب را خلاصه کند. سپس دستور داد تا آن را به عربی ترجمه کنند تا کتابی در دست مسلمانان باشد که آن را مبنای محاسبه حرکات ستارگان قرار دهند. محمد بن ابراهیم فزاری و یعقوب بن طارق این مهم را انجام دادند و از آن زیجی پدید آوردند که میان دانشمندان مسلمان به سند هند مشهور شد و تا زمان مأمون عباسی که روش بطلمیوس در محاسبه کواکب و جداول فلکی بتدریج متداول شد، جز به زیج فزاری عمل نمی‌کردند. کلمه سدّهانتا (سند هند) در زبان سنسکریتی به معنای معرفت، علم و روش علمی است، اما در محیط اسلامی تحت تأثیر اشتقاق‌های عامیانه به «السند هند» مبدل شد که تسمیه عربی دو قسمت هندوستان یعنی سند و هند از آن مایه گرفته است. دانشمندان برای آنکه میان این کتاب و کتاب سند هند ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی (م. ۲۳۲)، که در زمان مأمون تألیف کرده بود، تمایزی باشد آن را سند هند کبیر نامیدند.

تأثیر نجوم هندی بر جغرافیای اسلامی بیش از تأثیر جغرافیای هندی بوده است.

هندیان را از لحاظ استعداد و پیشرفت در جغرافیا با یونانیان مقایسه می‌کردند؛ اما یونانیان را در جغرافیا پیشرفته‌تر می‌دانستند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸

از جمله مفاهیم جغرافیایی که دانشمندان مسلمان با آن آشنا شدند، عقیده آریابهاتا (متولد ۴۷۶ م.) بود مبنی بر اینکه گردش روزانه افلاک امری صرفاً ظاهری است و این خطای ظاهری از دوران زمین بر گرد محورش حاصل می‌شود؛ خشکیها و دریاها بر سطح زمین به یک نسبت مساوی توزیع شده‌اند. خشکی، شبیه به لاک‌پستی است که از هر طرف با آب احاطه شده و شکل گنبدی را دارد که کوه مرو (کوهی خیالی) بر قله آن است که در زیر قطب شمال قرار دارد و چهار حد آن عبارت است از: جاماکوت در مشرق، روم در مغرب، لنکا یا سیلان در زیر قبه (زیر آسمان) و سیدپور در جنوب و قسمت مسکون زمین به نه قسمت تقسیم می‌شود. هندیان طولهای جغرافیایی را از سیلان یا سرندیپ (که امروز آن را سری لانکا می‌گویند) حساب می‌کردند و چنان می‌پنداشتند که نصف النهار مبدأ از اجین (که شهری در ایالت مالوه هند بود) می‌گذرد. مسلمانان اندیشه قبه الارض بودن سیلان را پذیرفتند؛ اما بعدها چنان پنداشتند که قبه الارض همان اجین است و به خطا چنان تصور می‌کردند که هندیان طولهای جغرافیایی را از اجین حساب می‌کرده‌اند.

تأثیر جغرافیای ایران بر جغرافیای اسلامی

در متون جغرافیایی مسلمانان شواهد کافی در دست است که از تأثیر ایرانیان بر جغرافیا و نقشه‌کشی مسلمانان حکایت دارد؛ ولی چگونگی انتقال معلومات ایرانی هنوز مشخص نشده است. کرامرز آلمانی اشاره دارد که در قرن سوم هجری قمری تأثیر جغرافیای یونان بر جغرافیای اسلامی غلبه داشته است؛ اما از اواخر این قرن به بعد تأثیر جغرافیای شرقی بخصوص ایران بیش از جغرافیای غربی بوده است؛ زیرا نویسندگان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹

جغرافیا بیشتر ایرانی بوده‌اند؛ همچنین هنوز جندی‌شاپور مرکز بزرگ دانش و پژوهش باقی مانده بود. تردیدی نیست که مسلمانان با بعضی از آثار پهلوی در نجوم، جغرافیا، تاریخ و ... آشنا شده بودند. بسیاری از این آثار به عربی ترجمه شد و مبنای تألیفات عربی در موضوعات مختلف گردید. مسعودی کتابی فارسی به نام زیج الشاه را به حبش بن عبد الله مروزی بغدادی (وفات میان سالهای ۲۵۰ تا ۲۶۱) نسبت داده است. او ضمن گفته‌هایی درباره تاریخ ایران از دو کتاب تاریخی هم نام برده است که به قول وی از تاریخهای مهم دوره ساسانی به شمار می‌رفته‌اند؛ همچنین از کتابی فارسی به نام گاهنامه سخن می‌گوید که درباره طبقات پادشاهان ایران، شرح سازمان داخلی دولت ساسانی و ترتیب درجات و مراتب آنان است. این کتاب بخشی از کتاب آیین‌نامه می‌باشد.

مسعودی می‌نویسد: به سال ۳۰۳ ق/ ۹۱۵ م در شهر اصطخر پارس نزد یکی از بزرگ‌زادگان ایران کتابی بزرگ دیدم که درباره علوم و تاریخ پادشاهان و بناهای آنان بود که در کتب دیگر چون خدای‌نامه و آیین‌نامه دیده نمی‌شد. این کتاب که از خزاین شاهان ایران به دست آمده بود، برای هشام بن عبد الملک (۱۰۵-۱۲۵ ق/ ۷۲۴-۷۴۳ م) به زبان عربی ترجمه شد. بعید نیست که مسلمانان اطلاعات خود را درباره جغرافیا و شناسایی اماکن جغرافیایی ایران و نیز مرزهای مملکت ساسانیان و تقسیمات کشوری و اداری آنان از تألیفات از این نوع به دست آورده باشند. در میان مفاهیم و سنتهای جغرافیایی ایران، که اعراب گرفته‌اند، مهمتر از همه تصور هفت کشور یا هفت اقلیم است که بنابراین تصور، زمین به هفت دایره هندسی مساوی تقسیم شده که هر کدام یک کشور یا یک اقلیم است (شکل ۱). دایره چهارم ایرانشهر نام دارد و در قسمت مرکزی ایرانشهر «سواد» قرار گرفته است و شش کشور یا اقلیم دیگر گرداگرد آن واقعند؛ ولی مسلمانان تصور می‌کردند که زمین پیوسته تحت تأثیر کوه افسانه‌ای قاف بوده و

هفت اقلیم زمینی تصاویری است از آنچه در آسمان می‌باشد و در واقع برابر با

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰

هفت آسمان است. در علم احکام نجوم برای آن تعبیر دیگری بیان شده است که هر اقلیم همانند با یکی از سیارات و یکی از بروج منطقه البروج است و اقالیم، قرینه‌های زمینی هفت آسمان هستند. این عقیده در نزد بابلیان و یونانیان نیز معروف بوده است.

ایرانیان قدیم نیز چنین تصور می‌کردند، ولی به جای تصور طولی نسبت به اقالیم، تصور دوایر متحد المركز را داشتند. قرآن نیز از هفت آسمان سخن می‌گوید، ولی علمای جغرافیای اسلامی به اشتباه این هفت آسمان را هفت اقلیم سستی می‌پنداشتند و بنابر همین طرز تصور به بحث درباره تقسیمات نواحی مختلف زمین می‌پرداختند. جغرافیانویسان اسلامی تا مدت‌ها تحت تأثیر این طرز تصور بودند. با وجود اینکه بیرونی برای این تقسیم مبنای علمی یا طبیعی قائل نبود و آن را نادرست‌تر از تقسیم زمین به اقالیم به روش یونانیان می‌دانست، ولی جغرافیادانان مسلمان هرگز فریفته تقسیم زمین به سه یا چهار قطعه یا ناحیه، به روش یونانی نشدند و بیشتر آنان از روش هفت اقلیم ایرانی تبعیت کردند.

شکل ۱

تصور دو دریای اصلی، بحر الروم (مدیترانه) و بحر فارس (اقیانوس هند و متفرعات آن یعنی خلیج فارس و دریای عمان و ...) که هر دو از بحر المحيط (اقیانوسها) سرچشمه گرفته‌اند یکی از جانب شمال غربی (اقیانوس اطلس) و دیگری از جانب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱

مشرق (اقیانوس کبیر) و برزخی (برزخ سوئز) که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند، چندین قرن در جغرافیا و نقشه‌نگاری اسلامی اثر داشته است. کرامرز آلمانی می‌گوید: با آنکه احتمال دارد که این تصور در آخرین تحلیل بر نوشته‌های بطلمیوس متکی باشد، این واقعیت که اقیانوس هند غالباً بحر فارس نامیده شده، می‌رساند که این دریا، لااقل، جزئی از دیدگاه جغرافیایی ایرانیان قدیم بوده است.

سنت‌های ایرانی در آثار عربی مربوط به سفرهای دریایی و کشتیرانی تأثیر فراوان داشته است. شاهد این امر استفاده از کلمات فارسی برای مصطلحات و مفاهیم دریانوردی است؛ از جمله: بندر، ناخدا، رهمانی یا راهنما به معنای دفتر آموزشهای حرکت کشتی. بعضی از اسامی فارسی هم مانند، خن یا لوزی (خط سیر کشتی که بر روی نقشه‌های دریایی رسم می‌شده است)، قطب الجاه (قطب) نشان دهنده تأثیر ایرانی در گلباد (جهت نمای) عربی است. در نقشه‌نگاری نیز از اصطلاحاتی چون طیلسان، شابوره و قواره (برای بیان شکل بعضی از سواحل) استفاده شده است. این کلمات که در ابتدا معرف نوعی از لباس بوده، تا قرن ۷ ق/ ۱۳ م متداول بوده است. وجود چنین کلماتی نشان می‌دهد که در ایران قدیم نقشه‌هایی وجود داشته است.

تأثیر جغرافیای یونان بر جغرافیای اسلامی

شواهدی در دست است که معلومات جغرافیایی و نجومی یونانیان با ترجمه آثار بطلمیوس (وفات پس از ۱۶۱ م) و دیگر فیلسوفان و منجمان یونانی، خواه از اصل یونانی کتاب یا از ترجمه سریانی مت‌های یونانی، به مسلمانان انتقال یافت. بطلمیوس در آتن و اسکندریه تدریس می‌کرد. مهمترین اثر وی کتاب اول منظومه ریاضی یا المجسطی نام دارد. المجسطی یا مگستی به معنای «بزرگ» است که مسلمانان به این

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲

کلمه یونانی حرف تعریف افزودند. بطلمیوس، خلاصه‌ای از آنچه تا زمان وی درباره حجم زمین و محل واقعی نقاط معروف شناخته شده بود، در این کتاب آورده است. او زمین را مرکز جهان می‌دانست و برای بیان حرکات اجرام سماوی تعداد زیادی دوایر

یا افلاک غیر متحد المرکز تصور کرده بود. این فکر و تصور ظاهراً تا حدی (در آغاز توجه مسلمانان به علوم) قابل قبول به نظر می‌رسید؛ ولی بعدها که منجمان مسلمان با کوشش و تلاش بسیار به نارساییهای آن پی بردند، در اصلاح آن کوشیدند. کتاب الجغرافیای بطلمیوس در دوران نقل و ترجمه چندین بار ترجمه شد. از این کتاب جز تحریر و اقتباسی از آن که ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی (م. ۲۳۲ ق/ ۸۴۷ م) فراهم کرده است، چیزی در دست نیست. کتاب خوارزمی با عنوان صورة الارض ترجمه متداول آن روزگار از کلمه یونانی جغرافیا بوده است؛ ولی ظاهراً عنوانهای دیگر نیز داشته است، ابو الفداء (م. ۷۲۵) در کتاب خود آن را به نام «رسم الرّبع المعمور» خوانده است.

ابن خردادبه هم در قرن سوم به کتاب الجغرافیای بطلمیوس مراجعه و آن را ترجمه کرده است. این کتاب را نخستین بار در دوره عباسیان ابو یحیی بطریق (م. ۱۸۴ ق/ ۸۰۰ م) ضمن هشت مقاله ترجمه کرد؛ سپس ثابت بن قرّه حرّانی (م. ۳۱۹) آن را دوباره ترجمه کرد. از کتابهای دیگر بطلمیوس که به عربی ترجمه شد و در دانش جغرافیا مورد استفاده قرار گرفت، المقالات الاربعه، کتاب الانواء، منظومه کتاب الملاحم است. آثار دیگر جغرافیای یونان که به زبان عربی ترجمه شده و در جغرافیای اسلامی نیز بی تأثیر نبوده است، بدین شرح است: جغرافیا تألیف مارینوس صوری (م).

حدود ۷۰-۱۳۰) که مورد استفاده مسعودی هم بوده است. وی نقشه عالم را که خود مارینوس ترسیم کرده بود، در اختیار داشته است. طیمائوس تألیف افلاطون،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳

الآثار العلویه، السماء و العالم، و ما بعد الطبیعه ارسطو که همه این کتابها در دوران ترجمه و نقل به زبان عربی ترجمه شده است. استقرار خلافت عباسیان در سال ۱۳۲ ق/ ۷۵۰ م، مقدمه دورانی پرافتخار در اسلام شد. تاریخ‌نویسان معاصر، دوره اول عصر عباسی را عصر طلایی اسلام نامیده‌اند؛ زیرا این دوره از خلافت اسلامی، هم از لحاظ ثبات سیاسی و نظام اداری و اجتماعی در اوج ترقی بود و هم نهضت علمی و فرهنگی اسلام در این عصر آغاز شد. چنانکه گفته شده است، این دوره را بدان سبب که اداره امور در دست وزیران، دبیران و سرداران ایرانی بود، دوره نفوذ ایرانی خوانده‌اند. علاقه ایرانیان به علم و ادب موجب شد تا خلفا نیز به علم و ادب علاقه‌مند شوند و رفته‌رفته کسانی به ترجمه کتبی از آثار ایرانی، یونانی و ... پردازند و چون در مقابل این کار تشویق می‌شدند، کم‌کم این نهضت به پایگاه بلندی رسید و در اثر کار و کوشش مترجمان و نویسندگان، زبان عربی که قبلاً از لحاظ سرمایه علمی و فنی بی‌بضاعت بود، مایه علمی گرفت و بیت الحکمه بغداد که مأمون آن را برای همین منظور تأسیس کرده بود و آن را بعضی از دانشمندان ایرانی سرپرستی می‌کردند، شهرت و توسعه فراوان یافت.

پس از آنکه آثار نویسندگان و منجمان و فیلسوفان یونانی در علم جغرافیا به عربی ترجمه شد و تصورات، نظریات و نتایج رصدهای نجومی در اختیار مسلمانان قرار گرفت، زمینه‌ای فراهم شد تا جغرافیا بر پایه‌های علمی بنا شود. تأثیرات ایران بدون شک بر جغرافیای ناحیه‌ای و وصفی و نیز در نقشه‌نگاری قابل توجه بود؛ ولی روش یونانی عملاً بر شالوده جغرافیای اسلامی تأثیر بیشتری داشته است، تا جایی که می‌توان گفت نوعی رقابت میان اعتقادات ایرانی و یونانی وجود داشت؛ مثلاً درباره تقسیم قسمت مسکون زمین به کشورها یا اقلیمها، اعتقادات یونانی مقبولتر بود.

روشهای جغرافیای یونانی خصوصاً جغرافیای ریاضی، طبیعی، انسانی و زیستی در جغرافیای اسلامی بیشتر نمود داشت؛ زیرا تداوم یونانی مآبی بیشتر بود و تا قرن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴

نوزدهم میلادی ادامه داشت (اثر آن در کتابهای جغرافیایی که در قرن چهارم هجری قمری به زبان فارسی نوشته شده و حتی در کتابهای هندی که به زبان اردو نوشته شده مشهود است)، در صورتی که در اروپا تأثیر جغرافیای یونانی یا بطلمیوسی بسیار زود از

میان رفته است. از طرفی در طول قرنهای سوم و چهارم هجری قمری، مبارزه‌ای نهانی میان تصورات نظری اساتید یونانی و نتایج عملی حاصل شده توسط بازرگانان و دریانوردان مسلمان وجود داشته است. حقیقت امر این است که علم یونانی هنگام انتقال به مسلمانان تقریباً پنج قرن قدمت داشت؛ به طوری که چون جغرافیادانان مسلمان خواستند معلومات معاصر خود را در چهار چوب اطلاعات بطلمیوسی قرار دهند و آن را با علم یونانی تأیید کنند، دچار اشکال شدند؛ در نتیجه در بیان مطالب خلط و اشتباه پیش آمد؛ چنانکه از تألیفات ادریسی پیداست که غالباً در نقشه‌های ترسیمی وی غلطهایی پیدا شد و در جهان آن روز رواج یافت. با این همه، آنچه موجب جمع‌آوری این همه اطلاعات مختلف در زمینه مسائل جغرافیایی در جهان اسلام شد- برخلاف تردیدی که بعضی در این باب کرده‌اند- بدون شک تا حدی حس کنجکاوی و تلاش مسلمانان و علاقه بی‌حد آنها به تحقیق در احوال زمین و نقاط شناخته شده و ناشناخته آن بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵

فصل دوم پیدایش مکاتب جغرافیایی در اسلام

اشاره

در اواخر قرن سوم هجری قمری / نهم میلادی آثار فراوانی در علم جغرافیا به زبان عربی تألیف شد. به نظر می‌رسد مسلمانان عرب زبان بعضی از آثار پهلوی یا ترجمه‌هایی از آن آثار را که درباره مملکت ساسانیان، جغرافیا، امکنه‌شناسی، راههای چا پاری و اصول تشکیلات اداری بوده، در اختیار داشته‌اند. در این قرن چند کتاب جغرافیا با نام المسالک و الممالک (راهها و کشورها) تألیف شد. نخستین تألیفی که چنین عنوانی داشت، کتاب ادیب ابو العباس جعفر بن احمد مروزی (م. ۲۷۴) بوده است که ابن ندیم در کتاب خود بدان اشاره کرده است؛ ولی با وجود اشاره تحسین آمیز ابن ندیم، شهرت و رواجی به دست نیاورد. همزمان با ابو العباس، ابن خردادبه (م. ۳۰۰) دومین مسوّد کتاب خود را در سال ۲۷۲ ق/ ۸۸۵ م. به پایان آورد. کتاب وی اساس و سرمشق همه تألیفات جغرافیای عمومی قرار گرفت. ابن خردادبه رئیس دیوان برید و دیوان کشف اخبار (دیوان اشراف) و مردی دانشمند و محقق بود. او خود نوشته است که کتابش را به درخواست خلیفه عباسی تألیف کرده است. همچنین اشاره می‌کند که پیش از آن اثر بطلمیوس را از یونانی یا سریانی به عربی ترجمه کرده است؛ ولی باید دانست که میل خلیفه به جغرافیا، از نیاز به کشورداری سرچشمه گرفته بوده است. قدامه بن جعفر کاتب (م. ۲۶۶) علم الطرق (علم راهها) را نه تنها برای اداره کارهای دیوان یعنی دبیرخانه دولتی لازم

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶

می‌دانسته، بلکه برای شخص خلیفه نیز هنگام سفر یا لشکرکشی ضروری می‌شمرده است.

آثار جغرافیایی که در قرنهای سوم و چهارم هجری قمری تألیف شده است به دو دسته اصلی تقسیم می‌شود:

الف) آثار جغرافیایی مکتب عراقی. این آثار جغرافیای تمام عالم را در بر دارد، ولی جغرافیای کشورهای اسلامی را با تفصیل بیشتری مطرح کرده است. نویسندگان این آثار سعی کرده‌اند اطلاعات دنیوی و غیر دینی را که در کتابهای جغرافیایی اسلامی یافت نمی‌شود، گرد آورند. به همین دلیل این دسته از تألیفات را «ادبیات دنیوی جغرافیایی آن عصر» نامیده‌اند. جغرافیادانانی که در این زمینه کتابهایی نوشته‌اند، به امکنه و شبکه راههای عمومی میان قسمتهای مختلف جهان اسلام (خصوصاً دوران عباسیان) توجه داشته‌اند و اطلاعاتی هم از جغرافیای ریاضی، نجومی، طبیعی، انسانی و اقتصادی به آنها ضمیمه کرده‌اند. ابن خردادبه، یعقوبی، ابن فقیه، قدامه و مسعودی از برگزیدگان این گروه از جغرافیادانان هستند. جغرافیادانان این مکتب دو گروه هستند: ۱) گروهی که بیان مطالب و تألیف کتابهای خود را بر مبنای چهار جهت شمال، جنوب، مشرق و مغرب قرار داده و بغداد را مرکز جهان به شمار

آورده‌اند، مانند یعقوبی (م. ۲۸۲) مؤلف البلدان، ۲) گروهی که فصل‌بندی کتابهای خود را بر مبنای اقلیمها قرار داده و غالباً مکه را مرکز جهان شمرده‌اند، مانند ابن رسته (م. ۲۹۰) مؤلف الاعلاق النفیسه.

ب) آثار جغرافیایی مکتب بلخی. نویسندگان این آثار در روش نگارش از ابو زید بلخی (م. ۳۲۲) پیروی کرده‌اند و فقط به گزارش سرزمینهای اسلامی پرداخته و هر ناحیه یا ایالت از آن را اقلیم جداگانه‌ای دانسته‌اند و جز در مورد نواحی مرزی کمتر به بحث درباره جغرافیای سرزمینهای غیر اسلامی پرداخته‌اند. اصطخری، ابن حوقل و مقدسی از برگزیدگان این گروه هستند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷

مکتب عراقی و جغرافیانویسان مشهور این مکتب

در این مکتب آثار ابن خردادبه، یعقوبی و مسعودی از دو لحاظ با تألیفات سایر جغرافیانویسان همین مکتب تفاوت دارد: نخست اینکه از روش تقسیم زمین به چند اقلیم تبعیت کرده‌اند، و دیگر اینکه عراق را با ایران‌شهر یکی شمرده و در تقسیمات جغرافیایی خویش آن را مرکز قرار داده و کار تألیف خود را از آنجا آغاز کرده‌اند. به نوشته مسعودی عراق در میان این اقلیمها اقلیم چهارم است، پس برگزیده و اشرف نقاط زمین و سرگل ایران‌شهر است. بیرونی نیز هفت کشور یا اقلیم را که به هفت دایره مساوی تقسیم شده معرفی کرده و اقلیم مرکزی آن را که شامل خراسان، فارس، جبال و عراق بود، ایران‌شهر نامیده است. وی می‌نویسد: آبادانی زمین، از جهت سیاست و گسترش فرمانروایی، به هفت پاره گرد برابر تقسیم شده، بدان گونه که شش دایره برابر، دایره هفتم برابر با آنها را در میان می‌گیرد و سبب اینگونه بخش کردن، آن است که پادشاهان بزرگ در ایران‌شهر جایگاه داشتند که عراق و فارس و جبال و خراسان است و از ایشان [پادشاهان] بعضی در آغاز روزگار و پیش از آنکه مردمان در همه‌جا پراکنده شده باشند، بر همه این کشورها چیره بودند و ناگزیر بایستی در میانه جای گیرند تا راه رسیدن به آرزوها برای ایشان هموار شود و آنچه را که می‌خواستند به چنگ بیاورند.

بنابراین اینگونه تقسیم‌بندی هیچ ارتباطی با وضع طبیعی و جغرافیایی یا خصوصیات نجومی نداشته است، بلکه بیشتر بر تغییرات سیاسی یا اختلافات نژادی و زبانی متکی بوده است. با تأسیس بغداد به عنوان پایتخت دولت عباسی طبعاً عراق در جهان اسلام اهمیت سیاسی یافت؛ به‌طوری که ابن خردادبه عراق را با ایران‌شهر برابر گرفت و ناحیه سواد که در زمانهای گذشته دل ایران‌شهر نامیده می‌شد، در تقسیم‌بندی جغرافیایی وی مرکزیتی پیدا کرد. او کتاب خود را با وصف سواد آغاز کرده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸

یعقوبی نیز عراق را مرکز جهان به شمار آورده و آن را سرء الارض یا ناف زمین نامیده است. او در وصف مرکز عراق گفته است: بغداد شهر بزرگی است که از نظر وسعت و عمران و آبادی و پر آبی و خوبی هوا در مشرق و مغرب زمین بی‌نظیر است. شهر بنی هاشم و دار الملک ایشان و مرکز سلطنت آنان است و چون در مرکز عالم قرار دارد، آب و هوایش معتدل و گواراست و مردمانش خوش‌سینا و باهوشند و خلق و خوی نیکو دارند.

یعقوبی علاوه بر وصف بغداد، سامره (سَر من رأی) را هم ذکر کرده است. کتاب او با وصف این دو شهر آغاز می‌شود.

مسعودی مورخ و جغرافیادان مشهور نیز به برتری عراق اشاره می‌کند و می‌نویسد:

اقلیم چهارم در میان هفت اقلیم از همه معتدلتر و برتر است و عراق در میان این اقلیم، برگزیده و اشرف نقاط زمین است ... و ناحیه‌ای که مدینه السلام (بغداد) در آنجاست از لحاظ پاکیزگی و آذوقه بهترین نقاط جهان است. برخلاف ابن خردادبه، یعقوبی و مسعودی، جغرافیانویسان دیگری مانند قدامه بن جعفر، ابن رسته و ابن فقیه هیچ علاقه‌ای به عراق یا ایران‌شهر در آثار خود نشان نمی‌دهند، بلکه بیشتر به مکه و عربستان توجه می‌کنند؛ مثلاً قدامه بن جعفر برای بغداد فقط بدان سبب که پایتخت مملکت اسلام

بوده و از لحاظ سیاسی و اداری مورد توجه بوده است، اهمیتی قائل شده. او در کتاب خود پیش از آنکه راههای بغداد را ذکر کند، راههایی را که به مکه منتهی می‌شود وصف کرده است. بدین ترتیب، قدامه بن جعفر در شیوه جغرافیای نویسی، از روش هفت اقلیم ایرانی عدول کرده و به بیان جغرافیا از جنبه اسلامی تمایل یافته است. او بیشترین اهمیت را به مرزهای مملکت اسلام که در مقابل دولت بیزانس واقع شده است می‌دهد. چنین تمایلی در ابن رسته (م. ۲۹۰) نیز دیده می‌شود. او کاملاً از سنت ایرانی کناره‌گیری کرده و در ترتیب جغرافیای نویسی، مقام اول را به مکه و مدینه داده است. وی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹

هنگام بیان اقالیم زمین، از روش ایرانی هفت اقلیم تبعیت نکرده است، بلکه به اقلیمهای یونانی توجه نموده و می‌نویسد: بعضی عقیده دارند که زمین سطحی است گسترده در چهار جهت مشرق، مغرب، جنوب و شمال و مخلوقات فقط بر یک طرف آن در قسمت بالای زمین یعنی سمت شمال در ربع مسکون قرار دارند.

ابن فقیه نیز مقام اول را به مکه و مدینه داده است. طرز تقسیم‌بندی کتاب او بر روش اقلیمهای یونانی است، ولی در وصف سرزمینهای مشرق، به روش هفت اقلیم ایرانی توجه داشته است. به نظر می‌رسد که جغرافیای نویسان اسلامی نمونه‌هایی قدیمی از کتب جغرافیایی در اختیار داشته و از آن اقتباس کرده‌اند. به گفته مسعودی، ایرانیان و ببطیان و سریانیان، قسمت معموره زمین را به چهار قسمت: خراسان (مشرق)، خورورآن یا خوربرآن (مغرب)، نیمروز (جنوب) و باختر (شمال) تقسیم کرده‌اند. بنابراین، آثار ابن خردادبه، یعقوبی و قدامه، بنابر جهات اربعه یعنی شمال، جنوب، مشرق و مغرب و از روی تقسیم جهان به چهار ربع نوشته شده است، ولی در آثار ابن رسته و ابن فقیه تقسیم زمین بر حسب نواحی و سرزمینها آمده است. ابن خردادبه، که بحق می‌توان او را پدر جغرافیای اسلامی دانست، سرمشق و اسلوبی برای نوشتن جغرافیا به زبان عربی بر جای نهاد؛ ولی چنانکه کرامرز آلمانی اشاره کرده، وی مبتکر این روش نبوده است و می‌بایستی نمونه و الگویی از کتابی قدیمتر در اختیار او بوده باشد. احتمالاً وی به ترجمه اثری پهلوی از ایران قدیم دسترسی داشته است. ابن خردادبه علاوه بر مملکت اسلام، مرزها و کشورها و اقوام مرزی را نیز وصف کرده است. او همچنین با اثر بطلمیوس آشنا بوده و این مطلب از وصفی که از حدود قسمتهای مسکونی زمین ارائه کرده و از اینکه طرز تفکر یونانیان را درباره قاره‌های اروپا، لوییا، ایتوفیا و اسقوتیا در کتابش آورده است، آشکار می‌شود. یعقوبی (م. ۲۸۲)، که از بانیان مکتب عراق

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰

است، ادعا می‌کند که بسیار مسافرت کرده و اطلاعات خود را از ساکنان هر ناحیه گرفته و درستی آنها را به گواهی مردمان راستگوی آن مناطق رسانیده است. غرض وی از نوشتن کتابش وصف راههایی است که به مرزهای مملکت اسلام منتهی می‌شده و نیز سرزمینهای مجاور با این راهها. البته وی بیشتر به وصف امکان و راههای کاروانی پرداخته است. روش تألیف او با روش تألیف ابن خردادبه شباهت دارد، یعنی کتاب بر اساس جهات اربعه (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) نوشته شده است. قدامه بن جعفر نیز که از جغرافیای نویسان مکتب عراقی است، فصل یازدهم کتاب خود را به نام کتاب الخراج و صنعة الکتابه به بیان منزلگاههای پستی (برید) و جاده‌های مملکت عباسیان اختصاص داده است. غرض اصلی وی وصف مملکت اسلام و حدود و ثغور (مرزهای) آن علی‌الخصوص قسمت مجاور با امپراتوری روم شرقی بوده است که وی آن را بزرگترین دشمن اسلام می‌دانسته است. در کتاب قدامه رنگ اسلامی جغرافیا و جنبه سیاسی و دفاع از حدود مشهود است. در این کتاب اقوام و کشورهایی که مملکت اسلام را احاطه کرده‌اند، نیز توصیف شده است. قدامه از جغرافیای عمومی و جغرافیای طبیعی نیز سخن گفته، ولی ظاهراً اطلاعات خود را درباره جغرافیای اقلیمی از منابع یونانی اقتباس کرده است.

الاعلاق النفیسه نوشته ابن رسته، ارتباط محکمی با مکتب عراقی دارد. این کتاب بدان سبب که مؤلف آن مکه و مدینه را بر دیگر

بلاد مقدم داشته است نظیر کتاب قدامه بن جعفر است؛ ولی غرض اصلی ابن رسته از تألیف آن فراهم آوردن اطلاعاتی از سرزمینهای اسلامی و سرزمینهای دیگری که خارج از جهان اسلام قرار داشتند، بوده است. ابن رسته در ابتدای کتاب به صورتی کامل و جامع از جغرافیای ریاضی سخن گفته و نظریات و عقاید گوناگون را درباره مسائل مختلف در آن آورده است. با توجه به اطلاعات فراوان و متنوعی که در پایان کتاب درباره مردم شناسی و ادیان اسلامی آمده، می توان کتاب را دایره المعارف کوچکی از علوم جغرافیا و تاریخ به شمار آورد. ابن فقیه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱

همدانی از معاصران ابن رسته (م. ۲۹۰) نیز کتاب مختصر البلدان خود را به روش ناحیه ای و اقلیمی تألیف کرده است. وی وصف مکه و مدینه را بر اوصاف دیگر بلاد مقدم داشته و روش کلی کتاب را به سبک اصطخری و ابن حوقل (پیروان مکتب بلخی) نوشته است. ابن فقیه در کتاب خود گزارش سفر سلیمان تاجر را به چین و هند نقل کرده است. از خصوصیات کتاب وی آن است که علاوه بر اطلاعات جغرافیایی صحیح و مورد اعتماد، آیات قرآن و احادیث مفصل را نیز در تأیید گفتار خود آورده است. از ویژگیهای دیگر کتاب نقل داستانهای خرافی و افسانه ای است. این کتاب از لحاظ جغرافیای عمومی و جغرافیای ریاضی بسیار ضعیف است؛ ولی در جغرافیای وصفی و شرح احوال مردمان بلاد مختلف و خصایص و خصوصیات آنها، بهترین منبع برای علم مردم شناسی به شمار می آید.

ابو الحسن علی بن حسین مسعودی (م. ۳۴۵ ق) از جغرافیانویسان مکتب عراق و مورخی نامدار است که خصوصیات جهانگردی مجرب و اطلاعات یک جغرافیادان برجسته را توأماً دارا بود. متأسفانه کتاب گزارش سفرهای او به نام کتاب القضايا و التجارب در دست نیست، ولی از روی آثار موجود او، مروج الذهب و معادن الجواهر و التنبیه و الاشراف، اطلاعاتی از سفرهای وی به دست می آید. متأسفانه کتاب اخبار الزمان و نسخه خطی کتابخانه مولانا آزاد به نام کتاب عجائب الدنيا (در پشت جلد کتاب العجائب نوشته شده) هر دو به غلط به مسعودی نسبت داده شده است. این کتابها هیچ ربطی به کتاب بزرگ از دست رفته او، یعنی کتاب اخبار الزمان ندارد. مسعودی به جغرافیا همچون بخشی از تاریخ می نگرد و به همین دلیل در کتاب وی جغرافیا به عنوان مقدمه ای بر تاریخ آمده است. وی خلاصه نوشته های جغرافیایی پیش از خود و سفرنامه های معاصر با خود و نیز خلاصه گزارشهای سفرهای دریایی را در کتاب خویش

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲

آورده و برای تأیید آن مطالب، آنچه را شخصا در سفرها از ملاقات با مردم و اقوام مختلف دیده و شنیده بر آن افزوده است. مسعودی بیشتر عمر خود را در سیر و سفر بوده است. از نواحی گوناگون هند، بخصوص سند، پنجاب، کنکن، مالابار دیدن کرده و بعد از عبور از سیلان (سری لانکای امروز) به سوی دریای چین پیش رفته است. پس از برگشت، به زنگبار و ماداگاسکار در سواحل افریقا رفته، سپس بر سر راه خود به بغداد، از عمان عبور کرده است. وی از آسیای صغیر، سوریه و فلسطین دیدن کرد و در خلال سالهای آخر حیات خود به مصر آمد و در فسطاط مصر زندگی را بدرود گفت.

مروج الذهب، گزارش تجربیات و مشاهدات مسعودی است که می توان آن را دایره المعارف تاریخی - جغرافیایی دانست. مسعودی در این کتاب از زلزله ها، شکل بندی لایه های زمین، طبیعت دریاها و ... سخن گفته است. همان طور که اشاره شد، مسعودی از پیروان مکتب عراقی در جغرافیاست و اهمیت فراوانی برای عراق و مرکز آن بغداد قائل است. وی در تألیف خود، علاوه بر وصف اقلیمهای هفتگانه به تقسیمات دیگری نیز اشاره می کند و می نویسد: علمای ریاضی، زمین را به چهار ربع تقسیم کرده اند: مشرق، مغرب، شمال و جنوب. او به تقسیم زمین به مسکون و غیر مسکون، (یعنی آباد و غیر آباد) نیز اشاره دارد. وی با توجه به اینکه از پیروان مکتب عراقی در جغرافیاست، در روش اقلیمی، از هفت اقلیم ایرانی تبعیت کرده است. او می نویسد:

همه معموره جهان به هفت قسم تقسیم می‌شود که هر قسمت را اقلیم گویند ... درباره این اقلیمها اختلاف کرده‌اند که آیا در شمال و جنوب است، یا فقط در شمال قرار گرفته و بیشتر بر این رفته‌اند که هفت اقلیم در شمال است و در جنوب نیست. مسعودی درباره شناخت اماکن و راهها و منزلگاههای پستی مملکت عباسیان گزارش مرتب و منظمی ارائه نمی‌دهد؛ ولی خلاصه‌ای بسیار عالی از اطلاعات جغرافیادانان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳

مسلمان معاصر خویش را در جغرافیای ریاضی و طبیعی در کتاب خود آورده است. کار اصلی وی در زمینه جغرافیای انسانی و جغرافیای عمومی بوده است. او با تکیه بر تجارب و مشاهدات شخصی خود بعضی از نظریات و مفاهیم بی‌اساس جغرافیای اسلامی را متزلزل ساخت و از این راه به پیشرفت جغرافیا کمک مؤثری کرد. او حتی در رد کردن نظریات کهن جغرافیادانان یونانی، همچون بطلمیوس، در خصوص وجود قاره‌ای در نیمکره جنوبی [که بطلمیوس منکر آن بوده است] تردیدی به خود راه نداده است. جغرافیادان برجسته دیگر مکتب عراقی که تأثیر وی در پیشرفت جغرافیای اسلامی از لحاظ تنوع و عمق، از جغرافیادانان دیگر این مکتب کمتر نیست، ابو عبد الله محمد بن احمد جیهانی (اوایل قرن ۴ ق/ ۹ م)، وزیر دولت سامانیان بوده است.

متأسفانه تألیف پر ارزش وی که مشتمل بر هفت مجلد بوده است، در دست نیست (نسخه‌ای که در کابل وجود دارد، هیچ ربطی به کتاب جیهانی ندارد). احتمال دارد که جیهانی از متن اصلی کتاب المسالك و الممالك ابن خرداذبه که آن نیز هفت مجلد بوده است، استفاده کرده باشد. چون جیهانی کتاب خود را در بخارا (پایتخت سامانیان) تألیف کرده، توانسته است دامنه تحقیقات خویش را در آسیای مرکزی و مشرق اقصی، از نویسندگان مسلمان معاصر خویش وسیعتر و عمیقتر کند. وی اطلاعات دست اول خود را از منابع مختلف کسب کرده است. به همین دلیل کتاب او اهمیت خاصی دارد.

بسیاری از جغرافیادانان بعد از وی درباره داستانهای دلپسند و جالب و شگفتیهای جهان آن روز اطلاعاتی از کتاب او اقتباس کرده‌اند. به عقیده اسپرنگر احتمالاً ادریسی (م).

۵۴۸ یا ۵۶۰) صاحب کتاب نزهة المشتاق نیز در وصف بسیاری از نواحی آسیا، اطلاعات خود را از جیهانی گرفته است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴

از آثار جغرافیایی دیگری که به روش مکتب عراق نوشته شده، کتاب حدود العالم، از مؤلفی ناشناخته است. این کتاب به سال ۳۷۲ ق/ ۹۸۲ م به فارسی تألیف شده و قدیمترین اثر جغرافیایی به زبان فارسی است که درباره جغرافیای جهان در روزگار قدیم نوشته شده است. مؤلف از کتابهای جغرافیایی موجود پیش از خود بهره فراوان برده است؛ ولی هیچیک از آنها را در اثرش ذکر نمی‌کند. به گفته تومانسکی (ص ۱۳۲ و ج ۱۰ و ZVO) او فقط از بطلمیوس، که آگاهیهای مربوط به جزایر برطانیه را از او اقتباس کرده است، نام می‌برد. در این کتاب به صحت و دقت ارقام کاملاً توجه شده است؛ همچنین در تعمیمهای جغرافیایی و اصطلاحاتی که به کار رفته از دیگران تقلید نشده است. اصالت کار مؤلف در این است که قسمت مسکون زمین را به «اجزای عالم» و «ناحیه‌های» جداگانه تقسیم کرده است که این تقسیم به تقسیم‌بندی بطلمیوس و یونانیان کاملاً شبیه است. مینورسکی این کتاب را به علت ایجاز بسیار موزونش، اثری برجسته می‌شمارد و عقیده دارد که شاید برای پیشگفتار نقشه‌ای جغرافیایی که مؤلف بارها بدان اشاره می‌کند، نوشته شده باشد. متأسفانه هیچ نشانی از این نقشه در دست نیست. او همچنین بر این باور است که آثار بلخی، اصطخری، ابن خرداذبه و احتمالاً ابن حوقل منابعی بوده‌اند که نویسنده حدود العالم از آنها بسیار سود برده است.

مؤلف قبل از وصف نقاط مسکون دنیا، فصلهایی از کتاب را به دریاها، جزیره‌ها، کوهها، رودخانه‌ها و بیابانها اختصاص داده است.

مکتب بلخی و ویژگیهای آن و جغرافیایان مشهور این مکتب

ابو زید احمد بن سهل بلخی (م. ۳۲۲) در محلی به نام شامستان در نزدیکی بلخ پا به عرصه وجود گذاشت. برای کسب علم و دانش به عراق رفت و از محضر فیلسوف مشهور کندی (م. ۲۶۰) استفاده‌ها برد و در نزد او فلسفه و تاریخ آموخت. پس از جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵

بازگشت به زادگاه خویش، در خدمت شاهزاده بلخ، احمد بن سهل بن هاشم مروزی بود.

بلخی یکی از نخستین مسلمانانی است که به کار نقشه‌کشی پرداخت و اثر مهم وی صور الاقالیم شامل توضیح نقشه‌ها و جداول جغرافیایی است. روش کار وی چون مورد قبول جغرافیانویسان بعدی قرار گرفت، مکتب بلخی نامیده شد. جغرافیانویسان مکتب بلخی رنگ اسلامی مثبتی به جغرافیا دادند و علاوه بر آنکه کار اساسی خود را بیشتر منحصر در وصف سرزمینهای اسلامی کردند به آن دسته از مفاهیم و اطلاعات جغرافیایی که در قرآن یا در احادیث و اقوال صحابه پیامبر (ص) به آنها اشاره شده بود، اهمیت می‌دادند؛ مثلاً بنابر روایتی مجموع خشکیها را به صورت مرغی تصور می‌کردند که سر آن چین، بال راست آن هند، بال چپ آن خزر، سینه آن مکه، حجاز، شام، عراق و مصر و دم آن افریقای شمالی است. همین روایت اساس کار ترسیم نقشه در مکتب بلخی بوده است.

به نظر می‌رسد این نقشه برداشتی باشد از مشاهده نقشه‌ای از زمین که از ایران قدیم بر جای مانده و مسلمانان به آن دسترسی پیدا کرده‌اند. ظاهراً این نوع روایات که منعکس کننده اطلاعات جغرافیایی قدیم مسلمانان است، در عصر متأخرتر برای مبارزه با اطلاعات علمی مسلمانان، که تازه در شرف رواج بوده، ساخته شده است. ناگفته نماند که بعضی از علمای جغرافیا این روایات را از لحاظ علمی صحیح دانسته‌اند. با اینکه علم پیشرفت کرده بعضی از این روایات در اندیشه جغرافیایی بعضی از مسلمانان و نیز در ترسیم نقشه‌های جغرافیایی تأثیر عمیقی داشته است. جغرافیانویسان مکتب بلخی، مجموعه خشکیها را به شکل مدور (اشاره به مسطح بودن زمین است) می‌پنداشته‌اند که «بحر محیط» (اشاره به اقیانوسهاست) همچون گردنبندی آن را احاطه کرده، و از این بحر محیط یا اقیانوس دو خلیج داخل خشکی می‌شده (مدیترانه و اقیانوس هند) که یک برزخ در بحر قلزم (دریای سرخ) آنها را از یکدیگر جدا می‌کرده است، چنین تصویری مبتنی بر قرآن بوده است. جغرافیانویسان مکتب بلخی برخلاف پیروان مکتب عراقی، جزیره العرب را از آن جهت که مکه و خانه کعبه در آن واقع است، ناحیه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶

مرکزی زمین به شمار می‌آوردند. این توجیه جدید که بیشترین اهمیت را به مکه و کعبه داده بود، خصوصیت برجسته مکتب بلخی شد. جغرافیانویسان مکتب بلخی در آثار خود فقط به توصیف بلاد اسلامی، که خود به بیست اقلیم تقسیم کرده بودند، پرداختند و در مقدمه کتابهای خود به صورتی کلی از بلاد غیر اسلامی نیز ذکری به میان آوردند.

مبنای تقسیم‌بندی آنان به ایالات یا اقالیم، نه بر اساس ترتیب تقسیم به کشورهای مرسوم در ایران بود و نه بر اساس ترتیب تقسیم به اقلیمهای یونانی. تقسیم مذکور جنبه ارضی و طبیعی محض داشت و نسبت به روشهای پیشین پیشرفته‌تر بود و تا حدی جنبه نوپردازی داشت. همان‌گونه که ابن حوقل گفته است، وی از ترتیب هفت اقلیم نقشه قوادیان (قبادیان) که در آغاز کتابش بدان اشاره کرده، پیروی نکرده است. او معتقد است که اگر آن نقشه صحیح هم باشد، باز بسیار درهم آمیخته است. ابو اسحاق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری (م. ۳۴۰) سهم عمده‌ای در اشاعه افکار مکتب بلخی داشته است. از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست، ولی مسافرتها بسیاری کرده و تجارب حاصل از این مسافرتها را در کتاب المسالک و الممالک خود آورده است. بدون شک او این کتاب را بر مبنای کتاب ابو زید بلخی نوشته است. تألیف اصطخری خود مأخذ معتبری برای جغرافیادانان این مکتب شد. این کتاب در قرن پنجم و ششم قمری به فارسی برگردانده شد. کتاب وی الگوی بسیاری از کتب جغرافیایی فارسی گردید. ابو القاسم محمد بن حوقل بغدادی (م. ۳۶۷ ق) از کودکی به جغرافیا علاقه فراوان داشت. او در سالهای ۳۳۱ ق/ ۹۴۳ م تا ۳۵۷ ق/ ۹۶۸

م به سفرهای طولانی پرداخت.

علاقه او به جغرافیا چنان بود که حتی در مسافرتهايش کتابهای جیهانی، ابن خردادبه و قدامه بن جعفر را با خود می‌برد. ابن حوقل بدان دلیل به تألیف کتب جغرافیا پرداخت که کتابهای موجود را کافی و کامل نمی‌دانست. در سال ۳۴۰ هجری قمری اصطخری را ملاقات کرد و به تقاضای او در کتاب و نقشه‌های خود تجدید نظر کرد و سپس آن را با همان عنوان المسالك و الممالك یا «صورة الارض» در حدود سال ۳۶۷ ق/ ۹۷۷ م

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷

بتفصیل بازنویسی کرد. دزی معتقد است که او برای فاطمیان مصر و شمال افریقا جاسوسی می‌کرده، ولی این مسأله از ارزش کتاب و زحمات وی نمی‌کاهد. هرچند ابن حوقل در تألیف خود بیشتر مدیون اصطخری بوده، بدون شک وی برجسته‌ترین جغرافیادان قرن چهارم هجری قمری بوده است؛ چه، در نقشه‌نگاری مستقل عمل کرده و تابع دیگران نشده است. از این گذشته، از مسافرتها و شنیده‌های خود اطلاعات تازه‌ای در جغرافیا وارد کرده است که تا چندین قرن پس از آن کتاب وی منبع معتبری برای جغرافیانویسانی مانند ابو الفداء بوده است. ابن حوقل از شرق تا غرب دنیای اسلام را بجز صحرای بزرگ (افریقا)، درنورید و بعید نیست که آنچه نوشته است نتیجه مشاهدات و تجربیات وی باشد. وی انگیزه تألیف این کتاب را خستگی، دوری از وطن، سفرهای پی‌درپی و طی طریق مستمر ذکر کرده است. او نخستین مسوده این کتاب را به سیف الدوله حمدانی (م. ۳۵۶ ق/ ۹۶۷ م) تقدیم کرد و دومین مسوده کتاب را حدود سال ۳۶۷ ق/ ۹۷۷ م (سال وفاتش) نوشت.

از نام‌آوران دیگر مکتب بلخی، ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی (م. ۳۹۰ ق/ ۱۰۰۰ م) مؤلف کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، جغرافیادان مبتکر و دانشمند زمان خویش بود. وی ادعا می‌کند که جغرافیای عربی را بر پایه جدیدی نهاده و معنای تازه و چشم‌انداز وسیعتری به آن داده است. او جغرافیا را برای طبقات مختلف اجتماع و نیز برای صاحبان حرفه‌های گوناگون سودمند می‌دانسته است؛ بنابراین مباحث مختلفی را مانند شکل و سیمای طبیعی اقلیمها، معادن، زبانها، نژادهای مردم، عادات، آداب و رسوم، مذاهب، فرقه‌ها، وزنها، اندازه‌ها، تقسیمات ارضی، راهها و فواصل در کتاب خویش آورده است. وی معتقد بود که جغرافیا را نمی‌توان از راه قیاس کسب کرد، بلکه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸

باید از طریق مشاهده مستقیم و به دست آوردن اطلاعات دست اول فراهم نمود. به همین دلیل برای آنچه عملاً مشاهده شود و عقل آن را بپذیرد، اهمیت فراوان قائل بود.

مقدسی آنچه را جنبه اساسی داشته، بی‌آنکه سرقت کند، از دیگران به عاریت گرفته است؛ از این رو کتاب وی را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد: یکی آنچه خود وی مشاهده کرده، دوم آنچه از مردم مورد اعتماد شنیده، سوم آنچه در آثار مکتوب درباره موضوعات خاص یافته است. مقدسی یکی از چند جغرافیادان اسلامی است که درباره اصطلاحات جغرافیایی بحث و تحقیق کرده و معانی خاص بعضی از الفاظ جغرافیایی را روشن ساخته است؛ مثلاً بحثی را درباره واژه شام در کتابش آورده است. از این گذشته، وی در مقدمه کتاب خود خلاصه و فهرستی از اقالیم و نواحی و نظایر آنها را آورده است تا خواننده بهتر با مطالب کتاب آشنا شود و آسانتر و سریعتر از مندرجات آن اطلاع حاصل کند و راهنماییهای لازم را به دست آورد. مقدسی زمین را تقریباً کروی شکل دانسته که استوا آن را به دو بخش مساوی تقسیم کرده است و محیطش ۳۶۰ درجه و از استوا تا هر یک از دو قطب ۹۰ درجه است. وی چنین پنداشته است که نیمکره جنوبی را تقریباً آب فرا گرفته و خشکی در نیمکره شمالی متمرکز است. او برخلاف اصطخری و ابن حوقل، مملکت اسلام را به چهارده اقلیم (هفت اقلیم عرب و هفت اقلیم عجم) تقسیم کرده است. شاید این طرز تقسیم‌بندی برای آن بوده است که کار وی با طرز تصوّر رایجی که هفت اقلیم را در شمال خط استوا و هفت اقلیم را در جنوب این خط

می‌دانست، مطابق درآید این عقیده منسوب به شخصیتی افسانه‌ای به نام هرمس است که مسلمانان او را فیلسوفی از سرزمین مصر می‌دانستند؛ بنابراین وی با ابو زید بلخی و جیهانی که هر دو را امام و مقتدای خود می‌شمرد، اختلاف نظر دارد. مقدسی سیاحی بزرگ بود که از تمام نواحی دنیای اسلام، بجز هندوستان و اسپانیا، دیدن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹

کرده است. او گردآوری اطلاعات مربوط به تمام نقاط دنیای اسلام را بر پایه مسافرتها و مشاهدات شخصی قرار داده و برای درک صحیح زندگی، آداب و رسوم و نیازهای مردمان را در قالبی به هم پیوسته، معرفی کرده است. او روش کار خود را به بهترین نحو با بیانی رسا مطرح می‌کند: «مصلحت آن دیدم که به موضوعی پردازم که دانشمندان و نویسندگان، بدان توجه نکرده‌اند و شاخه‌ای از دانش را برگزینم که جز به صورت ناقص از آن سخن نگفته‌اند و آن شرح بلاد امپراتوری اسلام است ... چنین تشخیص دادم که این اطلاعات برای مسافران و بازرگانان اهمیت خاصی دارد، شاهزادگان و بزرگان را بدان رغبت است و قضات و فقها آن را طالبند و مردم عادی و صاحب منصبان از آن لذت می‌برند». مقدسی برای هر بخش از تقسیمات سرزمینهای اسلامی نقشه‌ای جداگانه تهیه کرده و در این نقشه‌ها نشانه‌ها و روشهایی را برای نمایش ناهمواریهای زمین به کار برده است تا برای همگان بدرستی قابل درک باشد. جاده‌ها را به رنگ سرخ، سواحل حاصلخیز را زرد، دریاها و نمک را سبز، رودخانه‌های مشهور را آبی و کوههای اصلی را خرمایی رنگ کرده است. وی در حقیقت به نقشه‌های جغرافیایی روح تازه‌ای داده و آنها را از یک ترسیم ساده و خشک به نقشه‌های حاوی مناظر و مرایا و چشم‌اندازهای تازه مبدل کرده است.

تقسیمات جغرافیایی جهان

به نظر جغرافیادانان متقدم، زمین را دایره بزرگی به نام خط استوا به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. هرگاه دایره دیگری به نام دایره‌الافاق که از دو قطب زمین می‌گذرد، دایره اول را قطع کند، زمین به چهار قسمت یا چهار ربع تقسیم می‌شود که دو ربع آن در شمال و دو ربع دیگر در جنوب خط استوا قرار می‌گیرد و یکی از دو ربع شمالی، همان قسمت مسکون زمین یا ربع مسکون است و به اعتقاد قدما سه ربع دیگر را آب فرا گرفته است. این روش تقسیم‌بندی در نزد یونانیان نیز معتبر بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰

یونانیان، ربع مسکون یا بخش آباد زمین را به چهار قسمت یا چهار اقلیم تقسیم می‌کردند که از آن جمله است: «آروپی» (اروپا) که در آن اندلس، صقالیه، روم، فرنگ، طنجه تا مرز مصر قرار دارد؛ «لوییه» که در آن مصر، قلم، حبشه، بربر و آنچه در بالای آن است و دریای جنوبی قرار دارد؛ «آتیوفیا» که در آن تهامه، یمن، سند، هند و چین واقع است؛ «اسقوتیا» که در آن ارمنیه (ارمنستان)، خراسان، ترک و خزر قرار دارد. ابو ریحان بیرونی (م. ۴۴۰) تقسیم ربع مسکون زمین را به اعتقاد یونانیان چنین آورده است: بر زمین [مصر] قسمت آباد زمین را دو پاره کرده‌اند، آنچه در سمت مشرق آن است «ایسیا» یا «آسیا» نام دارد و آنچه در سمت مغرب است دریای شام آن را به دو پاره شمالی- جنوبی تقسیم کرده است؛ قسمتی که در جنوب است نامش لوییه و اندر آن سیاهان و گندمگونانند؛ قسمت دیگر که در شمال است نامش آورپی (اروپا) است و اندر آن سپیدان و سرخان قرار دارند؛ آسیا را که در سمت مشرق است به چند پاره تقسیم کرده‌اند، عراق، پارس و خراسان را نیز از آن جدا کرده‌اند و ایسیای (آسیای) کوچک نام داده‌اند و آنچه باقی می‌ماند ایسیای بزرگ (آسیای بزرگ) خوانده‌اند.

در واقع ربع مسکون (بنابر تعریف یونانیان) بر جهات اربعه یعنی، شمال، جنوب، مشرق و مغرب و از روی تقسیم جهان به چهار ربع (اقلیم) تقسیم شده است، که قبلا در مکتب عراقی و پیروان آن اشاره شد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱

اطلاعات علمی اعراب پیش از اسلام و آغاز اسلام بسیار ابتدایی و از مقوله معلوماتی بود که سینه به سینه و دهان به دهان نقل، و از راه تجربه پذیرفته می شد. از آن میان اطلاعات نجومی آنان نیز از بابلیان و مهاجران یهود که در سرزمین آنان اقامت کرده بودند، اخذ شده بود؛ از قبیل مواقع بروج و منازل ماه و آفتاب و همچنین عقایدی راجع به احکام نجوم. به همین سبب غالب اسامی بروج و منازل قمر و آفتاب در عربی عینا و یا از حیث ریشه شبیه اسامی کلدانی است؛ مانند ثور (ثور)، توأمین (تامی) یعنی جوزا و سرطان، سنبله (شبلتا)، عقرب (عقربا)، قوس (قشتا)، جدی (کدیا)، دلو (دولا). علاوه بر دوازده برج، منازل قمر هم نزد عرب مشهور و هر یک به اسمی موسوم بوده است. اعراب از ستاره شناسی نیز مانند غالب اقوام بیابانگرد، که دارای آسمانی صاف هستند، اطلاعات مختصری داشتند. بیابانگردان عرب به شناختن ستارگان ثابت بزرگ و زمان طلوع و غروب آنها شدیداً نیاز داشتند؛ چه بسیار پیش می آمد که شبانگاه ناگزیر از پیمودن بیابانهای بی آب و علف می شدند و تنها از طریق شناختن ستارگان می توانستند راه خود را بیابند. این آیه قرآن کریم اشاره به همین معنی است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَحْرِ وَالْبَحْرِ». پس مایه شگفتی نیست که اعراب بادیه نشین بعضی از کواکب (ستارگان) ثابت را شناخته و به آنها نامهای خاصی داده اند و این نامها

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۲

در اشعارشان نیز آمده است، مانند فرقدین، دبران، عیوق، ثرتا، سماکین و شعرین.

کتاب ابو الحسن عبد الرحمان بن عمر الصوفی (م. ۳۷۶ ق/ ۹۸۶ م) که درباره کواکب و صور فلکی نوشته شده، نشان دهنده وسعت معرفت اعراب نسبت به ستارگان است.

اکنون موضوع منازل قمر را به اختصار بیان می کنیم: اعراب علاقه بسیاری به ماه داشتند؛ چه از نور آن برای داستان سرایی، راهنمایی در سفرهای شبانه و رهایی از تاریکی استفاده می کردند؛ بعلاوه ماه مقاصد کسی را که در صدد آزردن ایشان بود، برملا می کرد. بنابراین بیست و هشت مجموعه از ستارگان آسمان را که نزدیک فلک البروج و فلک قمر (ماه) قرار داشت، برگزیدند تا مانند نشانه هایی برای راه قمر در آسمان باشد.

هر یک از آنها تقریباً جایگاه ماه در یکی از شبهای ماه نجومی بود. این مجموعه های ستاره ای را «نجوم الاخذ» یا منازل قمر می نامیدند که ذکر آنها در دو آیه از آیه های قرآن کریم آمده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا، وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ»؛ «وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ». اعراب دوره جاهلی از منازل قمر برای پیشگویی حوادث جوئی در فصول سال استفاده می کردند و معتقد بودند که هر شب چهارده منزل (از منازل قمر) در بالای افق در آسمان دیده می شود و چهارده منزل دیگر ناپیدا و در زیر افق قرار دارد و چون یکی از آن منزلها غروب کند، نظیر آن در مشرق، منزلی طلوع خواهد کرد. اعراب این غروب منزل و طلوع منزل دیگر را «رقیب» می نامیدند. از غروب و فجر یک منزل (ستاره ای) تا غروب و فجر منزل دیگری که در پی آن است تقریباً سیزده روز طول می کشد؛ چه خورشید مسافت یک منزل (یعنی ۱/۲۸ محیط دایره) را تقریباً در سیزده روز می پیماید. اعراب سقوط منزلی را به هنگام فجر در مغرب و طلوع منزل مقابل آن را در مشرق در همان ساعت «نوء» می نامیدند و برای انواء تأثیراتی از قبیل وزیدن بادهای و ریزش باران و سردی و گرمی هوا قائل بودند. بعدها واژه «نوء» به معنای باران یا باران سخت و در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۳

دوران اسلامی به معنای هواشناسی به کار رفت. مسأله مهم دیگری که اعراب دوره جاهلی، خصوصاً اعراب حجاز و نجد، به آن

توجه داشتند «نسیء» یا «کیسه» بوده است؛ ولی چون نگاهداری حساب سال نزد مردم مکه در اواخر دوره جاهلیت و اوایل اسلام چندان روشن نیست نمی‌توان بدرستی معنی کلمه نسیء را که در قرآن آمده است، معلوم کرد. مفسران قرنهای اول و دوم و سوم هجری قمری در این باره با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی گفته‌اند که نسیء بر وزن فعلیل به معنای مفعول است، و بعضی دیگر، آن را مصدر نساء، نساء، دانسته‌اند. بعضی بر آنند که قرائت صحیح «نسیء» بدون همزه است و در معنای لغوی اختلاف کرده‌اند. اغلب نسیء را به معنای تأخیر و پس‌انداختن دانسته‌اند و بعضی آن را به معنای افزودن گرفته‌اند. مجاهد نسیء را پس‌انداختن حرمت ماه دانسته است؛ یعنی ماهی را تغییر و تبدیل کردن به ماهی دیگر و حکم ماه حرامی را در هر سه سال، سالی ده روز به ماهی متأخر انداختن که بدعت زمان جاهلیت بود و این اشاره است به کلام خداوند که فرموده است: «لِيُؤْطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». به نظر می‌رسد که نسیء نوعی از کیسه گرفتن برای ایجاد تعادل میان سال قمری و سال شمسی بوده است. در دوران اسلامی نخستین ریاضیدانی که به نسیء توجه کرد، ابو معشر بلخی (م. ۲۷۲ ق/ ۸۸۶ م) بود. وی در کتاب الالوف نوشته است که مسلمانان مانند اعراب جاهلیت سال قمری را با نگاهداری حساب رؤیت ماه به کار می‌بردند و در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۴

دهم ذی الحجه، حج می‌گزاردند. این هنگام در فصل واحدی از سال قرار نمی‌گرفت؛ گاه در تابستان، گاه در زمستان و گاهی در دو فصل دیگر بود. چون مسلمانان می‌خواستند که زمان حج آنها با زمان بازرگانی ایشان مصادف باشد، عمل کیسه را از یهودیان آموختند و آن را نسیء، یعنی تأخیر نامیدند. برای این کار مردی از بنی کنانه به نام قلمس را برگزیدند و فرزندان او را که پس از وی به کار کیسه می‌پرداختند، قلامسء و نساءء (حسابگران نسیء) نامیدند. مقریزی به نقل از بیرونی می‌نویسد: اعراب عمل کیسه‌گیری را دویست سال قبل از اسلام از یهودیان آموخته بودند. از این بحث نتیجه می‌گیریم که اعراب قبل از اسلام با بسیاری از ثوابت و ستارگان و محل طلوع و غروب آنها آشنا بودند و برای آنها شکلها و صورتهایی قرار می‌دادند که با روش اقوام دیگر تفاوت داشت؛ همچنین سیارات و منازل قمر را می‌شناختند و در به کار بردن این منازل و نگاهداری حساب نوء بر سایر اقوام امتیاز داشتند؛ ولی چون از ریاضیات به روش علمی و خصوصا از هندسه آگاهی نداشتند و به علوم دیگر هم بی‌اعتنا بودند، نمی‌توانستند سالها را به حساب درست و دقیق تعیین کنند. اکنون به بحث درباره توسعه و ترقی علم نجوم و جغرافیای ریاضی در دوران خلفا (علی‌الخصوص عباسیان از باب نیازی که به این علوم داشتند) می‌پردازیم.

آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره امویان

دوره خلفای راشدین و امویان، از لحاظ علوم عقلی و توجه به نجوم و علوم دیگر تفاوتی با دوره جاهلیت نداشت؛ چه زمان آشوبها، جنگهای داخلی و کشورگشاییها بود. به همین دلیل در این دوره، مسلمانان فقط به سیاست و جهاد و به دست آوردن غنیمت و امور دینی و ادبیات توجه داشتند. حتی پس از تأسیس دولت امویان و انتقال دار الخلافه از مدینه به دمشق نیز وضع چنین بود و خلفای بنی امیه پس از فراغت از امور سیاسی و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۵

آشوبها و جنگها، تنها به احیای سنتهای دوره جاهلی یعنی شعر، اخبار، شکار، لهو و لعب و تجملات درباری مشغول بودند. به نوشته کراچکوفسکی، جای شگفتی است با آنکه امویان به گهواره قدیم تمدن هلنی (یونانی) یعنی انطاکیه و اسکندریه، که در آنجا سریانیان نقش واسطه را داشتند، نزدیکتر بودند، در آغاز کار، حاملان علوم (خصوصا در جغرافیای ریاضی) غالبا ایرانیان بودند. مع الوصف باید از خالد بن یزید بن معاویه (م.

۸۵ ق/ ۷۰۵ م)، نوه معاویه بن ابی سفیان مؤسس دولت امویان، یاد کنیم که نسبت به علوم اهتمام می‌ورزید. او را به سبب توجهش

به علوم حکیم آل مروان لقب داده بودند.

خالد به علم نجوم نیز رغبت داشت و مقداری از اموال خود را صرف تهیه کتب و آلات نجومی کرد و گویا به ترجمه کتبی درباره نجوم نیز امر کرده بود. دلیل دوری مسلمانان قرن اول و اوایل قرن دوم هجری قمری از علم نجوم و علوم ریاضی و طبیعی گفتار مفسران و محدثان است که مطالب آنان درباره نجوم و ستارگان گزارشهایی در خصوص آسمان و زمین و ستارگان بوده که هیچ سودی نداشته است و تنها آنچه را که در نزد عوام الناس از اهل کتاب و مجوسیان رایج بوده است، بازگو کرده‌اند. از نومسلمانانی مانند وهب بن متهبه یهودی الاصل مطالبی در تألیفات (جغرافیایی و نجومی) اسلامی وارد شده یا احادیثی بعدها وضع یا جعل شده که در آنها سخنانی خرافی و دور از عقل بیان شده است. نمونه آن اطلاعاتی است که مطهر بن طاهر مقدسی در قرن چهارم در کتاب خود البدء و التاریخ آورده است. او از قول ابو حذیفه و او از عطاء نقل کرده است که طول و عرض خورشید و ماه نهصد فرسخ در نهصد فرسخ است. نیز از قول ضحاک نقل کرده است که خورشید نه هزار فرسخ و بزرگتر از ماه است و بزرگی ستارگان دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است. از عکرمه روایت شده که گفت: بزرگی خورشید به اندازه دنیا و ثلث آن است و بزرگی ماه درست به اندازه دنیاست. روایاتی نیز موجود است

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۶

که سند آن به عباس بن عبد المطلب می‌رسد. او از پیامبر (ص) نقل کرده است که حضرت (ص) فرمودند: «میان آسمان و زمین، پانصد سال راه و از هر آسمان به آسمان دیگر پانصد سال راه است و پیمودن هر آسمان پانصد سال طول می‌کشد و بالای آسمان هفتم دریایی است که فاصله میان زیر و روی آن به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است و بر بالای آن هشت بز کوهی است که میان سم و زانوی آنها به اندازه فاصله آسمان تا زمین است و سپس بر بالای آن عرش است که فاصله میان پایین و بالای آن به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است و خدای تبارک و تعالی بالای آن است». در تفسیر این آیه «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» مفسران متقدم نظریات عجیبی ابراز داشته‌اند که بی‌توجهی ایشان را به علم هیأت (نجوم) نشان می‌دهد. فخر الدین رازی می‌نویسد: بعضی می‌گویند که فلک موج جمع شده‌ای است که خورشید و ماه و ستارگان در آن روانند. این عقیده شبیه عقیده اهل حساب است که می‌گویند: خداوند متعال، وقتی ستارگان را آفرید، همه را در یک برج فراهم و متوقف کرد، سپس از آنجا آنها را به راه انداخت و همچنان روان هست تا باز در همان برج فراهم شود و چون بدانجا بازگردد، قیامت برپا و دنیا نابود شود. به عقیده هندوان نیز طوفانی که به زمان نوح حادث شد، قیامت و پایان دنیا بوده است. بعدها ابو معشر بلخی (م. ۲۷۲ ق) محاسبه تقویم را از طوفان نوح آغاز کرد. باید گفت که اطلاعات مسلمانان صدر اسلام از علم هیأت چندان اساس و پایه علمی نداشت، ولی در پایه‌ریزی جغرافیای ریاضی مسلمانان که در دوره‌های بعد در حال تکوین و شکل‌گیری بود، بی‌تأثیر نبوده است. چنانکه در آثار مسعودی به روایات فراوانی درباره آفرینش آسمان و زمین برمی‌خوریم که مبنای آنها همان روایات نقل شده از بزرگان اسلام است که به صورتی آنها را با کتاب خدا و گفتار پیامبر (ص) پیوند داده‌اند؛ برای مثال آنجا که خلقت آسمانها و تعدد آنها را برمی‌شمرد، می‌نویسد: آسمان سوم از یاقوت سرخ و آسمان ششم از یاقوت زرد و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۷

آسمان هفتم از نور است که خدا آن را از فرشتگانی پر کرده که چون به نزدیک خدایند به تعظیم وی بر یک پا ایستاده‌اند و پاهایشان زمین هفتم را شکافته و قدمشان به فاصله پانصد سال راه زیر زمین هفتم استوار است و سرهایشان زیر عرش است. بدین ترتیب می‌توان گفت، اطلاعات مسلمانان در آغاز اسلام و تا پایان دولت امویان در جغرافیای ریاضی مبتنی بر همین اقوال و روایات بود و به عقیده برخی اینگونه اطلاعات در دوره امویان برای مبارزه با اطلاعات علمی بوده که توسط شعوبیان و دشمنان عرب در شرف رواج بوده است.

آغاز توجه به جغرافیای نجومی در دوره عباسیان

در آغاز خلافت عباسیان و پس از انتقال پایتخت از دمشق به بغداد، اعراب و مسلمانان با جغرافیا به صورت علمی آن آشنا شدند. فتح ایران و مصر و سند این فرصت را برای آنها پیش آورد که از پیشرفتهای علمی و فرهنگی این اقوام، که گاهواره‌های تمدن جهان در تصرف ایشان بود، آگاهی مستقیم حاصل کنند و نیز مراکز تحقیق و تحصیل و آزمایشگاهها و رصدخانه‌هایی را که قبلاً در اختیار آنها بود، متصرف شوند؛ اما کسب و جذب علوم بیگانه به‌طور جدی، همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، تا زمان ابو جعفر منصور عباسی (۱۳۵-۱۵۸/۷۵۳-۷۷۵)، بانی شهر بغداد، شکوفا نشد. از میان خلفای عباسی نخستین کسی که به علوم توجه کرد منصور بود که به طب و نجوم و بخصوص احکام نجوم توجه بسیار داشت؛ چنانکه این مرد باهوش و مدبر به عملی دست نمی‌زد، مگر آنکه ابتدا با منجمان در آن باب مشورت کند. در عهد منصور منجمان بزرگی در ایران می‌زیستند که از مشاهیر آنان نوبخت منجم بود. ابن ندیم می‌گوید: نژاد خاندان نوبخت به ایرانیان می‌رسد. هنگامی که منصور به پیشنهاد مستشار خود، خالد بن برمک

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۸

ایرانی، تصمیم گرفت شهر بغداد را بنا کند، منجمانی چون نوبخت ایرانی و ماشاء الله بن اُثری یهودی، از اهالی مرو برای این منظور انتخاب شدند.

در سال ۱۵۴/۷۷۱ یا ۱۵۶/۷۷۳ در دربار منصور عباسی، دانشمندی هندی (کنکه) حضور داشت که از هند رساله‌ای درباره نجوم و جدولهای آن به همراه آورده بود. محمد بن ابراهیم فزاری و یعقوب بن طارق آن کتاب را به عربی ترجمه کردند و سند هند کبیر نامیدند. این رساله به‌طور قطع کتاب سوریا سدهانتا است که به سال ۶۲۸ میلادی توسط براهما گوپتا تألیف شده است، در رساله سند هند پس از مقدمه‌ای مختصر تعدادی جدول نجومی درباره حرکت اجرام سماوی و طلوع و غروب برجها آمده بود. این حرکات بر حسب دورانهای زمانی چند هزار ساله (میلیون ساله) موسوم به کَلپ (۴۳۲۰۰۰۰ سال) محاسبه شده بود؛ بر اساس این فرض که در آغاز جهان ماه و خورشید و ستارگان در یک خط (یا یک برج) جمع بودند، سپس به حرکت درآمدند و در نهایت جهان به همان وضع نخستین باز می‌گردند (یعنی هر کَلپ برابر است با آغاز یک آفرینش تا پایان آن که قیامت است و برابر با ۴۳۲۰۰۰۰ سال بوده است). این نظریه مدتها در اروپا شناخته شده بود و دانتی شاعر معروف فرانسوی آن را در کمدی الهی خود به کار برده است. هندیان نیز چنان می‌پنداشتند که ستارگان غیر ثابت در آغاز آفرینش همه با اوجها و جوزهرایشان (حضيضشان) در ابتدای برج حمل یعنی در منطقه اعتدال ربیعی قرار داشتند و سپس به حرکات با سرعتهای مختلف پرداختند و پس از هزاران هزار دوران کامل، بار دیگر با اوجها و جوزهرهای خود در اوّل برج حمل اجتماع خواهند کرد. مجموع سالهای شمسی نجومی میان دو اجتماع کَلّی (یعنی جمع شدن در برج حمل و آغاز حرکت و پس از هزاران هزار دوران، اجتماع کردن دوباره در برج حمل) کَلپ نام دارد. اعراب شماره سالهای کَلپ را مجموع سالهای سند هند و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۹

مجموع روزهای آن را ایّام سند هند یا ایّام العالم نامیده‌اند. هندیان برای آسانی محاسبه، جزئی از کَلپ را اختیار کرده و آن را مهاییگ یا یگ (۴۳۲۰۰۰۰ سال) نامیده بودند.

از متن عربی کتاب سند هند چیزی در دست نیست؛ به همین دلیل بدشواری می‌توان از نقش مترجمان آن، محمد بن ابراهیم فزاری و یعقوب بن طارق، سخن گفت؛ اما می‌توان نقش فزاری را در آثار جغرافیادانان بعدی مشاهده کرد. ظاهراً فزاری در کتاب خود قواعد و روشهای هندی را برای تنظیم جدولهای نجومی تازه، یعنی زیج به کار برده است. وی همچنین مکتبی را که در فرهنگ

اسلامی «مکتب سند هند» نامیده می‌شد، بنیاد نهاده، ولی طبعاً اصطلاحات و اضافاتی اساسی در آن (سوری سدهانتا) کرده و محاسبه تقویم هندی را به سالهای عربی برگردانده است؛ یعنی نظام کَلپ هندی را به حساب سالهای قمری، که نزد مسلمانان معمول بود، مبدل کرده است. در قطعه‌ای از زیج وی، به نقل از مسعودی، نام شماری از شهرهای اسلامی آمده که نشان دهنده توجه وی به عامل تاریخی‌ای است که هندوان نسبت به آن کاملاً بیگانه بوده‌اند. برای نخستین بار فزاری به پیوستگی تاریخ و جغرافیا که بعدها جزء مشخصات همه نوشته‌های جغرافیایی مسلمانان شد، پی برده بود. مطالب این قطعه نشان می‌دهد که کمی پس از سال ۷۸۶/۱۷۰ تنظیم شده و ظاهراً زیج فزاری هم در همان زمان شکل نهایی گرفته است. یاقوت (م. ۶۲۶ ق) به نقل از ابو ریحان بیرونی (م. ۴۴۰ ق) درباره تقسیم قسمت آباد زمین به هفت کشور مطابق روش ایرانیان چنین آورده است: ابو ریحان گفته است: این طرز تقسیم از هرمس است و محمد بن ابراهیم فزاری در زیج خود به او (هرمس) نسبت داده است ... و فزاری این را افزوده است که هر کشور هفتصد فرسخ در هفتصد فرسخ است. بدون شک فعالیت محمد بن ابراهیم فزاری و معاصرانش در تکامل نجوم و جغرافیای ریاضی اسلامی دوران تازه‌ای را به وجود آورده است. فزاری و ماشاء الله

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۰

یهودی نخستین بار اسطرلاب را به مسلمانان دادند و احتمالاً از رساله سریانی سوروس سبوکت (سیبخت) (نیمه قرن هفتم م) استفاده کرده‌اند. مروّج دیگر مکتب هندی در نجوم و ریاضیات یعقوب بن طارق، هم عصر فزاری است که صاحب الفهرست درباره وی می‌نویسد: از منجمان بسیار بافضل است و این کتابها از اوست: کتاب تقطیع کرجات الجیب و کتاب ما ارتفاع من قوس نصف النهار مهمترین اثر وی در نجوم و ریاضیات، کتاب علم فلک است. به دوران منصور عباسی نظام «سند هند» در نجوم اسلامی بر اساس چند رساله هندی استوار شد و همچنان مدت پنجاه سال رقیبی نداشت تا اینکه در دوران مأمون عباسی مکتب یونانی به رقابت با آن برخاست؛ اما این نظام یکباره از میان نرفت؛ زیرا بزرگ ریاضی‌دانهای دوران مأمون، یعنی ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی، جدولهای نجومی خود سند هند صغیر را بر اساس نظام هندی نهاده بود. یکی از روشهای نظام هندی، محاسبه خط زوال یعنی نصف النهار و تعیین مبدأ محاسبه طول جغرافیایی از مشرق به مغرب است که با تألیفات جغرافیایی مسلمانان مرتبط بوده است و نفوذ آن در بعضی زمینه‌ها در دانش اروپایی تا به روزگار کریستف کلمب استمرار داشته است. طبق نظریه دانشمندان هند، خطوط طول در کتابهای هندی بر حسب نصف النهار آغاز می‌شود که از نیمه قسمت آباد زمین یعنی جزیره لنکا می‌گذرد. اعراب آن را سرندید نامیده‌اند و اکنون سیلان یا سری لانکا نامیده می‌شود.

منجمان دوره اسلامی نقطه‌ای را که در آن خط استوا و خط نصف النهار مبدأ یکدیگر را قطع می‌کنند و از نیمه قسمت آبادان زمین می‌گذرد، «قبة الارض» یا «قبة» نامیده‌اند و چنان تصور می‌کردند که خط نصف النهار لنکا از یکی از شهرهای معروف ایشان به نام اجین می‌گذرد. کلمه اجین در زبان عرب به صورت اَژین درآمد. این واژه با شکل کلمه اوزن نزد بطلمیوس قرابت دارد؛ بنابراین مسلمانان اجین را ازین نامیدند و گفتند که طولهای جغرافیایی بنابر روش هندیان از خط نصف النهار ازین می‌گذرد و سپس به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۱

اشتباه گمان کردند که ازین همان قبة یا قبة الارض است و لفظ ازین را نیز به صورت ارین یا قبة ارین تصحیف کردند. از همین جا کلمه ارین به معنای محل اعتدال در اشیاء در زبان عربی به کار رفت. به نوشته سید شریف جرجانی ارین محل اعتدال در اشیاء است و نقطه‌ای است از کره زمین که در آن ارتفاع دو قطب برابر است. نه شب از روز بلندتر می‌شود و نه روز از شب و عرفا آن را به معنای مطلق محل اعتدال می‌دانند. محاسبه طولها از نصف النهار ارین حتی پس از نفوذ مکتب یونانی به دوران مأمون عباسی کاملاً از میان نرفت. همدانی جغرافیادان و باستانشناس معروف عرب که اصل وی از جنوب جزیره العرب بود، به قرن چهارم ق/هـ در کتاب صفة جزیره العرب طول شهرهای معروف عربستان، از جمله مکه و مدینه را از مبدأ مشرق یا نصف النهار ارین

اندازه گرفته و گفته است که منابع وی، فزاری و هم عصر مشهورش حبش بن عبد الله مروزی بوده‌اند.

مکتب یا «نظام» سند هند بجز اصطلاح قبه الارض و اَرین نظریات دیگری را از راه روایات ایرانی با اضافات مختلف به قلمرو جغرافیای اسلامی وارد کرد. به گفته بیرونی، بعضی از جغرافیادانان محل جزیره جمکوت را بر درجه ۹۰ مشرق جزیره لنکا یعنی در انتهای معموره (مشرق) مشخص کرده‌اند و گفته‌اند که هندوان آن را یاما کوتی نامیده‌اند؛ اما هرگز از آن یاد نمی‌کنند. از این قرار جمکوت در مشرق، مقابل «جزایر سعادت» یا «نیکبختان» یا «خالدات» بطلمیوس در مغرب است. بیرونی جمکوت را همان گنگدز دانسته است، قلعه‌ای افسانه‌ای که به پندار روایات ایرانی، کیکاوس یا جم آن را در اقصای مشرق بر خط استوا بنیاد کرده بود و فاصله آن در ۱۸۰ درجه شرقی جزایر خالدات و ۹۰ درجه در مشرق قبه اَرین قرار داشت. در پایان قرن شانزدهم میلادی در کتابی فارسی به نام جغرافیای اکبری طوری وانمود شده که گویی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۲

این قلعه واقعا وجود داشته است.

احتمالا- نظریه وجود قبه الارض در اَرین به اروپا راه یافته و در آنجا منجر به پیدایش نظریاتی شده که این نظریات نتایجی را دربر داشته است. آدلارد باثی مترجم جدولهای نجومی خوارزمی، در اثنای سفرهای خود در مشرق در سالهای ۱۱۱۰-۱۱۱۴ میلادی نظریات بنیادی مسلمانان را درباره قبه الارض و تقسیم منظم آن فرا گرفت. او ظاهرا نخستین کسی بود که این نظریات را در حدود سال ۱۱۲۶ میلادی ضمن ترجمه جدولهای خوارزمی به اروپا وارد کرد. در ضمن گفتار وی آمده است که «اَرین یا قبه الارض بر خط استوا در نقطه‌ای قرار دارد که در آنجا «عرض» ها پایان می‌پذیرد و مشخصات طولی هر مکان را از خط زوال اَرین می‌توان معلوم کرد». سپس ژرارد قرمونه‌ای (کرمونایی)، مترجم مشهور (۱۱۱۴-۱۱۸۷ م)، همین نظریه را که ظاهرا از طلیطله گرفته بود، رواج داد. بعدها تعدادی از دانشمندان قرون وسطای اروپا مانند روجر بیکون و آلبرت کبیر آن را پذیرفتند. ضمنا در نقشه‌ای که به سال ۱۲۷۲ میلادی کشیده شده بود، اَرین به سوی شمال تغییر مکان داده بود. پس از آن در قرن چهاردهم میلادی پطرس الیابی (الیاکو) اسقف شهر کامبره (۱۳۳۰-۱۴۲۰) با رساله صورت عالم خود که در حدود سال ۱۴۱۰ میلادی تألیف کرد و در حدود سالهای ۱۴۸۰-۱۴۸۷ به چاپ رسید، در کشفیات جغرافیایی بعدی تأثیر فراوانی گذاشت. هرچند این رساله از لحاظ مطالعات اسلامی چندان اهمیتی نداشت و چون شامل قطعاتی از ترجمه لاتینی آثار ابن رشد، ابن سینا، علی بن رضوان و فرغانی بود، بدان توجه می‌شد نکته جالب این است که چون نظریه اَرین در متن رساله و هم در نقشه کتاب آمده بوده، بعدها مورد توجه کریستف کلمب قرار گرفت. هم‌اکنون حواشی وی بر نسخه‌ای از

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۳

کتاب صورت عالم که متعلق به وی بوده به‌جا مانده است. به نظر می‌رسد اینکه کلمب اعتقاد به گلابی شکل بودن زمین داشت در نتیجه توجه به نظریه اَرین بوده است. به همین دلیل یک درجه نصف النهار را برابر با $\frac{2}{3}$ میل ایتالیایی حساب کرد. بنابراین فاصله میان سواحل غربی اروپا و سواحل شرقی آسیا را خیلی کمتر از آنچه حقیقت داشت، حساب کرد و این اشتباه باعث کشف قاره جدید یعنی امریکا شد. نظریات و اصطلاحات نجومی و جغرافیایی هند نه تنها مستقیما به فرهنگ اسلامی راه یافت، بلکه احیانا از طریق آثار جغرافیایی ایران نیز نفوذ فراوان داشته است. یکی از این اصطلاحات کلمه زیج است که معمولا بر جدولهای نجومی اطلاق می‌شود. اصل کلمه از زیگ فارسی و زیگ پهلوی است؛ یعنی تاری که پود به آن بافته می‌شود؛ سپس به جدولهای عددی اطلاق شد؛ بدین سبب که خطوط آن همانند تارهاست. شوی مورخ علوم دقیق اسلامی درباره زیج تفسیر دیگری دارد. وی می‌گوید که زیج از زه فارسی یا زیق به معنای وتر یا نخ است که در اندازه‌گیری به کار می‌رود؛ ولی این تفسیر مخالف نظریه ابو ریحان است که معتقد است، زیج با کلمه قانون در نزد یونانیان مطابقت دارد. زیج را مسلمانان بر هر کتاب نجومی و جدولهای آن

اطلاق کرده‌اند و کلمه یونانی قانون که ظاهراً در قالب سریانی به مسلمانان رسیده تقریباً به همان معنای جداول است. بعضی از محققان، وصف اقالیم هفتگانه را، که احتمالاً اساس آن از پندارهای ایرانی هفت کشور بوده، نیز از آثار نفوذ شرقی «هند و ایرانی» می‌دانند.

در دوران شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی تنها کتاب فارسی‌ای که در نجوم

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۴

اسلامی تأثیر فراوان داشت زیج شاه یا زیج شهریار بود که به نظر می‌رسد از رصدهای هندی مایه داشت، نه پارسی. اصل پهلوی آن به نام زیج شترویار مشهور بود و محاسبه تقویمی آن از پادشاهی یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، یعنی از روز شانزدهم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی برابر با ۲۱ ربیع الاول سال ۱۱ هجری قمری، آغاز می‌شد. به نوشته ابن رسته اصفهانی (م. ۲۹۰)، در اصفهان بنایی بوده که استوارترین بناهای دنیا بوده است. وی می‌نویسد: «به گفته ابو معشر زیج شاه، که اصحاب حساب در این زمان به آن عمل می‌کنند، در آن بنا مدفون بود و به آن زیج، آب نرسیده بود؛ بعدها که پیدا شد آن را اصل قرار دادند و ما می‌دانیم که شخصی مانند ابو معشر دروغ نمی‌گوید و در باب آنچه اصلی ندارد سخن به گزاف نمی‌راند و چیزی را که راست نباشد در کتابهای خود نمی‌آورد؛ بنابراین از فضایل شهر اصفهان وجود همین زیج است که همه مردم روی زمین خصوصاً اهالی ایران‌شهر بر آن اعتماد کرده‌اند و اگر این کتاب نبود برای ریاضیدانان و منجمان کار تقویم دشوار می‌گردید ... تنها در زیج شاه بود که احکام نجومی را صحیح یافتند و تاریخ مبدأ زیج را پادشاهی یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه از شاهان عجم نهادند تا کار با آن زیج آسان گردد».

چون از اصل فارسی کتاب زیج شاه چیزی به دست ما نرسیده نمی‌توان درباره آن قضاوت کرد، ولی قالب عربی آن نقش مهمی در نجوم اسلامی داشته است. چنانکه گفته‌اند ماشاء الله یهودی از آن استفاده کرده و ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی که مروج مکتب یونانی در نجوم و جغرافیای ریاضی بوده، با نظریات آن بیگانه نبوده است.

هنگامی که پایه‌های مکتب یونانی در جغرافیا استوار شد، استفاده از زیج شهریار از رواج افتاد، ولی کاملاً از میان نرفت و غالباً حبش بن عبد الله مروزی منجم بر آن تکیه داشته است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۵

اقدامات مأمون در ایجاد زیج ممتحن و الصّورة المأمونیه و اندازه‌گیری یک درجه نصف‌النهار و تأثیر آن در جغرافیادانان بعدی

مدت بیش از نیم قرن آشنایی مسلمانان با جغرافیای ایرانی، هندی و یونانی سبب انقلابی عظیم در اندیشه جغرافیایی مسلمانان شد. مفاهیمی چون «زمین کروی است، نه مسطح» و «کره زمین در مرکز عالم قرار دارد» نخستین بار به صورتی مدون و منظم در اختیار مسلمانان قرار گرفت. از میان خلفای عباسی بیش از همه مأمون به آثار نجومی و کتب قدیمی ایران اظهار علاقه می‌کرد و به درس و بحث آنها می‌پرداخت. گفته شده که در آغاز امر و تا هنگامی که مأمون تحت تأثیر فضل بن سهل بود، در مباحث نجوم و قضایای آن امعان نظر می‌نمود و به احکام آن عمل می‌کرد. حمایت دور از تعصب وی از دانش و علوم، اسباب پیشرفت علوم را در کنار پیشرفت همه شاخه‌های دانش فراهم آورد. در نتیجه نهضتی که به همت مأمون در تمدن اسلامی ایجاد شد، کتب متعددی در منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست از یونانی و پهلوی و هندی و سریانی و نبطی به زبان عربی ترجمه شد و مبدأ تمام تحقیقات مسلمانان در علوم مختلف قرار گرفت. مأمون ده سال پس از عزیمت به بغداد در صدد برآمد که تجربه اراتوستنس یونانی را برای اندازه‌گیری طول قوس یک درجه زمین تکرار کند. برای این منظور گروهی از دانشمندان را در دشت سنجار بین النهرین واقع در مغرب موصل جمع کرد. از رؤسای دانشمندان گردآمده در آنجا سند بن علی (م. ۲۴۶ / ۸۶۰)، یحیی بن ابی منصور

میمونی (م.؟) از بندگان آزاد شده خاندان مأمون، عباس بن سعید الجوهري (م. پس از ۲۱۷/۸۳۳)، علی بن عیسی اسطربلی (م.؟) و [احتمالاً محمد بن موسی خوارزمی (م. بعد از ۲۳۲)] بودند. این دانشمندان دو دسته شدند؛ دسته‌ای رو به شمال و جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۶

دسته‌ای رو به جنوب حرکت کردند تا جایی که ارتفاع قطب یک درجه برای ایشان تغییر کرد. آنگاه مسافتی را که هر دسته طی کرده بود، اندازه گرفتند که برای یک دسته ۵۷ میل و برای دسته دیگر ۱/۴ ۵۶ میل در آمد و هر میل برابر با ۴ هزار «ذراع سیاه» بود.

ذراع سیاه مقیاس خاصی بود که برای همین منظور وضع کرده بودند. هنگامی که نتیجه را به مأمون عرضه کردند، رقم میانه را که ۲/۳ ۵۶ میل بود، اختیار کرد. اندازه‌گیری زیجه‌های قدیمی یونانیان بار دیگر در دامنه کوه قاسیون نزدیک شهر دمشق و [رصدخانه محله شماسیه بغداد] تکرار شد و همه تلاش دو رصدخانه این بود که مطالب المجسطی را به روش علمی تحقیق کنند. در نتیجه، محل جغرافیایی همه نقاط مهم کره زمین از نو تعیین شد. حاصل کار دسته‌جمعی منجمان، تهیه جداولی نجومی به نام الزیج الممتحن یعنی جداول آزموده شده بود. محاسبه مأمونی (۲/۳ ۵۶) در درجه خط نصف النهار از همه محاسبات دوران وی درست‌تر و رایج‌تر شد. بعدها با ترجمه آثار و تألیفات عربی در زمینه جغرافیا به لاتین، محاسبه مأمونی به اروپا نیز راه یافت؛ ولی دانشمندان قرنهای چهاردهم و پانزدهم میلادی اروپا به تفاوت میل عربی با میل اروپایی توجه نکردند و این بی‌توجهی موجب اشتباهات بزرگی شد که یکی از آنها به کریستف کلمب در کار کشف امریکا کمک کرد. درباره مبدأ خط نصف النهار نیز جغرافیادانان بر یک نقطه اتفاق نداشتند. منجمان مسلمان محاسبات خود را یا به روش یونانیان از اقصای مغرب آغاز کرده (مانند حمد الله مستوفی) و در جهت مشرق تا ۱۸۰ درجه معموره پیش می‌رفتند یا خط نصف النهار اَرین را مبدأ طول جغرافیایی می‌گرفتند و ۹۰ درجه به سوی مشرق و ۹۰ درجه به سوی مغرب پیش می‌رفتند. آنان در این مورد بسیار دقیق عمل می‌کردند؛ چنانکه فرزندان موسی بن شاکر عرض جغرافیایی محله باب الطاق بغداد را ۳۳ درجه و ۲۰ دقیقه تعیین کرده بودند که کاملاً مطابق با واقع بود. ماهانی (م. حدود

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۷

۲۶۰ یا ۲۷۰/۸۷۴-۸۸۴) عرض جغرافیایی شهر سامره را ۳۴ درجه و دوازده دقیقه شمالی تعیین کرده بود، ولی بر اساس محاسبه اوپنهایم، ۳۴ درجه و ۱۱ دقیقه و ۵۰ ثانیه شمالی بوده است. بیرونی تفاوت طول جغرافیایی بغداد و غزنه را با روشی که شخصاً ابداع کرده بود برابر با ۲۴ درجه و ۲۰ دقیقه تعیین کرده بود؛ ولی محاسبات جدید با اندک تفاوتی آن را ۲۳ درجه و ۵۰ دقیقه تعیین کرده است. یک مثال جالب توجه از محاسبات مسلمانان اندازه‌گیری طول جغرافیایی دریای مدیترانه بوده است. یونانیان به پیروی از بطلمیوس طول این دریا را ۶۲ درجه می‌دانستند، اما محمد بن موسی خوارزمی در زمان مأمون آن را ۵۲ درجه محاسبه کرد. بعدها ابراهیم زرقالی در جدولهای طلیطله اندازه آن را کوچکتر کرد و به ۴۴ درجه، یعنی تقریباً به طول حقیقی آن (۴۲ درجه) محاسبه کرد. آثار منجمان دوران مأمون درباره نقاط جغرافیایی به نام زیج ممتحن مأمونی موسوم گشت. این آثار بر بنیاد رصدهایی بود که به سال ۲۱۴ ق/ ۸۲۹ در بغداد و ۲۱۷ ق/ ۸۳۲ در دمشق انجام گرفت. اگرچه قالب اصلی آن مفقود شده و به ما نرسیده است، ولی از آثار مشابه فرغانی و خوارزمی که معاصر با آن بوده‌اند، می‌توان دانست که زیج ممتحن در جغرافیای اسلامی تأثیر فراوانی داشته است. برای قضاوت درباره زیج ممتحن مأمونی باید به رساله معروف احمد بن محمد بن کثیر فرغانی (متوفای بعد از سال ۲۴۷/۸۶۱) به نام کتاب الحركات السماویة و جوامع علم النجوم رجوع کرد؛ زیرا این اثر از نخستین رساله‌های عربی درباره علم نجوم است و گویا در اروپای قرون وسطی از همه تألیفات در این زمینه معروفتر بوده است. از این رساله دو ترجمه لاتینی قدیمی در دست است: یکی ترجمه یحیی اشبیلی که در ۵۲۹/۱۱۳۵ انجام شده و در سالهای ۱۴۹۳ و ۱۵۳۷ و ۱۵۴۶ میلادی

در اروپا به چاپ رسیده است؛ دیگری ترجمه ژرارد قرمونه‌ای است که در ۱۹۱۰ میلادی در رم به چاپ رسید. اصل عربی این رساله را در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۸

سال ۱۶۶۹ گولیوس، خاورشناس هلندی، در شهر لیدن به چاپ رساند. فواصلی که برای سیارات در این رساله داده شده تا زمان کوپرنیکوس (لهستانی) در مغرب زمین مورد قبول بوده است. فرغانی در تعیین فواصل سیارات پیرو نظریه «مکان بیهوده در عالم وجود ندارد» بوده است؛ بدین معنا که فلک اوج یک سیاره مماس با فلک حضيض سیاره دیگری است. فرغانی در کتاب الحركات السماویه مختصری از مبادی ابتدایی علم نجوم را بر بنیاد نظریه یونانی بیان می‌کند، بدون آنکه از قواعد پیچیده هندسی سخنی به میان آورد. نکته مهم آنکه فرغانی جدولی به رساله خود ضمیمه کرده که مکانهای مهم جغرافیایی را به ترتیب هفت اقلیم از مشرق به مغرب با تعیین محل جغرافیایی آنها بیان می‌کند. تحقیقات در این زمینه نشان داده است که جدولهای مذکور اقتباسی از بعضی فصول زیج مأمونی بوده است. به برکت ترجمه رساله فرغانی به لاتین، مغرب زمین از دیرباز با زیج ممتحن مأمونی آشنا شد. شهرت فرغانی در نجوم تا قرن هجدهم در اروپا باقی ماند.

نخستین اثر جغرافیایی که اندکی بعد از زمان مأمون نوشته شد، کتاب صورة الارض نوشته ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی (متوفای بعد از ۲۳۲) است که علم جغرافیای مسلمانان بر اساس آن پایه‌ریزی شد. تاریخ دقیق کتابت آن هنوز روشن نشده است، ولی به گفته ویدمان، خوارزمی در فعالیتهای علمی که در دوران مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸) رونق یافت مشارکت داشت و عقیده بعضی بر آن است که صورة الارض با نقشه مشهور دنیا که دانشمندان بسیار آن را برای مأمون ترسیم کردند، ارتباط دارد. رساله خوارزمی درباره حساب سبب شهرت او در اروپا شد؛ زیرا این رساله نخستین اثری بود که مسلمانان و غریبان (اروپاییان) را با حساب هندی آشنا کرد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۵۹

اصل این رساله مفقود شده است، ولی ترجمه لا-تینی آن، که متعلق به قرن دوازدهم میلادی است، به صورت نسخه خطی منحصربه‌فردی در کمبریج به عنوان «الگوریسمی» در حساب هندی به جا مانده است. اندکی بعد این کلمه در قالب لا-تینی «الگوریسموس» به معنای «حساب با ارقام عربی» درآمد که جای ارقام یونانی و رومی را گرفت. جدولهای جغرافیایی خوارزمی نیز مانند هر زیج دیگر مقدمه نجومی مفصلی دارد که به منزله یک نظریه مستقل نجومی است. نشان ارتباط جدولهای خوارزمی با میراث هندی و ایرانی این است که خط نصف النهار آن از اَرین (أَجین) می‌گذرد و در محاسبه زمان از تقویم یزدگردی تبعیت می‌کند. جدولهای نجومی خوارزمی نیز از نظر رواج و نفوذ مستمر سرنوشتی همانند جبر و مقابله وی داشت. ظاهراً جدولهای خوارزمی از ترجمه سند هند فزاری مایه گرفته بود. او مدتها آن را مطالعه کرد و نسخه‌ای را با نام سند هند صغیر تألیف کرد. با وجود اهمیتی که تألیفات خوارزمی دارد اطلاعات ما درباره خود او بسیار کم است. بعضی او را همان محمد بن موسی خوارزمی (بنی موسی بن شاکر) با کنیه ابو عبد الله دانسته‌اند که در زمان مأمون می‌زیسته و از سران لشکری و ریاضیدانهای زمان وی بوده است، ولی فون مژیک آلمانی که درباره خوارزمی و اثر وی صورة الارض تحقیق فراوان کرده، کنیه او را روی جلد کتاب، ابو جعفر ضبط کرده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد که محمد بن موسی خوارزمی صاحب کتاب صورة الارض غیر از محمد بن موسی خوارزمی (بنی موسی بن شاکر) بوده است، ولی هر دوی آنان هم‌عصر بوده و به دربار مأمون وابستگی کامل داشته‌اند. گفتیم که از سرگذشت خوارزمی به‌طور قطع، اطلاع چندانی در دست نیست، جز اینکه در گروه منجمان مأمون بود و با دار الحکمه (بیت الحکمه) معروف روابط نزدیک داشت و ظاهراً در تجربیات علمی مربوط به اندازه‌گیری محیط زمین سهمی داشته است. آخرین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۰

بار که نامی از او به میان آمده مقارن وفات خلیفه الواثق بالله (۲۳۲/۸۴۷) بوده و گویا کمی پس از آن در گذشته است. مهمترین اثر جغرافیایی خوارزمی که موضوع بحث ما در این کتاب است صورة الارض نام دارد که ترجمه متداول آن روزگار از کلمه یونانی جغرافیا بوده است؛ ولی به نظر می‌رسد که عنوانهای دیگری نیز داشته است. ابو الفداء در قرن هشتم هجری قمری از آن با نام «رسم الزبج المعمور» یاد می‌کند. از این تألیف خوارزمی مانند دیگر آثار وی فقط یک نسخه باقی مانده که متعلق به رمضان سال ۴۲۸/۱۰۳۷، یعنی فقط دو قرن پس از تألیف کتاب است. در سال ۱۸۷۸ میلادی اسپیتا عرب‌شناس معروف که در آن هنگام مدیر کتابخانه خدیوی مصر بود، این نسخه را در قاهره یافت. او ضمن دو مقاله که به سالهای ۱۸۷۹ و ۱۸۸۲ منتشر شد نظر دانشمندان را به این کتاب جلب کرد و از آن پس این کتاب موضوع تحقیقات مکرر بوده است. پس از مرگ اسپیتا در سال ۱۸۸۳ میلادی این نسخه به کتابخانه استراسبورگ منتقل شد و فون مژیک در سال ۱۹۲۶ میلادی آن را به چاپ رساند. چون خوارزمی بر نجوم و ریاضیات مسلط بود، کتاب جغرافیای خود را به صورت زیج یعنی جدولهای نجومی درآورده است. کتاب ترجمه کامل کتاب الجغرافیا یا المدخل الی الجغرافیای بطلمیوس نیست، بلکه خوارزمی مطالب او را با اصلاحات به صورت جدولها و با اضافات بسیار از جغرافیای مسلمانان مرتب کرده است. جدولها بلافاصله پس از «بسم الله» به صورت دو ستون در هر صفحه، با بیان موضع جغرافیایی صد و سی و هفت مکان مهم آغاز می‌شود. مکانها اقلیمهای مختلف است که به ترتیب فاصله از نصف النهار بطلمیوس، که از جزایر سعادت (خالدات) در اقصای مغرب افریقا می‌گذرد، در متن آمده است. پس از جدول شهرها، به ترتیب جدول کوهها (که دویست و نود کوه ذکر شده)، وصف دریاها و جزیره‌ها و وصف رودهای هر اقلیم آمده است. به نظر می‌رسد که فصل‌بندی مطالب خوارزمی با روش بطلمیوس در کتاب المدخل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۱

الی الجغرافیا، بجز در مقاله‌های اول و دوم بطلمیوس که همراه قواعد اساسی نقشه‌نگاری و انتقاد از کتاب جغرافیای مارینوس صوری است و مقاله هشتم که طول نسبی روز را در محل‌های مختلف تعیین می‌کند و دارای جدولی از نود و چهار ولایت معمور و آبادان است، در بقیه مقالات تفاوت دارد. بطلمیوس کوهها و رودها و شهرهای هر قطعه را برمی‌شمارد، ولی خوارزمی آنها را به همراه اقلیمها می‌آورد و هر یک را جداگانه مطالعه می‌کند. بطلمیوس از ۲۱ قطعه (تقسیم زمین) سخن می‌گوید، ولی مبنای کار خوارزمی همان هفت اقلیم ایرانی است و درباره تعیین ابعاد جغرافیایی مکانهای مختلف کمتر اتفاق نظر دارند. نکته جالب آنکه خوارزمی اقلیمهای هفتگانه را به ترتیب درجات عرض تقسیم می‌کند و این تقسیم با همه تقسیمهایی که نزد مسلمانان معمول بوده تفاوت دارد و چنانکه تحقیقات جدید نشان داده بر بنیاد محاسبات دانشمندان یونان بوده است. مارینوس صوری خطوط اراتوستنس را حدود جنوبی اقلیمها می‌داند، ولی خوارزمی آن را حدود شمالی (معموره) می‌شمارد و حد جنوبی اقلیم اول را بر خط ۱۶ درجه و ۲۷ دقیقه شمالی گرفته است و حد جنوبی معموره زمین را مانند بطلمیوس خط عرض ۱۶ درجه و ۲۵ دقیقه جنوبی می‌داند. پس از خوارزمی بجز سهراب یا ابن سراپیون، که در نیمه اول قرن چهارم می‌زیست و کاملاً متکی بر خوارزمی بود، هیچکس از این تقسیم‌بندی پیروی نکرد. گفته‌اند با وجود آنکه مسلمانان در قرن پنجم هجری قمری نقاط مسکون بسیاری را در ساحل شرقی افریقا، هند و جنوب شرقی آسیا کشف کردند، باز هم نظریه ناممکن بودن سکونت در منطقه حاره (استوایی) از مشاهده عملی و مستقیم نیرومندتر بود؛ زیرا همه منجمان و جغرافیادانان بعدی بدون استثنا تقسیم قدیمی اقلیمها را به کار گرفتند. تقسیم معموره زمین به هفت اقلیم که در جغرافیای قدیم اهمیت فراوان داشت، در تألیفات نجومی و جغرافیایی مسلمانان قانونی اساسی و منبعی همگانی شد؛ ولی گاه‌وبیگاه قاعده هندسی مبنای تقسیم نادیده گرفته می‌شد و در مرزهای حد فاصل اقلیمها اختلاف به وجود می‌آمد و گاهی نیز نظریات

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۲

شگفتی در این زمینه ابراز می‌شد. مسعودی معتقد بود همه شهرهای بزرگ یک اقلیم در یک خط عرض جغرافیایی قرار دارد. تأثیر خوارزمی بر دانش جغرافیایی مسلمانان خارق‌العاده بود.

در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری کتاب عجایب الاقالیم السبعة تألیف شد که با کتاب خوارزمی شباهت بسیار داشت تا آنجا که می‌توان گفت رونویسی از کتاب اوست. هنوز نام مؤلف این کتاب در ابهام و پیچیدگی است. در نسخه خطی منحصر به فرد کتاب (موجود در موزه بریتانیا که تاریخ ۷۰۹/۱۳۰۹ را بر خود دارد) نام مؤلف سهراب آمده است. مؤلف در مقدمه، خود را بنده فقیر سهراب نامیده است که چنین نامی میان جغرافیادانان مسلمان کمتر سابقه دارد. بعضی او را ابن سرابیون نامیده‌اند و بعضی او را به اشتباه طبیب معروف آن دوران، یعنی یحیی بن سرابیون دانسته‌اند. برخی دیگر او را ابو الحسن بن بهلول نامیده‌اند. عنوان کتاب نیز که در نسخه خطی «عجایب الاقالیم السبعة» آمده، مشکوک است؛ زیرا در کتاب سخنی از شگفتیها نیست. با توجه به متن کتاب، می‌توان تاریخ تألیف آن را در فاصله سالهای ۲۸۹-۳۳۴/۹۰۲-۹۴۵ یعنی پیش از آمدن بویه‌یان به بغداد تعیین کرد. اطلاعات مؤلف از عراق چنان دقیق است که بدون شک می‌توان گفت در آنجا مقیم بوده است. وی معاصر ابو زید بلخی بنیانگذار مکتب قدیم جغرافیا (مکتب بلخی) بود؛ ولی روشی کاملاً مخالف با مکتب مذکور داشت؛ زیرا کتاب وی بر روش مکتب جغرافیای یونانی نوشته شده است و تا حدودی با روش صورۃ الارض خوارزمی هم تفاوت دارد. مقدمه کتاب حاوی اطلاعات مفصلی است که به کمک آن می‌توان نقشه مسطح مربعی رسم کرد. کتاب سهراب در فصل‌بندی مطالب با صورۃ الارض کمی تفاوت دارد. در آغاز کتاب شمار شهرها و اقالیم مختلف را یاد می‌کند؛ سپس به ترتیب به وصف دریاها، جزایر، شمار کوهها، چشمه‌ها و رودها می‌پردازد و در خاتمه همه اینها را بر اقلیمها تقسیم می‌کند. به‌طور کلی می‌توان گفت جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۶۲

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۳

که اختلاف میان دو کتاب از لحاظ مطالب مقتبس از منابع یونانی بسیار اندک است.

اهمیت اساسی کتاب سهراب در فراوانی مطالب منقول از منابع دیگر اسلامی است. گویا مؤلف می‌خواسته بر مطالب خوارزمی که یک قرن پیش فراهم آمده بود، مایه‌های تازه‌ای بیفزاید. این نکته بخصوص درباره کوهها و رودها کاملاً صادق است. وصف وی از شبکه کانالهای دجله در بغداد چنان رساست که در دهه هفتم قرن گذشته (قرن ۱۹) توجه لسترنج را جلب کرد. او در وصف سرزمین سواد مطالبی اساسی از کتاب سهراب اقتباس کرد. سهراب دلتای نیل را چنان توصیف کرده است که گوشت خاورشناس می‌گوید: سهراب مصر را از نزدیک می‌شناخته و از مردم آنجا بوده است. آخرین نکته‌ای که ذکر آن خالی از لطف نیست اینکه اثر سهراب در مقایسه با اثر خوارزمی به عربی استوارتری نوشته شده و سبک وی در سطح نثر علمی متداول است، ولی سبک خوارزمی از لحاظ زبان پیچیده است و این نشان می‌دهد که در دوران خوارزمی سبک نثر رساله‌های علمی به زبان عربی هنوز کامل نبوده است. جا دارد که از معاصر جوانتر خوارزمی فیلسوف نامدار، ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی (۲۶۰/۸۷۳) نیز نام ببریم. کندی در جغرافیا کتابی به نام رسم المعمور من الارض نوشت. این کتاب وصف مناطق مسکونی زمین است و یکی از نخستین ترجمه‌های کتاب الجغرافیای بطلمیوس به نام وی ثبت شده است. به احتمال قوی کتاب رسم المعمور من الارض همان است که مسعودی در فصل مربوط به اقیانوسها از آن استفاده کرده است. به نوشته نلینو در تألیفات متعدد دوره اسلامی نوع دیگری از منازل قمر به کار رفته است که اساس آن تقسیم به قسمتهای مساوی بوده است. این روش را دانشمندان احکام نجوم در اوایل قرن سوم هجری قمری از کتابهای هندی اقتباس کردند و شاید نخستین کسی که از این روش پیروی کرد کندی بوده است. بعد از وی منجم معروف ابو معشر جعفر بن محمد بلخی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۴

(م. ۲۷۲/۸۸۶) است که کتاب الامطار و الرياح و تغیر الأهویه را بر روش حکمای هند تألیف کرده بود. شهرت ابو معشر به دانستن علم احکام نجوم، هم در میان معاصرانش و هم پس از وی بسیار بوده است. وی در لشکرکشی موفق خلیفه عباسی به بصره در سالهای ۲۶۷-۲۷۰ یا ۲۵۹-۲۶۲ برای فرونشاندن شورش صاحب الزنج با او همراه بود.

برهان فلسفی ابو معشر بر صحت و اعتبار احکام نجوم احتمالا به طور کامل در کتاب اثبات علم النجوم او آمده است. این کتاب اکنون در دست نیست؛ ولی از آن بتفصیل در نخستین مقاله از کتاب المدخل الکبیر، نوشته شده در سالهای ۲۲۸ یا ۲۲۹ تا ۲۳۵، سخن به میان آمده است. صحت و اعتبار احکام نجوم در نظر ابو معشر با روش ارسطویی حُرّانیان که رنگی از بینش نوافلاطونی داشت کاملا مغایر بود. ابو معشر معتقد بود که معرفت و شناخت انسان نسبت به ارتباط میان فلک، (و آنچه از آن تأثیر می پذیرد) از نیروی استدلال او، یعنی عقل، فراهم نیامده بلکه مصدر آن الهام الهی بوده است. حُرّانیان به پیامبر وحی آور هرمس (حکیم) معتقد بودند. ابو معشر درصدد برآمد که شخصیت او را جهانی کند؛ بنابراین نخستین بار هرمس را با هوشنگ شاه ایرانی و ادریس (اخنوخ) سامی یکی دانست. ابو معشر معتقد بود که کیش صائبی در آغاز جهان وجود داشته که همه افراد بشر از آن پیروی می کرده اند. وی طبق این نظریه و نیز بر پایه نسخه ای که مدعی است پیش از طوفان نوح (ع) در اصفهان در زیر خاک مدفون شده بود، کتاب زیج هزارات را تألیف کرد. او معتقد بود که علم نجوم حقیقی، دوره پیشگویی را به بشر بازمی گرداند. حرکات متوسط سیارات در این زیج با روش هندی یوگا (یوگه) و با استفاده از پارامترهای هندی تعیین شده است. در این قسمت ابو معشر بیشتر متکی بر زیج سند هند (فزاری) و زیج الارکند، که هر دو منشأ هندی دارند، بوده است.

نصف النهار مبدأ و ویژگیهای معادلات سیاره ای او از زیج الشاه ایرانی، که مدیون منابع هندی است، گرفته شده؛ ولی الگوهای سیاره ای وی از روشهای بطلمیوسی اقتباس شده است. بدین ترتیب این زیج پیش از طوفان نوح با آمیزه ای که از عناصر هندی، ایرانی و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۵

یونانی برخاسته است ثابت می کند که نظریه وحدت ابتدایی و اصلی سنتهای فرهنگی بشر نظریه درستی است.

در زیج الشاه سالها و ادوار مشخصی برای استخراج اوساط کواکب و علل حرکات آنها وجود داشت و مردم زمان طهمورث و ایرانیانی که پیش از ایشان بودند آنها را سالها و ادوار هزارات می نامیدند و بیشتر دانشمندان و شاهان هند و ایران و کلدانیان قدیم از مردمان بابل اوساط کواکب را از این سالها و ادوار استخراج می کردند. ابو معشر این زیج را از زیجهای موجود زمان خود برگزیده بود و پس از آزمایش، آن را درست ترین و مختصرترین همه آنها یافت. بعدها منجمان زیج شهریار را از آن استخراج کردند. زیج ابو معشر بر خط نصف النهار قلعه گنگدز استوار بود، یعنی رصدهای هندی را به قالب پارسی درآورده بود. در قرن هفدهم میلادی، حاجی خلیفه که از این زیج اطلاع کافی داشت درباره آن چنین نوشت: زیج ابو معشر مجلد بزرگی است که بر اساس مکتب پارسیان تألیف شده است. او این مکتب را ستایش کرده و گفته است که به اتفاق اهل حساب از ایرانی و غیر ایرانی بهترین دوره ها، دوره این گروه (ایرانیها) است که آن را «سالهای جهان» می نامیدند و مردم زمان ما آن را «سالهای ایرانی» نام داده اند. توجه ابو معشر به «دوره های کیهانی» با نظریات مربوط به «دورانه های حیات جهان» و طول «سنه کبری» یا «سال بزرگ» که بطلمیوس و هندیان و عربها طول آن را سی و شش هزار سال نوشته اند ارتباط نزدیک دارد. کوشش ابو معشر در این زمینه، در تاریخ علوم انسانی اهمیتی فراوان دارد. ترجمه رساله بزرگ او با عنوان المدخل الی علم احکام النجوم یا المدخل الکبیر که در حدود سال ۱۱۴۰ به وسیله هرمان دلماتی صورت گرفت به رواج این نظریات در مغرب زمین کمک فراوان کرد. مسائل عمومی مربوط به تقویم و محاسبه زمان، ذهن ابو معشر را مشغول کرده بود؛ به طوری که او خود را در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۶

قلمرو دانش هندی و ایرانی محصور نکرد. از یک قطعه باقیمانده از کتاب گم شده هزارات وی می‌توان دانست که او برای توضیح معنای نسیء چقدر کوشیده است هرچند ابو معشر همانند محمد بن موسی خوارزمی در ترویج مکتب یونانی سهمی داشت، آخرین مروج بزرگ دو مکتب ایرانی و هندی نیز بود؛ زیرا مکاتب مذکور هنوز کاملاً متروک نشده بودند. مسلم است که از آغاز قرن سوم هجری قمری مکتب یونانی در قلمرو جغرافیای ریاضی مسلمانان دو مکتب دیگر (ایرانی و هندی) را از میدان به در کرد. به عبارت دیگر از نیمه قرن سوم هجری قمری مکتب رایج در جغرافیای ریاضی مکتب یونان بود. علت ضعف مکتب هندی و ایرانی این بود که غالب تألیفات آن رنگ عملی داشت و نویسندگان منحصر به ذکر قواعد و طریقه به کار بردن جداول پرداخته بودند و توجهی به ذکر براهین و دلایل نداشتند. منجمی که به آن بسنده می‌کرد چنانکه در رصدهای شخصی و ملاحظات دقیق حاصل از تجربه، تمرین کافی نداشت، نمی‌توانست از مرحله تقلید فراتر رود؛ زیرا تألیفات این دو مکتب حاوی تحلیل نظری و تطبیق قواعد نبود. هنگامی که مسلمانان با تألیفات اقلیدس و بطلمیوس آشنا شدند دانستند که به چنین روشی نیاز دارند. از طرف دیگر میراث یونانی وسعت و شمول بیشتری داشت و مسلمانان به صورت جامع‌تری آن را فرا گرفتند و این امتیاز موجب نفوذ دانش یونانی در میان اعراب شد. از دیگر عوامل ضعف مکتب هندی و ایرانی این بود که میراث هندی و ایرانی به صورت تألیفاتی جداگانه و در پی کوششهای فردی به وجود آمده بود، در حالی که میراث یونانی به شکل کار منظم و دسته‌جمعی انجام گرفته بود. چون بنیاد خزانه الحکمه یا بیت الحکمه از دوران هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳/۸۰۹-۸۲۳) آغاز شد، مأمون (۱۹۸-۲۱۸/۸۱۳-۸۲۳) با گماشتن هیأت خاص علمی و اعزام افرادی به روم شرقی برای آوردن کتابهای یونانی، به این مرکز رسمیت بخشید و طولی نکشید که نهضت ترجمه علمی در بغداد آغاز شد و نمایندگان همه ملتها صرف‌نظر از دین و مذهب، از نواحی مختلف خلافت در آن شرکت کردند و در مدتی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۷

کوتاه تألیفات بقراط، جالینوس، ارسطو، اقلیدس، مارینوس صوری، بطلمیوس و ... را که بنیاد اساسی دانش یونان بود، به زبان عربی ترجمه کردند و اندکی بعد بطلمیوس در میان جغرافیادانان موقعیتی ممتاز یافت؛ زیرا با ترجمه آثار وی دوران تازه‌ای در تاریخ نجوم و جغرافیای مسلمانان آغاز شد. با اطمینان می‌توان گفت که دو تألیف بزرگ او یکی الجامع و دیگری المدخل الی الجغرافیا که معمولاً به نام کتاب الجغرافیا شهره است، بیشتر از همه آثار وی مورد توجه بوده است. الجامع در میان اعراب به المجسطی شهرت یافت که چندین بار در دوره عباسیان ترجمه شد. نخستین ترجمه آن که به «نقل قدیم» معروف است، به دستور یحیی برمکی (م. ۸۰۵/۱۹۰) انجام شد. این ترجمه از روی متن سریانی صورت گرفت و در دسترس منجمانی چون بتانی و عبد الرحمن صوفی قرار گرفت، ولی به اتفاق آراء این ترجمه ارزش چندانی نداشته است؛ اما ترجمه حجاج بن یوسف بن مطر که در دوران مأمون در حدود سال ۲۱۲ انجام شد بهتر است. مأخذ این ترجمه نیز متن سریانی بوده است. همچنین حنین بن اسحاق (۱۹۴-۲۶۰/۸۱۰-۸۷۳) نیز این کتاب را ترجمه کرده است که بعدها ثابت بن قزّه حرانی (۲۸۸-۳۱۹/۸۳۴-۹۰۱) ترجمه او را دستکاری کرد. ترجمه‌های عربی این کتاب در اروپای قرون وسطی نقش مهمی داشت و نخستین بار متن عربی المجسطی را ژرارد قرمونه‌ای از سال ۱۱۷۵ میلادی به بعد به زبان لاتین ترجمه کرد. مجسطی شامل سیزده مقاله به شرح ذیل است: مقاله اول درباره مقدماتی چون استدلال بر کرویت آسمان و زمین و ثابت بودن زمین در مرکز عالم؛ مقاله دوم، درباره تفاوت اختلاف عرضهای بلاد مانند طول روز و شب و ارتفاع قطب و مطالع در اقلیمهای مختلف؛ مقاله سوم درباره تعیین زمان رسیدن خورشید به نقاط اعتدال و انقلاب و سپس اندازه سال شمسی و ...؛ مقاله چهارم درباره حرکات معتدل ماه در طول و عرض و ...؛ مقاله پنجم درباره اختلاف حرکات ماه و حساب آن و ...؛ مقاله ششم درباره اجتماع و استقبال نیرین و کسوفهای آنها؛ مقاله هفتم درباره ستارگان ثابت؛ مقاله هشتم درباره ستارگان ثابت و تعیین طول و عرض

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۸

آنها؛ مقاله نهم، دهم و یازدهم درباره حرکات پنج ستاره سرگردان از حیث طول؛ مقاله دوازدهم درباره پنج ستاره سرگردان و مقاله سیزدهم درباره عرضهای پنج ستاره سرگردان و ظهور و اختفای آنها بحث می کند. بطلمیوس کتاب دیگری به نام کتاب الاربعه یا المقالات الاربعه دارد که شامل چهار مقاله درباره تأثیر ستارگان بر سرنوشت جهان است و به منزله ذیلی بر المجسطی وی به شمار می رود که در دوران منصور عباسی ابو یحیی بطریق (م. ۱۸۴ / ۸۰۰ م) آن را ترجمه کرد. بعدها در زمان مأمون حنین بن اسحاق و ثابت بن قزّه حرانی آن را ترجمه کردند.

بطلمیوس بیشتر منجم و ریاضیدان بود تا جغرافیادان؛ به همین دلیل اساس کتاب جغرافیای او جدولهای نجومی است که عرض و طول نقاط مهم و مسکون جهان را تعیین کرده است تا جایی که گفته شده کتاب وی مقدمه‌ای برای ترسیم یک نقشه جغرافیایی بوده است. شاید هدف بطلمیوس این بوده که نقشه زمین را رسم کند نه اینکه به وصف آن پردازد.

جدولهای نجومی ساده‌ای که بعدها از المجسطی استخراج شد و احیاناً با جدول شهرهای بزرگ ارتباط داشت شهرت فوق العاده یافت. اخیراً معلوم شده که این جدولها کتابی مستقل بوده و متعلق به بطلمیوس است؛ ولی جدولهای نجومی ساده را به ثاون نسبت داده‌اند، در حالی که ثاون، شارح آن در قرن چهارم میلادی بوده است؛ بنابراین کتابی که در جهان اسلام به نام زیج بطلمیوس معروف شده مربوط به این جدولها بوده و با المجسطی هیچ ارتباطی نداشته است. ظاهراً آشنایی مسلمانان با این زیج در دوران هارون الرشید از طریق سریانیان بوده است. به احتمال قوی هارون الرشید در استقرار و انتشار کلمه زیج در جهان اسلام نقش مهمی داشته است. مسلمانان کتاب دیگری را به نام «ملحمه» (معرکه) به نادرست به بطلمیوس نسبت داده‌اند که حتی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۶۹

عنوان آن با مطالب مندرج در کتاب تطبیق نمی کند؛ زیرا این کتاب درباره نجوم و هیأت است. از میان همه کتابهای نجوم، تنها این کتاب منبع اساسی یاقوت در فرهنگنامه جغرافیایی وی بوده و تعیین طول و عرض شهرها را از آن گرفته و وقایع مختلف نجومی را از آن اقتباس کرده است. تاریخ پیچیده ترجمه‌های عربی بطلمیوس (در زمان مأمون) در کار جغرافیای ریاضی یک نوع درهم آمیختگی به وجود آورد و معلوم نیست این ترجمه‌ها به کدام منبع علمی انتساب داشته است، به المدخل الی الجغرافیای بطلمیوس یا به جدولهای ساده ثاون ولی هیچیک از این ملاحظات موجب نمی شود که نقش مهم تألیفات بطلمیوس را در تکامل نوشته‌های جغرافیایی اسلام نادیده انگاریم. دست کم سه تألیف نامبرده وی (المجسطی؛ کتاب الجغرافیا؛ المقالات الاربعه) در جهان اسلام رواج داشته است و شگفت نیست که نفوذ مکاتب هندی و ایرانی که پیش از آن رایج بود کاهش یابد و در درجه دوم قرار گیرد.

رواج زیج (جدولهای نجومی) با آثار ترجمه شده بطلمیوس، خصوصاً کتاب ملحمه و جدولهای ساده ثاون (منسوب به بطلمیوس)، در ارتباط بود و در تمدن اسلامی موجد چند اثر معتبر نجومی شد که با زیج الغریک به پایان رسید. تقریباً همه آنها درباره طول و عرض مکانهای جغرافیایی پراکنده در اقلیمهای هفتگانه بود؛ از جمله زیج بتانی.

به گفته مستشرق معروف فرانسوی سدیلو ابو عبد الله محمد بن جابر البتّانی (م. ۳۱۷ / ۹۲۹) در میان مسلمانان همان نقش را دارد که بطلمیوس در میان یونانیان؛ زیرا هر دو، مجموع دانشهایی را که تا زمان آنان به دست آمده بود ارائه کردند. بتّانی تقریباً همه زندگی علمی خود را از سال ۲۶۴-۳۰۶ در رصدخانه رقه به رصد کردن اجرام سماوی گذراند. او اصلاحاتی در بعضی آثار بطلمیوس بخصوص در کتاب المقالات الاربعه به عمل آورد. از تألیفات بتّانی فقط جدولهای نجومی او معروف به زیج صابی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۰

برجا مانده که مقدمه‌ای مفصّل بالغ بر شصت فصل دارد و همه مسائل نجوم در آن آمده است. در سال ۱۱۴۰ میلادی افلاطون

تیوولی این کتاب را به لاتین ترجمه کرد که باعث شهرت بتانی در اروپا شد. نوشته‌اند که همه جداول بتانی مفقود شده است. در اینجا لازم است به قسمتهایی از زیج صابی که با جغرافیا به معنای محدود کلمه ارتباط دارد اشاره کنیم: فصل ششم مقدمه که وصف عمومی زمین است و درباره دریاهای روی آن مفصّل سخن می‌گوید، اهمیت خاصی دارد. به نظر نئینو تمام مطالب این فصل از نوشته‌های بطلمیوس گرفته شده است. وصف دریاها و جزایر این فصل که افلاطون تیوولی آن را ترجمه کرده است از دیرباز در اروپا شناخته شده بود و همه تصوراتی که تا دوران اکتشافات جغرافیایی مغرب‌زمین درباره اقیانوسها رواج داشت منسوب به بتانی است. ترجمه این فصل مقدمه، نظر دانشمندان اروپا را جلب کرد و باعث شد که به نوشته‌های جغرافیایی مسلمانان با دید بهتری نگاه کنند؛ زیرا کاملترین وصف جهان را که قرن‌ها گذشتگان از جغرافیایونیسان مکتب یونان اقتباس کرده بودند، ارائه داده بود. از معاصران بتانی آنهایی که طرفدار جغرافیای وصفی بودند از مطالب آن استفاده کردند؛ به‌طوری که قسمتهایی از آن در نوشته‌های ابن رشد، مسعودی، قدامه و جیهانی، به نقل از منابع دیگر، چنان کلمه‌به‌کلمه تکرار شده که اثر بتانی در آن آشکار است. به لحاظ اهمیت مقدمه مزبور بخشهایی از آن را عیناً نقل می‌کنیم:

«... زمین مدور است و مرکز آن در میان فلک است و هوا از همه جهت بر آن محیط است و در برابر فلک البروج همانند نقطه‌ای ناچیز است و حدود معموره زمین را از جزایری که خالدهات نام دارد و شش جزیره آباد است و در بحر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۱

اقیانوس غربی واقع است، گرفته‌اند. از آنجا تا اقصای آبادی چین را دوازده ساعت دانسته‌اند که وقتی خورشید در اقصای آبادی چین غروب می‌کند، آغاز طلوع آن بر نخستین جزایر آباد مذکور است که در بحر اقیانوس غربی قرار دارد و این نصف دایره زمین است و طول معموره‌ای است که از آن آگاه شده‌اند و مسافت آن سیزده هزار و پانصد میل است مطابق میلی که در اندازه‌گیری زمین به کار رفته است. پس از آن در عرضها نظر کردند و دیدند که آبادانی از محل خط استوا تا ناحیه شمال در جزیره ثولی در برطانیه (بریتانیا)، که طول درازترین روز آن بیست ساعت است، خاتمه می‌یابد و گفته‌اند که خط استوا زمین را از مشرق به مغرب طی می‌کند. در میان هند و حبش از جزیره‌ای [که سرنندیب نام دارد] می‌گذرد و خط دیگری (نصف‌النهار) از شمال به جنوب، استوا را در این جزیره قطع می‌کند که آنجا قبة الارض است و عرضها از خط استوا تا جزیره ثولی حدود شصت جزء است که یک‌ششم دایره زمین است ... و اندازه دریای هند را معین کرده‌اند و گفته‌اند طول آن از مغرب به مشرق از اقصای حبش تا اقصای هند هشت هزار میل و عرض آن دو هزار و هفتصد میل است ... و سرزمین حبش (حبشه) خلیجی دارد که تا ناحیه بربر کشیده شده و خلیج بربری نام دارد، طول آن پانصد میل و عرض آن صد میل است. و خلیجی دیگر به سوی سرزمین ایله (عقبه) دارد که دریای قلزم (خلیج عربی) است. طول آن هزار و چهارصد میل و عرض آن هفتصد میل است و خلیج دیگری دارد که از سرزمین ایران خارج می‌شود و نامش خلیج فارس است، طولش هزار و چهارصد میل و عرضش پانصد میل است. میان این دو خلیج سرزمین حجاز و یمن قرار دارد ... در همه این دریا یعنی (دریای هند و چین) حدود هزار و سیصد و هفتاد جزیره آباد و غیر آباد است. از آن جمله، جزیره‌ای که در اقصای این دریا و نزدیک به دیار چین است و طبرنانی نام دارد که همان جزیره سرنندیب است و محیط آن از ناحیه مشرق سه هزار میل است و در مقابل سرزمین هند واقع است و کوههای بزرگ و رودهای فراوان دارد. از آنجا یاقوت سرخ و لاجورد صادر کنند و اطراف آن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۲

پنجاه و نه جزیره آباد است که در آنها شهرها و دهکده‌های بسیار است. اما دریای اقیانوس غربی که محیط (اقیانوس اطلس) نام دارد، فقط ناحیه مغرب و شمال آن که در اقصای سرزمین حبشه (افریقا) تا برطانیه (بریتانیا) است، شناخته شده است و کشتی بر آن نمی‌رود و شش جزیره‌ای که روبروی سرزمین حبش (افریقا) در آن هست، جزایر آبادی است که آنها را جزایر نیک‌بختان یا سعداء

گویند و جزیره دیگری در این اقیانوس روبروی اندلس هست که نزدیک به خلیج غدیره قرار دارد. این خلیج که از اقیانوس مغربی جدا می‌شود از میان اندلس و طنجه و سبته گذشته، به بحر الروم می‌رسد. در ناحیه شمال اقیانوس مغربی جزایر برطانیه است که دوازده جزیره است، آنگاه این اقیانوس از آبادانی دور شود و کس نداند که چگونه است؛ اما دریای روم و مصر، از نزدیک خلیجی که از اقیانوس مغربی است و نزدیک جزیره‌ای موسوم به غدیره و مقابل اندلس است بیرون می‌آید تا صور و صیدا در جانب مشرق امتداد می‌یابد. طول این دریا پنج هزار میل و عرض آن در جایی ششصد میل و در جایی دیگر هفتصد میل و در جایی هشتصد میل است و در آن خلیجی است که سوی ناحیه شمال نزدیک رومیه رود. طول آن پانصد میل است، و دریای ادریس (دریای آدریاتیک) نام دارد. خلیج دیگری دارد که سوی سرزمین نربونه (ناربون) پیش رود، طول آن دو هزار میل است، در این دریا دویست و شصت و دو جزیره است که از آن جمله، پنج جزیره بزرگ است که یکی از آنها جزیره قرنس است که محیط آن دویست میل است. و سردانی (ساردنی) که محیط آن سیصد میل است. قبرس که محیط آن سیصد و پنجاه میل است. صقلیه (سیسیل) که محیط آن پانصد میل است. و اقریطش (کرت) که محیط آن سیصد میل است و دریای بنطس (پونت یا دریای سیاه) از لاذقه (لازیکا) تا قسطنطنیه (استانبول) بزرگ امتداد دارد و طول آن هزار و شصت میل و عرض آن سیصد میل است و رودی که طنایس (تانا) نام دارد، به آن می‌ریزد و سرچشمه این رود از ناحیه شمال از دریاچه‌ای است که مایطس (دریای آزاخ یا آزوف) نام دارد و آن دریای بزرگی است، اگرچه آن را

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۳

دریاچه نامند و طول آن از مشرق به مغرب سیصد میل و عرض آن صد میل است و نزدیک قسطنطنیه یک خلیج دریایی از دریای بنطس جدا می‌شود که گویی رودی است (اشاره به دریای مرمره است) که به دریای مصر (مدیترانه) می‌ریزد. عرض این خلیج (مرمره) در کنار قسطنطنیه سه میل است.

اما دریای گرگان (خزر) که دریای باب یا باب الابواب است، طول آن از مغرب به مشرق هشتصد میل و عرض آن ششصد میل و در آن روبروی گرگان دو جزیره است که در گذشته آباد بوده است و زمین را سه قسمت کرده‌اند؛ نخستین قسمت از کنار دریای اخضر است تا ناحیه شمال و خلیجی که از بنطس (دریای سیاه) است تا دریای بزرگ «یعنی، اقیانوس» و از میان دریاچه مایطس (آزوف) تا دریای بنطس امتداد دارد و حدود این قسمت از زمین از مغرب و شمال دریای اقیانوس غربی است و از ناحیه جنوب دریای مصر و روم است و از ناحیه مشرق رود طنایس و دریاچه مایطس است و این سرزمین به شکل شبه جزیره است و آن را اروفی (اروپا) نامیده‌اند. قسمت دوم زمین از ناحیه جنوب شروع می‌شود تا دریای مصر و تا دریای حبش (هند در سواحل افریقا) و این قسمت زمین از مغرب بحر اخضر (هند) است و شمال آن دریای مصر و روم و مشرق آن عریش مصر و جنوب آن دریای حبش در مجاورت افریقا و این قسمت زمین لویا (لوییه) نام دارد. قسمت سوم زمین، بقیه آبادی زمین است تا دورترین نقطه آن و حدودش از مغرب رود طنایس و رود و خلیج عریش و ایله است و جنوب آن دریای یمن [دریای عرب از شعبات اقیانوس هند] و هند و مشرق آن دورترین نقطه آبادی چین در سمت مشرق و خود سرزمین چین است و این قسمت زمین را آسیای بزرگ نامند و این سه قسمت زمین دارای اقلیمها و ولایتها و سرزمینهای آباد است ...».

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۴

ذکر این نکته لازم است که این فصل شامل همه مطالب جغرافیایی زیج بتانی نیست. بتانی در آغاز زیجش در تعریف علم نجوم یا جغرافیای ریاضی می‌گوید: از بزرگترین دانشها از حیث مقام و برترین آنها از حیث مرتبه و نیکوترین آنها برای آرایش و دلچسب‌ترین آنها که مایه روشنی فکر و نظر می‌شود و به فهم و ادراک توانایی می‌بخشد و عقل را پرورش می‌دهد ... علم صناعت نجوم است که برای شناختن مدت سالها و ماهها و اوقات و فصول و فزونی و کاستی شب و روز و مواضع خورشید و ماه و کسوف

آنها و سیر مستقیم یا برگشت ستارگان و تغییر پیدا کردن اشکال آنها و ترتیب افلاک و سایر امور وابسته به اینها سود فراوان و فایده‌ای بزرگ دارد و هرکس در اینها نیک بیندیشد و خوب نظر کند یگانگی خدا بر او اثبات می‌شود و به عمق عظمت آفریدگار و گستردگی حکمت و جلالت قدرت و لطافت صنع او پی می‌برد. خداوند خود فرموده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». جدول اقلیمهای بتانی تقریباً با فرغانی یکی است؛ ولی با صورة الارض خوارزمی اختلاف دارد. جدولهایی که بتانی به پیروی از خوارزمی و با استفاده از آثار بطلمیوس فراهم آورده، شامل دو مجموعه فهرست‌مانند از نام دویست و هفتاد و سه شهر با تعیین عرض و طول آنهاست. در وهله اول گمان می‌رود که هدف بتانی تکمیل جدول خوارزمی بوده است؛ زیرا در فهرست اول هفتاد و چهار ولایت معمور و آبادان را که در مقاله هشتم کتاب بطلمیوس آمده، ولی در صورة الارض خوارزمی نیست، یاد کرده است.

در اینجا، جا دارد که از شرح ثابت بن قزّه حرّانی بر کتاب بطلمیوس یاد شود. ثابت از هموطنان بتانی است، بعلاوه با بیت الحکمه مأمون و حاصل علمی منجمان زمان مأمون ارتباط داشته است؛ ولی در آثار خود چیزی درباره آنها نمی‌گوید. ثابت بن قزّه در آغاز جوانی در بازار حرّان به صراف‌ی اشتغال داشت و چون به فلسفه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۵

پرداخت پیشرفت زیادی کرد و بر سه زبان یونانی، سریانی و عربی مسلط شد. او ۱۵۰ کتاب در منطق، ریاضی، نجوم و طب به زبان عربی و پانزده کتاب دیگر به زبان سریانی تألیف کرد. ثابت علم هیأت را از محمد بن موسی بن شاکر فرا گرفت. محمد او را به معتضد خلیفه معرفی کرد و او از جمله منجمین دربار معتضد به شمار آمد. ترجمه کتاب الجغرافیای بطلمیوس را نیز به ثابت نسبت داده‌اند. وی یکی از ترجمه‌های قدیم المجسطی را هم اصلاح کرده است. به احتمال زیاد ثابت از اندازه‌گیری خط نصف النهار که به وسیله منجمان زمان مأمون انجام شده، اطلاع داشته است؛ ولی در آثارش در این باره سخنی نمی‌گوید. وی همه ترجمه‌های سریانی بطلمیوس را با توجه به اشاراتی که در آثارش کرده خوب می‌شناخته است.

حدود یک قرن بعد از بتانی در مصر در دوران فاطمیان ابن یونس، ابو الحسن علی صدفی کتابی نجومی به صورت جدولها تألیف کرد که در اعتبار همانند زیج بتانی بود. در این کتاب ابن یونس برخلاف بتانی وصف محاسبه خط نصف النهار را که در دوران مأمون خلیفه محاسبه شده بود، بتفصیل نقل کرده است. وی در جوانی شاهد فتح مصر به دست فاطمیان و بنای شهر قاهره در سال ۳۵۹ قمری بوده است. ابن یونس در ایام خلافت العزیز بالله فاطمی (۳۶۵-۳۸۶) به رصد‌هایی پرداخت که به فرمان خلیفه الحاکم بامر الله فاطمی که در سال ۳۸۶ قمری در سن یازده سالگی جانشین العزیز شد، آن رصدها را بار دیگر تجدید کرد. ابن یونس مانند منجمان دربار مأمون منجم دربار فاطمیان بوده است و کار خود را در تنظیم جدولهایش در حدود سال ۳۸۰/۹۹۰ بر کوه المقطم قاهره در رصدخانه‌ای آغاز کرد که بعدها جزء «دار الحکمه» الحاکم خلیفه فاطمی شد که تا پایان دوران فاطمیان باقی بود و تقریباً همانند سازمان معروف بیت الحکمه دوران هارون و مأمون عباسی بود. ابن یونس جدولهایش را که به دلیل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۶

انتساب به الحاکم بامر الله خلیفه فاطمی الزیج الحاکمی الکبیر عنوان یافت، اندکی پیش از وفات خود (۳۹۹ ق) به پایان برد. وی به‌طور قطع تحت تأثیر آثار ابو الوفاء بوزجانی بوده و بر تلاشهای علمی سه فرزند موسی بن شاکر سخت متکی بوده است. از مقدمه و فصلهای چهارم، پنجم و ششم زیج حاکمی، که گزارش رصدها در آن آمده، آشکار است که ابن یونس با زیجهای حبش حاسب، بتانی، نیریزی و زیج ممتحن مأمونی آشنا بوده است؛ همچنین رصدهایی را از ماهانی، که آثار او اکنون در دست نیست، نقل کرده است. ابن یونس اندازه‌های معلوم سیاره‌ای زیج ممتحن مأمونی را فهرست کرد. این امر دست‌کم شناسایی دقیق جدولهای سیاره‌ای این زیج قدیمی را، که تنها نسخه موجود آن مشتمل بر مقدار قابل توجه مواد مجعول است، امکان‌پذیر ساخته است.

رصد‌هایی که ابن یونس وصف کرده به قرانهای سیارات با یکدیگر و با ستاره قلب الاسد و کسوف و خسوف و اعتدالین مربوط است. نظریه وی در خصوص ساعت آفتابی (در فصلهای ۲۶، ۲۷ و ۳۵ کتابش) نیز ظرافت و کمال قابل ملاحظه‌ای دارد. ابن یونس در علم احکام نجوم نیز شهرت داشت و بنابر قول کسانی که زندگینامه او را نوشته‌اند مقدار فراوانی از وقت خود را مصروف پیشگوییهای احکام می‌کرد. جدولهای ابن یونس مقدمه‌ای کوتاه و جالب دارد که موارد استفاده علمی از نجوم و جغرافیای ریاضی را در شعائر اسلامی به اختصار آورده است. او می‌گوید: ستارگان را با شریعت رابطه است: شناخت وقت نمازها و طلوع فجر، که هنگام آن غذا و آب بر روزه‌دار حرام می‌شود، و نیز غروب شفق، که آغاز وقت عشا است و خاتمه قسم و نذر، و شناخت وقت کسوف و آمادگی برای نماز و تشخیص قبله و آغاز ماهها و شناخت برخی روزها و موقع زراعت و تلقیح درخت (گردافشانی) و چیدن میوه و تشخیص جهات و راهیابی به هنگام گم کردن راه از طریق ستارگان امکان‌پذیر است. ابن یونس رصد‌های موثق کهن و رصد‌های متقدمان از اهل دانش چون ارشمیدس، ابرخس و بطلمیوس را در این مقدمه آورده است و می‌گوید: مولا

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۷

و سید ما امیر مؤمنان ابو علی منصور امام الحاکم بامر الله بفرمود تا رصد ستارگان تندرو و برخی از ستارگان کندرو، تجدید شود. در مقدمه ابن یونس آنچه از نظر جغرافیایی جالب توجه است تعیین محل ۲۷۷ شهر است و این تعداد با تعداد شهرهایی که در جدولهای جغرافیایی بتانی آمده، چندان اختلافی ندارد. از تألیفات جغرافیایی دیگری که از جغرافیای یونان و اطلاعات جمع‌آوری شده دوران مأمون متأثر بوده است، رساله چهارم از رسائل اخوان الصفا درباره جغرافیا است.

این رساله که در نیمه دوم قرن چهارم تألیف شده است، فقط از معلومات مقدماتی درباره جغرافیای ریاضی و طبیعی بر مبنای مکتب یونانی سخن می‌گوید؛ چه هدف اصلی در تألیفات آن رسائل این بوده است که از طریق حکمت خواننده را به یگانگی خدا رهبری کند.

در اواخر قرن چهارم مسلمة بن احمد مجریطی (مادریدی) (م. ۳۹۸ ق/ ۱۰۰۷ م) زیج محمد بن موسی خوارزمی را مختصر کرد و همین امر باعث شد که بعدها در اندلس، ابو القاسم اصبح معروف به ابن التیمح (م. ۴۲۶/ ۱۰۳۵) بر اساس ترجمه مسلمة از کتاب صورة الارض خوارزمی، زیج بزرگی براساس روش سند هند تألیف کند. از آثار دیگری که دلالت بر انتشار روش سند هند و اقدامات زمان مأمون در اندلس دارد آثار ابو اسحاق ابراهیم زرقالی (م. ۴۸۰) است. وی مؤلف زیج مشهور طلیطله است. زرقالی که در محافل علمی اروپا به نام ارزهل مشهور است، به احتمال قوی در آغاز کار نقاش بوده. او ابزارهای دقیق نجومی می‌ساخت و اسطرلاب تازه‌ای اختراع کرده بود. مولد وی قرطبه بود، ولی تقریباً همه عمر خود را در طلیطله، که در آن روزگار مرکز فرهنگی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۸

اسپانیا بود، گذراند. رساله اصطرباب او به نام الصحيفة الزرقالیه در اروپا به لاتین ترجمه شد و بر دانش جغرافیای اروپاییان تأثیری کم‌نظیر گذاشت. رساله مذکور بعدها به زبانهای عبری، کاستیلی و ایتالیایی نیز ترجمه شد. فعالیت زرقالی در زمینه جغرافیا از آنجا که از ترجمه‌های عربی بطلمیوس و از صورة الارض خوارزمی بهره گرفته است اهمیت فراوان دارد؛ اما متأسفانه نسخه‌های اصلی آنها از بین رفته است. از جمله کارهای علمی زرقالی محاسبه طول دریای مدیترانه به روشی نزدیک به واقع (۴۲ درجه) بود. پیش از آن، محاسبه بطلمیوس را که ۶۲ درجه بود، منجمان مأمون به ۵۴ درجه کاهش داده بودند.

جدول یا زیج دیگری که از دو مکتب جغرافیایی هند و ایران متأثر است و اهمیت بسیار دارد، زیج معتبر سنجرى تألیف ابو الفتح عبد الرحمان خازنی است. از این زیج نسخه منحصر به فردی در واتیکان موجود است. جدولهای مذکور در حدود سال ۵۲۰ ق/ ۱۱۲۶ م در شهر مرو و به احتمال قوی براساس رصد‌های سال ۵۰۹ ق/ ۱۱۱۶ بر مبنای عرض مرو که هفتاد و سه درجه و چهل دقیقه

مشخص شده، تنظیم شده است.

عنوان جدولها از نام سلطان سنجر سلجوقی آخرین پادشاه سلجوقیان مشرق (۵۱۱-۵۲۲ ق/ ۱۱۱۸-۱۱۵۷) گرفته شده و خازنی جدولهای خود را به او تقدیم کرده است. درباره خود خازنی اطلاعات کمی به دست آمده است. گفته‌اند که غلامی رومی (بیزانسی) بوده که در شهر مرو می‌زیسته است. اربابش وی را آزاد کرد و وسایل تحصیل او را فراهم ساخت. جالب آنکه برخی از محاسبات خازنی براساس دورانهای جهانی سدهانتا (کَلپ هندی) و نیز دورانهای «هزاره‌ای» ابو معشر بلخی است و این دلیل است بر اینکه مکتب هندی و ایرانی تا آن زمان هنوز تا حدی رایج بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۷۹

در غرب دنیای اسلام علی‌الخصوص اسپانیا نیز دانشمندان در زمینه جغرافیای نجومی کوششهای بسیار کردند، از جمله جابر بن افلاح اشبیلی (متوفی میان سالهای ۵۳۴-۵۴۴ / ۱۱۴۰-۱۱۵۰ م). مهمترین اثر جابر کاری است بر مجسطی بطلمیوس به نام اصلاح المجسطی. او جداول نجومی نیز داشته که بنوموا آنها را ترجمه کرده است. دانشمند دیگر ابن رشد، ابو الولید محمد بن احمد بن محمد فیلسوف مشهور است. وی در قرطبه در سال ۵۲۰ متولد شد و در شهر مراکش به سال ۵۹۷ فوت کرد. ابن رشد شارح و مفسر آثار ارسطو بود. او دو شرح مطول و اوسط بر کتاب السماء و العالم ارسطو نوشته است. ابن رشد کتابی نیز درباره حرکت کهکشانها و همچنین خلاصه‌ای بر المجسطی بطلمیوس نوشته است.

در قرن هفتم/ سیزدهم آثار ابو علی حسن مراکشی (م. ۶۶۰/ ۱۲۶۲) در زمینه جغرافیا اهمیت یافته و ما را متوجه آفریقا می‌کند. او از قلب اسپانیا تا بخش وسیعی از آفریقا و از کنار اقیانوس اطلس تا سواحل نیل را سفر کرده است. وی ارتفاع قطب را در ۴۱ شهر اندازه‌گیری کرد. مهمترین تألیف وی جامع المبادی و الغایات الی علم المیقات نام دارد که در قسمت اول کتاب از مبادی علوم که مبنای نجوم است (وصف جهان)، تقویم‌شناسی و طریقه ساختن ساعت آفتابی (شاخص) سخن می‌گوید. قسمت دوم کتاب به وصف ابزارهای رصد و ترتیب کار با آنها اختصاص یافته است؛ وی همچنین فهرستی از نام دویست و چهل ستاره تهیه کرده که به سال ۶۲۲/ ۱۲۲۵ رصد شده است.

بعلاوه عرض صد و پنجاه و سه محل جغرافیایی را تعیین می‌کند که چهل و سه محل را شخصا تحقیق کرده است. جالب آنکه خط نصف النهار ارین را که مربوط به مکتب رایج پیش از دوران مأمون بود مبدأ طول جغرافیایی گرفته است. تألیف دیگر مراکشی جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۰

رساله‌ای در باب ادوات اخترشناسی است. جرج سارتون اثر او را چنین وصف کرده است: مهمترین تألیف در جغرافیای ریاضی نه تنها در جهان اسلام، بلکه در تمام دنیا این کتاب است که علاوه بر مطالب نجومی، مختصات ۱۳۵ محل جغرافیایی را در خود دارد که مختصات ۳۴ نقطه آن را خود مراکشی رصد کرده است. می‌توان گفت، هیچکدام از مؤلفان قرون وسطای اسلامی به اندازه او در توضیح روشها و ادوات علمی نجومی تلاش نکرده است.

کتاب جامع المبادی و الغایات را دانشمند معروف فرانسوی سدیو به کمک پسرش در سال ۱۸۳۴ و ۱۸۳۵ به فرانسه ترجمه و منتشر کرد. سپس تکمله آن در سال ۱۸۴۲ انتشار یافت. به نظر رینو، خاورشناس معروف، اهمیت مراکشی بیشتر از لحاظ کارهای تجربی اوست و مقام علمی او پایین‌تر از ابن یونس بوده است. ولی کتاب مراکشی در زمینه جغرافیای ریاضی بسیار معتبر است و وصف وی از ابزارهای رصدگیری هنوز هم در باب خود بی‌نظیر می‌باشد.

هنگامی که مراکشی در مغرب رصدهای نجومی خود را انجام می‌داد، در شرق دنیای اسلام در نتیجه تسلط مغولان بر بغداد و انقراض خلافت عباسیان، تحول بزرگی رخ داد که در اثنای آن تعداد فراوانی از آثار تمدن اسلامی از بین رفت. ولی در زمینه جغرافیای ریاضی اثر معتبری به نام زیج ایلخانی به وجود آمد. در همین دوران سازمانی به نام رصدخانه مراغه بنیاد شد که بحقیقت

شایستگی دار الحکمه مأمونی و حاکمی را دارا بود. این رصدخانه و نیز جدولهای نجومی با نام یکی از دانشمندان بزرگ اسلام، یعنی خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲/۱۲۰۱-۱۲۷۴) پیوند دارد. او زبان عربی و فارسی را نیک می‌دانست و به آن دو زبان مطلب می‌نوشت. بدین لحاظ می‌توان او را نماینده دو زبان عربی و فارسی دانست. خواجه نصیر الدین در تألیفات خود بیشتر از جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۱

مکتب عربی پیروی کرده که با میراث گذشتگان پیوستگی کامل داشته است. خواجه به دستور ایلخان رصدخانه‌ای در مراغه نزدیک دریاچه ارومیه در ۶۵۷/۱۲۵۹ دایر کرد.

او کتابهای پرارزشی از خراسان، بغداد، موصل، سوریه و بویژه کتابخانه اسماعیلیان در الموت جمع‌آوری کرد و در کتابخانه رصدخانه مراغه نهاد. در امر رصدیابی اخترشناسان بسیاری از جمله نجم الدین قزوینی، مؤید الدین، محی الدین، فخر الدین و دیگران با وی همکاری داشتند. مبنای کار زیج ایلخانی، با اندک تصرفاتی، زیج ابن یونس بوده است. خواجه رصدخانه مراغه را به بهترین ابزارهای رصدیابی آن روزگار مجهز کرد. او گاهی همراه یورشهای مغول می‌رفت تا برای کتابخانه رصدخانه نسخه‌های خطی فراهم کند.

تجهیز رصدخانه تنها از لحاظ ابزار و لوازم و کتاب نبود بلکه علاوه بر شاگردان و فرزندان خواجه که در آنجا کار می‌کردند، روایتیابی نیز نقل شده است که بر شرکت دانشمندان چینی در کار رصدیابی دلالت دارد که با توجه به امکانات دولت مغول بعید به نظر نمی‌رسد. رصدخانه مراغه زیاد دوام نیاورد؛ به‌طوری که پس از نیمه اول قرن چهاردهم میلادی/ هفتم هجری قمری، چیزی درباره آن گفته نشده است و خرابه‌های آن هنوز در مراغه پابرجاست. خواجه نصیر الدین در واقع یک دایره المعارف علوم بود. فعالیت‌های علمی او، بجز علوم اسلامی، شامل علوم دقیقه و ریاضیات نیز بود.

سید حسین نصر درباره خواجه نصیر الدین می‌نویسد: اگر قلمرو علم و هنر و فلسفه را با هم در نظر بگیریم، بدون شک پس از ابن سینا بزرگترین شخصیت نصیر الدین طوسی است. دانشمندان دیگری نیز همچون بیرونی دارای چنین نبوغ علمی کلی بودند، ولی هیچکدام به اندازه خواجه نصیر در زمینه‌های مختلف بر دیگران تأثیر نگذاشتند. خواجه نصیر الدین درباره منطق، ریاضیات، الهیات، اقلیدس و مجسطی تألیفات بسیاری دارد. از مشهورترین تألیفات او به زبان فارسی کتاب اخلاق ناصری

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۲

است که در آن سخنان افلاطون و ارسطو را درباره حکمت عملی بخوبی گرد آورده است. زمانی که خواجه نصیر در خدمت اسماعیلیان بود چندین کتاب در عقاید آنان تألیف کرد. این دانشمند که شیعه دوازده امامی است آثاری نیز در کلام شیعه بر جای نهاد، از جمله، تجرید العقاید که معروفترین کتاب از این نوع است و هنوز در مدارس شیعه کتاب درسی است. خواجه نصیر الدین در قلمرو علوم دقیقه (و جغرافیای ریاضی) تقریباً همه تألیفات دانشمندان قدیم را که مسلمانان عرب‌زبان شناخته بودند، مطالعه و آنها را ترجمه کرد. از جمله رونویس تازه‌ای از کتاب المجسطی بطلمیوس آماده کرد که تقریباً همه ترجمه‌های گذشتگان را تحت الشعاع قرار داد. او به منظور تنظیم جدولهای نجومی رصدیابی را در سن پیری یعنی شصت سالگی آغاز کرد، مع ذلک طی دوازده سال یعنی در حدود سال ۶۷۰/۱۲۷۱ آن را به پایان برد؛ در صورتی که در مقدمه زیج ایلخانی می‌نویسد: دوره رصدیابی نجومی به کمتر از سی سال تمام نمی‌شود. محاسبه در زیج ایلخانی بر بنیاد خط نصف النهار مراغه است. کتاب شامل چهار مقاله به شرح ذیل است:

۱. تقویمهای گوناگون،

۲. حرکت ستارگان،

۳. تعیین اوقات،

هرچند جدولهای این کتاب غالباً رصدهای ابتکاری نداشت، در شرق نزدیک شهرت فراوان یافت و حتی پس از پیدایش جدولهای الغریک همچنان مورد استفاده بود و به چین نیز راه پیدا کرد و بر دانش نجوم آنجا کاملاً مسلط شد. به سال ۱۳۶۴/۷۶۲ یکی از دانشمندان سمرقند مقیم چین با استفاده از جدولهای خواجه نصیر الدین طوسی، تقویمی برای یکی از نوادگان چنگیز خان تنظیم کرد که تا قرن چهاردهم میلادی، یعنی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۳

پس از انقراض دولت مغولی چین در آنجا نفوذ داشت. اصل جدولهای ایلخانی به احتمال زیاد فارسی بوده است؛ ولی تعداد زیادی ترجمه و شرح به زبان عربی درباره آن وجود دارد. یکی از این شرحها از محمود شاه خلجی است که از طریق آن، اروپاییان با جدولهای زیج ایلخانی آشنا شدند؛ زیرا به سال ۱۶۴۸-۱۶۵۰ قسمتهایی از آن با ترجمه جان گریوز، منجم و خاورشناس انگلیسی، منتشر شد. در این کتاب نیز مانند همه زیجهای دیگر، مطالب جغرافیایی خاص کم نیست، هرچند بیشتر مطالب آن به توضیح طول و عرضها اختصاص دارد. کتاب جغرافیای فارسی دیگری را نیز با عنوان صورة الاقالیم- که از مکاتب جغرافیادانان مسلمان گرفته شده- به خواجه نصیر الدین طوسی نسبت داده‌اند؛ ولی درباره صحت انتساب آن به خواجه نصیر الدین تردید هست و به نظر می‌رسد که ترجمه فارسی یکی از کتابهای ابو اسحق ابراهیم فارسی معروف به اصطخری باشد. از بزرگترین شاگردان و دستیاران خواجه نصیر الدین، باید از قطب الدین مسعود شیرازی (۶۳۴- ۷۱۰/۱۲۳۶-۱۳۱۱) نام برد. او در شیراز متولد شد و در آنجا نخستین تعلیمات طبی را نزد پدرش فرا گرفت؛ همچنین تحت تأثیر پدر به تصوف گرایید؛ سپس به مراغه رفت و در آنجا نزد خواجه نصیر الدین به تحصیل پرداخت. او در ایران، شامات و آسیای صغیر به سفر پرداخت و در قونیه به تحصیل علم تصوف در نزد صدر الدین قونوی شاگرد محیی الدین ابن عربی مشغول شد. سپس به مصر سفر کرد و در آنجا مدتی مقیم شد، آنگاه به ایران بازگشت و در تبریز اقامت گزید.

قطب الدین بزرگترین شارح آثار طبی ابن سیناست. وی کتابهای متعددی در علم مناظر، هندسه، نجوم، جغرافیا، فلسفه و علوم دینی تصنیف کرد. قطب الدین مسعود شیرازی همانند نصیر الدین طوسی جامع فنون و معارف بود تا آنجا که ابو الفداء وی را متفّن لقب داده است. او در بعضی زمینه‌ها از خواجه نصیر الدین فراتر رفته و بیشتر از وی اصالت نشان داده است. به گفته بار تولد، وی منجم بزرگی بود که روشهای تازه‌ای را در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۴

نجوم جستجو می‌کرد. از آثار مهم او در نجوم دو کتاب نهایه الادراک فی درایه الافلاک و التحفه الشاهیه فی علم الهیئه است که با هم مشابَهت فراوان دارند. در واقع التحفه الشاهیه نسخه اصلاح شده و خلاصه شده نهایه الادراک است. کتاب نهایه الادراک فی درایه الافلاک یک اثر نجومی محض نیست، بلکه از مسائل مربوط به جهان‌شناسی، مسیّاحی، انواء (هواشناسی)، مکانیک و نورشناختی گفتگو می‌کند. ویدمان دانشمند آلمانی که درباره این کتاب تحقیق کرده، آن را بهترین کتاب در زمینه کیهان‌نگاری به زبان عربی که خالی از ریاضیات است، شناخته است. گفتار قطب الدین مسعود درباره شکل و محل و حرکت زمین، بسیار جالب است و بیشتر به سوی نفی حرکت زمین (نظریه بطلمیوسی) گرایش دارد. وصف او از دریاها و اقلیمها مانند معمول از منجمان گرفته شده، ولی کاملتر است؛ چنانکه در چند مورد مطالبی ارائه می‌دهد که برای رسم یک نقشه جغرافیایی کافی است. قطب الدین اطلاعات مهمی درباره هند و جاوه دارد.

اطلاعات او درباره مغرب نیز بی‌اهمیت نیست. گویند: هنگامی که ارغون خان مغول با امپراتور فرانسه و دربار پاپ روابط سیاسی برقرار کرد، قطب الدین مسعود در سال ۶۸۸/۱۲۸۹ نقشه‌ای از دریای مغرب (مدیترانه) و سواحل آن را به او نشان داد که محل

شهرهای آسیای صغیر با دقت بر آن تصویر شده بود. در محافل اروپا از قطب الدین مسعود، به طوری که شایسته وی است، تقدیر به عمل نیامده و هنوز هم هیچیک از آثار وی منتشر نشده است. اطلاعات ما درباره قطب الدین مدیون تحقیقات ویدمان آلمانی است که ضمن تحقیق در شرح حال این دانشمند آرای او را درباره چند مسأله علمی توضیح داده است.

آخرین زبجی که این سلسله آثار جغرافیایی را کامل می کند زیج الغ بیک (۷۹۶-۸۵۳/۱۳۹۳-۱۴۴۹) (الغ بیک نواده تیمور لنگ) است. وی پیشگامانی چون غیاث الدین جمشید کاشی، قاضی زاده رومی و معین الدین کاشانی را به دربار خود فراخواند و آنان جداول جغرافیایی (زیج سلطانی) که مقدمه آن را شخص

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۵

سلطان (الغ بیک) نوشت، تنظیم و مرتب کردند. این زیج برآستی آخرین مرحله سنن پرشکوه مکتب (جغرافیایی) بغداد (یعنی زمان مأمون) را نشان می دهد. زیج الغ بیک استمرار یکی از رشته های دانش جغرافیایی مسلمانان است و طبعاً مطلب تازه ای کشف نکرده است. به همین دلیل زیج الغ بیک آخرین سخن درباره نجوم و جغرافیای قرون وسطای اسلامی و بلکه مرحله کمال این دانش پیش از اختراع تلسکوپ به شمار می رود.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۶

فصل چهارم آغاز سیروسفر و پیدایش کتب جغرافیای عمومی و سفرنامه ها

حج یکی از عوامل اصلی در ترغیب مسلمانان به جهانگردی و جغرافیانگاری بود. مردم بشمارای از کلیه بلاد به مکه مشرف می شدند. بسیاری از مسلمانان خصوصاً دو قشر عمده بازرگانان و دانشمندان بر اثر برخورد با مسلمانان سایر بلاد به سیاحت و زیارت دیگر بلاد ترغیب می شدند. بسیاری از علاقه مندان علم و دانش پس از طی مراحل مقدماتی علوم یا حتی قبل از آن برای تکمیل معارف خود به شهرها و کشورهای دیگر ره می سپردند تا بر خوان علم دانشمندان شهرها بنشینند و شاگردی کنند، بازرگانان نیز برای گسترش روابط بازرگانی به سفرهای تجارتي می رفتند و در راه شهرها و انسانهای بشمار را از اقوام و طوایف مختلف مشاهده می کردند و بعضاً از احوال و عادات آنها می نوشتند. گشت و گذار و سیر و سیاحت در مناطقی که امنیت بیشتری داشت و پادشاهان تسهیلات و خدمات بهتری فراهم کرده بودند آسانتر صورت می گرفت.

بسیاری از آنان که سفرهای علمی و یا رفت و آمد بازرگانی داشتند، مشاهدات خود را مستقل یا غیر مستقل نگاشته اند. برخی چون ابن فضلان، ابن جبیر، ابن بطوطه و ادیسی آثاری بر جای گذاشته اند که بیانگر عظمت تمدن اسلامی و پیشتازی دانشمندان مسلمان در این رشته است. برخی چون سلام ترجمان و ابن وهب قریشی هرچند کتب مستقل نوشته اند، در آثار دیگران از آنان سخن رفته است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۷

در اواخر قرن سوم قمری تعداد زیادی کتب جغرافیایی به زبان عربی تألیف شد؛ از آن جمله چند کتاب جغرافیا با نام المسالک و الممالک. به احتمال قوی نخستین تألیفی که چنین عنوانی داشته است کتاب ابن خردادبه بوده است این کتاب اساس و سرمشق تقریباً همه تألیفات جغرافیای عمومی قرار گرفت. این کتاب توصیفی است از جاده های بازرگانی جهان اسلام و مناطق دوردستی چون چین، کره و ژاپن. هرچند در قسمتهای مختلف کتاب واقعیات با افسانه ها و شایعات درهم آمیخته است، جغرافیادانان بعدی همواره به این کتاب مراجعه کرده اند.

از جغرافیادانان پرآوازه قرن سوم هجری قمری که در جغرافیای عمومی کتاب ارزنده ای نوشته است، یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب م. ۲۸۲) است. وی که ابتدا در دربار طاهریان خراسان زندگی می کرد مردی کثیر السفر بود و از هند و مغرب دیدن کرد.

در سال ۲۷۸ ق / ۸۹۱ م کتابی شبیه به فرهنگ امروزی جغرافیا به نام البلدان نوشت. این کتاب جزئیاتی درباره اماکن بشمار به دست می‌دهد. یعقوبی سعی کرده است تا واقعیات جغرافیای طبیعی را با توضیح جغرافیای انسانی بسیاری از مناطق بیان کند. جزئیات مربوط به جاده‌های سراسر ایران تنها در این کتاب به‌طور کامل شرح داده شده است. او بخصوص به جنبه‌های آماری و موضوع‌نگاری علاقه‌مند بوده است. یعقوبی را گاهی «پدر جغرافیای اسلامی» نامیده‌اند. مسلمانان به جغرافیای انسانی نیز علاقه بسیار نشان دادند و به وسیله بازرگانان، سیاحان، حاجیان، دانشمندان و محققان امور جغرافیایی موفق به شناخت جهان و تدوین مسائل جغرافیایی شدند و حتی معلومات جغرافیایی آنان از راه سیسیل به دست اروپاییان رسید.

همزمان با تألیفاتی در زمینه جغرافیای عمومی و وصفی در قرن سوم هجری قمری داستانهای درباره سفرها و ولایات بیگانه اعم از سفرهای خرافی و وصف راهها و منزلگاهها با ذکر ساده نامهای جغرافیایی نوشته شد. از وصف سفرهای آن روزگار خبر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۸

چندان زیادی به ما نرسیده؛ زیرا شرح غالب این سفرها از میان رفته و آنچه باقی مانده مطالبی بدون توضیح و تفسیر است؛ اما همین قسمت مختصر نیز وسعت و دامنه سفرها را نشان می‌دهد، به‌طوری که می‌توانیم تصویری از سفرهای مختلف آن روزگار در ذهن داشته باشیم. در آغاز این دوران به خبرهایی از سفرهای علمی بی‌نظیری برمی‌خوریم که غالباً هدف از این سفرها تحقیقات علمی بوده است. ادریسی نقل می‌کند که ابراهیم بن مهدی (م. ۲۲۴ / ۸۳۹) برادر خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ / ۷۸۶ - ۸۰۹) در کتاب الطیب آورده است که خلیفه کسانی را به یمن فرستاد تا درباره عنبر تحقیق کنند. آنان ضمن سفر خود احوال مردم عدن و خاسک در ساحل دریای عرب در مهره و دیگر نقاط مسکون جنوب جزیره العرب را بررسی کردند و توانستند مرکز تهیه این ماده ارزشمند را شناسایی کنند؛ زیرا در آن روزگار عنبر سفید و سیاه به دلیل خاصیت دارویی و بوی خوش بسیار معروف بود. این ماده که غالباً آن را از سواحل شرقی آفریقا می‌آوردند در اقتصاد دستگاه خلافت اهمیت داشت و ابو یوسف معاصر هارون الرشید آن را منبع مهم خراج و معادل مروارید دانسته است.

یک سلسله سفرها و مباحث خاص جغرافیایی هم با نام نواده رشید یعنی الواثق بالله (۲۲۷ - ۲۳۲ / ۸۴۲ - ۸۴۷) همراه شد، ولی انگیزه آن احياناً عوامل تخیلی مطلق بوده است. در دو مورد از این سفرها ریاضیدان معروف محمد بن موسی خوارزمی (م. ۲۵۹ / ۸۷۳) شرکت داشته است. سفر اول به آسیای صغیر برای تحقیق درباره غار اصحاب کهف، که میان عمّوریه و نیقیه بود، پس از موافقت امپراتور روم شرقی انجام گرفت. جالب توجه است که محمد بن موسی جسدهای حنوط شده اصحاب کهف را تشخیص نداده است. داستان این سفر حتی در دوران زندگانی محمد بن موسی رواج چشمگیری داشته؛ زیرا ابن خردادبه آن را با کلمات خود مؤلف در کتابش نقل کرده است. مسعودی مورخ و جغرافیادان قرن چهارم هجری قمری نیز این روایت را از

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۸۹

احمد بن محمد بن طیب سرخسی در کتاب خود نقل کرده است. مقدسی نیز در نیمه دوم قرن چهارم داستان سفر به غار اصحاب کهف را بتفصیل روایت کرده است. بیزانس‌شناسان معاصر سعی و تلاش فراوان می‌کنند که این سفر را یک واقعه درست تاریخی جلوه دهند.

سفر دوم محمد بن موسی خوارزمی به فرمان خلیفه به سوی طرخان فرمانروای خزر بود که با سفر سلّام ترجمان به سد یا جوج و مأجوج ارتباط مستقیم دارد. داستان این سفر را نیز ابن خردادبه در کتابش آورده است. سفر سلّام ترجمان به سوی سد یا جوج و مأجوج یک حقیقت تاریخی است. برخی معتقدند سفر او به دیوار چین بوده که در تصور عامّه با سد یا جوج و مأجوج اشتباه شده است. در اینجا لازم است گفته شود که بعضی از سفرها به اجبار و به صورت اسارت بوده است که در بیداری بسیاری از مسلمانان آگاه و دانا تأثیر داشته است؛ از جمله اسارت مسلم بن ابی مسلم جرمی به دست بیزانسیان. نام او بدرستی معلوم نیست و اطلاعات ما

درباره او همین داستان آزادی وی است که مسعودی آن را روایت کرده و می‌گوید: مبادله سوم در زمان خلافت واثق در محرم سال ۲۳۱ در لامس از شهرهای آسیای صغیر انجام شد. مسلم بن ابی مسلم جرمی در میان اسیران مبادله شد. وی در نواحی سرحدی اعتباری داشت، ولایت و مردم روم را بخوبی می‌شناخت و درباره اخبار روم، ملوک و سران آنها، راهها و معبرهای آن کشور، موسم جنگ، تاخت و تاز در قلمرو روم و ممالک مجاور آن چون برجان (بلغارها) و آبر (بلغارهای کنار دانوب) و برغر و صقلاب و خزر و غیره تألیفاتی داشت. در این مبادله مردی به نام ابو رمله از جانب احمد بن ابی داوود، قاضی القضاة واثق، همراه خاقان (ترک) حضور داشت که هنگام مبادله، اسیران را امتحان می‌کرد، هر که قائل به خلق قرآن و منکر رؤیت خدا بود، مبادله می‌شد و نیکی می‌دید و هر که انکار می‌کرد در سرزمین روم باقی می‌ماند. جمعی از اسیران بازگشت به سرزمین نصارا را بر اعتقاد به خلق قرآن و نفی رؤیت خدا ترجیح دادند و تسلیم نشدند و تا هنگام رهایی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۰

محنتها و رنجها دیدند. این امر نشان می‌دهد که مکتب عقلانی معتزله در آن روزگار هنوز چیره بوده و از همان مقبولیتی که بعدها مذهب اهل سنت یافت، برخوردار بوده است. تألیفات جرمی، که در این حکایت بدان اشاره شد، از نظر مستشرقین اهمیت دارد. اگر آثار او باقی مانده بود، طبعاً می‌توانستیم درباره بسیاری از مسائل مربوط به تکامل اطلاعات جغرافیایی مسلمانان قضاوت کنیم، ولی متأسفانه از همه تألیفات او، جز قطعه‌ای ناچیز که صحت انتساب آن نیز به مسلم بن ابی مسلم جرمی مورد تردید است، چیزی باقی نمانده است. در این قطعه درباره تعداد ولایتهای روم شرقی و مسائل مربوط به تنظیمات آن سخن گفته شده است. این قطعه را ابن خردادبه نیز روایت کرده است. به احتمال زیاد خبرهایی را هم که قدامه درباره بیزانس و تقسیمات آن نقل کرده، متعلق به جرمی بوده که ضمن آن اطلاعاتی درباره جنگهای مسلمانان در آسیای صغیر (ثغور) دارد. به‌رحال مسلم است که تألیفات جرمی منبع بسیار مهمی برای آشنایی مسلمانان عرب با دولت روم شرقی بوده است و برای نخستین‌بار اطلاعاتی درباره صقلابیان و همسایگان‌شان می‌دهد. بنا به گفته بار تولد تمام جغرافیادانان متأخر در جهان اسلام، گفته‌های مسلم جرمی را بدون ذکر منبع آن نقل کرده‌اند. مثلاً به نظر می‌رسد که نامگذاری دریای سیاه به دریای خزر از اوست و همو صقلابیان را از سمت مغرب همسایه مقدونیه دانسته و برجان یا بلغارهای کنار دریای سیاه و سواحل دانوب را از سمت مغرب همسایه تراکیه و از سمت شمال همسایه مقدونیه به حساب آورده است.

تقریباً ۵۰ سال پس از مسلم جرمی در حدود سال ۲۸۸/۹۰۰ هارون بن یحیی به اسارت روم شرقی درآمد. از وی مطالب بسیار ارزنده‌ای در وصف قسطنطنیه (بایتخت بیزانس) باقی مانده است. ابن رسته (م. ۲۹۰) جغرافیادان اواخر قرن سوم هجری قسمت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۱

مهمی از اطلاعات هارون بن یحیی را در کتاب خود آورده است: هارون بن یحیی نزدیک عسقلان در فلسطین به اسارت دزدان دریایی، که از مردم انطالیه (در آسیای صغیر) بودند، درآمد. او را از راه دریا و خشکی به قسطنطنیه بردند و مدت‌ها در آنجا بود، سپس از راه سالونیک (سلانیک) به روم رفت و سرزمین صقلابیان و بندقیان (ونیزیان) را مشاهده کرد. در روم اطلاعاتی درباره ناحیه برغند (بورگونی)، فرانسه و بریتانیا (بریتانیا) به دست آورد. قسمت اساسی روایتهای هارون بن یحیی خاص وصف قسطنطنیه است که ابن رسته آنها را در کتابش آورده است. روزن خاورشناس روسی حتی پیش از چاپ کتاب ابن رسته، نظرها را بدان توجه داد و به سال ۱۸۷۹ م متن عربی را با ترجمه روسی آن انتشار داد. ذکر این نکته لازم است که وصف هارون بن یحیی از قسطنطنیه حاصل مشاهده مستقیم او بوده است؛ مثلاً سخن او درباره قسطنطنیه و کلیسای ایاصوفیه و موکب پرمهابت امپراتور بیزانس هنگام رفتن به کلیسای مذکور و آداب و رسوم معمول در کلیسا و نواختن ارغنون (ارگ) بسیار جالب و از نظر جغرافیای انسانی پرارزش است؛ ولی اطلاعاتی را که از روم (روم غربی) و عجایب آن نقل کرده، گویی از منابع مسیحی شرق و به احتمال قوی از منابع

سریانی اخذ کرده است.

بجز اطلاعاتی که اسیران در زمینه جغرافیا نقل کرده‌اند، سفارتهای بیشمار نیز در توسعه اطلاعات جغرافیایی نقش بسزایی داشته‌اند. درباره مغرب اسلامی، نخست باید از یحیی بن حکم بکری (۱۵۳-۲۵۰) که اطلاعات فراوان از او به جای مانده است، یاد کنیم. یحیی به لحاظ زیبایی صورت و رعنائی قدوبالایش به غزال معروف بود. وی که از دبیران باکفایت دربار عبد الرحمن اوسط (امیر اندلس) بود دوبار مأموریت سیاسی داشته است: مأموریت نخست در پی تقاضای صلح از طرف نورمانها بود که به همراه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۲

یحیی بن حبيب به سفارت به سرزمین نورمانها اعزام شد.

غزال و یحیی بن حبيب با راهنمایان و همراهان نورمانی از شهرک ساحلی شلب (واقع در جنوب غربی پرتغال) و از راه اقیانوس اطلس به سوی شبه‌جزیره ژوتلند (دانمارک و جزایر اطراف آن) حرکت کردند. این دریانوردی طولانی با طوفانهای مکرر و امواج خروشان دریا توأم بود. هوریک پادشاه نورمان (۸۴۴ یا ۸۴۵) سفیر مسلمان اندلس را به گرمی پذیرفت و نامه و هدایای عبد الرحمن را بسیار پسندید و از سفیر و همراهانش در خانه مجلل پذیرایی کرد. چندی قبل یکی از دانشمندان فرانسه سفر غزال را به سوی نورمانها تکذیب کرد؛ ولی اخیرا زایل دانشمند نروژی شخصیت پادشاهی را که در این سفارت، غزال او را دیده، اثبات کرده است.

در مأموریت دوم غزال به فرمان عبد الرحمن اوسط به همراه یحیی بن حبيب با نامه و هدایایی به دربار امپراتور بیزانس فرستاده شد. مسلمانان مغرب همه توجه خود را به مردم و سرزمین مشرق، که با آنان از دیرباز مناسبات تاریخی و بازرگانی داشتند، منحصر نکردند، بلکه برای آشنایی با غرب و کشف ولایتهای ناشناخته آن کوشیدند. مسلمانان اندلس با وجود ترس از اقیانوس اطلس که از دید آنها به دریای خوفناک ظلمات پیوسته بود، در کار اکتشاف آن کوشش بسیار کردند. مسعودی خبر یکی از این سفرهای مخاطره‌آمیز را با عباراتی کوتاه در کتاب خود آورده است. او پس از بیان حکایت‌های شگفت‌انگیز و سرگذشت کسانی که جان خود را به خطر افکنده و سوار بر کشتی شده و بعضی نجات یافته و برخی تلف شده‌اند، می‌نویسد: از آن جمله مردی خشخاش نام از مردم اندلس، که از پهلوانان و نوچگان قرطبه بود، گروهی از نوچگان را فراهم آورد و بر کشتی‌ای که آماده کرده بود، نشاند و به دریای محیط راند و مدتی غایب بود، آنگاه با غنایم فراوان بازگشت و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۳

حکایت وی میان مردم اندلس مشهور است.

خبر دیگر درباره سفر هشت عموزاده جوان ملقب به «مغروان» است. آنان سفر خود را از شهر لیسبون آغاز کردند. ادریسی داستان آنها را ضمن سخن از شهر لیسبون در کتابش بتفصیل نقل کرده است: هشت عموزاده تصمیم گرفتند به دریای ظلمات روند تا بدانند در آن چیست و نهایتش کجاست؟ پس یازده روز با باد شرقی برفتند و به سنگستانی مخوف و ظلمانی رسیدند. آنگاه دوازده روز به سوی جنوب رفتند تا به جزیره گوسفندان رسیدند و به گله‌های بسیار برخوردند، پس از آن دوازده روز در همان جهت برفتند تا به جزیره دیگری رسیدند که مردم آنجا چهره سرخ و موی اندک و نرم و قامت‌های دراز داشتند. (آن مردم) آنها را اسیر کردند، چون وزش باد غربی آغاز شد، فرمانروای جزیره دستور داد تا آنها را با چشم بسته به قاره خشکی (افریقا) بفرستند که پس از سه روز و سه شب دریانوردی، روز چهارم به جایی رسیدند که مردم آنجا به زبان عربی سخن می‌گفتند ... از آنها شنیدند که در جنوب مراکش هستند و تا شهرشان دو ماه راه است. محل پیاده شدن آنها جایی بود که بعدها بندر آسفی ساخته شد.

برخی از نکات این داستان مربوط به فرهنگ عامیانه قرون وسطاست. دخویه ضمن تحلیل افسانه‌های قدیم اروپا متوجه شباهتهایی میان این داستان و داستان سفر کشیش براندن شد. این مطلب نشان می‌دهد که منبع این دو داستان مشترک است.

همان‌طور که دخویه نظر داده، این گزارش مربوط به قرن دهم میلادی و پیش از بنای بندر آسفی بوده است. بیزلی معتقد است که جزیره اول که در داستان آمده باید جزیره مادیره و جزیره دوم یکی از جزایر قناری باشد. تمام مطالبی که درباره این سفر گفته شده است از حدود فرضیات دور از واقع تجاوز نمی‌کند. مع ذلک متخصصان جغرافیای قرون وسطا معتقدند که این سفر در تشویق و تحریک دریانوردان اروپایی (بخصوص پرتغالی و اسپانیایی) به سفرهایی که بعدها در اقیانوس اطلس انجام شد بسیار مؤثر بوده جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۴

است. در شرق اسلامی مسلمانان سفرهای اکتشافی و بازرگانی - بخصوص سفر به هند و اریخیل مالایا و چین - را براساس ترتیباتی که از دوران ساسانیان در ناحیه جنوبی عراق و سواحل خلیج فارس رسم بود، دنبال کردند. دینوری نقل می‌کند که در ایام خلافت عمر وقتی مسلمانان بندر ابله (در نزدیکی بندر بصره) را فتح کردند کشتیهای چینی در آنجا بودند. کاملاً روشن است که ایرانیان حتی در دوران تسلط اعراب در کار دریانوردی از دیگران جسورتر بودند. گفته شده است که مستعمره عربی و ایرانی در بندر کانتون چین آنچنان نیرومند بود که در سال ۱۴۱ ق/ ۷۵۸ م توانست شهر کانتون را تصرف و غارت کند و از راه دریا آنجا را ترک نماید. در سالهای اخیر لوئیسکی دانشمند لهستانی، شواهدی به دست آورده است مبنی بر اینکه در آن روزگار بعضی از مسلمانان به چین رفت و آمد داشته‌اند. در کتابی از ابو سفیان محبوب عبدی (متوفای نیمه اول قرن سوم قمری) نقل شده است که یکی از مشایخ فرقه اباضیه - که از خوارج محسوب می‌شوند - به نام ابو عبیده عبد الله بن قاسم که از علمای بزرگ و تاجر معروفی بود و به کار دادوستد مَر (درختچه‌ای از تیره سماقیان) اشتغال داشت، برای تجارت به چین رفته است. تاریخ سفر او دقیقاً معلوم نیست؛ ولی به‌طور یقین پیش از غارت بندر کانتون به سال ۱۴۱ قمری بوده است. تاجر دیگری از این فرقه به نام نصر بن میمون ظاهراً در حدود اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم از بصره به چین رفته، ولی هیچگونه تفصیلی از سفر او به دست نیامده است. به‌هرحال سفر این تاجران راه را برای سلیمان تاجر و ابن وهب تاجر هموار کرد. شرح سفر آنان در روایت ابو زید حسن سیرافی که در قرن چهارم تألیف شده، آمده است.

ابن رسته درباره هند مطالبی از ابو عبد الله محمد بن اسحاق به این شرح روایت می‌کند: «ابو عبد الله محمد ... گوید؛ عموم پادشاهان زنا را مباح می‌دانستند، مگر پادشاه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۵

سرزمین قمار (خمر یا کامبوج). من به پایتخت این پادشاه وارد شدم و دو سال نزد او ماندم؛ همچنین با بازرگانان هند و برخی از هندیان بسیار ملاقات کردم. ایشان شراب نمی‌نوشتند و این کار جزء دیانت ایشان نیست.» به احتمال قوی سفر این شخص در آغاز قرن سوم قمری بوده است. بارتولد معتقد است مطالب محمد بن اسحاق منبعی برای نوشته‌های ابن رسته، ابن خردادبه و دیگر جغرافیادانان مسلمان درباره هند است.

نخستین اطلاعات مسلمانان درباره راه خشکی میان آسیای میانه و چین به همین دوران ارتباط دارد. این اطلاعات از وصف تمیم بن بحر مطووعی سرچشمه گرفته است.

چنانکه از نام او پیداست وی یکی از سپاهیان داوطلب در مرزهای اسلام بود. تمیم ظاهراً مأموریت سیاسی داشته است تا به سوی خاقان ترکان به تغزغز برود. به نوشته بارتولد، تمیم اطلاعات فراوانی درباره دین ترکان داشته و اشاره می‌کند که دین عموم مردم در پایتخت تغزغان مانوی بوده است. در دیگر بخشهای آن سرزمین عده‌ای زرتشتی نیز به سر می‌بردند. به عقیده مینورسکی اخبار مربوط به زرتشتیان در سرزمین تغزغان دور از حقیقت است. شاید منظور تمیم بن بحر، کیش بودا یا دین باستانی قبایل ترک بوده است.

در میان جغرافیادانان مسلمان در قرن سوم هجری قمری ابن خردادبه نخستین جغرافیادانی است که وصف راه خشکی چین را، که از

کشور خاقان ترکان می گذشته، روایت کرده و تغزغز را چنین وصف کرده است: از نوشجان بالا تا شهر خاقان (تغزغز) سه ماه راه در میان دهات بزرگ و پر نعمت است و مردم آنها ترکند و میان ایشان گبران نیز باشند که آتش را می پرستند ... و پادشاه آنان در شهر بزرگی است که دوازده دروازه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۶

آهین دارد و مردم آن شهر زندیقند.

تمیم نخستین مسلمانی است که علاوه بر اطلاعاتی درباره قوم تغزغز و دیگر قبایل ترک، از خانچو پایتخت تغزغز که نزدیک تورفان بوده، نیز اطلاعاتی ارائه می کند.

خبر دیگر در این باره سفر معروف سلام مترجم به نواحی شمال در دوران واثق خلیفه است. داستان این سفر به دلیل ذکر نام برخی از مکانها که در خاک روس واقع است، برای روسها اهمیت بسیار دارد. مینورسکی در سال ۱۹۳۷ میلادی آن را حکایتی خرافی دانسته که در آن چند نام جغرافیایی آمده است؛ ولی دخویه در ۱۸۸۸ این سفر را یک واقعه تاریخی و تردیدناپذیر شمرده است و توماشک که آثار او در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد است، نظر دخویه را تأیید کرده است. واسیلیف دانشمند بیزانس شناس عقیده دارد که احتمالاً سلام محللهایی را که طی مسافرت خود دیده برای خلیفه عباسی وصف کرده است؛ ولی باید گفت که روایت این سفر موثق است؛ زیرا ابن خردادبه این حکایت را به لفظ خود سلام مترجم بازگو می کند و در آخر داستان اضافه می کند که نخست آن را از زبان سلام شنیده است. این داستان در نوشته های جغرافیادانان متقدم و متأخر مانند ابن رسته، ابن فقیه، مسعودی، مقدسی،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۷

ادریسی، یاقوت و قزوینی با کمی اختلاف نقل شده است. سفر سلام ترجمان به سوی سد یاجوج و مأجوج (یا دیوار چین) حقیقتی تاریخی است، هر چند آنچه را جغرافیادانان از زبان سلام نقل می کنند بیشتر به افسانه شبیه است. ظاهراً این واقعه تاریخی در قرون وسطا مشهور بوده است. سلام گفته است که واثق خلیفه عباسی در خواب دید، سدی که اسکندر ذو القرنین میان سرزمین مسلمانان و سرزمین یاجوج و مأجوج بنا کرده، شکسته است؛ وحشت زده سلام را به خبرگیری از شکست سد فرمان داد. کراچکوفسکی می نویسد: شاید علت این خواب هول انگیز، اخباری بود که به دنبال انقراض دولت اویغور به دست قوم قرقیز در سال ۲۲۶ ق/ ۸۴۰ م و حرکات و جابجایی سپاه ترکان در آسیای میانه به گوش خلیفه رسیده بود. به همین دلیل منابع جغرافیایی نوشته اند: سفر سلام از راه ارمنستان و گرجستان تا بلاد خزر به سوی شمال بوده و از آنجا در جهت مشرق به سوی دریای قزوین رفته است و سپس از بالای دریای خزر به سمت مشرق حرکت کرده تا به کناره دریاچه بالخاش و جنگاریا (تسونکاریا) رسیده است و از آنجا از راه بخارا و خراسان به سامره بازگشته است. سلام بدون شک سد معروف قفقاز (باب الابواب) را در دربند فعلی دیده و چنانکه دخویه معتقد است احتمالاً به دیوار چین نیز رسیده است. به نظر می رسد سلام خواسته است تا همراه با ثبت مشاهدات خود روایت قرآن را نیز درباره سد یاجوج و مأجوج در قالب ادبی نقل کند.

یکی از دانشمندان بزرگ که در جغرافیای تاریخی اروپای شرقی و آسیای میانه خبره و آگاه است می گوید: تردید نیست که سلام در حدود سالهای ۸۴۲ و ۸۴۳ ضمن سفری از قفقاز و سرزمین خزر به سوی مشرق رفته، سپس از راه برسخان و طراز (تالاس) و سمرقند به خراسان بازگشته است. در این سفر دیوار یا معبری کوهستانی را که همانند

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۸

دیوار بزرگی بوده، دیده است.

کارادوو خاورشناس فرانسوی می گوید: این سفر سلام به قلعه هایی واقع در کوههای قفقاز نزدیک دربند یا باب الابواب در داغستان

(غرب دریای خزر) بوده است.

غیر از سفرهایی که از راه خشکی به آسیای میانه و چین انجام می‌شده است سفرهای دریایی نیز در قرن چهارم ق/نهم م در بندرهای قلمرو خلافت عباسی مانند بصره و سیراف و مخصوصاً بغداد رونق داشته است. داستان سفرهای دریایی از سفر سلیمان تاجر آغاز می‌شود. درباره او اطلاعات کمی به دست ما رسیده است، جز اینکه سفرهایش به حدود سال ۲۳۷ قمری بازمی‌گردد. او دوبار به منظور تجارت به هند و چین رفته است. سفر سلیمان تاجر از سیراف از راه دریا تا مسقط در جزیره العرب آغاز شده و پس از عبور از کلم در ملیبار، تنگه تالک در شمال جزیره سیلان (سری لانکا) و خلیج بنگال، جزیره لنگبالوس (یکی از جزایر نیکوبار)، کلابره در ساحل غربی شبه جزیره مالایا، جزیره تیومن در جنوب غربی ملکا، دماغه سن ژاکوپ در نزدیکی سایگون، جزیره هاینان، تنگه میان جزیره هاینان و سرزمین چین به بندر کانفو یا کانتون رسیده است. سفر دریایی او از مسقط تا چین بیشتر از چهار ماه طول کشیده است. سلیمان در این سفر راههای تجاری، عادات، نظام اجتماعی و اقتصادی، تولیدات مهم هند، سرندیب، جاوه، چین و ... را وصف کرده است. امتیاز دیگر سفرنامه سلیمان نقل اخبار کافی از روابط مسلمانان با چین در دو قرن سوم و چهارم هجری قمری است.

سلیمان نخستین مؤلفی است که از چای سخن گفته است. وی نقل می‌کند که پادشاه چین عواید حاصل از سنگ نمک و نوعی گیاه را که چینیها در آب می‌جوشانند و به اسم ساخ می‌فروختند، به خود اختصاص داده بود. سلیمان می‌گوید: اهالی برخی از جزایر هند طلای فراوان داشتند، نارگیل می‌خوردند و از آن روغن می‌گرفتند. وی در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۹۹

گفته‌های خود منزلگاههای میان راه را که به گفته یونانیان پریپلوس خوانده می‌شد، ذکر کرده است. چون هیچگونه اطلاعاتی از خود سلیمان در دست نیست، بعضی از چین‌شناسان بزرگ مانند یول و پلیو در انتساب این اطلاعات به وی تردید کرده‌اند. بعضی نیز معتقدند که این اطلاعات متعلق به مسلمانی است که به هند سفر کرده است.

جالب توجه آن است که ضمن این اطلاعات فقط یک‌بار از سلیمان سخن به میان آمده است. فرار به این نکته اشاره کرده است که ابن فقیه این اطلاعات را صریحاً به سلیمان نسبت می‌دهد.

تقریباً بیست سال بعد از سلیمان جهانگرد دیگری به نام ابن وهب قریشی سفر خود را آغاز کرد. او از اعیان و توانگران عراق بود. چون زنگیان در فتنه صاحب الزنج بصره را خراب کردند، ابن وهب با یک کشتی هندی از بندر سیراف به سوی هند و از آنجا به چین سفر کرد. مدتی در شهر کانتون (خانفو) چین به سر برد و پس از درنگ کوتاهی به خمدان در فاصله دو ماه راه با کانتون که پایتخت چین بود، وارد شد.

تاکنون روشن نشده است که ابن وهب مشاهدات خود را تدوین کرده است یا نه؛ ولی بدون شک ابو زید حسن سیرافی و مسعودی در مروج الذهب در فصل پادشاهان چین و هند مطالبی از او نقل کرده‌اند. ماجرای سفر سلیمان و ابن وهب قریشی را در آغاز قرن چهارم قمری ابو زید حسین سیرافی تدوین کرد. ابو زید جهانگرد یا دانشمند نبود، بلکه ظاهراً به اینگونه ماجراها علاقه‌مند بوده است. در آن روزگار، جمع‌آوری این نوع مطالب کاری دشوار نبوده است. ابو زید در ذیل سفرنامه سلیمان تاجر می‌نویسد:

کشتیهایی که از سیراف به سمت دریای سرخ در حرکت بودند چون به جدّه می‌رسیدند، پهلوی می‌گرفتند و کالاهای خود را به کشتیهای ویژه‌ای موسوم به کشتیهای قلمز منتقل می‌کردند تا به مصر برده شود؛ چون کشتیهای قبلی توان دریانوردی در شمال دریای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۰

سرخ را نداشتند.

ابو زید درباره هند و دیگر سرزمینهای میان دو اقیانوس هند و آرام و درباره مشک، عنبر و مروارید اخبار فراوانی گردآورده و نیز از کاهش روابط میان چین و خاور نزدیک بعد از سلیمان به علت انقلابات محلی سخن گفته است. نام کتاب ابو زید، سلسله التواریخ است و نسخه خطی منحصر به فردی از آن در پاریس موجود می باشد.

نسخه پردازان مقدمه ای بر آن افزوده اند که مانند نام کتاب ارتباطی با محتویات آن ندارد.

اثر مذکور مدتها نظر دانشمندان را به خود جلب کرده بود تا آنکه در سال ۱۷۱۸ میلادی ترجمه ای از آن به فرانسه منتشر شد و بلافاصله عده ای درباره آن تردید کردند و بعضی دیگر آن را مجعول شمردند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۱

فصل پنجم آغاز دریانوردی مسلمانان به منظور اکتشافات جغرافیایی و توسعه تجارت و بازرگانی

یکی از موضوعات مهمی که در آثار جغرافیایی مطرح شده است گزارش سفرهای دریایی است که معرفت مسلمانان را درباره جغرافیای ناحیه ای و جغرافیای وصفی افزایش داده است. دلایلی که موجب پیشرفت مسلمانان و تشویق آنان به سفرهای دریایی شده به این شرح است: نخست آنکه اسلام از لحاظ سیاسی گسترش می یافت و مسلمانان بدون توجه به ملیت و نژاد مشتاقانه با یکدیگر آمیزش و انس پیدا می کردند.

دیگر اینکه فعالیتهای بازرگانی مسلمانان به صورت شگفت انگیزی گسترده تر می شد.

عوامل گوناگونی نیز از قبیل زیارت مکه، مسافرتها تبلیغی دینی، اعزام نمایندگان و هیأت های رسمی، دادوستد بازرگانی و حرفه دریانوردی در تشویق مردم به سفر دریایی تأثیر داشته است.

دریانوردی مسلمانان از کرانه های عربستان آغاز شد. عثمان بن ابی العاص ثقفی، فرماندار بحرین، از منطقه عمان به کرانه های هند در محلی به نام تانه نزدیک بمبئی حمله کرد و برادر خود حکم بن ابی العاص را به خلیج دیبل در دهانه رود سند فرستاد (۱۵ ق/ ۶۳۶ م). علاء بن حضرمی جانشین عثمان در فرمانداری بحرین از آب عبور کرد و در خشکی پیاده شد و تا اصطخر (پرسپولیس) پیش رفت؛ ولی کشتیهای او را در ساحل خلیج فارس از بین بردند. او ناگزیر سفر پرخطری را از سرزمین دشمن تا

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۲

بصره در پیش گرفت. چون این حملات بنا به دستور صریح خلیفه دوم نبود، وقتی این رویدادها به گوش وی رسید با آنها به مخالفت برخاست. عمر از مردم حجاز بود و دریا را بسیار خطرناک می دانست. او به پیروی از سیاست پیامبر (ص)، که نباید جان مسلمانان را به خطر انداخت، فقط یک بار دستور حمله دریایی داد. این حمله بر ضد حبشیها برای کینه جویی از تاخت و تاز آنها در کرانه عربستان بود (۲۱ ق/ ۶۴۱ م). در این لشکرکشی ادولیس (در حبشه) به تاراج رفت.

در زمان خلیفه دوم با آنکه اسکندریه پایگاه دریایی عربها بود، سرعت نابود شد. گفته اند در گذشته (زمان رومیان) اسکندریه مرکز بازرگانی و دادوستد میان جهان اطراف مدیترانه و شرق بوده است و از این بندر بزرگ کشتیهای غله و آذوقه به سوی قسطنطنیه فرستاده می شد. نخستین اقدام مسلمانان این بود که غله مصر را برای اطعام مردم گرسنه مدینه به سوی این شهر برگرداندند. در سالهای گذشته این غله از راه بیابان به سینا و عربستان غربی برده می شد؛ ولی بسیار زود حتی پیش از تصرف کامل مصر به دست مسلمانان عمرو بن عاص کانال تراژان را به دستور خلیفه دوم با پیکاری مجدد باز کرد و کشتیها در دریای سرخ به سوی پایین به بندر جار (فرضه یا لنگرگاه مدینه) راهی شدند. عمرو بن عاص سپس به خلیفه دوم پیشنهاد کرد که از دریاچه تمساح به سوی شمال شاخه ای از کانال را به مدیترانه باز کند؛ ولی عمر اجازه نداد، زیرا بیم آن داشت که ناوگان بیزانس از طریق دریای سرخ خطری برای مکه و مراسم حج ایجاد کند.

بعدها معاویه فرماندار سوریه، پیایی از خلیفه دوم درخواست می کرد که به او اجازه دهد تا به جزیره قبرس حمله کند. عمر نمی پذیرفت؛ ولی وضع دریای مدیترانه طوری بود که وجود یک نیروی دریایی برای دفاع از این امپراتوری نوبا لازم بود سرانجام معاویه موافقت خلیفه سوم (۲۳ ق- ۳۵ ق) را برای حمله به قبرس به منظور به کیفر رسانیدن مردم آنجا به دست آورد؛ به شرط آنکه همسرش را نیز با خود ببرد. این حمله به پیروزی انجامید. در حدود بیست سال بعد ناوگان مسلمان عرب در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۳

ذات الصّواری (نبرد دکلها)، بر کرانه لیکه نزدیک فونیکس، پیروزی بزرگی به دست آورد. دیری نگذشت که اعراب مسلمان با ناوگان خود به سیسیل (صقلیّه) حمله کردند و قسطنطنیه در معرض تهدید قرار گرفت. در سده های بعد ناوگان بیزانس، حملات پی در پی عربهای مسلمان را در مدیترانه شرقی دفع می کرد؛ با وجود این در مدیترانه غربی، ناوگان اعراب مسلمان قدرت را در دست داشت. در حقیقت حملات ناوگان بیزانس فقط در کرانه های سوریه، فلسطین و مصر سبب نگرانی مسلمانان شده بود.

از زمانهای قدیم اعراب مسلمان در بازرگانی میان شرق (چین و هند و ...) و غرب (مصر و شام و روم و ...) نقش واسطه داشتند. به این مطلب نیز باید توجه شود که اعراب واقعی، یعنی ساکنان حجاز و جلگه سوریه، اصلاً دریانورد نبودند؛ اما کارکنان کشتیها معمولاً از میان مردم کرانه عربستان جنوبی و خلیج فارس انتخاب می شدند. به همین دلیل استفاده از کلمه «ناخدا» برای «کاپیتان کشتی» شاهد برتری ایرانیان در دریانوردی بوده است.

در تاریخ سفرهای دریایی گواهی اندکی از سفرهای بازرگانی ایرانیان به چین در دوره ساسانیان در دست است. اکنون باید ببینیم که اینگونه سفرهای دریایی در دوره خلفای اموی چگونه انجام می شده است. طبق اسناد معتبر راه دریایی از خلیج فارس به بندر کانتون طولانی ترین راهی بود که ایرانیان و اعراب مسلمان آن را طی می کردند. در آغاز اسلام در منابع چینی به کشتیهای «پوسه» (ایرانی) اشاره فراوان شده است. چینیها ایرانیان را زرتشتیان پارسی گو و مسلمانان عربی زبان ایرانی را «تاشیه» می گفتند.

نخستین بار که در منابع چینی از ایرانیان یاد شده مربوط به سال ۵۱ ق / ۶۷۱ م است. در این سال جهانگردی چینی به نام «ای چینگ» در بندر کانتون سوار بر کشتی پوسه شده و به سوی جنوب به بهوگه (پالم بانگ) در سوماترای رفته است.

در ماجرای دیگری به سال ۱۰۹ ق / ۷۲۷ م درباره پوسه آمده است که آنها

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۴

(مسلمانان) در کشتیهای بزرگ به کشور «هان» یعنی چین می رانند و مستقیماً به بندر کانتون برای تهیه اجناس ابریشمی می روند. به طوری که در سال ۱۳۱ ق / ۷۴۸ آبادی بسیار بزرگی از مردم پوسه در جزیره هاینان وجود داشته است. در حوادث سال ۱۴۱ ق / ۷۵۸ م در تاریخ تانگ آمده است که مردمان تاشیه و پوسه با هم شهر بندری کانتون (کوانگ چو) را تاراج کردند و سوزاندند و از راه دریا برگشتند. این کار جسورانه و ناپسند شاید به سبب سستی نیروی پادشاهی چین در بندر کانتون بوده است. چون در آن هنگام فغفور چین در شمال آن سرزمین سرگرم سرکوب شورش ترکها بود. بهر حال این تاراج نشان می دهد که در آن زمان شمار قابل ملاحظه ای از بیگانگان در کانتون بودند. از اسناد آن زمان درک می شود که مردم تاشیه (اعراب مسلمان) مانند یک جامعه بیگانه در آنجا بوده اند.

در دوره امویان بعضی از سفرهای دریایی به منظور جنگ انجام شده است؛ از جمله، تصرف سند در دوران فرمانروایی حجاج بن یوسف بر عراق است که محمد بن قاسم با کشتیهای در سال ۹۲ ق / ۷۱۰ م بندرهای پرازش دیبل و منصوره را فتح کرد.

حورانی روایتی از مروزی نقل می کند که برخی مسلمانان شیعه که از آزار و شکنجه والیان خراسان گریخته بودند، در جزیره ای در یکی از رودخانه های بزرگ چین ماندگار شدند. اینان در زمانهای بعد میانجی دادوستد میان چینیها و بیگانگان بودند. همزمان با تأسیس بغداد و توسعه و رونق دو بندر بصره و سیراف، فعالیت اعراب و ایرانیان مسلمان در کار بازرگانی نیز گسترش پیدا کرد. این

فعالیتها از چین در مشرق تا سفاله در ساحل شرقی افریقا امتداد یافت. اعراب فن دریانوردی را از ایرانیان فرا گرفتند و در این فن خیره شدند. آنان از قرن سوم هجری قمری به بعد بادهای موسمی و بادهای بسامان را می‌شناختند و تنها از سواحل جزیره العرب به سوی هندوستان کشتیرانی می‌کردند. با

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۵

شاخه‌های دریا در میان خلیج فارس و دریای چین آشنا شدند و این مجموعه را به هفت دریا تقسیم کردند و هر یک را نامی خاص گذاشتند و از عدن به افریقای شرقی شراع کشیدند (بادبان برافراشتند) و تا نقطه‌ای در جنوب مانند سفاله پیش رفتند. آنان آزادانه در بحر احمر (دریای سرخ)، بحر الروم (مدیترانه)، دریای سیاه، دریای خزر و همچنین رودهای نیل و سند کشتیرانی می‌کردند. هرچند کشتیهای اعراب در مقایسه با کشتیهای چینی کوچک بود و در اقیانوس هند خطر مواجه شدن با والهای بزرگ آنها را تهدید می‌کرد، با شجاعت و شکیبایی به مسافرت‌های دریایی دور و دراز و پرخطر تن درمی‌دادند و از نقشه‌های دریایی (رهمانی‌ها و دفاتر) استفاده می‌کردند. با توسعه دریانوردی تجارت نیز گسترش یافت. اعراب و مسلمانان با قدرت سیاسی خاصی که در خاورمیانه داشتند و با رونق اقتصادی‌ای که در سرزمین خویش برای ایشان فراهم آمد، در مشرق‌زمین از لحاظ بازرگانی اهمیت فراوانی به دست آوردند و نه تنها دامنه بازرگانی ایشان توسعه یافت، بلکه روزبه‌روز بر حجم و کمیت آن نیز افزوده شد. آنان با قبایل بومی جزایر آندامان و نیکوبار دادوستد، حتی به صورت پایاپای، می‌کردند؛ در صورتی که زبان یکدیگر را به هیچ‌وجه نمی‌فهمیدند. از اواخر قرن سوم ق/نهم م، تجارت با چین رو به کاهش گذاشت؛ زیرا همزمان با شورش نیروهای هوانگ چائو در سال ۲۶۵ ق/۸۷۸ م و محاصره بندر کانتون گروه بسیاری از بازرگانان خارجی (بیگانه) در چین قتل عام شدند. پس از آن، کشتیهای مسلمانان در مشرق از کله (کالا) که بندری در شبه جزیره مالزی بود و اکنون از بین رفته است، بیشتر نمی‌رفت. انگیزه اصلی اعراب و مسلمانان برای اکتشاف سرزمینهای تازه بازرگانی بود و بندرت ذوق اکتشاف جغرافیایی، آنان را به این کار وامی‌داشت. هرچند داستان‌هایی از ماجراجویی و جهان‌پویی مسلمانان در اوایل ثبت شده، بیشتر آنها افسانه‌های شگفت‌انگیز و ساختگی است. روی هم رفته باید گفت که در این دوره اعراب مسلمان برای تکمیل معلومات

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۶

جغرافیایی خود، که از یونانیان گرفته بودند، فعالیت‌ی نکردند؛ ولی بدون شک معلومات ایشان درباره بعضی از نواحی، مانند شمال و شرق افریقا، آسیای غربی و مرکزی و هند درست‌تر و کاملتر بوده است. اینکه اعراب به اکتشاف سرزمینهای ناشناخته و حتی سرزمینهایی که اطلاعاتی نظری درباره آنها داشته‌اند، نپرداخته‌اند، معلول چند علت است؛ اول اینکه در هر سرزمینی که حس سودجویی بازرگانی آنان راضی می‌شد، از آنجا پافراتر نمی‌گذاشتند؛ دوم اینکه بعضی تصورات و اندیشه‌های مذهبی و غیرمذهبی که بر ذهن ایشان مستولی بود، آنان را از برداشتن گام بزرگ تازه منصرف می‌کرد؛ مثلاً اقیانوس اطلس را چشمه گل‌آلود (عین حمئه) و دریای تاریکی (بحر ظلمات) می‌پنداشتند. به همین دلیل در ساحل غربی افریقا پایین‌تر از حدی معین به کشتیرانی نمی‌پرداختند؛ چه گمان می‌کردند در آن ناحیه دریا بسیار متلاطم است و امواج جزر و مد عظیم کشتیها را خواهد شکست؛ و بالاخره ترس از قبایل بومی و آدمخواران (داخل افریقا، خصوصاً افریقای مرکزی و شرق هند) ظاهراً عامل دیگری بوده است که مسلمانان را از پیشرفت بیشتر به سمت مشرق و جنوب باز می‌داشت. از قدیم‌ترین سفرنامه‌های این دوره اخبار الصين و الهند (۲۳۵ ق/ ۸۵۰ م) منسوب به سلیمان تاجر است. این کتاب گواه است بر شوق و ذوق عالمانه‌ای که بازرگانان مسلمان داشته‌اند تا اخبار و اطلاعات سرزمینهای دور مشرق را در دسترس خوانندگان همزمان خود قرار دهند. در سالهای بعد ماجرای سفرهای دریایی به صورت سلسله منظمی تدوین شد که یکی از آنها داستانهای سندباد بود. این داستان شهرت جهانی یافت و پیش از آنکه جزء مجموعه بزرگ هزار و یکشب درآید، وجود مستقل داشته است و اخیراً معلوم شده که نباید آن را از داستانهای خرافی خالص، که

حوادث آن خارج از محدوده زمان و مکان است، بدانیم؛ زیرا تحقیقات رینو، دخویه و فرران نشان داده است که سفرهای سندباد در سیراف، بصره و بغداد (همان مکانی که ماجراهای سلیمان تاجر اتفاق افتاده است) و جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۷

تقریباً در حدود سال ۱۸۹ ق/ ۹۰۰ م صورت گرفته است؛ ولی فرران و کازانوا، متفقاً معتقدند که داستانهای سندباد از داستانهای دیگر قدیمتر است؛ زیرا نامی از چین در آنها نیست. کازانوا تاریخ داستانهای سندباد را همزمان با دوران هارون الرشید و عرصه حوادث داستانها را هند و اریخیل مالایا دانسته است. سفرهای سندباد در سرگذشت قدیسان قرون وسطای اروپا تأثیر فراوان داشته است. افسانه قدیس براندن که به اوایل قرن یازده میلادی مربوط است، در بسیاری موارد از این داستانها مایه گرفته است.

سفرهای دریایی در افسانه‌های اخروی مسیحی‌گری اروپا نیز تأثیر داشته است. گفتیم که سفرهای دریایی از بلاد مشرق چون چین، هند و سواحل افریقای شرقی بخصوص سرزمین معروف زنگ (که به تقریب همان زنگبار کنونی است) آغاز شد. مسعودی مورخ قرن چهارم هجری در یکی از سفرهایش به شرق افریقا از دریای زنگ و سخیهای آن چنین یاد کرده است: بر دریاهایی چون دریای چین، روم، سرخ و یمن سفر کردم و سخیها فراوان بر من وارد آمد؛ شدیدترین آنها دریای زنگ بود که ماهی معروفی به نام وال هرگاه که در آب دریا می‌پرید آنچنان آب به فضا می‌پاشید که گویی تیر از کمان رها شده است و دریانوردان شب‌وروز به وسیله کوبیدن طبل و چوب با او در ستیز بودند تا بگریزد و خود را از دستش برهانند. خطر اصلی سفرهای دریایی غیر از طوفانهای شدید و ماهیان عظیم الجثه که حرکت و پرش آنها موجب واژگونی کشتیها می‌شد، هجوم دزدان و راهزنان دریایا بوده است.

به گفته کای‌تان، در سالهای ۱۶۸-۱۸۹/۷۸۵-۸۰۵ مردم کوکوسونگ، از دزدان بیرحم و خطرناک دریا بودند که دریانوردان از آنان بسیار می‌ترسیدند؛ همچنین در آن سوی سوماترا مردم ساکن جزایر نزدیک دریای جنوب (سیام و کامبوج) از دزدان دریایی مشهور بودند. نقل شده است که تمام کشتیهایی که از این قسمت از دریا عبور جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۸

می‌کردند، برای حفظ و حراست خود ناچار بودند که گروهی از مردان جنگی و پرتاب‌کنندگان گلوله‌های نفتی را در کشتیهای خود جای دهند، ولی با وجود همه این پیش‌بینیها برخی از کشتیها را راهزنان دریایی غارت می‌کردند.

بزرگ بن شهریار، ناخدای رامهرمزی، از دریانوردان و مؤلفان این دوره (۲۹۹-۳۹۹ ق) است. او تمام عمر خود را بر روی اقیانوس هند سپری کرده و در حدود سال ۳۴۲ ق/ ۹۵۳ م کتاب عجایب الهند را تألیف کرده است. این کتاب داستانهای آموزنده و شگفت‌انگیزی درباره دریانوردان جزایر شرق هند و قسمتهای دیگر اقیانوس دارد و ظاهراً برای مطالعه عموم مردم تألیف شده است. با اینکه بیشتر مطالب آن افسانه است، نمی‌توان بعضی از داستانهای آن را هنگام تحقیق در پیشرفت جغرافیای اسلامی نادیده گرفت. نقل داستانهای دریایی در نوشته‌های جغرافیای اسلامی، قرنهای متمادی ادامه داشت. از آثار ممتاز این دوره مجموعه داستانهای معروف به صد و یکشب است که احتمالاً در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی تدوین شده است. از متن این داستانها پیداست که مؤلف با هزار و یکشب آشنا بوده، ولی از مطالب آن چیزی اقتباس نکرده است. در این مجموعه از جزیره کافور و سفر دریایی به چین و خمدان، پایتخت آن کشور، سخن رفته است. این مجموعه با حکایت ابن وهب جهانگرد رابطه نزدیک دارد.

سفرهای دریایی به منظور تجارت و اکتشاف سرزمینهای جدید به مرور قرون، سیر تکاملی خود را طی کرد؛ به‌طوری که در قرن چهاردهم میلادی راهنماهای دریانوردی ناخدایان عرب مسلمان را، مانند ابن ماجد که راهنمای واسکودوگاما بود، به وجود آورد. سیر و تدوین علم جغرافیا در این دوره با تجسس و اکتشاف همراه بوده است؛ ولی آثاری که درباره دریانوردی تألیف شده بود (ظاهراً قسمت عمده آن از میان رفته است) با معلومات کسب شده از منابع یونانی و غیر یونانی تعارض داشت. به همین دلیل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۰۹

غالباً میان معلومات نظری و عملی تناقضهایی پیدا می‌شد و این یکی از مسائل دشواری بود که جغرافیانویسان و جهانگردان مسلمان با آن روبرو بودند. همین تعارض میان نظر و عمل تکامل جغرافیای اسلامی را در دوره بعد معین کرد. هنگامی که «اصحاب عمل» یعنی علمای علوم عقلی جای خود را به «اصحاب نظر» یعنی علمای علوم نقلی دادند، انحطاط جغرافیای اسلامی قطعی شد. اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری را می‌توان اوج شکوفایی جغرافیای اسلامی دانست. در این زمان اطلاعاتی که مسلمانان از یونانیان و اقوام دیگر گرفته بودند، با پژوهشها و مشاهدات و مسافرتهایشان تلفیق شد و به درجه‌ای از تکامل رسید؛ بعلاوه در ادبیات عربی اسلامی جغرافیا موقعیت ویژه‌ای یافت و برای بیان مطالب جغرافیایی شیوه‌ها و اشکال خاصی ابداع شد و رواج و قبول عامه یافت.

کارهای بیرونی در جغرافیا در قرن پنجم هجری قمری از دو لحاظ حائز اهمیت است؛ وی از طرفی خلاصه‌ای انتقادی از مجموع اطلاعات زمان خویش را فراهم آورد و چون از نقش ایرانیان، یونانیان، هندیان و اعراب در جغرافیا آگاه بود، توانست تحقیقی مقایسه‌ای در مطالب جغرافیایی انجام دهد. او معتقد بود که در این زمینه یونانیان از هندیان پیشرفته‌تر بوده‌اند و این سبب شده است که روش و طرز کار یونانیان پذیرفته شود. بیرونی تعصب بیجا نداشت و از نظریات بیشماری که با مفروضات یونانی سازگاری نداشت، جانبداری می‌کرد. از طرف دیگر، وی وضع جغرافیایی بسیاری از شهرها را اندازه گرفت و طول قوس یک درجه را بر روی نصف النهار نیز حساب کرد: به این ترتیب یکی از سه عمل بزرگ مسیاحی تاریخ نجوم اسلامی به دست وی انجام گرفته است. بیرونی در جغرافیای عمومی و فیزیکی و انسانی پیشرفتهایی داشته است. او با اتکا به نوشته مسعودی مبنی بر اینکه تخته‌پاره‌هایی از یک کشتی اقیانوس هند در مدیترانه پیدا شده بود، به امکان وجود راههای آبی میان اقیانوس اطلس و هند در جنوب جبال القمر (کوههای کلیمانجارو) و سرچشمه‌های نیل پی برد؛ ولی رسیدن به آن راهها

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۰

را به علت وجود بادهای شدید و جزروندهای بزرگ دشوار می‌دانست. وی گفته است همان‌گونه که در مشرق، اقیانوس هند به قاره جنوبی (آسیا) راه یافته و منشعباتی دارد در مغرب نیز خشکی در اقیانوس هند نفوذ کرده و در این ناحیه اقیانوس هند با کانالهایی به اقیانوس اطلس راه یافته است. با آنکه وی به صورت نظری، دریانوردی بر گرد سواحل افریقای جنوبی را امکان پذیر شمرده بود، ولی مسلمانان هرگز در این نواحی به دریانوردی نپرداختند. این اندیشه باقی بود تا آن هنگام که پرتغالیها بدان جامه عمل پوشانیدند. بیرونی تصور می‌کرد که آب، قاره‌ها را احاطه کرده است و مرکز (توده خاک) جابه‌جا می‌شود و وضع طبیعی سطح زمین تغییر می‌کند (مثلاً زمینهای دایر، بایر می‌شوند، آب جای خاک را می‌گیرد و بالعکس). او بوضوح حدود قسمتهای مسکون زمین را در زمان خود شرح می‌دهد. ظاهراً در این باره منابع اطلاع وی آثاری از معاصران خود او بوده است که جغرافیانویسان پیش از وی به آنها دسترسی نداشته‌اند.

در خاتمه این فصل لازم است به ادبیات بحری در دوره اسلامی اشاره مختصری شود. قبلاً اشاره شد که فعالیت‌های دریایی مسلمانان منحصر به دریای مدیترانه و دریای عرب بود. به قدرت رسیدن ناوگان اعراب و مسلمانان در مدیترانه ممکن نبود؛ زیرا ناوگان مسلمانان پیوسته با ناوگان مسیحیان در حال جنگ دریایی بود. با آنکه مسلمانان با دریای مدیترانه آشنایی کامل داشتند، ولی از کشتیرانی بر اقیانوس اطلس بیمناک بودند. تنها یک مسلمان به نام ابن فاطمه (۶۴۸ ق / ۱۲۵۰ م) جرأت کرد در این اقیانوس دریانوردی کند. از گزارش سفر وی در کتاب ابن سعید مغربی چنان برمی‌آید که ابن فاطمه در سواحل غربی افریقا توانست تا جبل الابیض (کاپ بلان در موریتانیا) پیشروی کند. به نظر می‌رسد خود ابن سعید مغربی غرب افریقا را درنوردیده و مصب رودخانه سنگال را دیده، اما احتمالاً در نقل این مطالب بیشتر بر سفرنامه ابن فاطمه تکیه کرده است. ابن فاطمه در جنوب مراکش به سفر

دریایی پرداخت و بر ساحل غربی افریقا قدم نهاد و تا جایی پیش رفت که اروپاییان تا آن زمان به کشف آن منطقه دست

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۱

نیافته بودند. سرانجام کشتی او در ساحل طلایی جنوب اسپانیا غرق شد. به طور کلی تعیین نقش مسلمانان در پیشرفت جغرافیای بحری دشوار است؛ چه از سفرهای ایشان اطلاع کمی در دست است. با روی کار آمدن عثمانیان در آسیای صغیر سرانجام ناوگان عثمانی در دریای مدیترانه به کمال قدرت رسید؛ ولی در اقیانوس هند مسلمانان توانستند قدرت خود را تا زمان راهیابی پرتغالیان به این دریا حفظ کنند. شهاب الدین احمد بن ماجد (متوفای قرن نهم هجری قمری) کشتی واسکودوگاما را از ملیندی (مالندی) در ساحل شرقی افریقا تا کالیکوت واقع در سواحل غربی هند در سال ۱۴۹۸ میلادی هدایت کرد. ابن ماجد در کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد از روش کشتیرانی و به کارگیری قطب نما سخن گفته و نیز اطلاعات بسیار زیادی از دریای سرخ و اقیانوس هند داده است. از دیگر دریانوردان مسلمان سلیمان بن احمد مهری (قرن دهم هجری قمری) از مردم جنوب شبه جزیره عرب است. کتابهای العمدة المهریه فی ضبط العلوم البحریه در زمینه علوم نظری دریانوردی و المنهاج الفاخر فی علم البحر الزاخر درباره علوم عملی دریانوردی از اوست. آثار ابن ماجد و سلیمان مهری نشان دهنده اوج معرفت مسلمانان در جغرافیای دریایی است. آنان در دریانوردی از نقشه‌های دریایی که احتمالاً خطوط نصف النهار مدارات بر آنها ترسیم شده بود و همچنین از اسبابهای دقیق دریانوردی استفاده می‌کردند و از اطلاعات نجومی بهره فراوان می‌بردند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۲

فصل ششم توجه به شگفتیها و عجایب سرزمینها

ذکر عجایب و شگفتیها در رمانها و داستانها و حتی در کتابهای تاریخ قدیم معمول بوده است و مورخین می‌خواسته‌اند به این وسیله نوشته خود را مورد توجه خوانندگان قرار دهند. آثاری مانند عجایب المخلوقات، سندبادنامه، اسکندرنامه نمونه‌هایی از این نوع تألیفات هستند.

در قرن چهارم هجری قمری روحیه جستجوگری علمی و کشف حقایق در مردم تقویت شد. آنان با شوق و شور به داستانهای عجیبی که دریانوردان از دریای چین، هند و بلاد دوردست نقل می‌کردند، گوش فرامی‌دادند. جستجوی عجایب بلاد که طبعا جالب و گاه خیال‌انگیز است، موجب شد که مسلمانان به سفرنامه‌ها و بعضا کتب جغرافیایی مشحون از اغراقهای گزاف آمیز و داستانهای شگفت‌انگیز با دیده تردید بنگرند. گفته‌اند نخستین کتاب درباره طلسمات و عجایب تألیف بلنیاس حکیم (ندیم و جلیس اسکندر) است. کتاب او الگوی عجایب‌نویسان جهان شد. یکی از کهنترین کتب درباره شگفتیهای جهان در دوران اسلامی کتاب عجایب البلدان نوشته ابو المؤید بلخی است که قسمتی از نوشته‌های او را نویسنده تاریخ سیستان در کتابش آورده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۳

ابو المؤید بلخی این کتاب را به نام نوح بن منصور سامانی نوشت که از سال ۳۶۵ تا ۳۸۷ هجری قمری در بخارا حکومت می‌کرده است. اصل این اثر از میان رفته و آنچه به دست ما رسیده، نسخه‌هایی مغلو و تحریف شده است. کتاب دیگری که احتمالاً پیش از کتاب ابو المؤید بلخی و یا همزمان با آن نوشته شده، ولی متن فارسی آن موجود نیست، کتاب عجایب الهند ناخدا بزرگ بن شهریار رامهرمزی است. این کتاب مجموعه‌ای از حکایات عجیب و غریبی است که دریانوردان و بازرگانان ایرانی، هندی و عرب برای این دریانورد ایرانی نقل کرده‌اند. بیشتر مطالب این کتاب مربوط به چین و هند است که منشأ عجیب و غریبترین حکایتهاست. شهریار در آغاز کتاب می‌نویسد: خداوند عجایب و شگفتیهای گیتی را ده قسمت کرده؛ نه قسمت آن را به مشرق عالم و یک قسمت را به مغرب و شمال و جنوب عطا کرده است. از نه قسمت عجایب مشرق، هشت قسمت آن را به چین و هند و یک قسمت

باقیمانده را به ممالک مشرق زمین اختصاص داده است.

کتاب دیگری که تصادفاً از دستبرد روزگار مصون مانده تحفه الغرائب نوشته محمد بن ایوب طبری ریاضیدان معروف قرن پنجم هجری است. این کتاب یکی از منابع اساسی کتاب عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات زکریای قزوینی است.

کتاب‌شناسان، عجایب‌نویسی را در ردیف کتب جغرافیا قرار می‌دهند و اینگونه متون را نمونه‌های ابتدایی کتب جغرافیا می‌دانند؛ اما باید گفت که در کتابهای عجایب، گستره مطالب از حد و حدود جغرافیا درمی‌گذرد و فقط قسمتهایی که درباره شهرها و اقلیمهاست به کتابهای جغرافیایی شباهت دارد. کتاب عجایب یک فرهنگ جغرافیایی صرف نیست، بلکه مجموعه‌ای است از شگفتیهای آسمان و زمین، دریاها و رودخانه‌ها، سنگها و کوهها، انسان و ... نکته دیگر اینکه کتب جغرافیایی سابقه‌ای طولانی‌تر دارند و نخستین کتابهای جغرافیا منابع بکری برای عجایب‌نویسان بوده است. یکی از کهنترین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۴

متون به‌جامانده فارسی در علم جغرافیا کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است. نویسنده این کتاب نامعلوم است و تقریباً همزمان با عجایب البلدان ابو المؤید بلخی نوشته شده و احتمالاً مورد استفاده ابو المؤید بلخی بوده است. عجایب‌نویسی بتدریج رونق گرفت و نویسندگان بسیاری به این قالب ادبی، که در عین حال گونه‌ای دانشنامه و کتاب مرجع آن روزگار بود، روی آوردند. از جمله این آثار عجایب‌نامه نوشته محمد بن محمود همدانی است. این کتاب پر از شگفتیهاست؛ به‌طوری که گاهی خود نویسنده پس از نقل حکایتی مراتب ناباوری و تردیدش را با جمله‌های «عجیب است و شگفت است» و «این نادر است و عقل قبول نمی‌کند» بیان می‌کند و می‌گوید:

«اگر راست است و اگر دروغ، ما ایراد کردیم» و در جای دیگر می‌گوید: «با اینکه بعضی حکایتها با عقل جور در نمی‌آید، ولی نباید آنها را دروغ پنداشت. اگرچه از عقل دور است، اما در کتب اقالیم آورده‌اند». از نسخ خطی متعدد این کتاب، یازده نسخه را استوری، ایران‌شناس انگلیسی، و سه نسخه خطی دیگر آن را مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه در مقاله‌ای به نام «عجایب‌نامه» در مجله راهنمای کتاب معرفی کرده است. ترتیب متن در نسخه‌های خطی یکسان نیست، ولی در غالب نسخه‌ها پس از پیشگفتار نویسنده، متن کتاب بر ده رکن تقسیم شده است: رکن اول افلاک و فرشتگان و عجایب خورشید و ماه و ستارگان را شرح می‌دهد. رکن دوم از عجایب آتش، رعد و برق، باد و ابر بحث می‌کند. رکن سوم مربوط به عجایب زمین، آب، دریاها، نهرها، چشمه‌ها، چاهها، کوهها، سنگها و صخره‌هاست. رکن چهارم از عجایب اقالیم، بلاد، مسجدها، کنیسه‌ها، وادیها، خسوف و زلزله گفتگو می‌کند. رکن پنجم درباره عجایب درختان است. رکن ششم درباره عجایب صورتها، مقبره‌ها و گنجهاست. رکن هفتم حاوی مطالبی درباره عجایب آدمی، ارواح، حواس پنجگانه، زنان، عادیان، نوادر آدمی، ترکان و هندوان است؛ بعلاوه در این رکن درباره شرف پیامبر (ص)، کاهنان، مدعیان، کیمیا،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۵

طب، عجایب خواب و مرگ، قیامت و بی‌وفایی دنیا بحث شده است. مطالب رکن هشتم درباره عجایب جنّ و غول و نسناس است. رکن نهم درباره عجایب پرندگان بحث می‌کند. رکن دهم حاوی مطالبی درباره مخلوقات است. بعضی از رکنها به ترتیب الفبایی تنظیم شده است. ارکان دهگانه این کتاب در اغلب موارد سطحی و تصنعی است و ارتباط محکمی میان آنها وجود ندارد. این به‌هم‌ریختگی و عدم ارتباط مطالب متن خواندن آن را دشوار کرده است. به این ترتیب جنبه دانشنامه‌ای و دایرةالمعارفی متن بر جنبه ادبی و داستانی آن رجحان دارد. کتاب دیگری که در آن به عجایب و آثار سرزمینهای اسلامی اشاره شده الاشارات الی معرفة الزیارات نوشته علی بن ابی بکر بن علی هروی است که در آن گهگاهی به ذکر رویدادها و عجایب تاریخی می‌پردازد. از این کتاب مخطوطه‌ای به نام رحله ابی الحسن بن ابی بکر بن علی هروی موصلی در دار الکتب مصر موجود است که در پایان کتاب به

سال ۶۰۲ هجری قمری اشاره شده است. این سفرنامه مملو از خرافات و اساطیر است، ولی در برخی از اجزای آن وصفها و تعاریفی وجود دارد که حاکی از ژرف‌نگری مؤلف است. کتاب دیگر در این زمینه عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات اثر زکریا بن محمود قزوینی (۶۰۰ ق/ ۱۲۰۳ م) است. این کتاب شامل دو بخش است: بخش اول درباره افلاک و ستارگان و اجرام سماوی است؛ بخش دوم درباره زمین، کوهها، جزیره‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و چشمه‌هاست. در این کتاب قزوینی به تبعیت از تقسیم‌بندی بطلمیوس زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کند. در قسمت اسپانیا از جغرافیادانان برجسته مسلمان آن کشور از جمله احمد غرناطی نام می‌برد. او با آثار ابراهیم طرطوشی اندلسی (۴۷۷ ق/ ۱۰۸۵ م) جاحظ، ابن فضلان، ابو دلف و ... آشنا بود. از جمله روایت قزوینی از طرطوشی حدیث شهر زنان است که دکتر حسین فوزی در فصل جزایر النساء در کتاب حدیث السندباد القدیم به آن اشاره کرده است. قزوینی مرز میان عجایب‌نویسی و جغرافیا را تا حدودی مراعات کرد و کتاب آثار البلاد و اخبار العباد را در چهارچوب جغرافیا نوشت؛ ولی در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۶

ترجمه فارسی عجایب المخلوقات در موارد مختلف، آثار تقلید از کتاب محمد بن محمود همدانی (عجایب‌نامه) به چشم می‌خورد؛ بدون اینکه از نویسنده آن نامی به میان آید. قزوینی در آثار خود از ابو علی سینا، ابو ریحان بیرونی، جاحظ نویسنده کتاب الحيوان و تحفه الغرائب بکرات نام برده است. قزوینی نویسنده‌ای خلاق و مبتکر نبوده؛ بلکه محقق بزرگ و ناقل مطالب دیگران بوده است. به گفته کراچکوفسکی بسیاری از دانشمندان او را با هرودوت و پلینی برابر دانسته‌اند. قزوینی در آثار البلاد و عجایب المخلوقات تأکید می‌کند که چیزی بر مطالب دیگران نیفزوده است و به این ترتیب می‌خواهد درباره دقت علمی آنچه نقل می‌کند به خواننده‌اش اطمینان دهد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۷

فصل هفتم مکتب نقشه‌نگاری اسلامی، مکتب شریف ادیسی

از دوران باستان انگیزه وطن‌دوستی و برتری‌طلبی سبب شد تا ملتها وطن خود را مرکز جهان بدانند: یونانیان کوه «المپ»، مصریان شهر «تب» و چینیان، بابلیان و هندیان نیز هر یک کشور خود را مرکز عالم می‌شمردند. کهنترین نقشه جهان از زمان فرمانروایی بابلیان باقی مانده است. این نقشه در حدود چهار هزار سال پیش بر روی لوحی گلین رسم شده است که کشورگشاییهای سارگن پادشاه اکّد (۲۳۰۰ ق. م) را نشان می‌دهد. بدون شک فنیقیان که دریانوردی بر روی مدیترانه را آغاز کردند، از نقشه‌هایی استفاده می‌کرده‌اند؛ همچنین آشوریان در پیشرفت تمدن خود، در زمان آشور بانیپال (۶۶۷-۶۲۶ ق. م) از دانش جغرافیا بهره‌مند بوده‌اند. پس از تمدن آشور، دوران تمدن هلنی (یونانی) فرا رسید. دانشمندان یونان با سه موضوع مهم جغرافیایی مواجه بوده‌اند که عبارت بود از: شکل زمین و موقعیت دریاها نسبت به آن؛ سکون زمین هنگام حرکت؛ و رابطه زمین با اجرام سماوی.

نخستین بار فیثاغورث درباره کروی بودن زمین مطالبی را مطرح کرد، ولی دیگر دانشمندان یونان که تحت تأثیر عقاید کهن بابلیان و کلدانیان بودند به نظریات او توجه نکردند. بعدها یکی از شاگردان وی به نام هکاتوس ملطی به کار گرفتن نقشه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۸

جغرافیا را در یونان معمول ساخت. ویژگی نقشه هکاتوس چنین بود: تقسیم جهان به دو بخش اروپا و آسیا؛ محسوب شدن سرزمین لیبی جزء آسیا؛ دایره‌ای بودن زمین که از هر سو آب آن را فرا گرفته است؛ تقسیم زمین به دو نیمه به وسیله دریای مدیترانه، سیاه و خزر که نیمه بالا شامل اروپا و نیمه پایین شامل آسیا و آفریقا بوده است.

ترسیم نقشه در یونان به زمان اراتوستنس (اواخر قرن سوم پیش از میلاد) برمی‌گردد. وی کتابی درباره جغرافیا نوشت و در آن یک

نقشه جغرافیایی به شکل مستطیل ترسیم کرد که حاوی قاره‌های شناخته شده و اطلاعاتی نزدیک به واقع بود.

بعد از اراتوستنس، بطلمیوس قلوذی در اواسط قرن دوم میلادی قواعد دانش جغرافیا را پی‌ریزی کرد و کتاب مشهور خود موسوم به کتاب الجغرافیا را نوشت. در این کتاب حدود ۲۶ نقشه از سرزمینهای مختلف و یک نقشه که دربرگیرنده همه آنها بود، رسم کرد. بعد از بطلمیوس ترسیم نقشه‌های جغرافیایی تا مدتی به تعویق افتاد. با ظهور اسلام به لحاظ مقتضیات سیاسی و اداری دنیای رو به گسترش اسلام به نقشه و نقشه‌نگاری توجه ویژه‌ای مبذول شد. بدین ترتیب در قرن دوم نقشه‌ای از دیلم برای حجاج بن یوسف (م. ۹۵) تهیه شد. برخی گفته‌اند: در زمان خلافت منصور عباسی (حک. ۱۳۶-۱۵۸) نقشه‌ای از باتلاقهای بصره (بطیحه) وجود داشته است. نخستین نقشه‌های عالم به زبان عربی، که حاوی بعضی جزئیات نیز بوده است، مربوط به اوایل قرن سوم هجری قمری است. این امر برای مسلمانان از طریق آشنایی با آثار نجومی و جغرافیایی یونان، هند و ایران ممکن گردید و از این زمان تا قرن یازدهم میلادی نقشه‌نگاری به صورت علمی انجام می‌شد و چندین مرحله تکوینی را پشت سر گذاشت. منجمان و جغرافیادانان مسلمان براساس سنتهای گوناگون به رسم نقشه‌های جهانی، منطقه‌ای و دریایی پرداختند تا سرانجام تکنیکهای نو جایگزین روشهای قدیمی ایشان شد. با وجود پیشرفت علم بعضی از روایات در اندیشه جغرافیایی مسلمانان و در ترسیم نقشه‌های

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۱۹

جغرافیایی تأثیر عمیقی داشته است؛ از جمله روایتی که بنابر آن زمین به شکل مرغی است که سر آن چین، بال راست آن هند، بال چپ آن خزر، سینه آن مکه، حجاز، شام، عراق و مصر، و دم آن افریقای شمالی است. همین روایت اساس کار ترسیم نقشه در مکتب بلخی بوده است. احتمال دارد که این طرز تصور از مشاهده نقشه‌ای از زمین حاصل شده باشد که از ایران قدیم بر جای مانده و اعراب به آن دسترسی پیدا کرده بودند. نتیجه کار دسته‌جمعی منجمان در زمان مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸) تألیف جداول نجومی به نام الزیج الممتحن در نیمه اول قرن سوم بود. در همین زمان نقشه‌ای از عالم به نام «الصورة المأمونیه» نیز ترسیم شد. به گفته مسعودی این نقشه بر نقشه‌های بطلمیوس و مارینوس صوری ترجیح داشته است. مسعودی الصورة المأمونیه را با نقشه‌های بطلمیوس و مارینوس صوری مقایسه کرده بود. به گفته زهری که در سال ۵۳۲ زندگی می‌کرده، ابراهیم بن حبیب فزاری (یا محمد بن حبیب) نسخه‌ای از این نقشه تهیه کرده و کتاب الجغرافیه زهری نیز مبتنی بر همین نسخه بوده است. چون مواد جغرافیایی کتاب زهری بر اساس هفت کشور ایرانی تنظیم شده، احتمالاً الصورة المأمونیه مبتنی بر ترکیبی از نظام ایرانی و نظام بطلمیوسی بوده است. در این نظام جهان مسکون به هفت اقلیم موازی با خط استوا تقسیم می‌شود که براساس طول روز از هم مجزا می‌شوند. کتاب صورة الارض خوارزمی که فهرستی از نقشه‌های منطقه‌ای از هر یک از اقالیم است؛ براساس نقشه واحدی از عالم (الصورة المأمونیه) تنظیم شده است. در نقشه‌های این کتاب که با نقشه‌های شناخته شده دورانهای بعد اختلاف کامل دارد، ابتکار فراوان به خرج داده شده است. این کتاب بدان سبب که از قدیمترین آثار موجود نقشه‌کشی مسلمانان است اهمیت دارد؛ ولی متأسفانه برای قضاوت درباره مطالب کتاب و شناخت آن به منابع دیگر نیاز داریم. قراین قوی نشان می‌دهد که صورة الارض فقط شرح نقشه‌ای است که طبق روش بطلمیوس کشیده شده است. اصل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۰

این کتاب در دست نیست و نسخه خطی استراسبورگ نیز که فقط چهار نقشه دارد قسمتهایی پراکنده است؛ بعلاوه، یکی از این نقشه‌ها هدف نظری داشته و به منظور نشان دادن خطوط ساحلها برای توضیح اصطلاحات دانشمندان ترسیم شده است؛ مثلاً نقشه جزیره گوهر و کوههای اطراف آن نمونه جالبی از جغرافیای داستانی است یا نقشه نیل، که در آن روزگار مسیر آن کاملاً شناخته شده بود، با مکتب قدیم جغرافیای نجومی سازگار است، به دلیل آنکه حدود هفت اقلیم بر آن نمایان می‌باشد. آخرین نقشه کتاب بسیار بااهمیت است؛ زیرا دریای مایوتیس (آزوف کنونی) را نشان می‌دهد و برخلاف نقشه‌های سابق، که جنوب را در بالا نشان

داده‌اند، شمال را در بالا قرار داده است. در کتاب خوارزمی از نقشه جهان که در نسخه‌های «اطلس العالم» مکتب جغرافیایی عرب موجود بود، اثری نیست. تعیین خطوط طول و عرض به تحدید رسم چنین نقشه‌ای کمک مؤثر می‌کند. تحقیقات فون مژیک فرض نلینو را، که رساله خوارزمی بر بنیاد نقشه استوار است، تأیید می‌کند؛ اما به نظر او نقشه بر متن سریانی تکیه دارد. به نظر هونیگمان، خوارزمی می‌خواسته در این کتاب تا حد امکان نقشه مأمونی را با نقشه بطلمیوس درهم آمیزد، ولی در این کار موفق نشده است.

ثابت بن قزّه (م. ۲۸۸) که جغرافیای بطلمیوس را به زبان عربی ترجمه کرده، نقشه‌ای از عالم به نام «صفه الارض» کشیده که مفقود شده است. تمام نقشه‌های مذکور براساس روش نقشه‌نگاری یونانی-اسلامی تهیه شده‌اند؛ ولی از چند نظر با نقشه‌های بطلمیوس تفاوت دارند: نخست آنکه از شیوه تصویر مخروطی بطلمیوسی پیروی نکرده‌اند و طول و عرض جغرافیایی را به صورت خطهای مستقیمی کشیده‌اند که گویی بر سطحی مستوی قرار دارد. آنان شکل کروی زمین را در نظر نگرفته‌اند.

ابو ریحان بیرونی (م. ۴۴۲) ضمن انتقاد از مارینوس صوری برای برخی مفروضات در نقشه او از کره زمین و همچنین انتقاد از بتانی (م. ۳۱۷) در مورد تعیین جهت قبله می‌گوید: ایشان دایره‌های نصف النهار را در حکم خطهای مستقیم دانسته‌اند؛

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۱

بدین ترتیب به چنین خطای فاحشی دچار شده‌اند. دوم آنکه در نقشه‌های بطلمیوسی عالم مسکون به هفت اقلیم و بیست و یک مدار در شمال خط استوا و چهار مدار در جنوب آن تقسیم شده است، ولی در نقشه‌های یونانی-اسلامی تنها تقسیم عالم به اقلیم هفتگانه مراعات شده است. سوم آنکه تفاوت‌هایی در مشخصات طبیعی دو روش وجود دارد؛ مثلاً-اقیانوس هند در نقشه‌های بطلمیوسی به صورت دریای محصور (بسته) نشان داده شده، در حالی که نقشه‌های یونانی-اسلامی آن را در جنوب شرقی با اقیانوس محیطی مشرق (اقیانوس کبیر) مرتبط کرده است. سیلان نیز در نقشه‌های یونانی-اسلامی به مراتب کوچکتر از آن است که در نقشه‌های بطلمیوسی نشان داده شده است.

برخی از این تفاوتها مولود اطلاعات دقیقتری است که جغرافیادانان و نقشه‌نگاران مسلمان درباره آسیا و افریقا داشته‌اند؛ بعلاوه، منجمان مسلمان جدولهای نجومی یونانیان و مسلمانان متقدم را بر مبنای رصدهای خویش تصحیح کرده بودند که این امر آنان را در کشیدن نقشه‌های دقیقتر یاری داده است. در قرن چهارم هجری قمری ابو زید احمد بن سهل بلخی (م. ۳۲۲) روشی نو در نقشه‌نگاری اسلامی پایه گذاری کرد.

او از پیشگامان ترسیم نقشه‌های جغرافیایی در میان جغرافیادانان و دانشمندان اسلامی است. کتاب صورة الاقالیم او درباره توضیح نقشه‌ها و جداول جغرافیایی است. اصل این کتاب از بین رفته است؛ ولی اصطخری (م. ۳۴۰) از نقشه‌های ابو زید نسخه‌برداری کرده و احتمالاً بر کیفیت آنها افزوده است. اصطخری بیست و یک نقشه از ولایات و نیز نقشه‌ای از جهان کشید که در کتاب المسالک و الممالک او آمده است. ابن حوقل و مقدسی از جغرافیادانانی هستند که روش بلخی را در جغرافیا و نقشه‌نگاری دنبال کرده‌اند. ابن حوقل، اصطخری را ملاقات کرده و به تقاضای او نقشه‌های کتابش را تصحیح کرده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۲

از جمله نخستین آثاری که در قرن چهارم هجری قمری به زبان فارسی در زمینه جغرافیا تألیف شده، کتاب حدود العالم (تألیف در سال ۳۷۲) است. بنا به گفته مینورسکی، مؤلف کتاب بر مبنای نقشه‌ای متقدم احتمالاً شکل اصلاح شده نقشه‌های ابو جعفر خازنی را مجدداً اصلاح کرده و بهبود بخشیده است، ولی نقشه‌ای که صاحب حدود العالم بر روی آن کار کرده در دست نیست. بعید نیست که به روش مکتب بلخی بوده است. مینورسکی معتقد است که این کتاب پیشگفتاری است بر نقشه‌ای جغرافیایی که نویسنده بارها بدان اشاره می‌کند. متأسفانه هیچ نشانی از این نقشه در دست نیست.

مقدسی سرزمینهای اسلامی را به چهارده بخش یا ایالت تقسیم و نقشه جداگانه هر قسمت را تهیه کرده است. او در این نقشه‌ها،

نشانه‌ها و روشهایی را برای نمایش ناهمواریهای زمین به کار برده تا برای همگان بدرستی قابل درک باشد. جاده‌ها را به رنگ سرخ، سواحل حاصلخیز را زرد، دریاها و نمک را سبز، رودخانه‌های مشهور را آبی و کوههای اصلی را خرمایی رنگ کرده است. در قرن پنجم ابو ریحان بیرونی مفاهیم تازه‌ای در جغرافیای طبیعی وارد کرد که بعدها منجر به نوآوریهای مسلمانان در نقشه‌های جغرافیایی دنیا شد. بیرونی نخستین کسی است که نظریه ارتباط اقیانوس هند را با اقیانوس اطلس از راه تنگه‌هایی در جنوب جبل القمر (در افریقای مرکزی با قله معروف کلیمانجارو) و سرچشمه‌های رود نیل مطرح کرد. بسیاری از جغرافیادانان و نقشه‌نگاران بعدی از نظریه بیرونی پیروی کرده‌اند.

در قرن پنجم هجری قمری، محمود کاشغری نقشه‌گری از عالم بر مبنای زبانشناسی کشید که در آن نواحی ترک زبان را نشان می‌داد. وی در این نقشه، کاشغر را مرکز عالم قرار داده و منطقه هفت رودخانه (یَدی صو «سو») و شهر بلاساغون را در اطراف آن آورده. اعتبار و اهمیت این نقشه به لحاظ نشان دادن جایگاه قبایل ترک

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۳

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۴

خلیج فارس و خلیج عرب در نقشه جهان کلودیوس بطلمیوس - قرن دوم میلادی (متن لاتین) نقل از: اطلس نقشه‌های برابر با اصل آ. ا. نوردنسکیولد (A. E. Nordenskiöld) چاپ شده در قرنهای ۱۵ و ۱۶ میلادی.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۷

بوده است. در قرن ششم ابو عبد الله شریف ادریسی (م. ۵۶۰ ق/ ۱۱۶۶ م) که در دربار رجار دوم، پادشاه نورمان سیسیل، می‌زیست از بزرگترین جغرافیادانان قرون وسطی بوده است. او به دستور رجار، مجموعه‌ای شامل نقشه‌های عالم به وجود آورد. ادریسی نقشه‌های بطلمیوس را مبنای کار خود قرار داد و نقشه نقره‌ای یا کره‌ای آسمانی رنگ و شبی از دنیای شناخته شده آن روزگار را به شکل دایره ساخت. سپس نقشه‌ای از عالم کشید و هر یک از هفت اقلیم را به ده بخش طولی تقسیم کرد و بعد نقشه جداگانه و تفصیلی هر یک از این بخشها را ترسیم نمود. او اطلاعات جغرافیایی را که از منابع مسلمانان و نورمانها به دست آورده بود بدان نقشه‌ها وارد کرد. این نقشه‌ها بخشی از تألیف بزرگ جغرافیایی او موسوم به نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق است. به استثنای نقشه نقره‌ای (کره جغرافیایی) خوشبختانه بقیه نقشه‌های او تا کنون باقی مانده است.

نقشه‌های ادریسی بهترین نمونه همکاری میان مسلمانان عرب‌زبان و نورمانها در زمینه نقشه‌نگاری است. زمانی که اروپا قرون وسطی را سپری می‌کرد، نقشه‌های ادریسی نشان دهنده کمال نقشه‌برداری مسلمانان بود. به گفته دکتر نیکولا- زیاده نقشه‌های ادریسی در شناختن نقشه جهان مدتها مرجع اروپاییان بوده است. پس از ادریسی، احمد طوسی که یکی از کیهان‌نگاران مسلمان و مؤلف کتاب فارسی عجائب المخلوقات (تألیف حدود ۵۷۶) است، نقشه‌هایی را به روش مکتب بلخی ترسیم کرد. در یکی از نسخ خطی کتاب عجائب المخلوقات که در کتابخانه گوتا موجود است، شش نقشه به روش مکتب بلخی وجود دارد. نقشه‌های مذکور عبارتند از: نقشه بحر خزر (دریای قزوین)، دریای مدیترانه، جبال، سند و خلیج فارس و بلاد عرب. در قرن هفتم هجری نیز تعدادی نقشه عالم ترسیم شد که برخی به روش یونانی - اسلامی و بعضی به روش مکتب بلخی بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۸

نقشه‌گری از عالم متعلق به سال ۶۴۶ هجری قمری در یک جزء باقیمانده از رساله‌ای فارسی در زمینه جغرافیا وجود دارد. در این نقشه، اقیانوس هند از جنوب جبل القمر می‌گذرد و سپس به سمت شمال می‌پیچد و به اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه می‌پیوندد؛ بدین ترتیب قاره افریقا را احاطه می‌کند؛ ولی «سرزمین ناشناخته» نیز بخشی از ربع جنوبی کره زمین را فرا گرفته و افریقا را به سمت

شمال دور می‌زند تا به اسپانیا متصل شود. نقشه‌هایی که نقشه‌نگاران قرنهای هفتم و هشتم رسم کرده‌اند، ممیزات ویژه و جالب توجهی دارد؛ برای مثال نقشه عالم متعلق به زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م. ۶۸۲) که از روش مکتب بلخی پیروی کرده است. در این نقشه کوه افسانه‌ای قاف اقیانوس محیط را دربر گرفته است و در سمت جنوبی کوه قاف نیز چشمه افسانه‌ای آب حیات به سمت سرزمین ناشناخته جاری است. از جغرافیادانان معاصر قزوینی، ابن سعید مغربی (م. ۱۲۸۶/۶۸۵) مؤلف کتاب الجغرافیا فی الاقالیم السبعه است که تنها گزیده‌ای از این کتاب به‌جا مانده است. نقشه‌های بیضوی عالم که میلر به ابن سعید نسبت داده است به احتمال زیاد به مؤلف ناشناس مختصر ابن حوقل تعلق دارند. از سوی دیگر، نقشه عالم ابن سعید از روش یونانی-اسلامی پیروی می‌کند، ولی در ربع جنوبی کره زمین دریایی جای سرزمین ناشناخته را گرفته و اقیانوس هند در جنوب افریقا به اقیانوس اطلس می‌پیوندد و بخش جنوبی افریقا به شکل چنگال نمایانده شده است. به نظر می‌رسد که مؤلف در مورد حدود قاره‌ها و جزیره‌ها دچار تشبیه رأی بوده است. از نقشه‌های ابن سعید مغربی که سالم به دست ما رسیده، «نقشه عراق»، «نقشه عربستان» و «نقشه بین النهرین» است. در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در نقشه‌نگاری اسلامی گرایشهای جدیدی ایجاد شده است که از جالبترین آنها نقشه‌هایی است که در آن شبکه‌ای از خطوط عمودی و افقی در حکم طول و عرض جغرافیایی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۲۹

کشیده شده است. این خطوط خانه‌های مربع شکلی به وجود آورده‌اند که اسامی مکانها در آنها ثبت شده و بدین ترتیب موضع جغرافیایی آن اماکن مشخص شده است. معلوم نیست که این روش جدید در نقشه‌نگاری اسلامی از نقشه‌نگاری چینی که در آن خانه‌های مستطیل شکل به صورت مقیاسی برای نشان دادن فاصله معمول بوده، تأثیر پذیرفته یا اینکه خاص نقشه‌نگاران مسلمان است. نمونه‌هایی از نقشه‌های مغولی که از این طرح پیروی کرده در دست است که در همین دوره در چین تهیه شده است. نمونه قابل ذکری از این نوع، نقشه حمد الله مستوفی (م. ۷۵۰) است که در آن، عالم مسکون به هجده بخش طولی مساوی تقسیم شده است و طولها چنانند که گویی از سطحی مستوی می‌گذرند و به صورت خطهای مستقیم درآمده‌اند و در قطبها در یک نقطه جمع نمی‌شوند. عالم مسکون نیز به نه بخش موازی تقسیم شده است و از خط استوا شروع می‌شود و به سمت شمال امتداد می‌یابد. بدین ترتیب، هر یک از مربعها تقریباً ۱۰ درجه * ۱۰ درجه وسعت دارد و هر درجه (بنا بر محاسبات منجمان مأمون) معادل ۵۶۲/۳ میل عربی است. اسامی مکانها بدون رعایت ترتیبی در هر یک از مربعها و اسامی هفت اقلیم نیز در اطراف دایره عالم مسکون نوشته شده است ... مستوفی شبکه‌ای با خانه‌های مستطیل شکل به کار برده است. در این نقشه هر خانه نماینده ۱ درجه * ۱ درجه است و اسامی شهرها و قصبات عمده در هر یک از آنها آمده است.

این نقشه شامل ۶۴ تا ۱۱۱ درجه طول شرقی و ۱۶ تا ۴۵ درجه عرض شمالی است.

حمد الله مبدأ طول جغرافیایی را نصف‌النهار که از جزایر خالادات می‌گذشته (طبق نظر بطلمیوس) گرفته است. نقشه او از اقلیم اول تا اقلیم ششم را در شمال خط استوا نشان می‌دهد. ابن وردی (م. ۷۴۹ ق) نقشه‌ای از عالم کشیده که بسیار شبیه نقشه حمد الله مستوفی است. نگاهی سطحی به این دو نقشه (حمد الله و ابن وردی) عقب‌ماندگی و درجا زدن آشکاری را که کشورهای مسلمان در این دوره فترت دچار آن بوده‌اند،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۰

روشن می‌سازد و شاید عامل اصلی این عقب‌ماندگی و درجا زدن، بی‌ثباتی و آشفتگی‌ای باشد که پس از جهانگشایی مغولان در آن روزگار گریبانگیر کشورهای اسلامی شده است. نقشه عالم متعلق به حافظ ابرو (م. ۸۳۳) نمونه دیگری از این نوع نقشه‌هاست ... نقشه عالم او از بسیاری جهات به نقشه حمد الله مستوفی شبیه است ...

فقط ربع جنوبی کره زمین را آب فرا گرفته و ساحل جنوبی افریقا مدور است و این امر در قیاس با برخی از نقشه‌های متقدم که آن

را به شکل چنگال نشان داده‌اند، پیشرفتی به‌شمار می‌آید.

در سال ۹۵۸ ق/ ۱۵۵۱ م علی بن احمد صفاقسی تونس‌ی نقشه‌هایی را به صورت اطلس تهیه کرد. این اطلس شامل هشتاد نقشه از جمله یک تقویم شمسی و یک نقشه دایره‌ای شکل است که طول روز را در هر ماه از سال شمسی در اقلیم چهارم نشان می‌دهد و همچنین نقشه‌های شمال افریقا، سواحل اسپانیا، سواحل دریای سیاه و دریای مدیترانه، ترسیم شده است. از اطلس صفاقسی یک نسخه کهن خطی با شماره ۲۲۷۸ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. نقشه عمومی عالم صفاقسی بر نقشه ادیسی تکیه دارد. در این نقشه نواحی مختلف سواحل دریای سیاه و دریای آزوف نیز آمده است.

صفاقسی احتمالا- این اطلس را برای ناخدایی تهیه کرده که در دریای مدیترانه یا دریای سیاه با کشتیهای مسیحیان یا سوریان در رفت‌وآمد بوده است. این نقشه به اعتقاد میلر، حاصل کوششی در جهت ترکیب نقشه دریایی کاتالونیایی با نقشه ادیسی به منظور تهیه نقشه دریایی عربی جدید بوده است.

در قرن دهم هجری نقشه‌نگاران ترک پیشرفتهای بسیار مهمی را در نقشه‌نگاری اسلامی موجب شدند. در واقع می‌توان گفت که آنها میان نقشه‌نگاری سنتی اسلامی و نقشه‌نگاری نوین پلی زدند. از برجسته‌ترین نمونه‌های کار ایشان نقشه‌های پیری رئیس جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۱

(م. ۹۶۲)، دریانوردی ترک است. وی نقشه‌ای از عالم کشید که در سال ۹۱۹ هجری قمری تکمیل شد و فقط نیمکره غربی آن در دست است. در این نقشه شبه‌جزیره ایبری، شمال غربی افریقا، اقیانوس اطلس و سواحل جزایر امریکا دیده می‌شود. این نقشه بر پوست آهو کشیده شده و شامل تصویرهای رنگی، یادداشتهایی درباره کشورها، ملتها، حیوانات و گیاهان است که در سال ۹۲۳ به سلطان سلیم پادشاه عثمانی تقدیم شد.

این نقشه در واقع یک راهنمای کشتیرانی است و مبنای ریاضی دارد و در تهیه آن پیری رئیس تقریباً از بیست نقشه استفاده کرده که چهار نقشه به کاشفان پرتغالی تعلق داشته است. یکی از این نقشه‌ها، نقشه از دست رفته کریستف کلمب است که حاوی اکتشافات او طی سفر سومش در سال ۱۴۹۸ میلادی بود. کراچکوفسکی می‌نویسد: در آغاز قرن شانزدهم پیری رئیس نقشه جهان را بر بنیاد چهارده نقشه جغرافیایی موجود رسم کرد که هشت نقشه از این چهارده نقشه از آن بطلمیوس بوده است. در سال ۹۴۱ هجری قمری پیری رئیس دومین نقشه‌اش را تهیه کرد که در آن بخش شمالی اقیانوس اطلس و نواحی تازه کشف شده امریکای شمالی و مرکزی نشان داده شده است. متأسفانه در آثار عربی اسلامی قرن دهم هجری خصوصاً در آثار ابن ماجد (م. پس از ۹۰۵) و سلیمان مهری (نیمه اول قرن دهم) که از دریانوردان اقیانوس هند بوده‌اند، به وجود نقشه‌های دریایی اسلامی صریحاً اشاره نشده است؛ ولی دوباروس نقشه‌ای دریایی را که ابن ماجد ضمن ملاقات با واسکوداگاما در شرق افریقا، آن را به وی نشان داده، وصف کرده است. به گفته دوباروس این نقشه شامل سراسر ساحل هند بوده و مدارات و نصف‌النهارات بر روی آن به شیوه مغربیان (یعنی اعراب شمال افریقا) نشان داده شده، ولی مسیر بادها در آن مشخص نشده است. دریانوردان مسلمان اقیانوس هند

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۲

نقشه‌هایی دریایی با خطوط مدرج و به شیوه بومی تهیه کردند که در آنها مدارات نشان دهنده ارتفاع ستارگان بر میزان اصبع (انگشتان) و نصف‌النهارها نشان دهنده فاصله‌های ثابت بود. به گفته تیبیس دریانوردان مسلمان اقیانوس هند از نظام اندازه‌گیری مسافت استفاده می‌کردند و برای این کار احتمالاً از خطوط عمودی نقشه‌ها استفاده می‌شده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۳

فصل هشتم کیهانشناختی، تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی، تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی و انحطاط جغرافیا و بررسی عوامل آن

کیهان‌شناختی (کیهان‌نگاری) همان تحقیق و بررسی در ماهیت جهان مادی است که پیوسته مورد توجه بشر بوده است. به بیان دیگر پژوهشی علمی است درباره قوانین کیهانی و فلسفه طبیعت و هستی که معمولاً به وسیله دانشمندان رشته نجوم، فیزیک و ریاضیات انجام می‌شود. صورت ابتدایی آن همان تعبیرات اساطیری است و سپس شاخه‌ای از فلسفه مابعدالطبیعه شده و عاقبت پس از دهه دوم قرن بیستم به صورت علمی مستقل درآمده است؛ مثلاً داستانهای آفرینش که در ادیان آمده، صورتهایی از کیهان‌شناختی است. اسطوره‌های کیهان‌شناختی غالباً در دینهای ابتدایی با شعائر دینی و مطالب مربوط به آفرینش یا تکامل جهان همراه بوده است. کار فلسفه در مراحل اولیه تغییر دادن شکل این اسطوره‌ها و عقلانی کردن آنها بوده است؛ زیرا اینگونه بحثها با گذشت زمان تکامل نمی‌یافت. در قرنهای ششم و هفتم هجری کتبی تألیف شده که فقط به جغرافیا اختصاص نداشته، بلکه در آنها از کیهان‌شناسی، آفرینش جهان، احکام نجوم و موضوعات مشابه نیز بحث شده است. هدف اصلی از اینگونه تألیفات آن بوده است که معرفت درباره جهان به صورتی منظم و دسته‌بندی شده در دسترس خوانندگان معمولی گذاشته شود. بدون شک مؤلفان این کتب از منابع قدیم عربی بهره می‌گرفته‌اند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۴

اطلاعات این کتب به صورتی غیرانتقادی عرضه شده است و بندرت در آنها می‌توان به تحقیق و تتبعی برخورد. علت تألیف اینگونه کتب، بیشتر تنزل مقام تعلیم و تعلم بوده که خود در عدم پیشرفت معرفت جغرافیایی مؤثر افتاده است. تألیفات که در زمینه کیهان‌شناختی نوشته شده عبارتند از: تحفه الالباب (یا الاحباب) و نخبه العجائب تألیف ابو حامد غرناطی. او در سال ۵۲۴/۱۱۳۱ از طریق دریای قزوین (دریای خزر) به مصب رود ولگا رسید و تا سال ۵۳۰/۱۱۳۵ در سرزمین بلغارهای کناراتل سکنی گزید؛ سپس به خوارزم رفت و به لحاظ علاقه‌ای که به بلغارها داشت به شبه‌جزیره بالکان سفر کرد و از هنگاریا (هنگری در مجارستان) نیز دیدن کرد. در سال ۵۵۵/۱۱۶۰ به مرکز خلافت بغداد آمد. وی در سال ۵۵۷/۱۱۶۲ به موصل رفت و سرانجام در سال ۵۶۵/۱۱۷۰ در دمشق درگذشت. از کتب دیگر در این زمینه عجائب البلدان و نیز آثار البلاد تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م. ۶۸۲/۱۲۸۲) است. کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات او در گیتی‌شناسی است، این کتاب شامل دو بخش است که بخش اول درباره اشیای آسمانی یعنی ستارگان و اجرام سماوی و بخش دوم درباره اشیای زمینی بحث می‌کند. از دیگر کتب کیهان‌شناسی نخبه الدهر فی عجایب البرّ و البحر دمشقی انصاری (م. ۷۲۷/۱۳۳۷) و خریده العجائب و فریده الغرائب ابن وردی (م. ۸۶۱/۱۴۵۷) است.

تدوین کتابهای جغرافیای ناحیه‌ای و محلی

از قرن هفتم تا دهم هجری قمری، آثار جغرافیایی متعددی به فارسی و عربی بر مبنای ناحیه‌ای (محلی) تألیف شد. هرچند جغرافیادانان این دوره کاری قابل توجه نکرده‌اند، چند مورخ و جغرافیادان اطلاعاتی پرمایه درباره جغرافیای ناحیه‌ای ارائه داده‌اند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۵

در این دوره روشهای جغرافیایی قدیم محفوظ مانده بود، ولی در اندیشه و عمل، اصالت و ابتکاری وجود نداشت؛ به‌طوری که در جغرافیاهای نجومی، طبیعی و انسانی پیشرفت اساسی حاصل نشد. تألیف کتابهایی در جغرافیای ناحیه‌ای در این دوره با پیشرفت اسلام و سیاست اسلامی در مشرق زمین ارتباط نزدیک داشت؛ زیرا پادشاهان، بنابر اهداف سیاسی، به تاریخ‌نگاری و جغرافیای نوینی اهمیت می‌دادند. در عراق و بین‌النهرین که مرکز قدیمی فعالیت جغرافیایی بود، کمتر آثار جغرافیایی نوشته می‌شد. کتاب سریانی

مئارث قدسی تألیف ابن عبری (م. ۶۸۵/۱۲۸۶) تأثیر فراوانی در روش جغرافیایی اسلامی داشت. این کتاب نقشه‌ای نیم‌دایره‌ای از عالم دارد. در زمان فرمانروایی ایوبیان و ممالیک در مصر و شام، ادبیاتی جغرافیایی به نام خطط فراهم آمد که در واقع تاریخ و جغرافیای مصر بوده است، تقی الدین مقریزی (م. ۸۴۵ق) حوادث و داستانهای مصر را از فتح آن سرزمین به دست مسلمانان تا انقراض فاطمیان؛ همچنین خطط (مصر- قاهره) و قسمتی از اخبار مربوط به صحابه‌ای که به مصر آمده بودند، محل قبور و آثار شایستگان، عجایب و جغرافیای سرزمین مصر و آنچه را قضاعی و ابو عمر کندی به مصریان نسبت داده بودند، در اتعاض الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفا گرد آورد. از زمان ایوبیان به بعد دلبستگی به ادبیات مصر، موجبات تألیف و جمع‌آوری گزارشها و داستانهای عجیب و غریب درباره فراعنه مصر و افسانه‌های مورد توجه عموم را فراهم آورد. در بعضی از کتابهای تاریخی تألیف شده در ایران، آسیای مرکزی و هندوستان بخشی از جغرافیای وصفی و جغرافیای محلی (ناحیه‌ای) آمده است و بعضاً کتابهای خاصی درباره مصر و اماکن جغرافیایی تألیف شده است؛ برای مثال تاریخ قم، تألیف حسن بن عبد الملک قمی؛ تاریخ بغداد، تألیف

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۶

خطیب بغدادی؛ فارسنامه، تألیف ابن بلخی. به نوشته نفیس احمد، جغرافیای ناحیه‌ای از دیرباز مورد توجه بوده است و این نوشته‌ها گنجینه عظیمی از اطلاعات دقیق را در خود دارند. تنوع فراوان چشم‌اندازها و مشاهدات هوشمندانه بسیاری از جغرافیادانان این دوره، نخستین مجموعه خواندنیهای دلفریب را به وجود آورد. با گذشت زمان، نوشته‌های سیاحان بنام، بررسیهای متخصصین موضع‌نگار و آثار انتقادی جغرافیادانان جامعه‌شناس به محتوای جغرافیای اسلامی (در زمینه جغرافیای ناحیه‌ای و محلی) رنگ و تنوع زیادی بخشید.

تألیف فرهنگنامه‌های جغرافیایی

روش تحقیقات جغرافیایی در شام مقارن با حمله مغول نتایج ثمربخشی به بار آورد.

گذشته از خلاصه ابو الفداء و کتابهای زیارتی (الزیارات) سودمندترین اثر در ادبیات جغرافیایی به زبان عربی معجم البلدان یاقوت حموی (م. ۶۲۶/۱۲۲۹) است. این کتاب که در سال ۶۲۱/۱۲۲۴ به پایان رسید، فرهنگی جغرافیایی از اسامی امکنه، موضوعات تاریخی، نژادشناسی (قوم‌شناسی) و جغرافیای طبیعی است. مقدمه کتاب از وسعت زمین، آب و هوای اقالیم و به‌طور کلی از جغرافیای سیاسی، ریاضی و طبیعی سخن می‌گوید. علاوه بر این، شامل گزارشهای مفصلی است درباره سرزمینهای اسلامی از اسپانیا تا ماوراء النهر و هندوستان، به همان شکل که یاقوت در سده هفتم ق/ سیزدهم م دیده است. یاقوت واژه‌های جغرافیایی را با روایات ادبی و علمی دوره‌های قدیمتر موافق ساخته است. او در واقع خلاصه‌ای از معرفت جغرافیایی قبل از خود و زمان خودش را ارائه می‌دهد. حتی در زمان حاضر هم برای کسانی که اهل تحقیق در جغرافیای تاریخی هستند، این کتاب از منابع دست اول به‌شمار می‌رود. معجم البلدان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۷

در واقع نماینده دوره‌ای است که در آن مؤلفان در اندیشه تألیف لغتنامه‌هایی بوده‌اند که به پایان رساندن آنها جز با تکیه بر اطلاعات وسیع جغرافیایی گردآمده تا آن زمان و پیروی از روش جغرافیای شام ممکن نبوده است.

انحطاط جغرافیا و بررسی عوامل آن

از قرن ششم تا قرن دهم هجری نشانه‌های انحطاط در کار جغرافیانویسان مسلمان آشکار می‌شود؛ چنانکه، به استثنای آثار ادریسی و

ابو الفداء، تألیفات این دوره در مقایسه با تألیفات دوره‌های قبل در سطح پایین‌تری قرار دارد. توجه عالمانه همراه با نقّادی نسبت به موضوع و اهمیت دادن به صحت اطلاعات که از مختصات نویسندگان قدیم‌تر بود، از میان رفته و خلاصه کردن معلومات روایتی و نظری قدیم جانشین آن شده بود. برخی را عقیده بر آن است که حمله مغول در قرن هفتم ق/ سیزدهم م ضربه کشنده‌ای بر پیکر فرهنگ اسلامی وارد کرد و سبب شد که به دنبال آن یک دوره فترت پیش آید. اعتقاد بعضی بر آن است که متون جغرافیایی دیگر شامل اطلاعات باارزش نبود و شکل تقلیدی بی‌ارزشی داشت. روش وصف جهان به صورت کلی که جغرافیادانان دوره گذشته (قرن ششم) از آن پیروی می‌کردند، توسط بعضی از جغرافیادانان این دوره (دوره فترت) زنده نگاه داشته شد، ولی چون دستگاه خلافت عباسی در این هنگام در حال فروپاشی بود، آنان کمتر به تألیفاتی که به بحث در بلاد اسلامی منحصر باشد می‌پرداختند. شکل و ترتیب ابواب کتابهای جغرافیا نیز با شکل و ترتیب کتابهای جغرافیای قدیم متفاوت بود. در تألیفات تازه این تمایل پیدا شده بود که جغرافیای نجومی و ریاضی را به جغرافیای وصفی نزدیک کنند. در این دوره تأثیر جغرافیای یونانی در بعضی از تألیفات آشکارتر بود، در صورتی که تأثیر جغرافیای ایران و هند رو به نقصان می‌رفت. شاید این نقصان بدان علت بود که کتابهای جغرافیایی را به زبان فارسی تألیف می‌کردند، ولی فعالیت جغرافیایی در مراکزی مانند شام، سیسیل و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۸

اسپانیا گسترش می‌یافت و به صورت مراکز مهم تعلیم و تعلّم جغرافیا درمی‌آمد. در این مراکز کتابهای مهمی تألیف شد که از مهمترین این آثار منتهی الادراک فی تقسیم الافلاک تألیف محمد بن احمد خرقی (م. ۵۳۳/۱۱۳۸)، کتاب الجغرافیة تألیف محمد بن ابو بکر زهری (حیات حدود ۵۳۱/۱۱۳۷)، کتاب الجغرافیا فی الاقالیم السبعة تألیف ابن سعید مغربی است. کتاب زهری بر پایه اقالیم یونانی تنظیم شده بود. در این کتاب بخوبی تمایل به نزدیک کردن جغرافیای وصفی و جغرافیای نجومی نمایان بود. در کتاب ادریسی (نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق) نیز همین تمایل دیده می‌شود که نمونه جالبی از همکاری مسلمانان و نورمانها در فعالیتهای جغرافیایی بود. تألیف ادریسی در جغرافیای طبیعی و جغرافیای وصفی اقدام مهمی به‌شمار می‌رفت. کتاب تقویم البلدان نوشته شاهزاده مملوک ابو الفداء نیز خلاصه جغرافیای عالم بود که آن را در سال ۷۲۱/۱۳۲۱ تألیف کرد. در این کتاب طول و عرض بلاد آمده و جغرافیا به صورت ناحیه‌ای مورد بحث قرار گرفته و به شکلی منظم از جغرافیای وصفی و نجومی و انسانی سخن به میان آمده است.

در خاتمه لازم است به دسته‌ای دیگر از کتابهایی که اطلاعات جغرافیایی دارد، اشاره شود. به این نوع کتابها ادبیات زیارتی گفته می‌شود. این نوع کتب درباره شهرها و نقاطی است که از لحاظ دینی یا زیارتی اهمیتی داشته است. در اینگونه کتابها تنها به وصف اماکن و تعیین مواضع آنها بسنده نشده، بلکه از امکنه مقدس اسلامی، قبور اولیاء، تکیه‌ها، رباطهای متصوفه، مدارس تعلیم و تعلّم شریعت اسلامی و نظایر اینها سخن رفته است. در این تألیفات گزارشهای مفصلی از اسامی امکنه در شهرهای مختلفی چون مکه و مدینه و دمشق نیز دیده می‌شود. به‌طور کلی این کتابها راهنمای زائران و مؤمنان بوده است. از این دسته آثار می‌توان اشارات الی معرفتہ الزیارات تألیف هروی (م. ۶۱۱/۱۲۱۴) و الدّارس فی تاریخ المدارس تألیف عبد القادر محمد نعیمی را نام برد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۳۹

[بخش دوم:] جغرافیای تاریخی شهرها

فصل اول جزیره العرب

اشاره

شبه‌جزیره عربستان که در جنوب غربی آسیا واقع شده بزرگترین شبه‌جزیره جهان است که از مشرق به خلیج فارس، از مغرب به دریای سرخ یا قلزم و از جنوب به اقیانوس هند (دریای عرب) محدود است. مرز شمالی عربستان را بدقت نمی‌توان معلوم کرد، ولی می‌توان یک خط فرضی از خلیج عقبه تا فرات امتداد داد و آن را مرز شمالی جزیره العرب دانست. از لحاظ زمین‌شناسی بیابان شام (بادیه الشام) جزء عربستان است، ولی از لحاظ جغرافیایی جزء عربستان محسوب نمی‌شود. وسعت این شبه‌جزیره بنابه گفته جغرافیانویسان قریب به ۳ میلیون کیلومتر مربع و تقریباً دو برابر وسعت ایران است.

کوههای این شبه‌جزیره متعلق به دوره ژوراسیک از دوران دوم زمین‌شناسی است. این سرزمین را اقیانوس هند و خلیج فارس از خاک ایران و هند جدا کرده و هنوز قسمت ساحلی عمان صورت کوهستانی خود را حفظ کرده است. در دوران سوم زمین‌شناسی شکافی که باعث تشکیل دریای سرخ (بحر احمر) شد، عربستان را از آفریقا نیز جدا کرد و در قسمت غربی عربستان کوههای سرّاء (سرّاء) ایجاد شد که رشته جنوبی آن تا مغرب شهر صنعاء پایتخت یمن امتداد دارد و در شمال به کوههای شام متصل است. قله آن به جبل بنی شعیب معروف است و ۳۷۶۰ متر ارتفاع دارد رشته کوههای غربی شبه‌جزیره که به موازات دریای سرخ کشیده شده دارای آتشفشانهایی است که اکنون خاموشند و گدازه‌های آنها حرّهای را در مغرب و بخشهای میانی عربستان به وجود جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۰

آورده‌اند. به نوشته یاقوت قریب سی حرّ در قسمت‌های غربی و مرکزی عربستان وجود داشته که بعضی از آنها از نظر وسعت قابل توجه بوده‌اند، از جمله: حرّ اوطاس، حرّ بنی سلیم و حرّ بنی هلال. از رشته کوههای غربی شبه‌جزیره در شمال مدینه دو رشته کوه جدا می‌شود که به منزله دو حصار و سدّ محکمند و نام آنها اجا و سلمی یا کوههای طی است. کوه سلمی امروز به جبل شمر شهرت دارد. در کرانه‌های جنوبی عربستان رشته کوههایی که از کوههای یمن شاخه می‌گیرند به سمت مشرق تا سرزمین عمان امتداد می‌یابد و در این رشته کوه، قله‌های جبل اخضر (کوه سبز) ۹ تا ۱۰ هزار پا ارتفاع دارد. در لابلائی رشته کوههای جنوبی درّه‌هایی وجود دارد که نشان دهنده عبور آب باران و سیل به سوی دریاست. در سرزمین نجد، مرکز شبه‌جزیره، برجستگی‌هایی از سنگهای آهکی وجود دارد و در پاره‌ای از نقاط نیز برجستگی‌هایی از سنگ گرانیت و بازالت پدید آمده است. کوه طویق در شرق نجد و جنوب شرقی ریاض واقع است. این کوه از سنگهای ماسه‌ای تشکیل شده و سنگها و تخته‌سنگهای آهکی بر آن احاطه دارد. پژوهشهای انجام شده بیانگر این مطلب است که برخی از تخته سنگها و گدازه‌ها را آتشفشانها به این منطقه پرتاب کرده‌اند. در حد فاصل میان کوهستانها و بر زمینهای هموار و پست توده‌هایی از ریگهای درشت وجود دارد که به آنها «داره» گفته می‌شود و جمع آن «دارات» است. در داره‌ها معمولاً گیاهان و هلیان (هرگونه علف برای چهارپایان و دامها مانند یونجه و شبدر) و رویدنیهای صحرایی می‌روید. یاقوت، حدود ۶۰ داره را از کتب علما و از اشعار محکم عرب و گفتار شفاهی شیوخ مورد اعتماد در کتاب خود آورده است. برخی از این دارات به لحاظ آمدن نامشان در اشعار جاهلی دارای اهمیتند، مانند داره ججل که امرؤ القیس کندی از آن در معلقه خود یاد کرده است. یکی دیگر از این دارات، داره الآرام است که در شعر برج بن خزیر مازنی جایی پر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۱

از شقایق نعمانی یاد شده که حجاج بن یوسف ثقفی وی را برای جنگ با خوارج به کمک مهلب فرستاده بود.

در عربستان رودخانه‌ای که پیوسته به دریا بریزد وجود ندارد؛ ولی وادی‌هایی است که مصب سیلابهاست و کاروانهای تجارت و حج مسیر خود را به وسیله آنها تشخیص می‌دهند. فیلی، جهانگرد معروف، از دریاچه‌ای در وادی الافلاج نام می‌برد که از ریزش سیلابها تشکیل شده بود. طول این دریاچه هشت هزار متر و عرض آن چهارصد متر بوده است.

دره‌های فراوانی در شبه‌جزیره عربستان وجود دارد که به هنگام بارندگی پر از آب می‌شود؛ چنانکه گویی رودهایی سرکش و کف بر لب‌اند؛ این درّه‌ها بیشتر طویل و کم‌عمقند. درّه‌هایی که آب آنها به دریای سرخ یا دریای عرب می‌ریزد تا اندازه‌ای کوتاه با

گذرگاههای ژرف تر و سراشییهایی تند هستند. بعضی از نویسندگان بر وجود رودهایی در عربستان تصریح کرده‌اند؛ چنانکه هرودوت از رودی به نام «کورس» نام برده که به گفته او بسیار بزرگ بوده و به دریای قلزم (سرخ) می‌ریخته است. به نوشته جواد علی، بطلمیوس هم از رود بزرگی به نام لاریاد کرده که در کتاب صورة الارض به صورت لادو آمده است (ص ۱۱۶). این رود از نجران و شرق جبل السراء سرچشمه می‌گیرد؛ سپس به شمال شرقی جریان می‌یابد و پس از طی سرزمینها و واحه‌ها به خلیج فارس می‌ریزد. امروزه این رود از بین رفته است. موریتس می‌گوید: رودی که بطلمیوس بدان اشاره کرده همان «وادی دواسر» است. این وادی از شرق نجران به سمت شمال شرقی امتداد دارد و پس از طی کیلومترها راه از بیان ربع الخالی گذشته، به سواحل خلیج فارس می‌رسد. وادیهای دیگری در شبه جزیره عربستان وجود دارد؛ مانند وادی الزمه و وادی الحمض که با کندن چاههای کم عمق در این وادیه‌ها می‌توان به آب دست یافت. در بعضی مواقع این آب بر روی زمین نیز جاری می‌شود.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۲

امتداد وادی الزمه از نزدیک حرّه خیبر و حرّه فدک به سمت شرق و جنوب شرقی است؛ سپس دوباره به سمت شرق امتداد می‌یابد و در محلی به نام قصیم که بعدها باطن خوانده شد، دو شاخه می‌گردد و یکی از آنها در دهناء (نفوذ جنوبی) تا محلی در نزدیکی بصره جاری می‌شود.

وادی حمض (وادی اضم) از جنوب حرّه خیبر به سمت جنوب غربی امتداد می‌یابد تا به مدینه می‌رسد. در نزدیک مدینه (در سمت شمال آن) وادی عقیق و وادی القری به وادی حمض می‌پیوندد. آبهایی که از چشمه‌های کوههای خیبر روان می‌شود در این وادی جریان می‌یابد و در جنوب روستای الوجه به دریای قلزم (سرخ) می‌ریزد. به گفته موریتس شهر پرآوازه لوک کومه در نزدیکی مصب این وادی به دریا قرار داشته و آیلوس گالوس، سردار رومی، هنگام فتح یمن از آنجا گذشته است. به نوشته یاقوت، این شهر در محلی به نام الحوراء قرار داشته است. در بعضی از قسمتهای جزیره العرب چشمه‌ها و کاریزهایی وجود دارد که از بعضی از آنها آب گرم آتشفشانی بیرون می‌آید مانند آنچه در عسیر، حجاز، یمن، حضرموت، عمان، احساء، الهفوف و دیگر جاهاست.

سواحل شبه جزیره عربستان نسبتاً آباد است؛ ولی در قسمتهای داخلی آن چند کویر بزرگ از شمال تا جنوب کشیده شده است. در شمال شبه جزیره بادیّه الشام قرار گرفته است. همان‌طور که گفته شد بادیّه الشام از نظر جغرافیایی جزء شبه جزیره عربستان نیست، ولی از نظر زمین شناسی مانند بیابانهای داخل عربستان است و با نفوذ شمالی، بیابان بزرگ عربستان، مرز مشترک دارد. بادیّه الشام از جنوب فلسطین تا جنوب غربی عراق امتداد دارد. این بیابان میان نواحی تاریخی معروف ادم، مؤاب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۳

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۷

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۴۸

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۱

[تصویر] (مؤتفکات)، فلسطین، عربستان شمالی و وادی سرحان واقع است. مرز جنوبی آن نسبتاً آباد و واحه‌های قابل سکونت مانند دومه الجندل دارد که در تاریخ اسلام معروف است و در حال حاضر جوف نامیده می‌شود. مرز جنوبی بادیّه الشام و نواحی آباد آن پیش از اسلام و اندکی پس از آن به مشارف شام معروف بوده است. در جنوب جوف (دومه الجندل) نفوذ شمالی واقع است. نفوذ بزرگ بیابانی است پوشیده از شنهای سفید و سرخ. طول و عرض این بیابان ۶۴۰ در ۳۲۰ کیلومتر است. این بیابان میان جوف و

جبل شمر و ناحیه نجد قرار دارد. سطح بیابان را تپه‌هایی از ماسه‌های موج‌آسا می‌پوشاند که بلندی برخی از آنها به ۱۵۰ متر می‌رسد. ژرفا و شکل این تپه‌ها متفاوت و بیشتر به شکل نعل اسب است. پس از زمستانهای پربارش این بیابان به بهشتی زیبا تبدیل می‌شود؛ ولی زندگی در این بهشت زمینی کوتاه است و جز چند هفته نمی‌پاید.

دومین کویر، دهنایا سرزمین سرخ است که میان نجد، کویت و الأحساء قرار دارد. این بیابان از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد. طول و عرض آن ۶۰۰ در ۵۰ کیلومتر است. دهنایا سمت جنوب به ربع الخالی می‌پیوندد. ربع الخالی بیابان بسیار بزرگی است که تمام جنوب و شرق عربستان- به استثنای سواحل عمان- یعنی از شمال مهره و حضرموت تا مرزهای نجد و شمال یمن و از مملکت عمان تا مرزهای شرق یمن را فراگرفته است. جغرافیادانان متأخر نیز بخشهای جنوبی دهنایا را ربع الخالی خوانده‌اند؛ زیرا سکنه نداشته و این نامگذاری در برابر ربع مسکون بوده است. این بیابان را متقدمین بیابان صیهد نیز می‌گفتند و قسمتی از آن، که در شمال شرقی یمن قرار دارد، به ریگزار بیرین معروف بوده است. قسمت غربی این بیابان را، که در مجاورت یمن است، احقاف گفته‌اند. به نظر می‌رسد آنچه در آیه ۲۱ سوره احقاف محل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۲

قوم عاد ذکر شده همین احقاف است. این کلمه در اصل به معنای تپه‌های ریگ و شن است. به نوشته یاقوت قسمت دیگری از این بیابان وبار نام داشته که سیصد فرسخ در سیصد فرسخ بوده و میان شحر و صنعایا قرار داشته است. وی از احمد بن محمد همدانی نقل می‌کند که وبار میان نجران و حضرموت و بلاد مهره و شحر واقع بوده است. وبار که روزگاری از سرزمینهای سرسبز و خرم و بارور بوده، امروزه بیابانی بیش نیست. آثار آبادیهای پیش از اسلام در آن نمایان است و گویا جایگاه اقوام روباری بوده که بطلمیوس از آنان به نام جوباریتای یاد کرده است.

آب و هوای شبه‌جزیره عربستان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۱۵۲

بستان در شمار خشکترین و گرمترین مناطق دنیاست، با آنکه از شرق و غرب به دریا محدود است، اما وسعت آبهای مجاور به قدری کم است که گرمی و خشکی این اراضی وسیع و کم‌باران را کم نمی‌کند. به علت وزش بادهای موسمی سموم، که به‌طور منظم در داخل و قلب عربستان می‌وزد، بارانهای پربرکت اقیانوس هند خیلی کم به داخل جزیره نفوذ می‌کند. به همین دلیل گاه خشکسالیهای سخت ایجاد می‌شود و گاهی اوقات نیز رگبارهای تند و کوتاه به صورت غیرعادی می‌بارد و شهرهایی چون مکه و مدینه را به ویرانی تهدید می‌کند. در شمال حجاز، واحه‌های دورافتاده‌ای است که وسعت وسیعترین آنها به ده میل مربع می‌رسد. این واحه‌ها تنها محل استقرار مردم حجاز است. به همین دلیل ۵/۶ این مردم صحرانشینند. بعضی از این واحه‌ها مانند واحه فدک که در صدر اسلام شهرتی داشته، اکنون اهمیت خود را از دست داده است. بیشتر این مناطق حاصلخیز به روزگار پیامبر (ص) به دست یهودیان کشت می‌شد. دمای هوا در اراضی پست حجاز ۸۰ تا ۹۰ درجه فارنهایت است. دمای مدینه کمی بیش از ۷۰ درجه فارنهایت است. بارانهای موسمی فقط در یمن و عسیر می‌بارد. در وادیهای حاصلخیز

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۳

این ناحیه اراضی سرسبز تا دویست میلی ساحل کشیده شده است. ارتفاع صنعایا، پایتخت یمن، از سطح دریا هزارپا است. به همین دلیل این شهر یکی از زیباترین و خوش آب و هواترین شهرهای جزیره العرب است. همچنین در مناطق ساحلی اراضی حاصلخیز دیگری به‌طور ناپیوسته وجود دارد، حضرموت درّه‌های عمیق با آبهای زیرزمینی فراوان دارد. آب و هوای انتهای شرقی جزیره العرب تا عمان تا حدودی مرطوب و آب و هوای جدّه، حدیده و مسقط گرم و مرطوب است.

کشاورزی و دامداری و ثروتهای معدنی جزیره العرب

خشکی هوا و شوری خاک در جزیره العرب برای رشد بسیاری از گیاهان مناسب نیست.

نخل خرما عروس نباتات عربستان است که میوه آن در همه جا مرغوب و رایج است خرما از مهمترین فراورده های کشاورزی عربستان است و حتی در درون جزیره العرب نیز مصرف فراوان دارد. عربها از خشک و تازه آن بهره های فراوان می برند و از آن، روغن و انواع نوشیدنیها می گیرند و هسته آن را آرد می کنند. این گیاه گرانهاست و بر دیگر گیاهان برتری دارد. خرمان نه تنها در میان عربها، بلکه در میان دیگر سامیان هم سرور درختان بوده است. نخلستان مانند شتر مایه توانگری بود. خرما نخستین خوراک و خورش عربها و از کهنترین و مقدسترین درختان کاشته شده به وسیله سامیان بوده است. حدود صد نوع خرما در مدینه و اطراف آن کشت می شده که نویسندگان عرب از آن یاد کرده اند. از دیگر محصولات کشاورزی گندم، جو، ذرت، برنج و تاک است. گندم در یمن و بعضی واحه ها، برنج در عمان و احساء و تاک (مو) در طایف و یمن کشت می شود. در مناطق پر آب مانند یمن و طایف که مردم آن گرایش به کشاورزی داشتند و از روزگار جاهلی ییلاق مردم مکه بوده، درختان میوه مانند انار، سیب و زرد آلو کشت می شده است. نام برخی از درختان و میوه ها که در قرآن آمده دلیل وجود آنها در حجاز

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۴

و دیگر نقاط است؛ مانند انجیر، زیتون، انگور، سدر و انار. درختان گز، اراک، تاغ کوهی، که از آن ذغال به دست می آید، اقاچیا، سمح و سیسنبه هنوز هم در جاهای گوناگون جزیره العرب (خصوصا در بخشهای غربی و جنوبی) بر بلندیا می روید. مناسبترین مناطق کشت غلات و سبزیها حجاز، یمن، عربستان جنوبی، نجد و عروض است. برخی از میوه ها و تره بار از عراق و شام، هند و افریقا به عربستان آورده می شود.

خریزه که مردم مدینه به آن خربز می گویند، چنانکه از نام فارسی اش پیداست از روزگاران پیش از اسلام وارد عربستان شده است. فرآورده هایی چون بخور، کندر، صمغ، مَر (درختچه ای از تیره سماقیان) و دیگر فرآورده های کشاورزی، که عربستان جنوبی بدان شهرت یافته و منبع ثروت و مایه عظمت دولتهای متمدن عربستان جنوبی بوده و گاهی باعث درگیریهای میان آنها و دولتهای بزرگ آن زمان چون ایران و روم می شده است، اکنون ارزش خود را از دست داده اند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۵

فصل دوم تقسیمات عربستان

اشاره

عربستان به نوشته یونانیان به سه بخش تقسیم می شده است: عربستان بیابانی، عربستان سنگی و عربستان خوشبخت.

الف) عربستان بیابانی، بیابانهای داخل عربستان بوده که از دسترس رومیان و یونانیان و ارتش آنان به دور بوده است.

ب) عربستان سنگی موسوم به پتره یا بطرا در شمال غربی عربستان شامل مناطق کوهستانی و بلندیهای شرق بحر المیت بوده و تا خلیج عقبه امتداد دارد.

ج) عربستان خوشبخت شامل جنوب بادیة الشام تا یمن و سواحل جنوب غربی و سواحل جنوبی عربستان در کنار بحر احمر و دریای عرب بوده است. برخی از دانشمندان اروپایی معتقدند که کلمه خوشبخت با کلمه یمن (خیر و برکت) ارتباط دارد.

بدین معنا که یمن از یمن گرفته شده است. همین معنا را یونانیان در تسمیه خوشبخت در نظر گرفته اند. بعضی نوشته اند که جزیره العرب همان عربستان خوشبخت است که در انگلیسی عربستان راستین خوانده می شود.

اعراب، عربستان را به پنج بخش حجاز، تهامه، یمن، نجد و عروض تقسیم کرده و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۶

این تقسیم را به عبد الله بن عباس نسبت داده‌اند. اعراب که نزد لغویون و جغرافیادانان مسلمان معمول بوده، می‌پردازیم.

حجاز

حجاز رشته کوهستان غربی عربستان یا جبل السراء است و جهت آن شمالی- جنوبی و در حد فاصل تهامه و ارتفاعات نجد واقع شده است. به نوشته اصطخری حجاز دیار عرب بوده و شامل مکه، مدینه، یمامه و آنچه به آن پیوند داشته، بوده است. مقدسی، حجاز را یکی از چهار خوره (ناحیه) جزیره العرب نام برده است. به گفته یاقوت، حجاز کوهی است واقع در اراضی پست میان تهامه و نجد و چون فاصل میان این دو ناحیه است، حجاز (حاجز- مانع) نامیده شده است. حجاز از نگاه جغرافیادانان مسلمان به‌طور کلی از مرزهای شام در عقبه آغاز می‌شده و تالیث (در مرز یمن) می‌رسیده است. برخی از دانشمندان تبوک و فلسطین را جزء حجاز می‌دانند. حجاز اماکن و مواضع مهم و تاریخی دارد که از آن جمله است؛ سرزمین حسمی که در منتهی‌الیه شمال حجاز و نزدیک به مرزهای شام در کنار خلیج عقبه قرار دارد. این ناحیه پرآب و حاصلخیز است و آثار بسیاری دارد و یکی از کوره‌های آن ارم خوانده می‌شود. برخی از شرق‌شناسان معتقدند، این کلمه با آنچه در قرآن پیرامون این واژه آمده و افسانه‌های پیامبران و روایت‌های تاریخی کهن پیوند دارد. در روزگار جاهلی قبیله‌های عرب جذام در حسمی می‌زیستند. اکنون عرب‌های حویطات در این ناحیه زندگی می‌کنند که به گفته خاورشناسان، بازمانده‌های نبطیان قدیم محسوب می‌شوند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۷

بندر عقبه (ایله قدیم) واقع در منتهی‌الیه خلیج عقبه، جزء ناحیه حسمی به‌شمار می‌آمده است. به نوشته یعقوبی، ایله بندری باشکوه بر ساحل دریای شور (قلم) بود و حجاج شام، مصر و مغرب در آنجا به بازرگانی و دادوستد می‌پرداختند. مردم آن آمیزه‌ای از نژادهای مختلف بودند. مسعودی می‌نویسد: یحیی بن ربه، اسقف ایله، در تبوک به حضور پیامبر (ص) رسید و قبول کرد که هر فرد بالغ از مردم ایله در سال دیناری سرانه دهد؛ همچنین ساکنین آبادی مقنا واقع در ساحل شرقی خلیج عقبه که ظاهراً یهودی بوده‌اند، در سال نهم هجرت با حضرت رسول (ص) قرارداد صلح امضا کردند. به موازات شهر حجر یا مداین صالح، مسکن قوم ثمود، بندر معروف وجه قرار داشت. به عقیده بعضی بندر وجه جزء حجر بوده است. این بندر همچنان از بنادر مهم عربستان در ساحل دریای سرخ است.

مدین که در ساحل شرقی دریای سرخ در ناحیه حجاز واقع است، در کتب مقدس عهد عتیق زادگاه یکی از اولاد ابراهیم (ع) نامیده شده است. احتمالاً قوم یا قبیله مدین قدیم که در تورات نام آنها آمده، در آنجا ساکن بوده‌اند. در قرآن نیز از قوم مدین سخن رفته است. در کتب مقدس آمده که مدین از خلیج عقبه تا موآب و کوه سینا امتداد داشت و به گفته برخی از شبه‌جزیره سینا تا فرات امتداد داشته است. مدینی‌ها با مردم فلسطین، لبنان و مصر تجارت داشته‌اند. حضرت موسی (ع) مدتی در مدین ساکن بوده است؛ از این رو برخی آن را پناهگاه موسی (ع) نامیده‌اند. عده‌ای نیز مدینی‌ها را همان قوم شعیب (ع) می‌دانند. به نظر می‌رسد اصحاب الایکه که در قرآن ذکر آن رفته، همان قوم مدین است؛ ولی این مطلب که مدینی‌هایی که قرآن از آنها نام برده همان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۸

مدینی‌هایی هستند که در تورات و کتب یونانی از آنها سخن گفته شده، مسلم نیست. قبل از اسلام اهمیت مدین به لحاظ راه بازرگانی آن بود که به وادی القری منتهی می‌شد.

این راه در دوران اسلامی نیز همچنان محل عبور کاروانهای تجاری و حج بود. به نوشته یعقوبی مدین شهری است کهن و آباد،

دارای چشمه‌های بسیار و رودهای جاری و خوشگوار و باغها و بوستانها و نخلستانها، و ساکنین آن مردمی به هم آمیخته‌اند. به نوشته اصطخری مدین بر کناره دریای قلزم و در شش منزلی مدینه و برابر تبوک قرار دارد و از تبوک بزرگتر است و چاهی که موسی (ع) از آن آب کشید و گوسفندان شعب را سیراب کرد، آنجاست. همو گوید که این چاه را دیدم، پوشیده‌اند و خانه‌ای بر آن بنا کرده‌اند. آب مشروب مدین از چشمه‌ای روان است. مقدسی معتقد است که چون اصطلاحات وزن و اندازه و آداب (رسوم) مدینی‌ها شامی است و این شهر در مرز حجاز واقع شده، از جزیره العرب نیست.

در شمال حجاز نزدیک به مرز شام شهر کوچک تبوک (امروز به قسمتهای شمالی حجاز نیز تبوک می‌گویند) واقع است. در سال نهم هجرت پیامبر خدا (ص) برای جنگ با رومیان به تبوک آمد که مردم آنجا با ایشان به قرار جزیه مصالحه کردند. اصطخری و ابن حوقل می‌نویسند: تبوک میان حجر و شام و به فاصله چهار مرحله از آن در نیمراه شام قرار دارد. قلعه‌ای در آن است که چشمه آب و نخلستان دارد، در آن دیواری است که آن را به نام رسول خدا (ص) می‌خوانند و گفته‌اند که اصحاب الایکه، که خداوند شعب (ع) را به سوی آنها فرستاد، از این جایگاه بودند. مقدسی به مسجدی که به نام پیامبر (ص) نامگذاری شده بود اشاره کرده است. به نوشته یاقوت، تبوک میان وادی القری و شام، بین دو کوه حسمی و شروری، قرار دارد. حسمی در غرب و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۵۹

شروری در شرق آن واقع است.

در جنوب شرقی تبوک و شمال شرقی حجر قصبه معروف تیماء در مشرق راه بازرگانی یمن به شام واقع است. در کتب مقدس یهود نوشته شده که تیماء قریه‌ای میان دمشق و مکه بوده که به گمان بعضی همان الیفاز بوده است؛ همچنین روایت شده که قبیله‌ای از اسماعیلیان از اولاد تیماء در بلاد عرب سکونت داشتند. از متون سالنامه‌های قدیمی به دست می‌آید که به سال ۷۲۸ ق. م، قبیله مسآی و مردم شهر تیماء و سبأ ...

برای شاه آشور، تیگلات پلسر سوم (حک: ۷۴۵-۷۲۵ ق. م) طلا و شتر و ادویه به عنوان باج فرستادند. در متون بابلی و آشوری نیز آمده است که تیماء مدتی مقر نابونیدس (حک: ۵۵۵-۵۳۸ ق. م)، آخرین پادشاه کلدانی، بوده است و در الواح میخی باقیمانده از آن روزگار آمده که نابونیدس به سال سوم سلطنت خود امیر تیماء را کشت. اندکی بعد دولت بابل به سال ۵۳۸ ق. م به دست ایرانیان سقوط کرد. بلاذری می‌نویسد: چون بخت النصرت المقدس را ویران کرد از بنی اسرائیل گروهی جلای وطن کردند ...

طایفه‌ای از ایشان به ناحیه حجاز آمدند و در وادی القری و تیماء و یثرب منزل گزیدند. در آغاز اسلام، پیامبر (ص) در بازگشت از خیبر رهسپار وادی القری شد و اهالی آنجا را چند روز محاصره کرد تا سرانجام پیروز شد. چون مردم تیماء از کار رسول خدا (ص) آگاه شدند، با ایشان به شرط پرداخت جزیه مصالحه کردند و در سرزمین خود باقی ماندند؛ اما در زمان خلیفه دوم مردم فدک و تیماء و خیبر مجبور به کوچ شدند. ابن رسته به لشکرکشی حضرت موسی به حجاز و تسلط یهود بر سلطان حجاز، ارقم بن ابی ارقم که مقر او شهر تیماء بوده اشاره کرده است. اصطخری می‌نویسد: تیماء قلعه‌ای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۰

(حصنی) بود آبادتر از تبوک و در سمت چپ آن قرار داشت. خرماستان بادیه (بیابان) بود و از آنجا تا مرزهای شام سه روز راه فاصله داشت. صاحب حدود العالم می‌نویسد:

تیماء شهر کوچکی بود با مردم بسیار و در دل بیابان قرار داشت. به نوشته مقدسی تیماء، شهری کهن در زمین وسیع پر از نخل بود. باغهای فراوان و آبش بسیار، با چشمه‌ای با آب سبک و شگفت‌انگیز و زیبا که آب آن از یک پنجره آهنین عبور می‌کرد و به یک برکه می‌ریخت. تیماء چاههای آب شیرین نیز داشت که به سمت باغها جاری بود. بیشتر ساختمانهای شهر ویران بود، جامع آن در میان شهر و بازارها در اطراف شهر قرار داشت. مردم تیماء آزمند و حریص بودند. مرجعی دانشمند و فرمانروایی کارآمد

نداشتند. خطبه خوان آنها بقال و حاکمشان کفّاش بود. مردمی سخت متعصب بودند و زره‌های داودی داشتند که به هنگام آشوبها بر تن می‌کردند. ولی یاقوت از قول اصمعی می‌نویسد: سرزمینی است که در آن آب نیست. به نوشته ابو الفداء، تیماء جایگاه قبیله طیّ بوده است.

در شمال حجاز و در قسمت‌های غربی شبه‌جزیره، نواحی حرار یا حرّات (زمینهای آتشفشانی) قرار دارد. این منطقه پوشیده از سنگ و ریگهای سیاه و مواد آتشفشانی منجمد «لاوا» است. به گفته دانشمندان مسلمان، حرار زمینی است با سنگهای سیاه و فرسوده، چنانکه گویی به آتش سوخته شده است و زیر آن زمین نرمی قرار دارد که سیاه نیست، بلکه بسیاری سنگها و نزدیکی‌شان به یکدیگر آن را سیاه می‌نمایاند.

حرّه العویرض با بیش از ۱۵۰ کیلومتر طول و ۱۵۰۰ تا ۲۱۰۰ متر ارتفاع از بزرگترین این حرّات است. حرّه حجاز و حرّه غرب جزیره العرب تا حرّه‌های شام در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۱

منطقه حرّان بویژه صفاً امتداد می‌یابد. این نوع حرّه‌ها در منطقه میانه شبه‌جزیره عربی، جنوب شرقی نجد، جنوب و جنوب غربی عربستان نیز وجود دارد؛ از همین رو سنگهای آتشفشانی در نزدیکی باب المندب و عدن یافت می‌شود. در اشعار جاهلی به بعضی از حرّه‌های شمال حجاز اشاره شده است، از جمله «حرّه النار» که به روزگار خلیفه دوم روشن بوده و آتش از آن زبانه می‌کشیده است. در زمان خلافت عثمان بن عفان ابرهای دودآسا از برخی کوههای اطراف مدینه به آسمان زبانه می‌کشیده است.

واپسین رویداد آتشفشانی در حجاز به سال ۶۵۴ ق/ ۱۲۵۶ م اتفاق افتاد. در این سال یکی از کوههای شرق مدینه آتشفشان کرد که تا چندین هفته ادامه داشت و گدازه‌های آن تا چند کیلومتری شهر مدینه پیش آمد. تعدادی از حرّه‌ها به باروری، بالندگی و فراوانی آب شهره شده‌اند؛ بویژه حرّه‌های حجاز که یکی از حرّه‌های آن حرّه روستای خیر است و درباره آن گفته‌اند: بهترین روستای عربی است. اعراب جاهلی با استخراج سنگ آسیاب و فلزات از مناطق حرّه‌ها بهره‌برداری می‌کرده‌اند؛ چنانکه این حرّه‌ها از مراکز کهن فلزکاری محسوب شده است؛ مانند حرّه بنی سلیم. ناگفته نماند که دانشمندان مسلمان درباره حرّه‌ها کتابهایی نوشته‌اند، از جمله کتاب الحرار منسوب به ابو عبد الله محمد غلابی و کتاب الحرّات از ابو عبیده.

وادی القری، وادی مهمی است که میان العلا و شهر مدینه قرار دارد. ابن رسته، وادی القری را از نواحی مدینه برشمرده است. به نوشته اصطخری وادی القری به داشتن درختان خرما و چشمه‌های آب معروف بوده است. صاحب حدود العالم می‌نویسد: وادی القری از شهرهای کوچک با مردم بسیار است. مقدسی وادی القری را

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۲

مرکز ناحیه قرح دانسته است. به نوشته یاقوت وادی القری از نواحی مدینه است و روستاهای بسیار دارد. راه کاروانروی قدیمی جنوب (یمن) - شمال (شام) از وادی القری می‌گذشته است. در سال پنجم هجری ناصر خسرو در سفر از بیت المقدس به مکه از وادی القری عبور کرده است. در سال ششم هجرت زید بن حارثه به قصد طایفه جذام که در ناحیه حسمی بودند، از وادی القری عبور کرد. چندی بعد در ماه رجب زید به طایفه فزاره که در وادی القری اجتماع کرده بودند، حمله کرد و از ملکه قوم فزاره، امّ قرفه، شکست خورد. در ماه رمضان وی مجدداً به بنی فزاره حمله کرد. این حمله به پیروزی زید انجامید و امّ قرفه کشته شد. در سال هفتم هجرت رسول خدا (ص) پس از غزوه خیبر رهسپار وادی القری شدند، ولی میان مردم آنجا و پیامبر (ص) صلح واقع شد. در اواخر روزگار امویان مروان بن محمد برای سرکوب خوارج که بر مدینه مسلط شده بودند، عبد الملک بن محمد بن عطیه سعدی را با چهار هزار نفر به جنگ آنها فرستاد که دو گروه در وادی القری با هم روبرو شدند. از نواحی آباد وادی القری، حجر یا مداین صالح است که در جنوب شرقی حرّه العویرض قرار دارد. الواحی که از این نواحی به دست آمده نشان

می‌دهد که حجر در قرن اول میلادی جزء کشور نبطیان بوده است. پس از سقوط پترا (پایتخت نبطیان) در ۱۰۵ میلادی، حجر که روزگاری یک شهر ثمودی بود، به دست لحيانی‌ها افتاد. در تواریخ عربی از لحيانی‌ها نامی به میان نیامده، مگر در روایتی که آنها را جزء قبیله باندۀ جرهم شمرده‌اند که بعدها جزء قبیله هذیل شده‌اند. با انحطاط لحيانی‌ها قدرت ثمودی‌ها در حجر رو به فزونی گذاشت؛ اما چون راه تجارت و حمل و نقل از حجر به شرق دیدان منتقل شد، حجر اهمیت خود را از دست داد و آبادی جدید قرح در ۳ کیلومتری جنوب غربی دیدان جای آن را گرفت. بعدها

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۳

قرح، العلا نامیده شد. به نوشته یکی از مستشرقین حجر که مسکن ثمودیان بوده، همین خریبه کنونی است، نه مداین صالح فعلی که حجر نبطیان بوده است. فاصله این دو آبادی ده میل است. حجر یا مداین صالح در منابع اسلامی موطن قوم ثمود شناخته شده است. در نوشته‌های ابن خردادبه در شرح راه دمشق-مدینه، حجر منزل قبل از وادی القری آمده است. به نوشته اصطخری حجر ده کوچکی است به فاصله یک روز راه از وادی القری و در میان کوههای ائالب قرار دارد. حجر جایگاه قوم ثمود بوده و خدای تعالی درباره ایشان می‌فرماید: «وَتُمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»، «وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ». چون به این آثار از دور نگاه کنند مانند یک کوه پیوسته به نظر می‌رسد که گرداگرد آن پشته‌های ریگ است که بر سر آن بسختی می‌توان رفت. چاه (قوم) ثمود آنجاست و در قرآن به آن اشاره شده است: «لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ». به نوشته مقدسی حجر شهری کوچک با بارو و چاههای آب و کشتزارهاست. مسجدی نیکو در بالای تپه‌ای مانند یک صَفَه دارد که در سنگ کنده شده است. خانه‌ها و آثار شگفت‌انگیز ثمود در آنجاست. یاقوت حجر را دیار ثمود نامیده و اطلاعاتی را که اصطخری و ابن حوقل نقل کرده‌اند، تأیید می‌کند.

مدینه، دومین شهر مذهبی عربستان بعد از مکه است. این شهر که در جاهلیت یثرب نامیده می‌شد، پس از ورود رسول خدا (ص) به آنجا مدینه الرسول یا مدینه النبی نام گرفت. به نوشته یعقوبی مدینه در جنوب وادی القری در زمین هموار و میان دو کوه احد در شمال و غیر در جنوب قرار گرفته است. هوای آن به غایت گرم (حدود ۷۰ درجه فارنهایت) است و چهار رودخانه به نامهای وادی بطحان، عقیق اکبر و عقیق اصغر و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۴

وادی قنّاء دارد. در اطراف مدینه باغها و نخلستانهای فراوان وجود دارد و آب مشروب مردم شهر از چشمه زرقاء است. حتی می‌نویسد: مدینه در شمال شرقی جدّه و شمال مکه قرار دارد و فاصله آن تا مکه حدود ۵۰۰ کیلومتر و تا بندر جدّه ۴۲۵ کیلومتر است.

لبنیات مدینه در حجاز امتیاز خاصی دارد. خاک مدینه پربرکت و حاصلخیز است. نام مدینه قبل از اسلام در الواح سبئی «یثربا» آمده و در کتاب بطلمیوس نوشته شده که مدینه در شمال مکه و در ۳۰۰ میلی آن قرار دارد. در مدینه اندکی قبل از اسلام یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه به کشاورزی پرداختند تا جایی که این شهر از مراکز معتبر کشاورزی محسوب شد. شاید همین یهودیان که زبانشان آرامی بوده، نام یثرب را به کلمه آرامی مدینتا تبدیل کرده باشند. به نوشته نور الدین سمهودی، مدینه اسامی بسیاری داشته که برخی از آنها چنین است: مدینه، طَیْبَه، طابه، مسکینه، جابره، مجوره، مرحومه، عذراء، محبّه، محبوبه، عاصمه، که احتمالاً از تورات گرفته شده، و اسامی دیگر که بالغ بر ۹۰ نام است در کتب احادیث و لغت و تاریخ آمده است.

در یک فرسخی شمال مدینه کوه احد که از کوههای دیگر به شهر نزدیکتر است، قرار دارد. قبور شهدای غزوه احد در دامنه کوه و گرداگرد قبر حمزه عموی پیامبر (ص) است. در دامنه کوه، چشمه آبی است که مهراس نام دارد. در راه احد سه مسجد به نامهای مسجد امام علی (ع)، مسجد سلمان فارسی و مسجد الفتح که سوره فتح در آن نازل شده، وجود دارد. در شرق مدینه دو کوه أجا و

سلمی قرار دارد که به کوههای طی مشهور است و حاجیان کوفه باید از آن دو کوه عبور کنند. در جنوب مدینه کوه غیر واقع است. آب مشروب مردم مدینه پیش از اسلام و پس از آن از چاه رومه تأمین می‌شد. این چاه در شمال مدینه و مازن حفر شده و فاصله آن تا مدینه یک ساعت راه بود. چاههای دیگر مدینه که برای شرب و آبیاری از آن استفاده می‌شد، عبارتند از: چاه عروه، چاه اریس،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۵

قبة الخضراء و مناره کنار آن.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۶۹

چاه بیرحاً، چاه انس بن مالک و غیره. در مدینه غیر از چاهها، چشمه‌های جوشنده گوارایی نیز وجود داشت؛ از جمله: عین الصّورین، چشمه ثنیة مروان، چشمه خانقین، چشمه خیف القاضی. مهمترین چشمه‌ای که آب مشروب مدینه را تأمین می‌کرد چشمه ازرق یا عین الزرقاء بود. این چشمه از چاه جعفریه واقع در غرب مسجد قبا سرچشمه می‌گرفت. این چشمه به دستور مروان بن حکم کارگزار معاویه، در مدینه روان شده بود و چون رنگ چشمهای مروان کبود بود، آن را زرقاء نامیدند. بعدها بر روی آن گنبدی ساختند که از سمت شمال و جنوب باز بود و در هر طرف پلکانی برای برداشتن از آب چشمه قرار دادند. قبل از اسلام، مدینه مرکز سایر قرای این ناحیه بوده است. آورده‌اند که تا قبل از سیل عرم، یهودیان در مدینه همیشه فرمانروا بوده‌اند. پس از آنکه رسول خدا (ص) در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به یثرب هجرت فرمودند به مدت یک ماه در منزل ابو ایوب انصاری منزل گزیدند تا زمانی که محل مسجد را خریدند و آن را بنا کردند. رسول خدا (ص) مسجد مدینه را دوبار بنا کرد: یک بار هنگامی که برای نخستین بار به مدینه آمد و بار دیگر زمانی که بشارت فتح خیبر را خداوند به او داد. پیامبر (ص) قبله مسجد را درست در محاذات کعبه تعیین و برای مسجد سه در بنا کرد.

آنگاه که حکم تغییر قبله نازل شد، در جنوبی را مسدود ساختند. ساختمان مسجد در بقیه عمر پیامبر (ص) و ابو بکر به همین شکل باقی بود، اما عمر به مساحت مسجد افزود. بعد از درگذشت حضرت رسول (ص) مسجد مدینه و آرامگاه نبوی به تعمیر نیاز پیدا کرد؛ از این رو عمر ستونهای چوبی مسجد را برداشت و دیواری آجری بنا کرد و دیوار طرف قبله مسجد را نیز امتداد داد و برای خاموش کردن معترضان، حدیثی از پیامبر (ص) نقل کرد که پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر مسجد تا به صنعاء هم امتداد پیدا کند مسجد من خواهد بود. بعدها عثمان دیوار مسجد را امتداد داد. در این هنگام مسجد را سفیدکاری

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۰

کردند و در بنای آن سنگهای منقوش به کار بردند. بجز طرف شرقی مسجد، جهات دیگر آن را توسعه دادند و ستونهای سنگی در آن کار گذاشتند و با مفتولهای آهنی و ارزیز سرب استوار ساختند و سقف مسجد را با چوب ساج پوشانیدند و محرابی هم برای مسجد بنا کردند. طبری می‌نویسد: در سال ۸۸ هجری قمری ولید بن عبد الملک دستور داد تا مسجد پیامبر (ص) را بازسازی و خانه همسران پیامبر (ص) را ویران کنند و در مسجد داخل نمایند. او پس از ویران کردن مسجد کسی را نزد فرمانروای روم فرستاد ...

و از او صد هزار مثقال طلا و کارگر و چهل بار موزاییک درخواست کرد و سپس همه را نزد عمر بن عبد العزیز فرستاد. عمر بن عبد العزیز خانه‌هایی را که در سه جهت مسجد قرار داشت خریداری و در چهار گوشه مسجد چهار مناره بنا کرد. عمر محرابی نیز برای مسجد بنا کرد. گفته‌اند که این نخستین بنای محراب در اسلام بوده است. عمر مسجد را با سنگهای منقوش و مرمرهای رومی بنا کرد و سقف مسجد را گل اندود و روی دیوارهای داخلی مسجد را با آب طلا صیقل داد. او حجرات همسران پیامبر (ص) را خراب و آرامگاه پیامبر (ص) را داخل مسجد کرد. عمر از مشرق به مغرب مسجد شش ستون، در سمت شمال به دنبال ستونهای قبلی که در اطراف قبر پیامبر (ص) بود چهارده ستون و در سمت مشرق مسجد نیز چهار ستون اضافه کرد و خانه پیامبر (ص) را داخل مسجد

کرد و سه ستون هم در شبستان مسجد قرار داد. گرداگرد مدفن پیامبر، دیوار مضاعفی ساخته شده بود که محل دفن را همچون خانه کعبه مربع شکل نشان می داد؛ از این رو برای اینکه مردم همچون کعبه برگرد آن طواف نکنند، شکل دیوار خارجی را با افزودن یک برآمدگی سه گوشه در طرف شمال تغییر دادند. در آغاز حکومت عباسیان، منصور عباسی تصمیم گرفت مسجد مدینه را توسعه دهد. حسن بن زید (والی مدینه) به منصور نوشت که اگر مسجد مدینه از سمت مشرق توسعه یابد آرامگاه رسول خدا (ص) در وسط قرار خواهد گرفت. منصور عباسی به لحاظ اینکه در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۱

سمت مشرق خانه عثمان و بنی امیه قرار داشت از توسعه مسجد پیامبر (ص) صرف نظر کرد؛ ولی به فرمان وی در صحن مسجد سایبانی بنا کردند که زائران روزها از آن استفاده می کردند. در سال ۱۶۱ مهدی عباسی به جعفر بن سلیمان (والی مدینه) دستور داد که مسجد پیامبر (ص) را توسعه دهد. این توسعه در حدود ۱۰۰ ذراع از طرف شمال مسجد بود و از طرف قبله و شرق و غرب توسعه ای داده نشد، ولی ده ستون در صحن مسجد تا شبستان زنان و پنج ستون در داخل شبستان زنان در جهت شام ساخته شد. می گویند:

نخستین کسی که دستور داد برای مسجد رسول (ص) کتیبه بنویسند، مهدی عباسی بود.

در زمان عباسیان در سال ۲۳۶ هجری قمری برای اولین بار محمد بن اسحاق جعدی حصاری بلند به دور مدینه کشید تا شهر از تهاجمات اعراب صحرائشین و جنگهای بدویان مصون بماند و برای این حصار چهار دروازه در چهار جهت اصلی قرار داد. به نوشته یعقوبی (م. ۲۸۲) مدینه شهری پاکیزه و در زمینی هموار و سازگار که هم بیابانی و هم کوهستانی است، قرار دارد و مردم آن از مهاجران و انصار و تابعانند.

سرچشمه آب رودخانه های مدینه کوههایی است که در محل حرّه بنی سلیم و در ده فرسخی مدینه قرار دارد. خراج مدینه از ده یک نخلستان و صدقات است. دریای اعظم (بحر قلزم) با مدینه سه روز راه فاصله دارد و در ساحل مدینه بندری است به نام جار. در آنجا کشتیهای بازرگانان از جمله کشتیهای مصر پهلو می گیرند. ابن رسته به لطافت هوای مدینه اشاره می کند و می گوید: مدینه شهری است خوشبو، چنانکه گویی باغستانهای آن سخن می گویند و عطر آن همه جا پراکنده می شود. بویی که از خاک و زمین آن برمی خیزد و برکتی که از خاکش حاصل می شود و نسیم دلنشین هوای آن، همه دلیل بر آن است که آنجا را حرم نهاده اند. به نوشته اصطخری، مدینه تقریباً نصف مکه است و در شورستانی قرار دارد و در اطراف آن درخت خرما بسیار است. آب کشاورزی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۲

ایشان، آب چاه است که سیاهان می کشند. شهر دارای بارو است و مسجد پیامبر (ص) تقریباً در میان شهر قرار دارد و آرامگاه وی در مشرق صحن مسجد و به سوی قبله واقع است. مقدسی، شهر مدینه را با همان نام قدیمی یثرب به صورت ناحیه و شهری در حجاز آورده است. او می نویسد: یثرب شهر پیامبر (ص) است و من آن را به لحاظ شهرهای مهم پیرامونش و حومه ای که دارد، ناحیت خواندم و کمتر از نصف مکه است.

بیشتر آن را باغها، نخلستانها و دیه ها فرا گرفته، کشتزارش کم و آبی گوارا دارد، نزدیک دروازه شهر آب انبارهای عمیقی ساخته اند که آب کاریزها بدانها وارد می شود و برای استفاده، با پلکانهایی به پایین می روند. خلیفه دوم کاریزی را از خارج مدینه به در مسجد النبی جاری ساخته که اکنون (زمان مقدسی) ویران است. بازارهای مدینه پیرامون مسجد قرار دارد، دلگشا و شکوهمندند، ساختمانهای شهر با گل ساخته شده و زمین اطراف شهر شوره زار است. مسجد النبی تقریباً دوسوم از وسعت شهر را فرا گرفته و به سمت بقیع الغرقد و به الگوی مسجد دمشق ساخته شده، ولی از آن بزرگتر نیست.

مسجد پیامبر (ص) را ابتدا ولید بن عبد الملک به طرز زیبایی ساخت؛ بعدها بنی عباس بر آن افزودند. مسجد مدینه بیست در دارد.

شهر مدینه نیز درهای متعدد دارد، ولی چهار دروازه مهم شهر به نامهای دروازه بقیع، دروازه تنیه، دروازه جهینه و دروازه خندق است که دروازه اخیر رو به مکه است. ناصر خسرو که در قرن پنجم هجری قمری به قصد سفر حج از مدینه پیامبر (ص) دیدن کرده می‌نویسد: مدینه رسول خدا، شهری است بر کناره صحرایی نهاده و زمین نمناک و شوره‌زار دارد. آبش روان اما اندک است، و نخلستان دارد ... و مسجد رسول خدا (ص) به اندازه مسجد الحرام است و حظیره [چهار دیواری آرامگاه] رسول (ص) در کنار منبر مسجد است و وقتی رو به قبله کنند جانب چپ قرار دارد ... و آن (حظیره) خانه‌ای مخمس است و دیوارها از میان ستونهای مسجد برآورده است. بر سر این خانه دارافزین (محجر - طارمی) کشیده تا کسی بدانجا نرود و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۳

دام در گشادگی آن کشیده تا مرغ بدانجا نشود. میان مقبره و منبر هم چهار دیوار است از سنگهای رخام (مرمر) و آن را روضه گویند که بستانی است از بستانهای بهشت؛ چه پیامبر (ص) فرموده است: «بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه» و شیعه گویند، آنجا آرامگاه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است و مسجد را دری است و از شهر بیرون به سوی جنوب، صحرایی است و گورستانی در آن دیده می‌شود. یاقوت ضمن تأیید گفتار جغرافیادانان قبل از خود می‌نویسد: شهر یثرب شهر رسول خدا (ص) است.

مساحت آن حدود نصف شهر مکه است و در زمینی شوره‌زار واقع شده است. درختان خرما و آب فراوان دارد. نخلستانها و زمینهای مزروعی مدینه با آب چاه و به وسیله بردگان آبیاری می‌شود، مدینه بارویی دارد. مسجد آن در میان شهر و آرامگاه حضرت رسول (ص) در شرق مسجد واقع است. آرامگاه به شکل خانه‌ای بلند است که میان آن و سقف مسجد جز یک دریچه که آن هم بسته است، در دیگری نیست. در کنار آرامگاه پیامبر (ص) گور ابو بکر و عمر قرار دارد. منبری که پیامبر (ص) بر آن خطبه می‌کرد نیز در مسجد است. بقیع الغرقد در شرق مدینه و بیرون آن است.

در سال ۶۵۴ ق/ ۱۲۵۶ م. آتش‌فشانی در اطراف مدینه اتفاق افتاد و قسمتی از حزه مدینه را به وجود آورد. در سال ۶۵۵ ق/ ۱۲۵۷ م بر اثر رعد و برق آتش عظیم در مدینه افتاد و کتابخانه نفیس این شهر که بزرگترین مجموعه آثار اسلامی بود، سوخت؛ همچنین در همین زمان المستعصم بالله خلیفه عباسی مهندسان، کارگران، مواد و مصالح ساختمانی لازم را به مدینه فرستاد و کار تعمیر مسجد پیامبر (ص) آغاز شد؛ سپس الملك المظفر، امیر یمن، هم چوب و مواد ساختمانی فراوانی به مدینه فرستاد. در سال ۷۰۵ هجری قمری نیز نور الدین علی بن المعز امیر فاطمی مصر و بیبرس (آقا پلنگ) ظاهری مواد و مصالح لازم را برای تعمیرات مسجد به مدینه گسیل داشتند. در زمان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۴

الملك المنصور قلاوون، امیر مصر، در نزدیکی باب السلام وضوخانه‌ای وسیع با اتاقهایی در اطراف آن و با آبی روان بنا شد که تصدی ساختمان آن با امیر علاء الدین معروف به اقمربود. قلاوون گنبدی چوبی با طبله هشت ضلعی (هشت ترکی) بالای ضریح نبوی ساخت. در سال ۷۲۵ هجری قمری الملك الناصر محمد بن قلاوون سقف قسمت شرقی مسجد و آستانه درها و قسمت غربی مسجد پیامبر (ص) را تعمیر کرد.

در سال ۸۱۳ الاشرف برسبای دو ردیف رواق مسقف در طرف قبله مسجد و در کنار صحن ساخت و قسمتهای مخروب را نیز تعمیر کرد. در سال ۸۵۳ هجری قمری جقمق ظاهری سقف آرامگاه شریف حضرت رسول (ص) و بعضی از سقفهای فرو ریخته مسجد را تعمیر کرد. در سال ۸۷۹ الملك الاشرف قایتبای تعمیراتی اساسی در سقفها، ستونها، دیوارها و مناره‌های مسجد آغاز کرد. در شب سیزدهم ماه رمضان سال ۸۸۶ در اثر رعد و برق، مناره رئیسیه فرو ریخت و دیوار و بیشتر ستونهای مقابل مناره خراب شد و مقصوره، منبر، کتب و مصاحف (قرآنها) بجز آرامگاه شریف پیامبر (ص) همه آتش گرفت. چون خبر آتش‌سوزی به اشرف قایتبای رسید، امیر سنقر الجمالی را برای تعمیر مسجد پیامبر (ص) به مدینه فرستاد. در این تعمیرات بر بالای آرامگاه حضرت رسول (ص) گنبد

سفید یا کبود رنگی که قبه البیضاء و قبه الزرقاء گفته می‌شد، ساخته شد. قایتبای دستور داد مناره‌ای (مناره پنجم) هم در جناح غربی مسجد اضافه کنند.

در دوره ترکان عثمانی مسجد مدینه به تعمیرات کلی نیاز داشت؛ چون در نوسازی سال ۸۶۷، در ایام ممالیک مصر، تعمیر کلی در حرم نبوی صورت نگرفته بود، سلطان سلیمان عثمانی در سال ۹۴۰ مناره غربی و همچنین سردر گوشه جنوب غربی مسجد، معروف به باب السلام، را بازسازی کرد که هم‌اکنون نام وی بر کاشیهای سردر باب السلام دیده می‌شود. برای نخستین بار محرابی برای امام جماعت حنفیان، که خلیفه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۵

عثمانی و بسیاری از ترکان بر مذهب او بودند، ساخته شد. در سال ۱۲۷۵ هجری قمری داوود پاشا به سلطان عبدالمجید عثمانی نامه نوشت و در آن متذکر شد که مسجد نبوی نیاز به تعمیر اساسی دارد. سلطان عثمانی شخصی را برای بررسی اوضاع به مدینه فرستاد و وقتی برای او مسلم شد، دستور تعمیر و بنای مسجد مدینه را صادر کرد. در این تعمیرات رنگ گنبد را به رنگ سبز تغییر دادند و از آن پس آرامگاه حضرت رسول (ص) قبه الخضراء (گنبد سبز) نام گرفت.

قبا نام محلی در جنوب غربی مدینه است که بر سر راه مکه به مدینه قرار دارد.

رسول خدا (ص) هنگام هجرت از مکه به مدینه ابتدا در این محل نزد سعد بن خثیمه نزول اجلال فرمودند و نخستین شالوده بنای مسجد قبا را به دست مبارک خودشان گذاشتند و در ساختمان این مسجد شرکت مؤثر داشتند. گویند حضرت (ص) با نوک نیزه‌ای که از پدر خود به ارث برده بودند، حدود مسجد را بر روی زمین ترسیم کردند. هر ضلع مسجد را ۶۶ ذراع قرار دادند. دیوارهای مسجد با پاره‌سنگهایی که از کوههای اطراف شهر آورده شده بود، بنا گردید. پس از رحلت پیامبر (ص) همواره این مسجد مورد تجلیل و بزرگداشت صحابه و سایر مسلمانان بود. به نوشته یعقوبی، از مدینه تا قبا شش میل راه فاصله بود و منازل اوس و خزرج قبل از اسلام در آنجا قرار داشت. اصطخری می‌نویسد: قبا در دو میلی شهر مدینه به سمت قبله قرار دارد و خانه‌های انصار آنجاست و به اندازه دهی می‌ماند. به نوشته مقدسی، قبا دیهی بوده در دو میلی سمت چپ راه مکه و در آن ساختمانهای بسیار از سنگ بوده. مسجد تقوی، که در قرآن بدان اشاره شده، در آن قرار داشته است. این مسجد صحنی بزرگ و سنگ‌چین داشته و آبی‌گوارا در آن جاری بوده است. مسجد ضرار هم که پیامبر (ص) به ویرانی آن فرمان داد، در آنجا بوده است. یاقوت علاوه بر تأیید گفتار مقدسی، می‌نویسد: قبا نام چاهی در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۶

دهی بوده که آن ده را نیز به نام آن چاه نامگذاری کرده‌اند. قبا مسکن بنی عمرو بن عوف از انصار بوده است. به نوشته حمد الله مستوفی، قبا در آن هنگام نیز دهی ویران بوده است.

ابواء، در هشت فرسخی شمال جحفه است. مشهور است که عبد الله پدر رسول خدا (ص) در آنجا وفات کرده است و به نوشته مسعودی، مادر پیامبر (ص) نیز در ابواء درگذشته است. به نوشته یعقوبی، خانه‌های قبیله بنی اسلم در آنجا بود. به نوشته اصطخری ابواء در کنار راه مسافران حج و در شش میلی ودان واقع بود. در سال دوم هجرت رسول خدا (ص) تا ودان و ابواء به قصد تعرض بر کاروان قریش پیش آمدند.

خیبر در شش منزلی شمال شرقی مدینه واقع است. ابن خردادبه در وصف نواحی مدینه از خیبر نام برده است. به نوشته ابن فقیه، تب خیبر مشهور و زیانزد همه بوده است. اصطخری به زراعت و نخلستان فراوان خیبر اشاره کرده است. به نوشته مسعودی، هنگامی که پیامبر خدا (ص) در سال چهارم هجرت آهنگ خیبر کرد، مردم آنجا برای مقابله با او دف‌زنان و با پوششهای رنگین و زیورآلات طلا بیرون آمدند. مقدسی خیبر را جزء نواحی مدینه به‌شمار می‌آورد و می‌نویسد: خیبر شهری استوار است؛ جامعی خوب دارد و

دری که امیر المؤمنین علی (ع) آن را از جا برکند در آنجاست. به نوشته یاقوت خبیر ناحیه‌ای بوده به فاصله هشت برید از مدینه و بر کنار راهی که به شام می‌رفت قرار داشته است. این ناحیه قلعه‌ها، کشتزارها و نخلستانهای فراوان داشت. قلعه‌های آن ناعم، قموص، شق، نطّاء، سلالم، وطیح، و کتیبه نام داشته است. خبیر در لغت یهود به معنای قلعه است که پیامبر (ص) آن را در سال هفتم و به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۷

روایتی سال هشتم هجرت فتح کرد. ابو الفداء به نقل از ادیسی می‌نویسد: خبیر شهری کوچک و قلعه‌مانند است، دارای نخلستانها و کشتزارها. در صدر اسلام خانه بنی قریظه و بنی نضیر بوده و جایگاه سمؤل بن عادیا آنجا بوده است.

جار، بندری است در کنار مدینه و تا ساحل دریای قزم امتداد دارد. میان جار تا مدینه یک شبانه‌روز راه است. اصطخری می‌نویسد: فاصله این بندر تا مدینه سه مرحله است. جار از بندر جدّه کوچکتر است. مقدسی درباره جار می‌نویسد: در کرانه دریا واقع است و از سه جهت دیوار (بارو) دارد و سمتی که به سوی دریاست دیوار ندارد، خانه‌هایش بلند و بازاری آبادان دارد. انبار شهر مدینه به شمار می‌رود. آب جار از محل بدر جاری است. خوراک مردم آن از مصر می‌آید. در این بندر مسجد جامعی است که صحن ندارد. به نوشته یاقوت بندر پرجمعیت جار لنگرگاه کشتیهایی است که از سرزمین حبشه، مصر، عدن، چین و سایر شهرهای هند به آنجا می‌آیند. این بندر کاخهای بسیار و مسجد جامعی دارد. آب آشامیدنی آن از چشمه یلیل تأمین می‌شود. در مقابل جار جزیره‌ای به مسافت یک میل در یک میل است که جز کشتیهای حبشه، کشتی دیگری از آنجا عبور نمی‌کند.

فرع منزلگاهی در جنوب شهر مدینه و به فاصله چهار روز راه از آن است. پیامبر خدا (ص) در سال سوم هجرت برای جنگ با قبیله بنی اسلم به ناحیه فرع رفت. به نوشته اصطخری فرع منبر و جامعی داشته است. در زمان مؤلف، کشتزارهای خراب فراوانی در اطراف فرع بوده است. به نوشته مقدسی فرع از نواحی مکه بوده است. یاقوت می‌نویسد: فرع دهی از نواحی ربذه در سمت چپ سقیاست که میان آن و مدینه هشت برید راه است، منبر و نخلستان دارد و آبش فراوان است. به نوشته ابو الفداء فرع

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۸

در جنوب مدینه قرار دارد و دارای دهات بیشمار و پرجمعیت است و نزدیکترین راه مدینه به مکه از کنار آن می‌گذرد و مسافران از راهزنان آنجا ایمن نیستند.

جحفه روستای بزرگی بوده که در چهار منزلی مکه قرار داشته و به مدینه نزدیکتر بوده است. نخستین بار ابن خردادبه در وصف راه کاروان‌رو مدینه به مکه، جحفه را از ناحیه تهامه و میقات مردم شام نوشته است. به نوشته یعقوبی، در جحفه قومی از بنی سلیم سکنا داشته‌اند. ابن رسته می‌نویسد: جحفه ده بزرگی است که در آن بازاری است. آب مشروبش از چاهها تأمین می‌شود و میان آن و دریا ۸ میل فاصله است. آنجا میقات مردم شام است. اصطخری جحفه را منزل قبیله بنی عامر یاد کرده و فاصله آن را تا دریا دو میل نوشته است. مقدسی می‌گوید: جحفه از نواحی مکه و شهری است آباد که فرزندان جعفر بن ابی طالب در آن زندگی می‌کنند. دژی با دو دروازه دارد. چند چاه آب در آن است. در دو میلی جحفه یک چشمه و یک برکه بزرگ آب است ... و این شهر تبخیز است. در قرن پنجم هجری قمری ناصر خسرو در سفر حج از جحفه عبور کرده و درباره آن نوشته است: چون از مدینه خارج شدیم به دو منزل (فاصله) از مدینه کوه و تنگنایی مانند درّه بود که آن را جحفه می‌گفتند و آن میقات مغرب و شام و مصر است. گویند سالی سیلی آمد و حاجیان را هلاک کرد و آنجا را بدین لحاظ جحفه نام داده‌اند. به نوشته ادیسی جحفه منزلی آباد و پرجمعیت و شهری بی‌دیوار و میقات مردم شام بوده و تا دریا چهار میل فاصله داشته است. در آغاز قرن هفتم هجری قمری، به روزگار یاقوت، جحفه ویران بوده و فاصله‌اش تا بندر جار حدود سه مرحله و تا شهر مکه نیز سه مرحله بوده است. یاقوت از سگری نقل می‌کند که جحفه آغاز ناحیه تهامه به سوی مکه بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۷۹

وَدَّان، جایگاهی است در یک منزلی جحفه، و فاصله ودان تا ابواء، که در غرب راه مدینه به مکه است، شش میل است. یاقوت در وصف وَدَّان می نویسد: ... مانند فعالان از وَدَّ به معنای محبت (دوستی) گرفته شده است. دهی میان مکه و مدینه و از نواحی فرع است.

غدیر (آبگیر) خم در دو میلی جحفه (میان مکه و مدینه) قرار دارد. به نوشته یاقوت خم در سه میلی جحفه واقع است و آبگیری دارد و چشمه آبی که به آن می ریزد.

مسجد رسول خدا (ص) میان چشمه و آبگیر قرار دارد. او از حازمی نقل می کند که رسول خدا (ص) در کنار غدیر خطبه (مهمی) ایراد کرده است. احتمالاً- اشاره به خطبه‌ای است که رسول خدا در بازگشت از حج به موجب وحی بر منبری از جهاز شتر ایراد کردند و حضرت علی (ع) را به امارت مؤمنان منصوب نمودند.

ینبع، بندری در ساحل دریای سرخ است. به نوشته اصطخری، ینبع قلعه استواری بوده با نخلستان و کشاورزی و آب فراوان و علویان را در آنجا وقفی بوده است. مسعودی در اخبار سال دوم هجرت ینبع را ناحیه‌ای یاد کرده که تا مدینه ۹ منزل فاصله داشته و یکی از سفرهای جنگی پیامبر خدا (ص) به نام ذو العشیره به این ناحیه بوده است. مقدسی می نویسد: ینبع در حجاز واقع است. [بندری] بزرگ و پر آب است.

دیواری استوار دارد و جایی آباد و پرخلتر از مدینه است. دژی استوار و بازاری پررونق دارد (بیشتر بازاریان مدینه در موسم حج از مردم ینبع هستند). این شهر دو دروازه دارد و مسجد جامع آن نزدیک یکی از دروازه‌هاست. بیشتر مردم شهر از بنی الحسن (علویان حسنی) هستند. یاقوت ضمن تأیید گفتار مقدسی می نویسد: علی بن ابی طالب (ع) را در آنجا ملکی بوده است که فرزندانش عهده‌دار اداره آن بوده‌اند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۰

مکه شهر و کرسی ناحیه حجاز است که در درّه‌ای تنگ و هلالی شکل میان دو کوه ابو قییس و قعیقعان واقع است. به نوشته اصطخری مکه در میان کوههاست و طول آن به اندازه دو میل است و کعبه در میان شهر قرار دارد. مقدسی می نویسد: مکه قصبه حجاز است. ساختمانهای شهر از سنگ سیاه و سفید نرم و بالای آن از آجر ساخته شده، بالکنهای چند طبقه با چوب ساج دارد، هوایش در تابستان گرم است، ولی شبهایی خوش دارد، خدا هزینه گرم کردن (خانه‌ها) را از عهده ایشان برداشته است. پایین تر از مسجد الحرام را مسفله (پایین شهر) نامند و بالاتر از مسجد را معلا (بالا شهر) گویند، گشادی مسجد به پهنای دره است ... و در کعبه روبه روی مشرق و بلندیش از زمین به اندازه قامت یک انسان است و دو لنگه دارد. درازای مسجد سیصد و هفتاد ذراع و پهنایش سیصد و پانزده ذراع است و درازای کعبه بیست و چهار ذراع و یک وجب در بیست و سه ذراع و یک وجب است. هوای این درّه بسیار خشک و گرم است، آب مشروب مکه از چاههایی که از بارانهای زمستان و بهار مایه می گیرد، تأمین می شود. این بارانها گاهی به صورت رگبارهای شدیدی است که سیلابهای عظیم به وجود می آورد و شهر را به ویرانی تهدید می کند. بدین سبب برای حفظ خانه کعبه از خطر سیل، سیل برهایی در کوه کنده شده که آثار آن هنوز باقی است. ته این درّه را بطحاء می گفتند و خانه کعبه در آنجا قرار دارد. پیرامون کعبه مسجد الحرام است و در اطراف آن خانه‌های مسکونی که تا دامنه کوهها امتداد دارد. مکه سرزمینی لم یزرع و به دلیل احاطه کوهها بشدت خشک است. اهمیت شهر مکه بدان سبب بود که بر سر راه بازرگانی یمن به شام و فلسطین و مصر قرار داشت. وجود خانه کعبه هم بر اهمیت آن می افزود. درباره معنای مکه اقوال گوناگونی ذکر شده است. بعضی گفته‌اند: مکه را بکه می گفتند، چون مردم در آن ازدحام می کرده‌اند. ابن اسحاق گفته است: در جاهلیت چنان بود که هر کس در مکه ستمی می کرد او را زود هلاک و یا از مکه بیرون می کردند، بدین سبب مکه را بکه نام

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۱

نهادند که گردن جباران را فرو می‌کوبید و ظالمان و ستمکاران را به خود راه نمی‌دهد. برخی بر آنند که بکه اسم علم است برای شهر حرام. عده‌ای معتقدند که دو واژه بکه و مکه مترادفند. بعضی مکه را اصل شهر و بکه را مکان خانه دانسته‌اند. عده‌ای گفته‌اند که بکه به معنای «اذا زحم لازدحام الناس» است. از امام فخر رازی نقل شده که مکه را بدان سبب مکه گفته‌اند که جایی کم‌آب است و گویا زمین آنجا آبش را مکیده است. اهل اخبار نیز برای مکه اسامی مختلفی از قبیل صلاح، امّ رحم، الباسه، الناسه، الحاطمه، کوئی آورده‌اند و در قرآن کریم نیز با نامهای ام القری و البلد الامین آمده است. بعضی گفته‌اند، شاید کلمه مکه مأخوذ از کلمه بابلی مکا به معنای خانه باشد. برخی دیگر آن را از کلمه حبشی مکورابا (خانه مقدس) می‌دانند. گرداگرد مکه کوههایی است که ارتفاع چندانی ندارند و مهمترین آنها دو کوه ابو قیس و قعیقان است. این دو کوه را اخشبان نیز نامیده‌اند. کوه ابو قیس واقع در شرق و جنوب شرقی مکه، یکی از دو کوه اخشب و نزدیکترین کوهها به مکه است. ابو قیس مشرف بر مسجد الحرام و شهر مکه است و از فراز آن زیبایی و وسعت حرم و کعبه بخوبی دیده می‌شود. قریش این دو کوه را جبل الامین نیز نامیده‌اند؛ زیرا این کوه حجر الاسود را که به امانت در آنجا نهاده شده بود، به ابراهیم خلیل (ع) پس داد. پیامبر خدا (ص) هنگام شق القمر بر کوه ابو قیس ایستاده بود. در کنار ابو قیس دو شعب (دره) به نامهای اجیاد الاکبر و اجیاد الاصغر قرار داشت. کوه قعیقان دومین کوه از اخشبین به‌شمار می‌رود که مشرف بر مکه و در مغرب آن قرار گرفته است. از دیگر کوههای مکه، جبل الاحمر در شمال و کوه خندمه نزدیک دو شعب اجیاد الاکبر و اجیاد الاصغر است. چهار کوهی که در دو طرف جاده

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۲

تنعیم واقع شده جبل العیر نام دارد. چنانکه در قرآن آمده حضرت ابراهیم (ع) اجزای بدن پرنده‌ای را بر فراز این چهار کوه نهاد و سپس اجزاء را فراخواند؛ آنها به هم پیوستند و پرنده به حالت نخستین بازگشت. کوه بعدی حرا واقع در سه میلی مکه است. رسول خدا (ص) پیش از بعثت در این کوه (غار حرا) به عبادت می‌پرداخت و آغاز وحی هم در این کوه بوده است. کوه دیگر جبل ثور در سر راه یمن و به فاصله یک فرسخ از مکه قرار دارد. غاری که رسول خدا (ص) در مهاجرت از مکه به مدینه به اتفاق ابو بکر وارد آن شد در همین کوه است. از دیگر کوههای اطراف مکه جبل الرحمه (کوه بخشایش) است که آن را إلال نیز می‌گویند. دیگری کوه ثبیر است و در میان مکه و عرفات قرار دارد و به لحاظ بلندی‌اش آن را از مزدلفه و منی می‌توان دید. در جاهلیت از مزدلفه حرکت نمی‌کردند، مگر آنکه شعاع آفتاب بر کوه ثبیر بتابد. علت نامگذاری این کوه به ثبیر فوت مردی به نام ثبیر از طایفه هذیل در آن بوده است.

آب آشامیدنی مردم مکه از چاهها تأمین می‌شده است. از مهمترین چاهها، چاه زمزم بوده که درباره پیدایش آن داستانهای فراوانی در کتب تاریخی و جغرافیایی آمده است. چاه بعدی چاهی بود که ولید بن عبد الملک میان دو تپه طوی و حجون حفر کرد. آب مشروب حاجیان از این چاه تأمین می‌شده است؛ بدین صورت که آب چاه را به مکه می‌بردند و در حوض چرمینی که در کنار زمزم برای استفاده مردم گذارده بودند، می‌ریختند. آب این چاه بعدها خشک شد. چشمه ثقبه از دیگر منابع تأمین آب مشروب مردم مکه بود. سلیمان بن عبد الملک به والی حرمین، خالد بن عبد الله قسری، دستور داد که آب این چشمه را به مکه جاری و میان زمزم و رکن حجر الاسود آب‌نما کند. خالد آب این چشمه را که در پای کوه ثبیر بود به مکه آورد و در حوضی مرمین میان زمزم و رکن جاری ساخت. این حوض تا زمان عباسیان موجود بود تا آنکه به دستور آنها،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۳

کعبه و قسمتی از مسجد الحرام و دو مناره آن.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۵

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۶

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۷

داوود بن علی، حاکم مکه، آن را ویران ساخت. در زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان حدود ده رشته قنات آب به سوی مکه جاری شد. این رشته قناتها باقی بود تا اینکه در اواخر دوران بنی امیه، عبد الله بن عامر در سفر حج دستور داد تا آب تمام چشمه‌های مکه را در مجرای واحدی جمع کنند و در صحرای عرفات جاری سازند. این چشمه که عرفه نامیده شد، به هنگام خلافت متوکل عباسی از بین رفت؛ ولی خلیفه صد هزار دینار به مکه فرستاد تا آن را تعمیر و آبش را به مکه جاری سازند. در سال ۲۴۱ هجری بر اثر زلزله‌ای، بار دیگر چشمه عرفه خراب شد که معلوم نیست در چه تاریخی مجدداً آن را تعمیر کردند. در زمان هارون الرشید به دستور همسرش، زبیده، از قناتی که در حنین (۳۵ کیلومتری شمال شرقی عرفه) حفر شده بود راه آبی تا مکه حفر و آب به شهر مکه جاری شد. پس از آن، راه آب دیگری از وادی نعمان که از کوه کرا سرچشمه می‌گرفت، به قنات حنین ضمیمه شد. بعدها مجرای هفت قنات دیگر را به راه آب اصلی افزودند و آب را در مجرای سنگی که گاهی در عمق زمین و زمانی آب‌نما می‌شد، جاری ساختند.

چشمه حنین که به چشمه زبیده نیز معروف بود، همواره مورد توجه دولتهای اسلامی حاکم بر حرمین بوده است. تاریخ مکه، مرکز و مهمترین شهر حجاز، با تاریخ خانه کعبه، قبله‌گاه مسلمانان، پیوند ناگسستنی دارد. در زمان خلافت عمر (۱۳-۲۲ ق) که جهان اسلام گسترش یافت و مسلمانان رو به فزونی گذاردند، هنگام حج، انبوه زائران خانه را جایی نبود، از این رو به دستور عمر خانه‌های اطراف کعبه خریداری و جزء عرصه اطراف کعبه شد. عمر همچنین دستور داد تا دیوار کوتاهی در اطراف مسجد الحرام بنا کنند و درهایی در برابر کوچه‌های سابق که میان خانه‌ها وجود داشت، قرار دهند. نقل می‌کنند که عمر کعبه را پس از سیل مکه در سال ۱۷ هجری توسعه داد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۸

این سیل عظیم، که سیل ام نهشل نامیده شد، از قسمت بالای مکه جاری شد و نشانه‌های حرم را از بین برد و حجر الاسود را از جا کند و در پایین مکه افکند. چون خبر سیل به عمر رسید بلافاصله به مکه سفر کرد و محل حجر الاسود را از ساکنین حرم پرسید و حجر را در محل خود قرار داد؛ آنگاه برای دفع سیل‌های احتمالی در آینده دستور داد در سمت بالای درّه مکه سدی با سنگهای بزرگ ساختند و درون آن را با خاک انباشتند. از آن پس، کعبه از ویرانی سیل‌های بعدی مصون ماند. عثمان هم به دوران خلافت خود در سال ۲۶ هجری قمری مسجد الحرام را وسعت داد. او خانه‌های اطراف مسجد را خرید. بعضی، از فروش خانه خود امتناع کردند. عثمان فرمان داد آن خانه‌ها را ویران کنند و بهای آنها را در بیت المال نهاد ... و نیز نشانه‌های حرم را تجدید کرد. در زمان امویان، به روایتی در سال ۶۳ و روایت دیگر در سال ۶۴ هجری، بر اثر آتش‌سوزی‌ای که در اطراف کعبه رخ داد، کعبه سوخت. به گفته محمد بن عمر کعبه سه روز رفته از ماه ربیع الاول سال ۶۴ هجری قمری، بیست و نه روز پیش از آنکه خبر مرگ یزید برسد، سوخت و خبر مرگ یزید شب سه‌شنبه اول ربیع الاخر رسید. پس از این واقعه ابن زبیر تصمیم گرفت کعبه را خراب کند و آن را تقریباً به همان صورتی که ابراهیم (ع) بنا کرده بود درآورد. او پس از ساختن کعبه، حجر الاسود را که هنگام آتش‌سوزی شکاف برداشته و سه پاره شده بود، با نقره محکم ساخت و بر روی رکن حجر الاسود قرار داد؛ سپس درون کعبه را با عطری به نام خلوق خوشبو کرد و کعبه را با پارچه‌های مصری پوشانید و از تنعیم احرام عمره بست و پیاده رفت.

ساختمان کعبه به همین صورت بود تا حجاج بن یوسف ثقفی مکه را فتح کرد و عبد الملک بن مروان به او نوشت، آنچه را که ابن

زیر به خانه کعبه افزوده خراب کند.

حجاج چنین کرد و بنای کعبه را به همان صورت زمان قریش درآورد. چون نوبت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۸۹

خلافت به ولید بن عبد الملک رسید، سی هزار دینار نزد خالد بن عبد الله قسری، عامل خویش در مکه، فرستاد و دستور داد که مسجد را چنانکه شایسته است تزیین کند. خالد در خانه کعبه را زرانمود کرد و ناودان خانه را که سابقا از نقره بود و همچنین ستونهای داخل خانه را مطلا کرد.

در زمان عباسیان، خصوصا ابو جعفر منصور، حجاج از کمبود جا در کعبه ناراحت بودند. ابو جعفر به زیاد بن عبید الله حارثی نوشت که خانه‌های پیرامون مسجد الحرام را بخرد و به صحن مسجد بیفزاید؛ ولی مردم از فروختن خانه‌ها امتناع ورزیدند. ابو جعفر منصور این مسأله را با امام جعفر بن محمد (ع) در میان گذاشت. امام (ع) گفت: از مردم پرس که آیا آنان بر خانه (کعبه) وارد شده‌اند یا خانه بر آنان. منصور به زیاد بن عبید الله نوشت و زیاد آن مسأله را به مردم گفت. آنان در پاسخ گفتند: ما بر خانه وارد شده‌ایم.

امام (ع) فرمود که حریم خانه به آن تعلق دارد. منصور به زیاد نوشت تا خانه‌های پیرامون مسجد الحرام را ویران کند. خانه‌ها خراب شد و تمام دار الندوه نیز جزء مسجد گردید و این افزایش از طرف دار الندوه بود، بدین جهت خانه (کعبه) در کنار مسجد الحرام قرار گرفت تا زمان مهدی پسر منصور که خانه را در وسط قرار داد. مهدی عباسی در سال ۱۶۰ هجری حج گزارد، چون کعبه در این زمان در کنار مسجد الحرام قرار داشت، دستور داد خانه‌های جانب شرقی کعبه را خریداری و ضمیمه فضای مسجد سازند و نیز ناهمواریهای اطراف مسجد را یکسره کنند. این کار به پایان نرسیده بود که مهدی در گذشت و پسرش هادی نقشه پدر را تکمیل کرد. مهدی آخرین کسی بود که بر وسعت مسجد الحرام افزود و در مسجد چهارصد و هشتاد و چهار ستون مرمر اضافه کرد و دو مناره سبز میان صفا و مروه بنا کرد. هارون الرشید نیز دو بنای بسیار محترم شهر مکه، یکی خانه‌ای که حضرت محمد (ص) در آن به دنیا آمده بود و دیگری خانه ارقم را، که نخستین نماز جماعت مسلمانان به صورت مخفیانه در آن اقامه شده بود، به مسجد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۰

تبدیل کرد. هزینه این کار را مادر هارون پرداخت. بنای دیگری که در زمان هارون ساخته شد کاخی با چشم‌انداز خانه کعبه بود. این کاخ خانه بلورین نامیده شد. بنای معتبر دیگری که مرکز فرهنگی آن زمان به‌شمار می‌رفت، سرای برمکیان بود. در ایام خلافت معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ق) قسمتی از دیوارهای شبستان غربی و رواقهای مجاور مسجد الحرام فروریخت. علت آن، ریزش خانه زییده، دختر منصور عباسی، بر روی سقف شبستان بود. موفق برادر معتمد هزینه تجدید ساختمان را از بغداد فرستاد و این تعمیر در سال ۲۷۲ هجری قمری با تزیینات بی‌سابقه‌ای پایان یافت. در زمان معتضد عباسی، امیر مکه از خلیفه درخواست کرد که دار الندوه را به مسجدی جداگانه تبدیل کند. پیشنهاد وی پذیرفته شد ... و برای مصونیت کعبه سیل‌برگردانی عمیق در جانب دار الندوه در سمت غربی کعبه حفر کردند ... این تعمیرات سه سال طول کشید و در سال ۲۸۴ هجری قمری خاتمه یافت. در دوران مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق) مسجد الحرام را از جانب غربی توسعه دادند. در سال ۳۱۷ هجری قمری قرمطیان به مکه حمله کردند و دو هزار نفر از زائران خانه خدا را کشتند و زنان و کودکان را به اسیری گرفتند ... مهاجمان گنجینه کعبه را همراه با حجر الاسود به یغما بردند به امید آن که در هجر (از شهرهای احساء) عبادتگاهی بسازند و مردم را به آنجا بکشانند ... سرانجام پس از ۲۲ سال ... حجر الاسود را به جایی که به آن تعلق داشت بازگرداندند. عباسیان در دوران خلافت خود، هرچند به ظاهر، به مکه و مدینه توجه داشتند و غیر از اصلاحاتی که در کعبه انجام دادند، مساجدی در منی، عقبه- محلی که حضرت محمد (ص) با مردم مدینه پیمان بسته بود- و خیف بنا کردند.

گفته شده که حضرت رسول (ص) در خیف مدتی در چادری مقیم شده بودند.

در دوران خلافت فاطمیان و حکومت ایوبیان و ممالیک برجی، وضع مکه و خانه کعبه به همان صورت زمان عباسیان بود. در سال ۳۵۸ هجری جوهر صقلی سردار

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۱

المعز لدین الله فاطمی به مکه آمد و حکومت شرفا را در مکه برقرار کرد که تا این اواخر نیز برقرار بود. شریف مکه در موسم حج امر نگهبانی مکه و مراقبت و سرپرستی حاجیان را عهده دار بود. نخستین شریفی که از طرف معز در مکه حکومت و شرافت یافت جعفر بن محمد بن حسن بن موسی حسنی ملقب به ثائر بود. در زمان او در مکه به نام المعز لدین الله خطبه خوانده می شد. معز که مردی مدبر و دانشمند بود، از این فرصت استفاده کرد و وی را رسماً به ولایت حرمین منصوب نمود. حکومت حرمین تا سال ۴۵۵ هجری قمری در خانواده وی باقی بود، از آن پس به اعقاب برادرش منتقل شد. در زمان صلاح الدین ایوبی، مکثر بن عیسی، که از نواده های جعفر بن محمد بود، شریف مکه شد.

چون او به مردم اجحاف می کرد، صلاح الدین ایوبی حکومت او را ملغی کرد و دستور داد که پس از آن، خطبه به نام خلیفه عباسی و صلاح الدین خوانده شود. پس از مدتی شریف قتاده که نواده شریف عبد الله، برادر شریف جعفر بن محمد بن حسن ثائر بود، در سال ۵۹۷ هجری قمری به حکومت رسید. حکومت شرفا تا سال ۶۳۰ هجری قمری تا حدی مستقل بود؛ ولی از آن پس، شرفا گاهی تابع پادشاهان مصر و زمانی تابع امرای یمن و شام بودند تا اینکه در سال ۹۲۲ هجری قمری که سلطان سلیم اول بر مصر و حرمین تسلط یافت، تابع سلاطین عثمانی شدند. آنان در دوران حکومت ترکان بر جهان اسلام تا روی کار آمدن شریف غالب سرسپردگی خود را نسبت به ترکان حفظ کردند. در زمان شریف غالب، وهابیه (۱۱۱۵-۱۲۰۱ ق) نیرو گرفتند. شریف غالب به کمک محمد علی پاشا، والی مصر از جانب دولت عثمانی، آنها را سرکوب کرد؛ ولی در سال ۱۲۲۸ هجری قمری محمد علی پاشا که قصد داشت مصر را مستقل کند و به حجاز نیز چشم دوخته بود، شریف را اسیر کرد و به مصر فرستاد و شریف یحیی را به جای او گماشت و از آن زمان حکومت حجاز تابع مصر شد. در سال ۱۲۵۶ هجری قمری حجاز از مصر منتزع شد و شریف محمد بن عون رسماً از طرف سلطان عبد المجید

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۲

عثمانی والی مکه گردید؛ ولی بعد از جنگ جهانی اول شریف حسین به سلطنت حجاز رسید، اما طولی نکشید که عبد العزیز بن سعود بر او مسلط شد و شریف حسین را به جزیره قبرس تبعید کرد.

مضافات مکه: منی در سه میلی مکه مانند شعبی (دره ای) است که درازای آن حدود دو میل و پهنایش کم است. به نوشته مقدسی منی شهری است که در یک فرسنگی مکه و درون مرز حرم قرار دارد ... و در روزهای (موسم) حج آباد است و در باقی سال جز نگهبانان کسی در آن نیست ... منی جای قربانی کردن است ... و کمتر شهر اسلامی است که مردم آن در منی خیمه و خرگاهی نداشته باشند ... در آغاز منی از سمت مکه عقبه (گردنه) ای است که جمره (محل رجم شیطان) در آن قرار دارد. به نوشته ابو الفداء، منی بر سر راه عرفات واقع است. حمد الله مستوفی می نویسد: منی در مغرب مسجد الحرام است و جمره عقبه در آخر آن قرار دارد.

جمره عقبه، در پایان منی و به سوی مکه واقع است. البته جزء منی نیست و جمره نخستین بالایی مسجد خیف و به سوی مکه قرار دارد. ابن رسته درباره رمی جمرات می نویسد: از خصوصیات کعبه آن است که در طی قرون تاریخ، مردمی که به حج رفته اند، در محل رمی جمرات با سنگریزه رجم شیطان کرده اند؛ ولی این محل همیشه بدون تغییر بوده و اگر اینجا محل نشانه های شگرف و عجوبه ها نبود می بایست به صورت کوهی (از سنگ ریزه ها) درآمده باشد، در حالی که سیل هرگز آن سنگها را نشسته یا مردمان از

آنجا سنگ برنگرفته‌اند. به نوشته مقدسی، در آغاز منی از طرف مکه عقبه‌ای است که جمره آن را در روز عید (قربان) و در سومین روز (مناسک)

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۳

[تصویر] سنگسار می‌کنند و جمره نخستین نزدیک مسجد خیف و جمره دوم میان آن دو (جمره عقبه و جمره نخستین) واقع است و مسجد کبش نزدیک عقبه (منی) است. (نزدیک) عقبه، چاهها و کارگاهها و قیصریه‌ها و دکانهای خوش ساخت دارد که با سنگ و چوب ساج، میان دو کوه که بر آنها مشرف است، بنا شده‌اند.

مزدلفه محل استقرار حاجیان است که شب را در آنجا می‌مانند و نماز می‌گزارند. به نوشته مقدسی، مزدلفه در یک فرسنگی منی واقع است. نمازخانه، سقاخانه، مناره و چند برکه (آب) نزدیک کوه ثبیر دارد. یاقوت می‌نویسد: از آن جهت آنجا را مزدلفه گفته‌اند که مردم در منی گرد آیند، ولی در آنجا اجتماع و بیتوته کنند. بعضی گفته‌اند که به سبب گردآمدن آدم (ع) و حوا در آنجا مزدلفه خوانده شده است ... و جای آن میان بطن محسر و مأزمین است. حاجیان نماز شام (مغرب) و خفتن (عشا) و صبح را در آنجا می‌خوانند.

میقات در لغت به معنای جای کار و هنگام کار است و در اصطلاح به اماکنی اطلاق می‌شود که حاجیان به موسم حج در آنجا احرام می‌بندند. میقاتها عبارتند از:

ذات عرق در چهل و هشت میلی مکه، که میقات مردم عراق است. پیامبر خدا (ص) در جمادی الآخر سال سوم هجرت، زید بن حارثه را به قرده از سرزمین نجد، که میان ربه و ذات عرق در جاده عراق قرار داشت، فرستاد تا راه کاروان قریش را ببندد. زید بر این کاروان دست یافت. مقدسی می‌نویسد: ذات عرق دیهی است در دو منزلی مکه و جایی خشک با چاههای آب است. در حدیث آمده است که مردم عراق از ذات عرق آغاز به تهلیل می‌کنند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۵

یللم در نزدیکی شهر کوچک سرین میقات مردم یمن است. به نوشته یعقوبی در یلملم حاجیان یمن محرم می‌شوند. مقدسی می‌گوید: پیامبر خدا (ص) یمن را دو میقات قرار داد که در آن دو احرام می‌بندند. (یکی یلملم و دیگری قرن میقات مردم صنعاء و نجد است؛ بنابراین برای دو بخش جنوبی و شمالی یمن دو میقات نهاده شده است). یاقوت درباره یلملم، یکی از دو میقات یمن، می‌نویسد: جایگاهی بوده به فاصله دو شب از مکه و آنجا مردم یمن احرام می‌بستند. در آنجا مسجد معاذ بن جبل (نیز) قرار داشت. او به نقل از مرزوقی می‌نویسد: یلملم کوهی است از ناحیه طایف به فاصله دو شب یا سه شب از آن. بعضی هم یلملم را دره‌ای در آن کوه دانسته‌اند. به نوشته حمد الله مستوفی فاصله یلملم تا مکه بیست و هفت فرسنگ بوده است. یاقوت درباره قرن می‌نویسد: اویس قرنی از مردم آنجا بوده است. فاصله قرن تا حرم (مکه) از راه نجد دو فرسنگ است. قرن تا مکه یک شبانه روز فاصله دارد. میقات مردم مصر (بندر) عیذاب در آن سوی دریای سرخ است. به نوشته یعقوبی، عیذاب بر ساحل دریای شور واقع است که مردم از آنجا به سوی مکه، حجاز و یمن سوار (کشتیها) می‌شوند و بازرگانان طلا و عاج و جز آن را در کشتیها بار می‌کنند و می‌برند. اصطخری در وصف مردم بجه می‌نویسد: زمین ایشان میان حبش (حبشه) و زمین نوبه و زمین مصر و معدن طلا واقع است و از این معدن تا به حصنی بر ساحل دریا، که آن را عیذاب گویند، ده مرحله فاصله است. عیذاب بندری است روبروی جدّه که هر کس از آن سوی (دریا) آید از آنجا احرام بندد. ناصر خسرو نوشته است: بیستم ربیع الاول سال ۴۴۲ هجری قمری به شهر عیذاب رسیدیم ... این شهر بر کنار دریا نهاده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۶

مسجد آدینه دارد ... و متعلق به سلطان مصر است. باجگاهی است که از حبشه و زنگبار و یمن کشتیها آنجا آید ... در این شهر ...

آب چاه و چشمه نباشد، آلبا آب باران و اگر اتفاق افتد و آب باران قطع شود، بجایوان آب به آنجا آرند و بفروشند. ادریسی می‌نویسد:

مردم آنجا سیاهند و آب آشامیدنی آنها از چاه‌هاست ... از عذاب به جدّه می‌روند و پهنای دریا آنجا یک گره دریایی است و میان این دو محل یک شبانه روز فاصله است.

در شهر عذاب والی‌ای از طرف حاکم بجه اقامت دارد که او خود تابع (سلطان مصر) است. مردم عذاب به همه نواحی سرزمین بجه رفت‌وآمد دارند و خرید و فروش می‌کنند، از آنجا روغن و عسل و لبنیات می‌آورند. در شهر عذاب با قایق‌های صیادی ماهیان زیادی را که خوش طعم و خوش خوراکند، صید می‌کنند. یاقوت می‌نویسد:

عذاب شهر (بندری) کوچکی است بر ساحل دریای قلزم. بندرگاه کشتیهایی است که از عدن به سوی صعید (مصر) می‌آیند. ابو الفداء می‌نویسد: درباره اینکه عذاب جزء مصر است یا جای دیگر، اختلاف کرده‌اند. بعضی آن را از نواحی مصر می‌دانند و برخی آن را از شهرهای بجه گرفته‌اند و عده‌ای هم آن را از شهرهای حبشه به شمار آورده‌اند. به هر حال عذاب لنگرگاهی است برای بازرگانان یمن و حاجیانی که از مصر بر کشتی سوار می‌شوند و از عذاب به سوی جدّه می‌روند.

جحفه، میقات مردم شام بود. به گفته یعقوبی جحفه جایگاه قومی از بنی سلیم بوده است. ذو الحلیفه، میقات مردم مدینه و مکه بوده است؛ ولی اهالی مکه به هنگام عمره به جعرانه که با مکه یک مرحله فاصله داشت می‌رفتند و احرام می‌بستند. به نوشته حمد الله مستوفی، از ذو الحلیفه تا مکه یازده روز راه بوده است.

جدّه، بندر مکه و میقات حاجیانی است که از عذاب به مکه می‌آیند، این بندر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۷

پس از تخریب شعبیه در کنار آن بنا شد. به نوشته یعقوبی جدّه از مضافات مکه در ساحل دریا بوده است. اصطخری می‌نویسد: جدّه فرضه مردم مکه است و آبادان، و تجارت آن بسیار است و در حجاز بعد از مکه آبادترین شهر است و بازرگانی مردم آن با مردم پارس (ایران) است. مقدسی درباره این بندر می‌نویسد: بارانداز یمن و مصر است. مردم آن بازرگانان مرفّهی هستند. شهر دارای مسجدی است که در بازار واقع شده و اطراف آن باروست؛ ولی آب مشروب (آشامیدنی) را از راه دور می‌آورند، تعداد ایرانیها در آنجا بسیار است. کاخهای شگفت‌انگیز دارند. کوچه‌های شهر راست و مستقیم و زیباست و هوای (شهر) گرم است. به نوشته ادریسی، جدّه پیش بندر مردم مکه است و میان آن دو، چهل میل فاصله است. جدّه شهر بزرگ و آبادی است.

بازرگانی آن فراوان و مردمش ثروتمند و صاحب اموال فراوانند و حالشان نیکوست ... و بعد از مکه، مردم هیچ شهری از شهرهای حجاز مانند مردم جدّه ثروتمند و نیکو حال نیستند. در جدّه یک والی (فرمانروا) از طرف امیر هاشمی مکه است که صدقات را می‌گیرد و احتیاجات مردم را برمی‌آورد و حقوق آنها را پاس می‌دارد. مردم جدّه کشتیهایی بسیار دارند که به جهات مختلف می‌روند و در جدّه برای صید ماهی صیدگاه بسیار است. ابن جبیر می‌نویسد: جدّه شهر کوچکی است بر ساحل دریای قلزم که بیشتر خانه‌های آن نین (ساخته شده از نی) است و در آنجا مهمانسراهایی با سنگ و گل نیز ساخته‌اند که در طبقه بالای آنها اتاقهایی نین چون حجره‌ها برآورده‌اند و بامهایی دارد که مردم، شب هنگام از گزند گرما بر فراز آنها می‌آسایند. در این روستا آثاری کهن وجود دارد که نشان می‌دهد در روزگار پیشین شهری بوده و اثر دیوار و باروی پیرامون شهر کهن تا امروز (زمان ابن جبیر) باقی است و نیز در آنجا گنبدی باستانی و استوار است که گویند منزل حوّا، بدان هنگام که روی به مکه نهاد، بوده است ... جدّه دو مسجد دارد که به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۸

خلیفه دوم منسوب است. یکی از این دو مسجد دو ستون از چوب آبنوس دارد که برخی بنای آن را به هارون الرشید نسبت می‌دهند. بیشتر مردم این شهر کوچک و اطراف آن، از سادات علوی حسنی و حسینی و جعفری هستند ... در بیرون شهر کاریزهایی است که کهن که وضع آنها دلالت بر قدمتشان دارد. گویند این قسمت‌های (کهن) متعلق به ایرانیها بوده است که در آنجا چاههایی در دل صخره‌ها کنده بودند ... که شمار آنها بیش از سیصد و شصت حلقه چاه بوده است ... بیشتر مردم این (شهر) و اطراف آن از فرقه‌ها و گروههایی هستند که ... بر مذاهب و آیینهای مختلفند ... بر حرمین شریف مکثر بن عیسی، از فرزندان حسن بن علی (ع)، حکومت می‌کند، که مرد خطاکاری است و به نظر می‌رسد که از جنس تبار بزرگوار خود نباشد.

حدیبیه محلی است که قسمتی از آن در حل و قسمت دیگرش در حرم قرار دارد و همانجایی است که کفار قریش راه را بر رسول خدا (ص) بستند ... از حدیبیه تا مسجد الحرام یک روز بیشتر راه است. به نوشته مسعودی، پیامبر (ص) در ذیقعد سال ششم هجرت با هزار و ششصد نفر به قصد حج به حدیبیه آمد ... مشرکان مانع ورود او به مکه شدند. حضرتش در حدیبیه که در نه میلی مکه و بر کنار حرم قرار داشت اقامت کرد. بیعت رضوان نیز در همین سفر بسته شد. یاقوت می‌نویسد:

حدیبیه آبادی ای میانه است و بزرگ نیست و به نام چاهی که آنجاست (بئر علی) و نزدیک مسجد شجره واقع شده، خوانده می‌شود. در اینجا بود که با رسول خدا (ص) بیعت کردند. ابو الفداء می‌گوید: حدیبیه موضعی است که قسمتی از آن در حل و قسمت دیگرش در حرم است و همانجایی است که مشرکان راه را بر رسول خدا (ص) گرفتند و او را از زیارت خانه خدا بازداشتند. به نوشته حمد الله، حدیبیه مقابل حرم قرار دارد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۱۹۹

مسجد شجره، که نام آن بئر علی بوده، در یک فرسخ و نیمی مدینه در کنار جاده مدینه- مکه قرار دارد. شجره میقاتگاه شیعیانی است که از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کنند. مسجد شجره، مسجد کوچکی است که یک طرف طاق آن حدیثی در فضیلت مسجد و نماز، از حضرت رسول (ص) نوشته‌اند. در سمت راست این مسجد به فاصله یک میدان قلعه خرابه بزرگی به نام قلعه حصون العقیق نمایان است. این قلعه که قبل از بعثت پیامبر (ص) از آن یهودیها بود، کم کم روبه ویرانی گذاشت؛ اما آثار آن تا کنون باقی مانده است.

عسفان آبشخوری است میان جحفه و مکه و به نوشته یعقوبی از مضافات مکه است. ادریسی می‌نویسد: عسفان قلعه‌ای است که میان آن و دریا حدود ده میل راه است و آب چاههای آن شیرین است و گروهی از قبیله جهینه در آنجا اقامت دارند. به نوشته یاقوت عسفان آبشخور و ده بزرگی است که مسجد جامع و نخلستانها و مزارع سرسبز دارد و در ۳۶ میلی مکه واقع است. ابو الفداء می‌گوید: استراحتگاهی است برای حاجیان و تا خلیص (که در شمال آن است) یک مرحله فاصله دارد. محصّب جایگاهی است میان مکه و منی و به منی نزدیکتر است و چون ریگزار است به آن محصّب گفته‌اند.

عرفات صحرائی است که جبرئیل (ع) آدم (ع) را به آنجا برد و در معرف نشانند و به او گفت: چون آفتاب غروب کرد، هفت بار به گناهت اعتراف کن؛ از این رو آنجا را معرف (محل اعتراف) یا عرفات گفته‌اند. به نوشته اصطخری، عرفات در حرم نیست، ولی در مرز آن قرار گرفته است. مقدسی می‌نویسد: عرفات دیهی است با کشتزارهای سبز هندوانه و خربزه. مردم مکه در آنجا خانه‌هایی دارند که روز عرفه را در آنجا

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۰

می‌گذرانند. عرفات (عرفه) موقف حاجیان است ... در آنجا سقاخانه‌ها و حوضچه‌ها و قنات پرآبی است. تیری ساخته‌اند که پیشنماز برای دعا پشت آن می‌ایستد و مردم گرد او بر تپه‌های نزدیک به نمازگاه بر کرانه عرفات گرد می‌آیند، ولی هنگام حج توقف در درّه جایز نیست و هر کس پیش از غروب آفتاب از عرفات بیرون آید یک قربانی بر او واجب می‌شود. در مرزهای عرفات نشانه‌های

سفیدی است و در نماز گاه منبری از آجر ساخته‌اند. یاقوت می‌نویسد: عرفه همان عرفات است ... در آنجا جبرئیل (ع) امتها را بر ابراهیم (ع) شناساند ... عده‌ای نیز گویند که آدم (ع) و حوا بعد از فرود آمدن از بهشت یکدیگر را در آنجا شناختند و بعضی نیز گفته‌اند که مردم در آنجا به گناهشان اعتراف می‌کنند.

مأزمین درّه‌ای است میان دو کوه که انتهایش به عرفات می‌پیوندد. در آنجا مسجد و چشمه‌ای است که به عبد الله بن عامر بن کریر منسوب است. به نوشته مقدسی مأزمین به فاصله دو میل جلوتر از عرفات واقع است و آنجا مرز حرم است. یاقوت می‌نویسد: مأزمین تنگنایی است میان مشعر الحرام و عرفات در مکه و این درّه میان دو کوه قرار گرفته و پایانش به بطن عرنه منتهی می‌شود. طایف شهر کوچکی است در دو منزلی جنوب مکه که در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده است. در جاهلیت و اسلام مسکن قبیله ثقیف بوده است و در دوران خلافت امویان ضمیمه حکومت امیر مکه بوده است. ابن رسته می‌نویسد: طایف مخلافی از مخلافهای مکه است. در قرن چهارم شهر کوچکی بوده، هوایی خوش داشته و از آنجا میوه به مکه می‌آورده‌اند. مویزش [معروف] بوده، در اطراف مکه هیچ‌جایی سردتر از سر کوه غزوان که طایف در دامنه آن قرار داشت، نبوده است. در بالای این کوه، آب یخ می‌بسته و باعث اعتدال هوای طایف می‌شده است. صاحب حدود العالم می‌نویسد:

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۱

طایف شهری است خرد بر دامن کوه و از وی ادیم (چرم) خیزد مقدسی در وصف این شهر گفته است: شهری است با هوای خنک شامی و آب سرد. بیشتر میوه‌های مکه از آنجاست ... هرگاه گرما پادشاهان مکه را خسته کند بدانجا روند. طایف خانه قبیله ثقیف و شهری است کوچک و متمدن. آبهایش گوارا و هوایش معتدل و میوه‌اش فراوان است. کشتزارهای به هم پیوسته دارد. انگور بسیار و شیرهای معروف دارد که به همه آفاق می‌برند. بیشتر میوه آنجا را به مکه می‌برند. در طایف بازرگانان ثروتمندی زندگی می‌کنند که ثروت آنها پوستهای دباغی شده بسیار عالی و گرانبه است. به نوشته یاقوت، میان طایف و مکه گردنه‌ای بود به فاصله نصف روز راه تا مکه. صاحب یمن در سال ۴۳۰ هجری راه این گردنه را چنان آباد کرد که در پهنای این راه سه ردیف شتر با بارهایشان حرکت می‌کردند ... طایف به سبب محصور بودن در کوهها در گودی قرار دارد. شهر با دیواری که به گرد آن کشیده شده محصور است. یک قرن بعد از یاقوت، ابو الفداء گفتار او را تأیید می‌کند و می‌نویسد: طایف سردترین نقطه حجاز است و آب در بالای قله کوه آن یخ می‌بندد. ابن بطوطه به محصول باغات خرما، انگور و شفتالو و انجیر طایف اشاره می‌کند و می‌نویسد: مردم طایف میوه‌ها را به رباط ربیع که از بهترین رباطهای مکه است، هدیه می‌برند. میرزا محمد حسین حسینی فراهانی که در سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ هجری قمری طایف را دیده است، می‌نویسد: قصبه طایف در نیم فرسنگی قرن المنازل واقع است و آرامگاه عبد الله بن عباس پسر عموی رسول خدا (ص) در آنجاست که زیارتگاه و گنبد عالی سفیدکاری شده‌ای دارد. رجیع یکی از اماکن حجاز است که میان مکه و طایف قرار دارد. در این منطقه است که اعراب عضل و قاره بر اصحاب رسول خدا (ص) خیانت کردند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۲

تهامه

تهامه همان کرانه باریک موازی با امتداد دریای سرخ است (که میان دریا و جبل السراء واقع شده است). شاید واژه تهامه با واژه تیامتو در بابلی (به معنای دریا) و تهوم در عبری پیوند داشته باشد. جواد علی می‌گوید: من بر آنم که ریشه این واژه سامی کهن است و با شیبه‌های کرانه‌ای بسیار گرم و نمناک (ساحل دریای سرخ) ارتباط دارد. پهنای تهامه در نقاط مختلف کرانه دریا تغییر می‌کند. در بعضی جاها به پنجاه میل می‌رسد.

قسمتی از تهامه را که در مقابل یمن واقع است، «تهامه یمن» گفته‌اند. ارتفاع تهامه یمن در مشرق بیشتر است، به طوری که در این قسمت زمین به تپه‌هایی از سنگهای آهکی و آتشفشانی تبدیل می‌شود. تهامه را به سبب ژرف بودن، غور یا سافله (پایین) نیز گفته‌اند. ابن رسته تهامه را از اقلیم دوم شمرده و می‌نویسد: عاملی از طرف مرزبان (ایرانی) بادیه بر ... تهامه نظارت می‌کرد و خراج آن نواحی را جمع‌آوری می‌کرد. اصطخری درباره محدوده تهامه می‌نویسد: تهامه کوههایی است که در غرب به دریای قلزم، در شرق به ناحیت صعده و نجران، در شمال به مکه و در جنوب به (شهر) صنعاء محدود می‌شود. این وصف ظاهراً منطبق با تهامه یمن است.

زبید مرکز تهامه یمن است. به نوشته ابن خردادبه ناحیه زبید در مقابل ساحل غلافقه و ساحل مندب واقع است. مقدسی می‌نویسد: زبید قصبه تهامه یمن و یکی از دو مادر شهر یمن و جایگاه شاهان است. شهری معتبر و خوش ساخت که به بغداد یمن شهره شده است. در این شهر بازرگانان، دانشمندان، بزرگان و ادیبان زندگی می‌کنند.

زبید برای ساکنانش شهری مبارک است. چاههای آبش شیرین و گرمابه‌هایش پاکیزه است. شهر بارویی از گل (خشت) با چهار دروازه به نامهای دروازه غلافقه، دروازه عدن، دروازه هشام و دروازه شبارق دارد. اطراف شهر دیه‌ها و کشتزارهاست. از مکه جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۷

آبادتر و بزرگتر و مجهزتر است. بیشتر ساختمانهایش از آجر است. خانه‌هایش وسیع و زیباست. مسجد جامع شهر دور از بازارها قرار دارد. یکی از حکام زبید به نام ابن زیاد کاریزی برای شهر کشیده است. در یمن شهری مانند آن نیست. بازارهایش تنگ و باریک و قیمت‌ها گران و میوه در آنجا اندک است. بیشتر خوراک مردم آن ذرت و گاورس است. در سال ۴۱۰ هجری قمری نجاح (نامی) زبید را تصرف و قیس امیر آنجا و غلامش مرجان را زنده به گور کرد و به نام خود سکه زد و با دستگاه خلافت عباسی مرآوده برقرار کرد ... در سال ۴۵۲ هجری قمری به دست کنیزی کشته شد و غلام او کهلان به جایش نشست تا آنکه قاضی محمد بن علی همدانی صلیحی بر زبید دست یافت. در سال ۴۷۳ هجری قمری سعید بن نجاح، علی بن محمد صلیحی را کشت و بر زبید مسلط شد. اندکی بعد در ۴۷۷ احمد بن علی المکرم بر سعید بن نجاح دست یافت ...

و زبید را تصرف کرد. در سال ۴۸۲ جیاش بن نجاح ناگهان بر دار الاماره زبید تاخت و آنجا را تصرف کرد. او به نام عباسیان خطبه خواند (در حالی که صلیحیان به نام خلفای فاطمی مصر خطبه می‌خواندند). وی در سال ۴۹۸ درگذشت. دولت آل انجاح در سال ۵۵۴ هجری قمری به دست علی بن مهدی خارجی منقرض شد. در اواسط سال ۵۶۹ هجری شمس الدوله تورانشاه، برادر صلاح الدین ایوبی، به یمن لشکر کشید. وقتی مصریان به دیوار شهر رسیدند و کسی را در آنجا نیافتند که از پیشرفت آنها جلوگیری کند، نردبانهایی بر دیوار گذاشتند و از آن بالا رفتند و شهر را با خشونت به تصرف درآوردند. امیر زبید، عبد النبی بن علی بن مهدی، با همسرش اسیر شد. شمس الدوله تورانشاه حکومت زبید را به مبارک بن کامل بن منقذ از امرای خود سپرد. در این هنگام در زبید به نام عباسیان خطبه خوانده شد. در سال ۵۷۷ هجری قمری قتلغ آبه بر شهر زبید دست یافت و حطان بن منقذ امیر آنجا را بیرون کرد، ولی اندکی بعد قتلغ آبه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۸

درگذشت و مجدداً حطان بن منقذ بر زبید دست یافت. در سال ۵۷۸ هنگامی که سیف الاسلام طغتکین، برادر صلاح الدین ایوبی، به شهر زبید رسید، حطان بن منقذ به یکی از درهای یمن پناه برد. به نوشته یاقوت زبید شهر مشهوری در یمن است که در روزگار مأمون عباسی به سال ۲۰۴ (به دست محمد بن زیاد) بنا شد. یک قرن بعد از یاقوت، ابو الفداء گفته‌های او را تأیید می‌کند و می‌نویسد: باره‌ای دارد که هشت دروازه دارد و فرضه یمن است. ابن بطوطه که خود زبید را دیده در وصف آنجا می‌گوید:

شهری است بزرگ که جزء خاک یمن به‌شمار می‌رود و تا صنعاء چهل فرسخ فاصله دارد، در کشور یمن بعد از صنعاء شهری به

بزرگی و ثروتمندی زبید نیست، در این شهر باغ بسیار و آب و میوه و موز فراوان است، زبید در میان دشت و دور از دریا واقع است و یکی از مراکز یمن بلکه از زیباترین شهرهای آنجا می‌باشد ... نخل فراوان دارد. مردم آن خوش‌خوی و لطیف‌طبع و زیباروی هستند ... مردم زبید زمستان و تابستان هر روز شنبه را تعطیل می‌کنند و به باغهای خرما می‌روند؛ در این روز کسی از مردم شهر و حتی بیگانگان در خانه نمی‌ماند؛ فروشندگان میوه و حلوا متاع خود را در بیرون شهر عرضه می‌کنند؛ زنهار سوار محمل و شتر می‌شوند و به گردش می‌پردازند ... علما و دانشمندان زبید عموماً مردمی صالح و متدین و امین و دارای مکارم اخلاقند. عثر شهری است در تهامه یمن. به نوشته یعقوبی از مضافات مکه است که در ساحل دریا و از سواحل (تهامه) یمن به‌شمار می‌رود. مقدسی در وصف آن می‌نویسد:

ناحیت با اعتباری است، پادشاهی جداگانه دارد. شهرهایش زیبایند. عثر شهری بزرگ، نیکو و پرآوازه است. قصبه آن ناحیت و درگاه صنعاء و صعده به‌شمار می‌رود. بازاری آباد و مسجد جامعی زیبا دارد ... آب (آشامیدنی) را از راه دور می‌آورند گرمابه‌هایش کثیف است. به گفته یاقوت میان این شهر و مکه ده روز راه فاصله است ... فواید آنجا جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۰۹ در سال به پانصد هزار دینار می‌رسد.

حلی را نخستین بار ابن خردادبه، ضمن سخن از راه خولان‌ذی‌سحیم به مکه یاد کرده است. حلی از شهرهای ناحیه عثر بود. مقدسی در وصف آن می‌نویسد: بندری آبادان و مرفه است و در آن همه‌گونه آسایش وجود دارد. به نوشته ادریسی، حلی شهر کوچکی است و فرمانروایش از مردم آنجا و از طرف امیر تهامه انتخاب می‌شود. این شهر پیش‌بندر کسانی است که از یمن به آنجا می‌آیند و از قلمز به بالا می‌روند. در حلی از واردشوندگان و خارج‌شوندگان باج گرفته می‌شود و همه‌چیز به آنجا آورده می‌شود. از حلی از راه خشکی تا شهر عثر در جنوب پنج روز راه است. یاقوت به نقل از عماره یمنی می‌گوید: حلی شهری در یمن و بر ساحل دریا واقع است؛ میان آن و سرّین یک روز راه و تا مکه هشت روز راه فاصله است. یک قرن بعد از یاقوت، ابو الفداء اشاره می‌کند که حلی در ناحیه عثر به حلی بن یعقوب معروف است. بعضی حلی را از اعمال زبید می‌دانند، ابن خلدون می‌نویسد: عثر و حلی و شرحه از اعمال بنی‌طرف و در دست سلیمان بن‌طرف بود ... تا آنکه سلیمان به اطاعت ابو الجیش بن زیاد درآمد؛ سپس این نواحی به دست سلیمانان از بنی‌الحسن، که از امرای مکه بودند، افتاد.

شرحه یکی از بنادر تهامه یمن است، نخستین بار ابن خردادبه به دنبال مخلافهای حکم و جازان بندرگاه شرحه را نیز نام می‌برد. یعقوبی این شهر را از منازل میان مکه تا یمن و بر کنار دریا به نام شرحه القریض دانسته است. مقدسی در وصف آن می‌نویسد: شهری است بر کرانه دریا. انبار ذرت عدن و جدّه در آنجاست. شهر از خشت ساخته شده و آب مشروب آن را از راه دور می‌آورند، مسجد جامع شهر بر کرانه دریا واقع است. به نوشته یاقوت، شرحه از نواحی مکه و در ابتدای سرزمین یمن واقع است جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۰

و همانجایی است که ناحیه عثر قرار داشت. همو گوید که در حدیث اسود عبسی در کتاب حاشیه به خط ابن حاضنه دیدم که گفته بود، زرزر بن صهیب شرحی، مولای خاندان جبیر بن مطعم قرشی، از آنجا بود که عطاء از او روایت شنیده و سفیان بن عیینه از او روایت کرده، وی مردی پرهیزگار بوده است. ابو الفداء می‌نویسد: شرحه بندری بر ساحل دریاست که خانه‌هایش از نی ساخته شده و طاقهای چوبی دارد.

سرّین به گفته ابن خردادبه از منازل میان راه مکه تا عمان بوده است. نوشته‌اند از مضافات مکه بر ساحل دریا بوده است. اصطخری در وصف آنجا می‌نویسد: سرّین مرز میان یمن و حجاز است، چون از مرز سرّین بیرون شوی به ناحیت یلملم رسی. سرّین شهری کوچک و دارای دژی بوده است. جامع آن نزدیک دروازه قرار داشت.

شهر دارای یک کارگاه (؟) بوده است. سرّین فرضه سروات است که مرکز حبوبات و خرما و عسل فراوان (تهامه یمن) بوده است. به نوشته ادریسی، سرّین شهری است بر ساحل دریا و فاصله آن تا حلی پنج روز راه است. قلعه‌ای استوار و خوش جایگاه دارد. آبش فراوان است. فرمانروای آن حقوق مرسوم (گمرکی) را از کشتیهایی که در دریای سرخ از بالا- به پایین و بالعکس به این بندر وارد می‌شوند و از کالاهای بازرگانی و برده تأمین می‌کند که نیمی از آن را به فرمانروای تهامه و نیم دیگر را به امیر هاشمی مکه می‌پردازد. به نوشته یاقوت، سرّین به لفظ تشبیه شهر کوچکی نزدیک مکه بر ساحل دریاست که میانشان چهار روز راه و میان آن و جدّه پنج روز راه است. ابو الفداء فاصله مکه و سرّین را به فرسخ، نوزده فرسخ ذکر کرده است. ابن خلدون می‌نویسد: این شهر در انتهای تهامه یمن است که بر ساحل دریا قرار دارد. بارو ندارد و خانه‌هایش نین است. راجح بن قتاده در سال ۶۵۰ هجری قمری آنجا را تصرف کرد. دژ آن نیم مرحله با

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۱

شهر فاصله دارد.

مخا، شهر بندری تهامه یمن که در ساحل بحر قلزم و در دهانه باب المندب قرار دارد. به نوشته مسعودی، محل معروف به مندب ... تنگترین گذرگاههای دریای سرخ است؛ زیرا عرض آن فقط یک میل است و بر ساحل آن مخا قرار دارد. مقدسی در وصف مخا می‌نویسد: شهری آباد از نواحی زبید است که روغن بسیار دارد. آب شهر از چشمه‌ای است که بیرون آن قرار دارد. جامع شهر نزدیک چشمه و بر کرانه دریا واقع است.

غلافقه شهر و بندری در ساحل دریای سرخ است. به نوشته ابن خردادبه ساحل غلافقه در مقابل زبید قرار دارد. یعقوبی می‌نویسد: غلافقه مقابل جزیره دهلک، که جزیره نجاشی نام دارد، واقع است. به نوشته مسعودی، غلافقه زبید که اکنون (یعنی قرن چهارم) قلمرو ابن زیاد (ابو الجیش بن زیاد) است، مجاور مخا واقع است. به نوشته ادریسی غلافقه مخلافی است در خشکی ... مردم قلعه (آن) متمدند (شهریند). شهر بر همان ساحلی است که بندرگاه زبید واقع است و با آن پنجاه میل فاصله دارد. به نوشته یاقوت غلافقه شهری بر ساحل دریای یمن و برابر زبید است که لنگرگاهی دارد. فاصله آن تا زبید پانزده میل است و مسافران با کشتی از زبید به آنجا می‌روند. ابو الفداء از قول العزیزی می‌نویسد: زبید را ساحلی است که به غلافقه معروف است و میانشان پانزده میل فاصله است. همو در جای دیگر می‌نویسد: غلافقه پیش‌بندر زبید است و میانشان چهل میل فاصله است. احتمالاً این فاصله میان دو شهر زبید و غلافقه بوده است؛ ولی به نظر می‌رسد منظور یاقوت از اینکه گفته است فاصله زبید و غلافقه پانزده میل است، فاصله میان دو ساحل زبید و ساحل غلافقه باشد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۲

یمن و تقسیمات آن

یمن در جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان واقع است و از دو بخش شمالی و جنوبی تشکیل شده است. یمن شمالی (جمهوری یمن شمالی) از شمال به کشور عربستان، از مشرق و جنوب شرقی به جمهوری یمن جنوبی، از جنوب به باب المندب و از مغرب به دریای سرخ محدود است. این جمهوری قسمتی از سرزمین پادشاهی قدیم سبأ بوده است. یمن جنوبی که در منتهی الیه جنوب جزیره العرب قرار دارد، از شمال به عربستان سعودی از مشرق به شیخ‌نشینهای شبه‌جزیره عمان، از جنوب به دریای عرب (از متفرعات اقیانوس)، از مغرب به یمن شمالی، از جنوب غربی به باب المندب محدود است. یمن جنوبی در قدیم بیشتر به نام حضرموت معروف بوده است. بعد از اینکه یمن شمالی به استقلال رسید سکنه یمن جنوبی نیز خواهان استقلال شدند، ولی مشکلات سیاسی مانع این امر شد و این سرزمین که به عدن معروف بود، به صورت شیخ‌نشین اداره می‌شد تا اینکه در سال ۱۹۶۸

میلادی به استقلال رسید. به عقیده برخی از دانشمندان مرزهای یمن در قدیم از تثلیث شروع می‌شده تا صنعاء و سپس تا حضرموت، شحر و عمان، عدن ابین و تهامه (در ساحل دریای سرخ) ادامه داشته است. کوههای سراة از شمال تا جنوب یمن تا سواحل دریای عرب امتداد داشته است و در لابلای آن درّه‌هایی بود که آب باران در آن روان می‌شد. ناحیه یمن بیشتر از سنگهای ماسه‌ای و لایه‌های ته‌نشین به وجود آمده است. در این سرزمین حرّه‌های زیادی وجود دارد که برخی از جهانگردان از آنها یاد کرده‌اند؛ مانند ارحب در شمال صنعاء که مردم از آن برای خانه‌سازی سنگ سیاه استخراج می‌کنند. در نزدیکی ذمار آتشفشان و در بخش شمالی وادی ابرد و درّه میان صرواح و مأرب زمینهای حرّه یافت می‌شود. مناطق آتشفشانی در قسمتهایی از عربستان جنوبی نیز مانند حضرموت، عدن، عمان و الریح الخالی وجود دارد که از سنگهای آتشفشانی در کارهای ساختمانی استفاده می‌شود. جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۳

به نوشته جواد علی، نیبور، سیاح معروف می‌گوید: مردم یمن گوگرد را از کوهی در مشرق ذمار استخراج می‌کردند. چون سرزمین یمن و بیشتر نواحی شبه‌جزیره عرب به شیوه‌ای فنی بررسی نشده و کارشناسان آزموده بدان گام نهاده‌اند، بدشواری می‌توان از معادن و گونه خاک این مناطق در تمدن قبل از اسلام سخن گفت. فلزات به‌دست آمده از ویرانه‌ها و حفاریهای آثار باستانی یمن نشان‌دهنده وجود شمشیرهای (مرغوب) آبدار و برنده در جاهلیت و اسلام در این سرزمین بوده است. جواد علی به نقل از نیبور می‌نویسد: در صعد و دیگر جاها معدنیایی بوده که از آن آهن استخراج می‌شده است. همدانی جغرافیادان عرب نیز ضمن اشاره به معدنیهای طلا و نقره یمن گفته است که این دو فلز از معادن رضواض، آهن از معادن نقم و غمدان و فصوص البقران و عقیق سعوانی (منسوب به وادی سعوان) از معادن شهاره و عیشان در کوههای ناحیه همدان یمن استخراج می‌شده است. از برخی معادن مزبور که به روزگار قبل از اسلام مورد استفاده بوده، در روزگار اسلامی نیز بهره‌برداری می‌شده است. آب و هوای یمن به گونه‌ای است که هر نوع گیاهی در آن می‌روید؛ زیرا هوای تهامه گرم و مرطوب، ارتفاعات معتدل و هوا لطیف است. بیشتر فراورده‌های کشاورزی از این سرزمین به دست می‌آید.

برای استفاده بیشتر از زمینها، کشاورزان بلندپایه را به صورت مدرّج و پلکانی درآورده‌اند تا آب باران را در آن نگهداری کنند. مردم یمن سالها پیش از اسلام متنوعترین گونه‌های محصولات را می‌کاشته‌اند و نام عربستان خوشبخت و عربستان سبز براستی سزاوار این منطقه است. از محصولات یمن تاک، انار، سیب، زردآلو، بخور، کندر، صمغ، مرّ و ... است و در مناطق باران‌خیز غلات، سبزیها و تره‌بار کشت می‌شود. در منطقه یمن و جنوب عربستان از اسب، استر و خر (الایغ) استفاده می‌شده است؛ خصوصاً از استر که در زندگی عربها افزون بر سواری جنبه خودنمایی نیز داشته است. در یمن و نواحی جنوب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۴

عربستان دامداری نیز پررونق بوده است. در این مناطق جاندارانی چون پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، گربه وحشی، کفتار، گاو وحشی، خر وحشی، شترمرغ، آهو، سوسمار، موش صحرایی و پرندگان چون عقاب، باز، کرکس، جغد، کلاغ، شانه‌به‌سر (هدهد)، کبوتر، هزارستان و گنجشک وجود دارد. نخستین دولت حاکم بر یمن و جنوب عربستان، دولت معینی است که در ناحیه جوف یمن (جوف جنوبی) روی کار آمد و قسمت اعظم عربستان جنوبی زیر سلطه آنان بود. معین در اصل معان (که در تورات به صورتهای ماعون و معون و معین برای نامیدن محل این قوم آمده) بوده است به معنای چشمه آب. پایتخت معین شهر قرناو بود که در جوف جنوبی، شمال شرقی صنعاء قرار داشت. به نظر می‌رسد قرناو همان شهر معین در ۱۱۰ کیلومتری شمال مأرب باشد. معینی‌ها برای تجارت با شمال مهاجرنشینیهایی در منطقه یمن و قسمت غربی و شمال عربستان به وجود آورده بودند و کالاهای تجارتي را از ساحل جنوبی عربستان از بنادر قان (حصن غراب)، ظفار (بندر مهره)، شبوه (پایتخت حضرموت)، تمنع (پایتخت دولت قتبان)، وادی

خریب، مأرب (پایتخت سبأ)، جوف معین و نجران به سوی شمال می‌آوردند. بعدها سبئیان، که در جنوب معین و شمال قتبان و شمال غربی حضرموت زندگی می‌کردند، به جای معینیان نشستند و بتدریج اسم و شهرت آنان بر سایر ممالک مجاور غلبه کرد. شهرت سبأ در میان مسلمانان به لحاظ آمدن نام آن در قرآن و شرح و بسطی که در روایات اسلامی از قصص تورات و کتب یهود اخذ شده، بوده است. پایتخت دولت سبئیان در ابتدا شهر صرواح واقع در مغرب مأرب بود و سپس شهر مأرب واقع در شصت میلی مشرق صنعاء پایتخت شد. این شهر در ارتفاع ۳۹۰۰ پا از سطح دریا قرار داشت و محل تلاقی چند راه بازرگانی بود که سرزمین کندر و بخور را به بنادر مدیترانه پیوند می‌داد. سد مأرب از بناهای مشهور این شهر است که آن جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۵

را یکی از مکرب‌های (مقرب) سبأ به نام ایتعمر (یتعمر- یعمر عربی) که در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد حکومت داشته است، به انجام رسانید. بنای سد را پدر ایتعمر آغاز کرده بود. در اواخر دوران سبئیان، جنگهای داخلی یمن باعث تحولاتی در آن خطه و به وجود آمدن دولتهای تازه‌ای در عرصه سیاست یمن شد. یکی از آن دولتها امرای قلعه معروف زیدان واقع در ظفار بود. ظفار از شهرهای جنوبی یمن بود که در هفده کیلومتری جنوب غربی یریم قرار داشت و بعدها پایتخت دولت حمیر «هاماوران» شد و اکنون خرابه‌های آن در جنوب صنعاء، پایتخت فعلی یمن، قرار دارد. این شهر غیر از ظفاری است که در سرزمین مهره بر ساحل دریای عرب (اقیانوس هند) واقع است. پس از سبئیان حمیریان بر روی کار آمدند. مرکز حکومتی آنها از مأرب به ظفار (جنوب صنعاء) انتقال یافت. حمیریان سراسر یمن و راههای تجارتی را تحت نفوذ خود درآوردند. به نوشته حتی، کلمه حومریتی برای نخستین بار در کتاب گردش به دور دریای عرب (حدود سال ۶۰ م) آمده و از آن پس در کتاب پلین بدان برمی‌خوریم.

حمیریان خویشاوند سبئیان به شمار می‌رفتند که بعدها وارث فرهنگ و بازرگانی آنها شدند. جمع‌آوری کندر و بخور که پیوسته جنبه تقدس دینی داشته، منبع اساسی درآمد این دولت بزرگ بوده است. یونانیان و رومیان ظفار را سیفار یا سفار (که در سفر تکوین آمده و به معنای شهر داخلی است) می‌نامیده‌اند. این شهر در صد میلی شمال شرقی بندر مخا بر سر راه صنعاء بوده است. ظفار در عربستان جنوبی مقام مأرب، پایتخت سبأ، و قرناو، پایتخت دولت معین، را به دست آورد و هنوز آثار آن بر اوج کوه مدوری به نزدیک شهر برم در یمن دیده می‌شود.

می‌گویند یکی از پادشاهان حمیری به نام لیشرح بن یحصب که در قرن اول میلادی می‌زیست، قصر غمدان را در صنعاء بنا کرد. حمیریان شهرنشین برای آنکه از هجوم ناگهانی بدویان محفوظ بمانند قصرهای محکم و استواری ساختند. به گفته دو جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۶

جغرافیادان معروف، همدانی و یاقوت، غمدان کاخی بیست طبقه بوده و هر طبقه آن بیست ذراع ارتفاع داشته است. این کاخ از سنگ گرانیت و سماق و مرمر ساخته شده و دربار پادشاه در طبقه بالای آن بود. سقف آن را از تخته‌سنگی بسیار شفاف پوشانیده بودند؛ به‌طوری که انسان می‌توانست از میان آن آسمان را ببیند و کلاغ را از غلیوچ بازشناسد. نماهای چهارگانه قصر از سنگهای الوان به رنگهای سپید، سرخ، زرد و سبز بود. در چهار پایه اصلی بنا چهار مجسمه شیر از مس (که شباهت با شیر واقعی داشت) ساخته شده بود که هرگاه باد به آن مجسمه‌ها می‌وزید از دهانش صدای غرش خارج می‌شد. غمدان تا هنگام ظهور اسلام پابرجا بود و ظاهراً در جنگهایی که برای گسترش اسلام صورت گرفت از میان رفت. از اواسط قرن چهارم میلادی (ظاهراً در حدود ۳۵۴-۳۵۵ و به قولی میان سالهای ۳۴۱ و ۳۴۶) نصرانیت در یمن رواج یافت. بر حسب روایات این کار را تئوفیلوس، معروف به هندی، در زمان امپراتور روم کنستانتین (۳۶۱-۳۷۷ م)، انجام داد. از آن پس در ظفار و عدن به اجازه پادشاه حمیر کلیساهایی بنا کردند که ظاهراً استیلای حبشه در همان اوان به گسترش این دین کمک کرد. در عهد آناستاسیوس، امپراتور روم (۴۹۱-۵۱۸ م)، مسیحیت در میان حمیری‌ها رواج بیشتری یافت و امپراتوری روم با ملوک حمیر روابطی منظم برقرار کرد. در اوایل قرن ششم میلادی (شاید

در حدود ۵۱۵ م) زرعه یا پنیهاس معروف به ذونواس (یوسف)، که بر ضد حکمران یمنی لخیعه ینوف ذوشناتر ... خروج کرد، حمیری‌ها را مغلوب ساخت و خود پادشاه یمن شد و دین یهود را پذیرفت. ذونواس به آزار و اذیت مسیحیان پرداخت. اختلاف پیروان دو دین یکتاپرستی، در عربستان جنوبی سرانجام به دشمنی گرایید و باعث کشتار مسیحیان نجران در سال ۵۲۳ میلادی شد. بعد از کشتار مسیحیان در نجران، آوگوست، قیصر روم، به سرداری آلیوس گالوس به عربستان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۷

لشکر کشید و نجران و نشق و کمیته را فتح کرد و تا مارب، پایتخت سبأ و جنوب شرقی آن هم پیش رفت. سپاه روم مدتی مارب را محاصره کرد، ولی پس از شش روز به دلیل بی‌آبی بدون کامیابی عربستان را رها کرد و به مصر بازگشت. رومیان ناکامی در لشکرکشی دو ساله را به یمن بیشتر نتیجه خیانت نبطیان در راهنمایی می‌دانند؛ ولی خرابیهایی که این لشکرکشی در خاک سبأ ایجاد کرد در تنزل رونق آن مملکت و شاید ضعف آن دولت در یمن بی‌تأثیر نبوده است. ایجاد راه دریایی در بحر قلزم موجب شد تا روم با حبشه افریقا (دولت اکسوم) ارتباط برقرار کند. این ارتباط حبشه را که دشمن دیرینه یمن بود، بر ضد دول عربستان جنوبی تقویت کرد. بعدها که دعوات رومی نصرانیت را در حبشه گسترش دادند، در حبشه مسیحی تحولی ایجاد شد. حبشی‌ها دو بار در سالهای ۵۲۳ و ۵۲۵ به یمن حمله کردند. حمله دوم حبشه در سال ۵۲۵، که در زمان پادشاهی کالب الاصبیحه بود، به سرداری آریاط و ابرهه (ابراهیم)، که تابع آریاط بود، انجام گرفت. در اواخر بهار یا اوایل تابستان (سال ۵۲۵) این دو سردار یمن را گرفتند. آریاط به صنعاء وارد شد و ابرهه در جند در مشرق شهر تعز سکنا گرفت. چندی بعد ابرهه بر آریاط شورید و او را کشت. در حدود سالهای ۵۳۳-۵۳۴ میلادی ابرهه کار یمن را مستقیماً خود به دست گرفت. او در صنعاء کلیسایی به نام قلیس (یونانی کلیسا) بنا کرد و خواست آن را مرکز حج اعراب قرار دهد، ولی کامیاب نشد. در جنگهای ایران و روم که در سنه ۵۴۰ مسیحی شروع شد، دولت روم در تلاش بود تا ابرهه را بر ضد ایران برانگیزد. عاقبت به تحریک روم ابرهه به ایران لشکرکشی کرد. به عقیده برخی، سپاه ابرهه همان اصحاب فیل است که قصد خرابی کعبه را داشته‌اند. لشکرکشی مذکور مدتی قبل از ولادت حضرت رسول (ص) بوده است نه مقارن با ولادت آن حضرت که برخی از مورخین مسلمان آن را عام الفیل دانسته‌اند. محمد بن سائب کلبی که بغوی از او در تفسیر سوره فیل نقل کرده، حمله ابرهه را به مکه ۲۳ سال قبل از ولادت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۸

پیامبر (ص) دانسته است.

قهرمان نهضت عربان برای رهایی یمن از تسلط حبشیان، چنانکه روایات می‌گویند، سیف بن ذی یزن است که از نژاد شاهان قدیم حمیر بود. کوشش موفقیت‌آمیز سیف در داستانهای مثنوی عرب مقامی معتبر دارد. سیف که به کمک ایرانیان بر یمن چیره شده بود اداره امور یمن را به روش مختلط (ایران و یمن) انجام می‌داد. او اسما فرمانروا شد و در قصر غمدان که به دوران حبشیان ساخته شده بود، اقامت گزید؛ ولی چندی بعد به دست مخالفان خود کشته شد و ایرانیان تا فتح یمن به دست مسلمانان یمن را اداره می‌کردند. درباره فتح یمن، بلاذری می‌نویسد: چون خبر پیروزیهای پیامبر (ص) به مردم یمن رسید، هیأت‌هایی از ایشان نزد وی آمدند و رسول خدا (ص) عهدنامه‌هایی برای آنان نوشت مبنی بر آنکه آنچه از اموال و اراضی و دفائن قبل از تنظیم عهدنامه در دست ایشان است باقی باشد. پیامبر (ص) اداره هر گوشه از سرزمین جنوبی عربستان را به یکی از صحابه واگذار کرد. خالد بن سعید بن عاص را به امارت صنعاء و اطراف آن فرستاد؛ مهاجر بن ابی امیه بن مغیره مخزومی را والی شهر صنعاء کرد؛ زیاد بن لبید را والی حضرموت ساخت؛ ابو موسی اشعری را بر زبید و رمح و عدن و سواحل امارت داد و عمرو بن حزم انصاری را والی نجران کرد. حمزه اصفهانی از چند والی ایرانی یمن قبل از اسلام یاد می‌کند.

پس از تسلط مسلمانان بر یمن، این سرزمین به صورت مخلافهای متعدد اداره می‌شد. مخلاف برابر با کوره (یعنی ناحیه) در نزد

مردم عراق بوده است و هر مخالف را نامی بود که به آن شناخته می‌شد ... و به تعبیر دیگر مخالف برابر با جند (اردوگاه) در نزد مردم شام بوده است. ابن خردادبه نخستین جغرافیادانی است که مخالفین یمن را نام برده و فاصله هر مخالف را تا مخالف دیگر بیان می‌کند. به نوشته یعقوبی یمن جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۲۱۸

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۱۹

هشتاد و چهار مخالف دارد که مانند استانها و شهرهایند.

به لحاظ وسعت اطلاعات درباره مخالفهای یمن و اسامی بسیار نامأنوس ضبط شده در کتب جغرافیایی که همه آنها بدون شرح و تفصیلند، به همین مقدار که گفته شد بسنده می‌کنیم و فقط به بعضی شهرهای یمن مانند صنعاء که بعد از اسلام نیز اهمیت داشته‌اند، اشاره می‌کنیم.

از صنعای قبل از اسلام و تاریخ آن سخن گفتیم؛ ولی این شهر به لحاظ قدمت و عظمتش در دوران اسلام نیز از مراکز مهم یمن به‌شمار می‌رفته است. ابن رسته در وصف آن می‌نویسد: صنعاء پایتخت یمن است. در یمن، تهامه و حجاز شهری بزرگتر، پرجمعیت‌تر، پربرکت‌تر و اصیلتر ... از شهر صنعاء نیست. صنعاء شهری است کوهستانی - بیابانی، دارای هوای معتدل و خوشگوار که در تمام سال یکنواخت و شبیه به هوای لطیف بهاری است ... اکثر خانه‌های آن با گچ و آجر و سنگهای ظریف و صاف مزین شده است ... و کف بعضی از خانه‌ها را با آجر و گچ پوشانیده‌اند. در قدیم این شهر حصار نداشت، ولی بعد از فتنه ابن یعفر، پادشاه آن بارویی به دور شهر ساخت. شهر را خیابانی به دو نیمه تقسیم می‌کند. دو طرف این خیابان کاخهایی از سنگ و آجر ساخته شده و تمام کوچه‌های شهر به همین خیابان باز می‌شود. بازار شهر در جهت قبله قرار دارد ... مسجد جامع شهر نزدیک حصار شهر و از سنگ و گچ ساخته شده است، گفته‌اند؛ این مسجد به امر حضرت رسول (ص) و در زمان او بنا شده است. مسجد صنعاء ۲۲ مناره داشت که در هر نماز از همه مناره‌های آن به تسلسل اذان گفته می‌شد.

به نوشته اصطخری، صنعاء جایگاه پادشاهان یمن بوده است و بنایی عظیم در آن است که اکنون ویران شده و به صورت تلی بزرگ باقی مانده که آن را غمدان گویند. صاحب حدود العالم در وصف صنعاء می‌نویسد: قصبه یمن است، شهری است خرم و آبادان و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۰

هرچه از بیشتر نواحی یمن خیزد از این شهر (نیز) خیزد ... و گندم و کشتهای دیگرشان به سالی دوبار ثمر دهد و جو سه بار یا چهار بار از غایت اعتدال هوا. این شهر باره‌ای دارد از سنگ و گویند که نخستین بنایی که از پس طوفان کرده‌اند، این است. مقدسی در وصف صنعاء می‌نویسد: قصبه (مرکز) نجد (ارتفاعات) یمن است، سابقاً از زبید بزرگتر و آبادتر بود ... ولی امروز در مانده [کم‌اهمیت‌تر از آن] شده است، اما شهری مرفه، پر میوه و ارزان است، نان خوب و بازرگانی سودمند دارد. اکنون که کوچکتر شده، باز هم خوش‌بنا و بازارش گشاده است، ساختمانهایش به کوفه مانند، همه از آجر است، جامعی زیبا در یک سمت شهر دارد. همچنین می‌نویسد: خود صنعاء یکی از مخالفهای یمن است. در جای دیگر می‌نویسد: بیشتر مردم صنعاء و صعهه پیرو ابو حنیفه‌اند و مساجد جامع در دست ایشان است. یاقوت می‌نویسد: چنانکه گفته‌اند صنعاء به لحاظ بسیاری میوه‌هایش و گوارایی آب‌هایش به دمشق شباهت دارد. ابو الفداء به نقل از العیزی می‌نویسد: صنعاء بازارهای بزرگ و کالاهای بازرگانی بسیار دارد. ظاهراً به نوشته حمد الله مستوفی، صنعاء دیگر حکم پایتخت یمن را نداشته است، می‌نویسد: اکنون دار الملک یمن شهر تعز است، ولی صنعاء را آب و هوا چنان سازگار است که چهار فصل در آن دیده می‌شود.

مأرب شهری است در جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان که در گذشته پایتخت دولت سبأ بوده است. خرابه‌های شهر قدیمی مأرب هم‌اکنون در شمال شرقی صنعاء دیده می‌شود. خرابه‌های این شهر در دشتی که ارتفاعش از سطح دریا ۱/۱۶۰ متر است قرار دارد. وادی اذنه هم‌اکنون نیز آنجا را مشروب می‌کند. قصبه مأرب امروز در آن ناحیه بر سر پشته‌ای (تپه‌ای) در شمال شرقی صنعاء قرار

دارد. مأرب، مرکز دولت سبأ،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۱

بر سر راه کاروانی بخور قرار داشته است. این شهر قبل از اسلام بر اثر سیل عرم ویران شد.

بعد از اسلام نخستین جغرافیادانی که از مأرب نام برده، ابن خردادبه است که هنگام سخن از مخلافهای یمن؛ ده مأرب را جزء مخلاف أعلـا و أنعم و ... یاد کرده است. به نوشته یعقوبی مأرب خود مخلافی از ۸۴ مخلاف یمن بوده است. اصطخری در آغاز قرن چهارم هجری قمری از مأرب نام برده و از آبگیری که به دیار سبأ بوده و سدی بر آن بسته بودند سخن گفته است. صاحب حدود سبأ را از شهرکهای بانعمت و مردم بسیار یاد کرده است. به نوشته مقدسی سبأ ناحیتی است که در پیرامونش چند دهکده منبردار هست و قصبه‌ای آباد دارد. ادریسی می‌نویسد: شهر سبأ (مأرب) اکنون ویران است ... فاصله آن تا ظفار سه مرحله است و دهی است که در قدیم شهری بزرگ و آباد و پرجمعیت بوده است در آنجا کاخ سلیمان بن داوود (ع) بوده که به کاخ صرواح معروف بوده است. در حال حاضر (زمان ادریسی) جز تله‌ها و ویرانه‌ها چیزی از آن کاخ باقی نمانده است. به نوشته ابو الفداء مأرب پایتخت تابعه یمن و در پایان کوههای حضرموت بوده است. او نام آن را به نام بانی‌اش یشجب بن یعرب بن قحطان خوانده است. آثار باقیمانده از سبأ و مأرب را چند سیاح خارجی در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، از کتیبه‌های موجود در خرابه‌های شهر سبأ (مأرب) شناسایی کرده‌اند.

صعده شهر و ناحیه‌ای است در شمال یمن با معادن آهن که استخراج آن دشوار است. از آنجا سنگ جزع یمانی صادر می‌کنند. صعده یکی از مخلافهای یمن بوده که

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۲

قبیله خولان در آن سکونت داشته‌اند. به نوشته اصطخری صعده شهری آبادان و محل بازرگانی است. پوستی که به نجران و جرس و طایف می‌برند، بیشتر از صعده می‌آید و حسینیان آنجا مقام دارند. صعده در سرزمین خولان بن عمرو بن الحاف قرار داشته که در جاهلیت جماع خوانده می‌شده است و همان روزگار در آنجا کاخ استواری بوده است. صاحب حدود می‌نویسد: صعده شهری است آبادان با مردم بسیار و بازرگانانی از بصره. در قدیم جایگاه پادشاهان یمن بوده است. صعده چرم بسیار و نعلین یمنی دارد. به نوشته مقدسی، (صنعتگران) آنجا ظرفهایی از پوست و فرشهای زیبا و چرم نیکو می‌ساخته‌اند، صعده شهر علویان و اقطاع ایشان بوده است. ادریسی می‌نویسد:

بوستهای دباغی شده را از صعده به حجاز می‌بردند. یاقوت اطلاعات جغرافیادانهای قبل از خود را درباره صعده نقل کرده و از یکی از دهات آباد صعده به نام اعمشیه که در ۲۵ میلی آن بوده، نام برده است.

تعز شهری مرکزی که در جنوب یمن، در ۵۱ کیلومتری شمال شهر مخابر دامنه جبل صبر واقع است و فاصله آن تا شهر زبید سه مرحله و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۷۴ متر است. شهر قدیمی آن، دیواری بزرگ با دروازه‌های فراوان و بازاری بزرگ داشته است. تعز شهری قدیمی است که بسیاری از بناهای آن در شورشهای قرن نوزدهم میلادی ویران شده است. در شهر مساجد زیبایی وجود دارد که به دوران رسولیان یمن (از ۶۲۸ تا ۸۵۸ ق/ ۱۲۲۹-۱۴۵۴ م) ساخته شده است. این مساجد از بزرگی و عظمت شهر حکایت می‌کند. یاقوت در وصف قلعه آن می‌نویسد: قلعه بزرگ تعز از قلعه‌های مشهور یمن بوده است. یک قرن بعد، ابو الفداء می‌نویسد: در زمان ما تعز جایگاه پادشاهان یمن است و قلعه آن که در کوههاست، بر تهامه و سرزمین زبید سایه افکنده

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۳

است و بالای شهر تعز باغ و بوستانهایی است که به آن صهله گفته‌اند و امیر یمن آب را از کوهها بدانجا جاری ساخته و در میان بوستانها بنای بزرگی ساخته است. ابن بطوطه سیاح مغربی که از یمن دیدن کرده در وصف تعز می‌نویسد: از بزرگترین و نیکوترین

شهرهای یمن است. مردمی خشن و متکبر دارد. این شهر سه محله دارد که در محله اول سلطان با غلامان و حواشی و رجال دولت، در محله دوم امرا و لشکریان و در محله سوم توده مردم سکونت دارند. تعز بازار بزرگی دارد که محالب خوانده می‌شود. شبام شهر کوچکی که در ارتفاع ۲۶۳۵ متری از سطح دریا واقع است. سلسله جبال کوچکی از شمال غربی آن می‌گذرد که قلعه شبام بر آن قرار دارد. بر گرد شهر بارویی است. این شهر کاملاً قدیمی است. گلاذر (آلمانی) از آنجا نقوش گرانبهایی را، که دلالت بر قدمت شهرهای یمن داشت، به دست آورد. ابن رسته می‌نویسد: در شش فرسخی صنعاء قلعه‌ای است که از آن ابن یعفر، امیر یمن، بوده و به نام شبام (شبام) معروف است. این قلعه بجز یک معبر تنگ کوهستانی دشوار و صعب العبور که بر آن پلی نصب کرده‌اند، راه دیگری ندارد. در این قلعه بیش از ۵۰۰ کوشک و بیش از ۴۰ قریه وجود دارد. در آنها چشمه‌ها، نهرها، مزارع، بوستانها، نخلها و چهارپایانی مانند شتر، گاو و گوسفند فراوان است. در خود قلعه بازار و مسجد جامع بزرگی است. همدانی (م). ۳۳۴ در وصف شبام می‌نویسد: شهری است با مساجد بزرگ. ساکنان آن حضرموتی‌ها بودند. در آن شهر سه مسجد بوده است که کندی‌ها نیمی از آنها را خراب کرده‌اند. این شهر نخستین شهر حمیری‌ها بوده است. فاصله شبام تا صنعاء به نوشته مقدسی یک مرحله بوده است. به نوشته ادریسی شبام از سرزمین حضرموت است.

قلعه‌ای بلند واقع در کوه شبام دارد که مشرف بر شهر است. در این کوه دهات بسیار آباد، کشتزارها، آب روان، غلات، درختان خرما و نیز سنگهای گرانبهای عقیق، نقره و جزع

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۴

(نوعی سنگ) وجود دارد. یاقوت می‌نویسد: آب آشامیدنی مردم صنعاء از شبام تأمین می‌شود و میان آن و صنعاء یک شبانه روز راه است. بالا رفتن بر کوه شبام دشوار است.

در این کوه غارهای بزرگی است که در آنها فرزندان ابن یعفر ساکنند و در دل این کوه قلعه‌های سخت شگفت دارند. سیتیغ کوه شبام وسیع است و در آنجا کشتزارها و درختان فراوانی است. به نوشته ابو الفداء، شبام قصبه حضرموت بوده که میان آن تا صنعاء ۷۱ فرسخ و به قول بعضی یازده مرحله راه بوده است. احتمال دارد که ابو الفداء اشتباها شبوه پایتخت حضرموت را با قلعه شبام نزدیک صنعاء یکی گرفته باشد.

حضرموت، از نواحی دیگر یمن است که در ساحل جنوبی عربستان کنار دریای عرب (از متفرعات اقیانوس هند) واقع است و سرزمین مهره که در امتداد شرقی آن قرار دارد به آن ضمیمه می‌شود. حضرموت از مغرب به یمن و از شمال به بیابان ربع الخالی محدود است. قسمت عمده حضرموت را وادیهایی که از ارتفاعات جنوب عربستان منشأ می‌گیرد، تشکیل می‌دهد. این ارتفاعات به درازای حدود ۶۴۰ کیلومتر از غرب به شرق امتداد دارد، قسمتهایی از این ارتفاعات، ۲۴۰۰ متر بلندی دارد. میان این ارتفاعات و دریا، دشت ساحلی قرار دارد. بندر مهم مکلّا (المکلا) از مراکز دادوستد مهم با هند و جاوه در اندونزی است. محصولات عمده حضرموت خرما، گندم، نیل و توتون است. حضرموت در ایام باستانی به لحاظ تجارت بخور و مَر مشهور بوده و در مآخذ قدیم یونانی نامش آمده است. اراضی ساحلی حضرموت به دوران قدیم شامل مهره و شحر بود که به نام سرزمین بخور و کندر شهرت داشت. به نوشته اصطخری، حضرموت در مشرق عدن، نزدیک دریا واقع است. در آنجا ریگزاری است که آن را احقاف خوانند و حضرموت شهری کوچک است و ناحیتی بسیار دارد. گور هود

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۵

پیامبر (ع) آنجا قرار دارد و نزدیک آن، چاه برهوت واقع است. صاحب حدود العالم می‌نویسد: «ناحیتی است خرم و آبادان و اندر وی شهرهاست و رسم ایشان چنان است کی هر غریبی کی به شهر ایشان اندر شود و به مزگت [مسجد] ایشان نماز کند هر روزی سه بار طعام برند او را و نواخت بسیار کنند، مگر کی مخالفتی کند به مذهب ایشان». مقدسی، قصبه (مرکز) حضرموت را احقاف

می‌نامد و می‌نویسد: در میان شتزار و دور از کرانه دریا قرار دارد. جایی است آباد و پرجمعیت، مردمش به دانش و کار تمایل دارند، ولی آزمند و سیه چرده‌اند. ادیسی در وصف مهره که از توابع حضرموت است می‌نویسد: مرکز آن شهر نامیده می‌شود و زبان مردم مهره، عجمی (غیر عربی) و زبان حمیریان قدیم است. یاقوت در قرن هفتم فقط از تریم و شبام، دو شهر حضرموت، و از قلعه‌ها و آبادیهای آنها یاد کرده است. ابو الفداء به محصول خرماي حضرموت، که به شهر آورده می‌شده و فاصله آن تا شهر چهار روز راه بوده، اشاره کرده است.

شبهه، پایتخت حضرموت (همان سابوتای یونانی و رومی) است که از اواسط قرن پنجم قبل از میلاد تا اواخر قرن اول میلادی رونق داشته است. در همان روزگار این شهر (شبهه) از مواضع مهم جاده بخور و تجارت میان مصر و هند بود. از قرن ۳ ق. م تا قرن ۶ میلادی، شبهه مقر سلسله‌ای از کاهنان بود که بر بعضی از شهرهای پرنعمت حضرموت فرمانروایی داشتند. از شبهه در جغرافیای قرون وسطای اسلامی نامی نیامده است؛ فقط یاقوت در وصف آن می‌نویسد: از شهرهای حمیریان بود و مردم آن از آنجا بیرون آمدند و در حضرموت، که نزد ایشان شبام خوانده می‌شد، سکونت کردند. بر جای شبهه امروز آبادی کوچکی است که تابع حکومت عدن می‌باشد.

شهر، در مشرق سیحوت (صیهد) در کرانه‌های سرزمین مهره قرار دارد و مهره در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۶

زبان عربی جنوبی به معنای کرانه (ساحل) است. شهر در بیابانی از شن با دیواری از گل به دور آن بود و در گوشه و کنار آن برجهای مثلث‌شکلی قرار داشت. در کنار باروی شهر قلعه‌های دایره‌شکلی برای حفاظت از شهر ساخته بودند. سواحل سرزمین شهر را بیشتر کوههایی می‌پوشانید که تا ساحل دریا پیش آمده بود. در این کوهها بخور می‌روید و بندر این سواحل، شهر حاسک، بر کنار خلیج بزرگی بوده که کوریا موريا خوانده می‌شد. ابن خردادبه نخستین جغرافیادان مسلمان است که ضمن وصف راه ساحلی جنوب عربستان از عمان تا مکه، شهر را یاد کرده است. او می‌گوید: سرزمین کندر است. به نوشته اصطخری، دیار مهره، قصبه‌ای دارد که شهر خوانده می‌شود. ولایتی خشک است. زبانشان دشوار است. از آنجا نجیبیان نیکرو خیزد و کندر از آنجا آورند. صاحب حدود العالم می‌نویسد: از شهر، استران نیک خیزد و لبان (صمغ عربی) از آنجا به همه جهان می‌برند. به نوشته مقدسی شهر مرکز صید ماهیهای بزرگ است که به عمان و عدن و دیگر جاهای یمن و بصره برده می‌شود. درختهای کندر (صمغ) در آنجا می‌روید. به نوشته ادیسی در شهر قبایل مهره که عرب خالصند، سکونت دارند ... اکثر این سرزمین خشک است. عنبر شحری (منسوب به شحر) در سواحل شحر یافت می‌شود. به نوشته ابو الفداء مرکز بلاد شحر شهر ظفار است. در بلاد شحر بسیاری از گیاهان هند مانند نارگیل یافت می‌شود. در شمال آنجا ریگزار احقاف واقع است.

عمان

عمان، سلطان‌نشینی مستقل در گوشه جنوب شرقی شبه‌جزیره عربستان است. پایتخت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۷

و بندر عمده‌اش شهر مسقط بر کنار دریای عمان و دریای عرب واقع است. رأس المسندم در داخل سواحل متصالح (شیخ‌نشینها) نیز جزء عمان است. عمان از طرف شمال به ربع الخالی محدود می‌شود. دو شهر قدیمی آن صحار و صور بازارهای محلی و بندرگاه کشتیرانی به سوی هند، یمن، زنگبار و سواحل خلیج فارس است. عمان از لحاظ محصولات کشاورزی و منابع معدنی ثروتمند است. صادراتش خرما، لیمو، انار و ماهی خشک است. در آنجا پرورش شتر نیز رایج است. بیشتر مردم آن پیرو مذهب اباضی‌اند. سرزمین عمان از منطقه کوهستانی و دشتهای کرانه‌ای تشکیل شده و منطقه کوهستانی آن از سنگهای آتشفشانی است. در لابلای

کوههای عمان دره‌هایی است که بیشتر آنها خشک و بدون آب است و راه مواصلاتی میانه کرانه و زمینهای داخلی از این دره‌ها می‌گذرد. هوای عمان گرم و استوایی است. ایرانیان قدیم عمان را «مزون» می‌نامیدند. در عمان شهرهای باستانی مانند صحار، نزوه و دبا از آغاز روزگار اسلام معروف بوده است. صحار پایتخت قدیم عمان ... یکی از بازارهای دوران جاهلیت بوده است. در سال هشتم هجرت، پیامبر (ص) عمرو بن عاص را نزد جیفر و عیاذ (دو برادر) فرزندان جلندی ازدی به عمان فرستاد تا صدقات و زکات آنجا را از توانگران گرفته و به تنگدستان دهد و از مجوس (زرتشتیان) هم جزیه (گزیت) بگیرد؛ گفته شده که این کار در سال هفتم هجرت بوده است. به نوشته اصطخری، عمان ولایتی گرمسیر است ... در عمان خرما و میوه بسیار باشد؛ مانند انار، موز و ناق که به عربی آن را نبق گویند ... و کشتیهای بزرگ آنجا آید [لنگر اندازند]. بر کرانه دریای پارس هیچ شهری آبادتر و توانگرتر از صحار نیست، در این ولایت شهرهای بسیار است و گویند که اعمال آن سیصد فرسنگ باشد. در آنجا قومی از خوارجند که ایشان را شراه خوانند ... [به روزگار] معتضد، میان ایشان و قومی از بنی سامه بن لوی جنگ افتاد. مردی از ایشان به نام محمد بن قاسم جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۸

سامی به نزد معتضد آمد و از وی مدد خواست. معتضد مردی را به نام ابو ثور با وی راهی عمان کرد، او عمان را فتح کرد و خطبه به نام معتضد عباسی خواند. قوم شراه به ناحیتی که آن را نزوه خوانند مسکن گزیدند. به نوشته صاحب حدود العالم «عمان شهری است عظیم بر کران دریا و اندر وی بازرگانان بسیاریند و بارکده همه جهان است و هیچ شهری نیست اندر جهان که اندر وی بازرگانان توانگرتر از آنجا بود و همه جهازهای (کشتیهای) مشرق و مغرب و جنوب و شمال بدین شهر افتد و از اینجا به جایها ببرند».

والیان قرمطی از سال ۳۱۷ تا ۳۷۵ هجری قمری به عمان آمدوشد داشتند ... و مردم نزوه، که خوارج بودند، حکومت را به دست گرفتند و قرامطه و رافضیان را قتل عام کردند. مقدسی، عمان را یکی از چهار خوره (ناحیه) بزرگ جزیره العرب نام می‌برد و می‌نویسد: هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. قصبه آن (مرکز آن) صحار و شهرهایش:

نزوه، سرّ، ضنک، حفیت، دبا، سلوت، جلفار و ... است. تمام [این سرزمین] نخلستان و باغ است، آب مشروب ایشان از چاههاست که با گاو بیرون می‌کشند و بیشتر [عمان] کوهستانی است. مهره به عمان متصل است و در شمال آن قرار دارد. عمان سرزمینی مستقل، پرجمعیت با درختان نخل و میوه‌های گرمسیری بسیار چون موز، انار، انجیر و انگور است. دو شهر صور و قلّهات، از شهرهای عمان، بر ساحل دریای نمک فارس واقع است. این دو شهر کوچک، ولی آبادند. آب آشامیدنی مردم عمان از چاهها تأمین می‌شود. مردم آنجا ماهی و مروارید صید می‌کنند. یاقوت، عمان را خورهای عربی بر ساحل دریای یمن و هند و در اقلیم اول و در مشرق هجر «هگر قدیم» می‌داند. او می‌نویسد: عمان شهرها، نخلستانها و زراعت فراوان دارد. گرمای آن ضرب المثل است. ابو الفداء می‌نویسد: عمان شهر بزرگی است و لنگرگاهی دارد که کشتیهای سند و هند و چین و زنگبار بدانها درآیند و قصبه آن، صحار، بر کنار دریای پارس است و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۲۹

شهری بزرگتر از آن نیست. به نوشته حمد الله، عمان بزرگترین شهر (جنوب شرقی) عربستان است و دریای عمان بدان منسوب است.

صحار شهر و بندری است در ساحل دریای عمان. ابن خردادبه می‌نویسد: عمان همان صحار و دبا است. بر کرانه دریای پارس هیچ شهری آبادتر و توانگرتر از صحار نیست. به نوشته همدانی، صحار بزرگترین خوره (ناحیه) سرزمین عمان است. در قرن چهارم هجری قمری شهری مهمتر و آبادتر از صحار، قصبه عمان بر کرانه دریای چین، نبوده است. این شهر پرجمعیت گردشگاهها و ثروت بسیار داشته و میوه‌خیز و پربرکت و ثروتمندتر از زبید و صنعاء بوده است. بازارهایش شگفت‌انگیز، خانه‌هایش از آجر و چوب ساج

... و جامع آن با گلدسته‌های زیبا و بلند در کنار دریا و در انتهای بازارها قرار داشته است، چاههای آبش شیرین و کاریزی گوارا داشته و مردم در این شهر از هر جهت در رفاه بوده‌اند. [شهر] در گاه چین و انبار مشرق‌زمین و عراق و پناهگاه یمن محسوب می‌شده است. بیشتر مردمش ایرانی بوده‌اند ... محراب مسجد جامع آن چنان ستاره‌کوبی شده که از هر جهت بچرخ [و بدان نگاه کنی] رنگ‌به‌رنگ می‌شود به طوری که از یک طرف زرد و از طرف دیگر سبز و از سویی دیگر سرخ رنگ دیده می‌شود. هر ساله بازرگانان بسیاری از سرزمینهای دیگر به آنجا آمد و رفت می‌کنند و تمام کالاهای یمن به آنجا آورده می‌شود. بناهای شهر همه از آجر و ساج ساخته شده و در آن نواحی، شهری همانند آن از نظر (خوش‌ساختی) بنا نبوده است. در اوایل قرن دهم هجری قمری پرتغالیها صحار [و عمان] را تصرف کردند؛ بعدها ناصر بن مرشد یعربی، امام عمان، بر صحار دست یافت.

نزوه، در دامنه کوه اخضر، از شهرهای قدیم عمان و در ۱۵۰ کیلومتری جنوب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۰

غربی مسقط (در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال عمان) واقع است. اصطخری می‌نویسد:

قوم شرأه (از خوارج) به نزوه رفتند و هنوز آنجا نبودند. در آخر قرن چهارم هجری نزوه شهری بزرگ در مرز کوهستان بود. ساختمانهایش از گل و مسجد جامع آن در میان بازار بود. آب آشامیدنی مردم آن از چاه تأمین می‌شد. دور شهر را نخلستان فراگرفته بود. یاقوت می‌نویسد: نزوه در ساحل دریا نیست، بلکه کوهی است در عمان و در آن، آبادیهای بزرگ بیشمار است که تمام آنها را نزوه خوانند ... مردم آن عرب و از خوارجند. در آنجا نوعی پارچه مخلوط با حریر (ابریشم) می‌بافند که در دیگر سرزمینهای عرب بافته نمی‌شود.

مسقط، شهر و پایتخت و بندر مهم سلطان‌نشین عمان است که در کنار دریای عمان و جنوب کوههای اخضر قرار دارد. بامهای خانه‌های مسقط، جز بناهای سلطنتی (کاخها)، همه مرتفع و مسطحند. کاخ حکومتی آن یادگار استیلای پرتغالیان است و در وسط شهر قرار دارد. ابن رسته نخستین جغرافیادانی است که از مسقط نام برده است. در اواخر قرن چهارم هجری، مسقط بندری بوده که کشتیهای یمن را پذیرا می‌شده و جایی زیبا و پرمیوه بوده است. به نوشته یاقوت، مسقط شهری ساحلی بوده که در پایان مرزهای عمان و در جانب یمن قرار داشته است. هم‌اکنون مسقط بزرگترین بندر در ساحل خلیج فارس است. ساکنان آن، بیشتر هندی و بلوچ و سیاهپوست هستند. این شهر بدان سبب که بندرگاه خوبی است و مشرف بر مدخل خلیج فارس است مرکز اصلی صادرات و واردات عمان می‌باشد.

بحرین، احساء، یمامه، نجد و عروص

بحرین پیش از اسلام و در صدر اسلام و تا حدود قرن هفتم هجری قمری به همه سرزمین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۱

ساحل جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان اطلاق می‌شده است و معلوم نیست که وجه تسمیه این سرزمین به بحرین چیست. می‌دانیم که بحرین یعنی محلی که دو دریا آن را دربر گرفته باشد؛ در حالی که موقعیت این سرزمین چنین نیست. شاید دلیل آن وجود دریا از یک طرف و صحرای انباشته از شن از طرف دیگر باشد که مانند دریایی آن را فراگرفته است. ضمناً باید گفت که بحرین و احساء جزئی از منطقه عروص یا ریگزار بزرگ جنوب شرقی عربستان هستند. سرزمین بحرین از سمت شمال و مغرب و جنوب به صحرای بی‌آب و علف و ریگزارهای شبه‌جزیره عرب محدود است ... و راههای کاروانی صعب‌العبوری آن را به مدینه، حجاز، یمن و عمان مربوط می‌کرده است.

وسعت حوزه خشکی که بحرین بر آن اطلاق می‌شده است، با میزان نفوذ و غلبه قبایل و اقوامی که در آن می‌زیسته‌اند، ارتباط

داشت و گاهی شامل کلیه صحراها و واحه‌هایی می‌شد که پیرامون آن پراکنده بوده است. در تشکیلات اداری دوره ساسانی این ناحیه را به چند ولایت یا حکومت‌نشین به نامهای «هگر» یا «هجر» و «بتن اردشیر» یا «خط» و «میشماهیگ» یا «اوال»، که امروز بحرین خوانده می‌شود، تقسیم کرده بودند که هر یک از آنها مستقیماً با تشکیلات مرکزی جنوب غربی کشور ساسانیان ارتباط داشته است. به نوشته طبری، اردشیر (بابکان) از گور به بحرین رفت و پادشاه آن «ستروگ» را در حصار گرفت؛ چندانکه ناگزیر شد خود را از باروی شهر به زیر اندازد تا کشته شود ... سپس اردشیر به مداین بازگشت. اردشیر بعدها بتن اردشیر را، که یکی از شهرهای منطقه بحرین است، ساخت. چون اردشیر بنای باره آن را بر اجساد مردم آنجا که بر ضد او شورش کرده بودند، نهاد آن شهر را بتن اردشیر نامیدند. به نوشته دینوری این شهر را «فوران اردشیر» هم می‌گفتند. عده‌ای گفته‌اند که اردشیر شهر خط را در بحرین بنیان نهاد. نولد که معتقد است که خط قسمت ساحلی بحرین است و شهرهای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۲

قطیف و عقیر در آن قرار دارد. در اوایل سده چهارم میلادی هنگامی که شاپور دوم هنوز طفل و صغیر بود، قبایل عرب بحرین و یمامه [عبد القیس و کاظمه] چندین مرتبه به خاک ایران هجوم آوردند. شاپور چون به حد رشد رسید برای سرکوب اعراب از دریا گذشت و به خط آمد و مردم آن نواحی را بکشت و همچنان برفت تا به هجر (هگر) رسید که در آنجا اعراب بنی تمیم و بکر بن وائل و عبد القیس بودند، آنها را نیز کشتار کرد ... سپس به ناحیه یمامه آمد و اعراب آنجا را بکشت. پس از آن گروهی از مردم بنی تغلب را در بحرین، که همان خط (دارین) است و هیچ می‌خواندند، (در ساحل بحرین) ساکن گردانید. شاپور (دوم) دست از تعقیب اعراب برنداشت و با لشکری فراوان با کشتیها به قطیف آمد و هجر را تصرف کرد و اعراب را اسیر و شانه محبوسین را سوراخ کرد و طنابی از میان آن گذراند. بدین سبب او را در تاریخ مشرق هوبه سنبا یا ذوالاکتاف نامیده‌اند و از آن زمان به بعد بحرین جزء حکومت ایران گردید. مارکوارت می‌نویسد: عمان (و احتمالاً بحرین) در نیمه دوم قرن اول میلادی در تصرف امپراتوری ایران بوده است. او اضافه می‌کند که به نظر می‌رسد، عمان (و بحرین) در دوران استیلای مسلمانان به‌طور مستقیم در تصرف ایران نبوده، بلکه تحت حاکمیت برادران عبد و جعفر، پسران جلنده (جلندی)، بوده است. به نوشته بلاذری، در روزگار پیامبر (ص) منذر بن ساوی عبدی از طایفه بنو عبد الله بن زید از سوی پارسیان بر اعراب سرزمین بحرین فرمانروایی داشت. چون سال هشتم هجرت فرارسید، رسول خدا (ص) علاء بن عبد الله بن عماد حضرمی را به همراه نامه‌ای برای منذر بن ساوی و سی‌بخت، مرزبان هجر، به بحرین فرستاد و ایشان را به اسلام یا پرداخت جزیه دعوت کرد، آن دو تن اسلام آوردند و همراه ایشان همه اعراب آن دیار و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۳

برخی از عجمان (پارسیان) مسلمان شدند، ولی مردم سرزمین بحرین مجوسی و یهود و نصاری بودند و علاء با آنان بر پرداخت جزیه صلح کرد. بعدها خلیفه دوم، عمر، علاء بن حضرمی را از بحرین احضار کرد و به جای او عثمان بن ابی العاص ثقفی را بر بحرین و عمان گمارد.

به نوشته ابن خردادبه دهات بحرین عبارتند از: خط، قطیف، آره، هجر، فروق و بینونه. درباره مرزهای بحرین گفته شده که بحرین از سمت مغرب به سرزمین یمامه متصل است و سرزمین یمامه از جانب مشرق به بحرین، از طرف مغرب به مکه و شمال به بیابانی که به عذیب و ضریه و نباح و دیگر حدود بصره متصل است، محدود می‌شود. به نوشته اصطخری میان بحرین و عمان بیابانی است، ... از روزگار بنی امیه، آل حنظله بن تمیم از فرزندان عروه بن اذیه، از بحرین به فارس آمدند؛ ... حسن جنابی که او را بو سعید می‌گفتند و مذهب قرمطیان داشت، از آنجا برای بازرگانی به بحرین آمد، ولی عربها را دعوت کرد و قومی بسیار بر او گرد آمدند. به نوشته همدانی، بحرین را به سبب رودهایش، محلم و عین الجریب، به این نام خوانده‌اند. صاحب حدود العالم می‌نویسد: بحرین

ناحیتی است با مردم بسیار و شهرها و دیه‌ها و جایهای آبادان. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم فقط از بحرین و هجر نام برده است. او می‌نویسد: احساء قصبه هجر است و بحرین خوانده می‌شود. ادریسی در قرن ششم، شهرهای منطقه بحرین را نام برده و درباره هر کدام شرح مبسوطی داده است.

این شهرها عبارتند از: هجر (هگر) و حمص، قطیف، احساء، بیشه، زاره و خط که تیرهای خطی منسوب به این شهر است. در سال ۶۰۵، پیش از حمله مغول، در ولایت بحرین نوعی خرما به عمل می‌آمد که از آن شراب درست می‌کردند. به نوشته یاقوت جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۴

بحرین نامی است برای همه شهرهایی که بر کنار دریای هند، میان بصره و عمان، واقعند و قصبه آن را هجر گفته‌اند ... در این ناحیه، چشمه‌ها و آبها و شهرهای وسیعی است و بعضی می‌گویند که یمامه نیز از نواحی آن است. در روزگار بنی امیه یمامه از بحرین جدا بوده، ولی به روزگار بنی عباس عمان، بحرین و یمامه ناحیه واحدی بوده‌اند. در سال ۶۲۸، اتابک ابو بکر بن سعد زنگی با یاری ناخدا ملک جمشید، از ملوک بنی قیصر، بیشتر سواحل جنوب، قطیف، بحرین، عمان و احساء را به تصرف خود درآورد. به نوشته ابو الفداء، بحرین ... ناحیه‌ای بر ساحل دریای فارس و سرزمین قرامطه بوده است، این ناحیه دارای دهات بسیار و همان هجر (هگر) است ... حمد الله مستوفی، بحرین ساحلی و جزیره‌ای را درهم آمیخته، نخست از بحرین جزیره‌ای سخن می‌گوید، ولی در تعریف مرکز آن می‌نویسد: شهرستان آن را هجر گفته‌اند، سپس به تعریف بحرین قدیمی (که در ساحل جنوبی خلیج فارس بوده است) می‌پردازد و می‌نویسد: اردشیر بابکان آنجا را ساخت. در زمان سابق آن را با لحساء، قطیف، خط، ازهر، الآره و ... از ملک عرب شمرده‌اند ... از میوه‌های بحرین خرما فراوان است.

احساء یا لحساء. احساء قسمت عمده اراضی ساحلی خلیج فارس است که در کتب قدیم به بحرین معروف بوده است، این ناحیه به علت نزدیکی به دریا (خلیج فارس) از روزگار پیش از اسلام اهمیت بسزایی داشته است. احساء به طول ۴۸۰ کیلومتر از شمال و شمال غربی به جنوب شرقی در ساحل جنوبی خلیج فارس امتداد دارد. ناحیه احساء و بحرین از بخشهای عروض بوده‌اند که در نزد مورخ معروف رومی، پلینی، به نام کاتارائی معروف بوده است ... بیشترین قسمت احساء را دشتی بیابانی فراگرفته است. احساء در سمت غرب به بلندیهایی منتهی می‌شود که در لابلای آن تپه‌های فراوانی است. این تپه‌ها در راستای وادی المیه و کوه طف کشیده شده‌اند. ناحیه شرقی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۵

احساء در کرانه دریا بیشتر شوره‌زار است. در این ناحیه چاههای فراوان آب با عمق نه‌چندان زیاد قرار دارد. پربارش‌ترین منطقه این ناحیه قطیف است. قطیف بر کنار خلیجی واقع است که جزیره تاروت را دربر گرفته و از شهرهای دریایی احساء به شمار می‌آید. سطح این شهر چند متر از دریا بالاتر است. در محل این شهر ویرانه‌های باستانی وجود دارد ... که بایستی جای شهر بیلانا، یکی از شهرهای جرهائیان (گرهائیان)، بوده باشد ... کرانه خلیج قطیف را پلینی، مورخ رومی، سینوس گولوپس خوانده است.

گفته‌اند که گولوپ و کاتنی نام دو قبیله‌ای بوده که در آنجا سکنا داشته‌اند و نام کاتنی یا خطینی ما را به یاد «خط» می‌اندازد که در متون عربی بر سراسر کرانه بحرین اطلاق می‌شده است. جزیره کوچک تاروت که در خلیج قطیف قرار دارد گویا همان شهر قدیمی «تارو» یا «تاهرت» است که نامش در جغرافیای بطلمیوس آمده و شهر دارین در آن واقع است. به نظر می‌رسد که این شهر بر روی خرابه‌های باستانی، که احتمالاً پرستشگاه خدای «عشروت» بوده است، بنا شده که بعدها بخش نخست آن افتاده و صورت «تاروت» باقی مانده است. قسمتی از احساء که در شمال و در کرانه جنوبی خلیج فارس قرار دارد، سرزمین هموار کویت است که آن نیز جزء منطقه بزرگ عروض محسوب می‌شود. کرانه‌های کویت به صورت تپه‌های برجسته شنی است که در آنجا آب فراوان موجود است. بیشتر کشت آنان درخت خرماست. از پرآوازه‌ترین شهرهای این امیرنشین شهر کویت است که بر کناره خلیجی واقع است.

کویت جایگاه اقوام کهن و قدیمی بوک‌ها بوده که پدران قبیله عبد القیس (عرب) بوده‌اند. پایتخت آنها شهر کورومانیس بوده است که نام پیشین کویت (قرین) از همین کورومانیس گرفته شده است. احتمالاً خندقی که شاپور ذوالاکناف دستور کندن آن را داد تا شارسان (شهرهای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۶

عراق) را از گزند عربهای بیابانگرد آسوده بدارد، در خلیج کاظمه در شمال امیرنشین کویت به دریا می‌رسیده است. در قرون نخستین اسلامی مرکز احساء شهر هجر بود که نزدیک قصبه احساء قرار داشت و سپس یکی از مراکز قرمطیان بحرین گشت. ابن خردادبه هنگام سخن از دهات بحرین به قطیف که جزء احساء بوده و هجر که قصبه احساء به‌شمار می‌آمده، اشاره کرده است. به نوشته همدانی، احساء منازل و خانه‌های طایفه سعد از بنی تمیم بود و بازار پررفت‌وآمدی داشت که جرء نامیده می‌شد و اعراب بدانجا رفت‌وآمد می‌کردند. مقدسی می‌گوید: احساء که قصبه‌اش هجر بود و بحرین خوانده می‌شد، شهری است بزرگ و پرنخلستان و آبادان و پرجمعیت، جایگاه گرما و قحطی است و یک مرحله از دریا فاصله دارد.

چشمه‌مانندی دارد، تجارتگاه است، جزیره‌هایی در آنجاست که پایگاه قرمطیان آل بو سعید است، خردگرایی و عدل در آنجا حکمفرماست، ولی جامع آن بیکار مانده است ... ادریسی، احساء را همراه قطیف از شهرهای بحرین نام برده است. یاقوت می‌نویسد: احساء شهری است در بحرین معروف و مشهور، نخستین کسی که آن را آباد کرد و بارو کشید و مرکز بحرین قرار داد ابو طاهر حسن بن ابو سعید جنابی قرمطی بود، این شهر تا به امروز آباد و مشهور است. ابو الفداء می‌نویسد: احساء نخلستانهای بسیار و آبهای جاری دارد که از چشمه‌سارهای گرم بیرون می‌آید. این شهر در خشکی و در دو منزلی جنوب غربی قطیف واقع است ... گردبرگرد آن نخلستان است ... شهر بارویی ندارد، میان آن و یمامه چهار روز راه است ... مردم احساء و قطیف، خرما به خرج - در وادی یمامه - برند و در برابر دوبار خرما یک بار گندم گیرند. به نوشته حمد الله مستوفی شهرهای احساء (لحساء)، قطیف و ...

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۷

از سرزمین عرب به شمار می‌آمدند و جزایر قطیف و لحساء و دیگر مناطق این سرزمین بیشتر اوقات از فرمانروایان بحرین اطاعت نمی‌کردند. از اواخر قرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷ میلادی این قسمتهای خلیج فارس تحت استیلای پرتغالیان قرار گرفت و سپس اسما تحت تسلط دولت عثمانی درآمد. در سال ۱۹۱۳ که دولت عثمانی سرگرم جنگهای بالکان بود، عبد العزیز بن سعود احساء را گرفت و بر قلمرو خود افزود. احساء منبع عایدات سرشار نفت عربستان سعودی است.

بحرین (مجمع الجزایر) در خلیج فارس میان شبه‌جزیره قطر و خاک عربستان سعودی قرار دارد. مرکز آن بندر مهم منامه است، بزرگترین جزایر بحرین عبارتند از:

محرق، ستره، ام نعان که همه به واسطه صید مروارید از قدیم اهمیت و شهرت داشته‌اند. مجمع الجزایر بحرین به‌طور کلی قسمتی از منطقه‌ای است که در قدیم به آن بحرین (از بصره تا عمان) می‌گفتند. بحرین (جزیره محرق) به خط مستقیم در ۱۹۵ کیلومتری ایران (جنوب غربی جزیره نخیلو) واقع است. مساحت بحرین ۶۹۱/۲ کیلومتر مربع است، جزیره بزرگ آن بحرین است که با پنجاه کیلومتر طول و بین ۱۳ تا ۲۵ کیلومتر عرض، ۸۵ درصد مساحت کشور بحرین را تشکیل می‌دهد. اراضی زراعتی جزیره بحرین در دشت و تپه‌های کم‌ارتفاع قرار گرفته است. حاشیه شمال آن (به عرض حدود پنج کیلومتر) حاصلخیز است و بیشتر مزارع و باغهای جزیره در این قسمت قرار دارد. آب و هوای قسمت مرکزی جزیره خشک و زمینهای آن کویری و پوشیده از گیاهان صحرایی است. زمینهای قسمت جنوبی (تشکیل شده از شن و ماسه) تا دماغه رأس البر در منتهی‌الیه جزیره امتداد دارد. بلندترین نقطه آن در مرکز جزیره به نام جبل الدخان حدود ۱۳۵ متر از سطح دریای آزاد ارتفاع دارد. جزیره بحرین دارای منابع آب زیرزمینی و چشمه‌ها و چاههای آرتزین (جوشان) است. دمای بحرین در گرمترین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۸

ساعات حدود ۴۹ درجه و در خنکترین ساعات ۱۷ درجه سانتی گراد است. اقتصاد بحرین عمدتاً بر پایه فعالیتهای بازرگانی، خدمات و بخش ساختمان است و بخشهای صنایع، نفت و بخش کشاورزی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. در گذشته صید و تجارت مروارید بخشی از اقتصاد بحرین را تشکیل می داد، ولی امروزه با وجود مروارید پرورشی ژاپن، صید مروارید در بحرین رو به کاهش گذاشته و در واقع عملاً متوقف شده است. به نوشته راولینسون در جزیره بحرین کتیبه‌ای به خط میخی یافت شده و در آن از جزیره‌ای به نام دیلمون نام برده شده که همان جزیره بحرین است. در سال ۱۳۳۲ باستانشناسان دانمارکی قدمت آثار مکشوفه در شمال جزیره بحرین را به عصر حجر رسانده‌اند. در شمال جزیره بحرین در زیر قلعه پرتغالی‌ها آثار تمدنی پنجهزار ساله از باقیمانده شهری با برج و بارو پیدا شده ... که به عنوان فرهنگ ناحیه دیلمون شناخته شده و در هزاره دوم یا سوم پیش از میلاد از مراکز تجاری سومریان بوده است. از آثار دوره اسلامی در بحرین ویرانه‌های مسجدی است با مناره‌ای سالم از قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی. مردم بحرین بعضی شیعه و بقیه سنی مذهبند. در دوران تسلط اسکندر (م. ۳۲۳ ق. م) بر ایران از یکی از جزایر بحرین به نام تیلوس سخن به میان آمده است که احتمالاً با یکی از جزایر کنونی بحرین مطابقت دارد. در تشکیلات اداری دوره ساسانیان که سواحل غربی خلیج فارس به چند ناحیه یا حکومت‌نشین تقسیم شده بود، می‌شماهیگ یا اوال یکی از آن نواحی بود که با جزیره بحرین امروز مطابقت دارد.

ساسانیان به می‌شماهیگ، ماش ماهی می گفتند که سابقاً این نام به جزیره محرق اطلاق می شد و هم‌اکنون قریه‌ای به همین نام در این جزیره وجود دارد؛ ولی کلمه اوال، که تا قرن نهم هجری گاهی جزیره را اوال می نامیدند، احتمالاً مأخوذ از نام بت قبیلۀ بکر بن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۳۹

وائل بود که پیش از اسلام در سرزمین بحرین نفوذ داشتند. بعضی هم گفته‌اند که اوال مشتق از والی به معنای ماهی بال است که شکل جزیره بزرگ بحرین بدان شباهت داشته است. اما چرا جزیره اوال به بحرین تغییر یافت؟ در نوشته‌های یکی از جغرافیادانان اسلامی آمده است که «میان جزیره اوال و خشکی فارس آبی جریان دارد و میان آن و خشکی سرزمین عرب نیز جریان آب دیگری وجود دارد». این امر وجه تسمیه این جزیره به بحرین است که میان دو جریان آب (دو دریا) قرار دارد. اصطخری می نویسد: در دل دریای پارس جزیره‌هایی است و اوال یکی از آنهاست. به نوشته مقدسی، اوال از شهرهای هجر (یعنی بحرین ساحلی) بوده و همانجایی است که لؤلؤ در نزدیک آن ...

به دست می آمده است. ادریسی می نویسد: جزیره اوال را بحرین خوانند. در آن شهر بزرگی است که بحرین خوانده می شود، شهری است آباد، پر نعمت، پر کشت و زرع و درخت خرما دارد. در بحرین آب بسیار است و چاههای آبشان گوار است. از جمله چشمه سارهای آن، چشمه بوزیدان و چشمه مرلیغه و چشمه غذار است که در میان شهر «آن جزیره» قرار دارند. از این چشمه ها آب فراوان جوشنده‌ای در کانالهای حفر شده جریان می یابد که آسیابهایی را می گرداند؛ مثلاً از چشمه‌ای که به غذار معروف است و دهانه بزرگ و مدوری دارد (که قطر آن شصت وجب است) آب فراوانی بیرون می آید.

در حالی که گودی (عمق) آن پنجاه قامت انسان است و مهندسان و دانشمندان ماهر ارتفاع چاه را معین کرده‌اند و آن را برابر با ارتفاع آب دریا یافته‌اند و عموم مردم شهرهایی که در آن حوالی سکونت دارند گمان کرده‌اند که این چشمه به دریا متصل است و هیچ اختلافی در این مورد با هم ندارند. این درست نیست، زیرا آب آن چشمه شیرین و گوارا و لذیذ و خنک است، در حالی که آب دریا گرم و شور است ... در این جزیره حاکم بتهنایی حکومت می کند و مردم دو ساحل دریا از دادگستری و استواری در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۰

دینش از او رضایت دارند و هرگاه در گذشت، کس دیگری را به جای او انتخاب نمی کنند، مگر آنکه در دادگری و برپایی حق

مانند او باشد. به نوشته یاقوت، اوال یا اوال جزیره‌ای است که دریا آن را احاطه کرده و در ناحیه بحرین قرار دارد. در این جزیره درختان نخل و لیمو و بوستانها فراوان است. یک قرن بعد از یاقوت، ابو الفداء به نقل از بلدی عامری می‌نویسد: اوال جزیره‌ای است نزدیک قطیف (در بحرین ساحلی)، فاصله آن تا قطیف از راه دریا دو روز راه است و در صورت وزیدن باد موافق کمتر می‌شود ... صید گاه خوبی برای صید مروارید دارد ... بیش از سیصد دیه، تاکستانهای بسیار، نخلستان، اترج و مراتع وسیع دارد ... و از اماکن بسیار گرم است.

یمامه که در قدیم به نام «جوّا» خوانده می‌شد، به نوشته مقدسی در قرن چهارم هجری قمری یکی از چهار ناحیه جزیره العرب و وابسته به خوره حجر (هگر) بوده است. همو در جای دیگر می‌نویسد: یمامه ناحیتی است که قصبه آن حجر است. شهری بزرگ که دژها و دیه‌ها آن را دربر گرفته است. به نوشته یاقوت، یمامه از ناحیه‌های نجد شمرده می‌شد و مرکز آن حجر بوده است. به هنگام پیدایش اسلام یمامه شهرها و روستاهایی داشته، از جمله منفوخه که قبر اعشی، سخن‌سرای عرب، در آنجا بوده است.

یکی دیگر از اماکن آن سدوس است که از شهرهای باستانی است و اکنون در آن آثاری از گذشته پیدا شده، در آنجا تندیس به قطر ۳ و بلندی ۲۲ پا یافت شده است. آلوسی در تاریخ نجد می‌نویسد: در نزدیکی سدوس ساختمانهایی است که گمان می‌رود از آثار حمیریان (تبعان) باشد. همچنین گفته‌اند در میان این آثار چیزی است مانند گلدسته و بر آن نبشته‌های کنده شده بسیار است ... چون مردم سدوس رفت‌وآمد جهانگردان فرنگی را به آنجا دیدند، ویرانش کردند تا با ایشان ارتباطی نداشته باشند. در روستای فاو، که

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۱

در یمامه قرار دارد، نبشته‌هایی یافت شده که اهمیت بسیار دارد، زیرا از نخستین نبشته‌ها به زبان عربی جنوبی است که به پیش از میلاد بازمی‌گردد و از آثار سبئیان است.

گویا اینجا بازمانده شهری بر سر راه کاروان‌رو بین یمن و خلیج فارس و عراق از راه نجد بوده است. به نوشته برترام توماس در یمامه چاههای «عویفره» نزدیک به فاو قرار داشته که همان محل اوفیر است که در تورات آمده و به زر و طاووس اشتها داشته است.

نام عربی آن عفر بوده که در ترجمه به یونانی و عبری اوفیر شده است. این محل به معادن طلا نزدیک است. یکی از وادیهای یمامه به نام عرض یا عارض است که به نوشته ابن خردادبه کسی که از کوفه به سوی طایف رود ابتدا به عرض و سپس به طایف می‌رسد. همو در ضمن وصف راه یمامه تا مکه، عرض را نیز نام می‌برد و می‌گوید:

عرض دره‌ای است که یمامه را دو قسمت می‌کند و در این درّه روستاهای منفوخه، وبره، ...، توضیح و مقراء قرار دارد. بعضی از این روستاها مانند توضیح و مقراء همانهایی است که شاعر معروف و صاحب معلقه، امرؤالقیس، بدانها اشاره کرده است. به نوشته یاقوت، عرض درّه‌ای است در یمامه، خرم و بارور و دارای روستاها و کشتزارها. این درّه شاید بازمانده آبی روان بوده است. از وادیهای دیگر یمامه، وادی حنیفه و عرض شمام است.

نجد نامی برای سرزمین قدیمی است که در دل جزیره العرب واقع است و ترجمه انگلیسی آن «دل عربستان» است. در لابلاي بلندیه‌های نجد دره‌ها و تپه‌هایی است که چندصد متر بیشتر ارتفاع ندارد و از سنگهای آهکی و گاهی ماسه‌ای و گرانیات به وجود آمده است. بلندترین قسمتهای نجد در قسمت غربی آن، مقابل حجاز است، و هرچه به مشرق نزدیک می‌شود سرازیری آن افزون می‌گردد تا به عروض می‌رسد. نجد طبق نظر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۲

دانشمندان دارای سه‌بخش است: بخش اول ناحیه وادی الرمه ... در شمال که از لایه‌های کربونیفری و ریگ و ماسه‌ای تشکیل شده

است. در این بخش جبل الشمر و زمینهای آتشفشانی قرار دارد. بخش دوم ناحیه میانه نجد است. ارتفاعات این ناحیه بلندتر و کوههایش از سنگهای آهکی و ماسه‌ای تشکیل شده است. بخش سوم ناحیه جنوبی نجد است که ارتفاعات آن دنباله بلندیهای نجد میانی است. زمینهای این بخش دارای گیاه، چشمه‌ها و چاههاست. کارشناسان معتقدند که منبع آبهای این بخش کوه طویق و وادی حنیفه است. ولی دانشمندان عرب نجد را به دو بخش بالا و پایین تقسیم کرده‌اند. نجد بالا دنباله حجاز و تهامه است و نجد پایین دنباله سرزمین عراق است. نجد تا سده ششم میلادی دارای درخت و جنگل بود بویژه در شربه در جنوب وادی الزمه و در وجره. نخستین جغرافیادانی که از نجد سخن گفته ابن خردادبه است که در وصف راه بیابان می‌نویسد: چنانچه از کوفه بیرون آمدی و به عذیب که در نجد واقع است رسیدی، در این حال در نجد خواهی بود. یاقوت می‌نویسد: گفته‌اند، نجد نام سرزمین وسیعی است که در بالای آن تهامه و یمن و در پایین آن عراق و شام واقع است و مرز نجد از سمت حجاز ذات عرق است ... و گفته‌اند که تمام نجد از نواحی یمامه است. به نوشته ابو الفداء، نجد ناحیه‌ای است میان حجاز و عراق، و سرزمینهای خشک و سخت را گویند. برخی گفته‌اند که نجد نام زمینی است مرتفع میان یمن، تهامه، عراق و شام.

جزیره «سقطری» یا «سوقطره» جزیره‌ای است واقع در جنوب عربستان و دریای عرب و نزدیک کرانه‌های شبه‌جزیره عربستان. ابن رسته این جزیره را به صورت سقوطره آورده است. صاحب حدود العالم می‌نویسد: سقطرا (در دریا) نزدیک بلاد عرب است و جایی است که نعمت و مردم آن بسیار است. به نوشته مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم، اسقوطره جزیره‌ای صومعه‌مانند است در دریای تاریک و آنجا مرکز دزدان دریایی هند است که کشتیها از آنها می‌ترسند و همچنان در بیم و هراسند تا از جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۳

آنجا بگذرند. از محصولات آن صبر اسقوطری را نام می‌برند. به نوشته یاقوت سقطری جزیره بزرگی است در روبروی یمن که جنوب آن در دریا واقع است. این جزیره جزء خشکی عربستان و نزدیکترین محل عربستان به خشکی هند است و مسافران (روندگان) به سرزمین زنگ (سیامان) از آنجا می‌گذرند. بیشتر مردم آن اعراب مسیحیند، از آنجا (گیاه) صبر و دم‌الاکوین، که صمغ گیاهی است و جز در آنجا در جای دیگری نیست، صادر می‌شود و آن را القاطر خوانند و دو نوع است: نوع خالص آن شبیه به صمغی قرمز رنگ است ... و نوع دیگر آن از نوع اول ساخته می‌شود. ارسطو به اسکندر هنگامی که به سوی شام می‌رفت درباره این جزیره نوشت و به اسکندر سفارش کرد که گروهی از یونانی‌ها را به سبب گیاه صبر القاطر در آنجا سکونت دهد ... ابو الفداء به نقل از عزیزی می‌نویسد: سقطره جزیره‌ای است که درازایش هشتاد فرسخ است، ساکنان آن مسیحی نسطوری هستند. صبر سقطره نیکوترین انواع صبر است.

جاده بخور از قدیمترین جاده‌های کاروانی در شبه‌جزیره عربستان است. این جاده در جنوب و مغرب شبه‌جزیره عربستان از سرزمین عمان آغاز می‌شد، سپس از یمن (شهرهای عدن، قان یا «حصن» الغراب) تا بندر غزه در کنار دریای مدیترانه امتداد داشت. انشعابات جاده کاروانی بخور به شبوه (پایتخت حضرموت) و پس از آن به تمنع (پایتخت دولت قتبان) و وادی خریب و مأرب (پایتخت سبأ) و سپس به قرناو (پایتخت دولت معین) و از آنجا رو به شمال امتداد می‌یافت و به نجران می‌رسید. در نجران که از مهمترین آبادیهای پیش از اسلام است، جاده‌های ممتد از جنوب به هم می‌پیوستند و جاده بازرگانی غرب عربستان به سوی شام از آنجا آغاز می‌شد. جاده بخور همچنین از طریق وادی دواسر و یمامه به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس و جاده عراق می‌پیوست. بخورات (یعنی کندر و مرّ و غیره) از محصولات قسمت جنوبی عربستان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۴

است که در جنگلهای بخور منطقه حضرموت و مهره به دست می‌آمد. ادویه معطر و حیوانات کمیاب و پرارزش هند مانند طاووس و بوزینه و نیز کالاهای دیگر از افریقا (سومالی) از راه دریا به جزیره اسکوترا (سقوطره) و عمان، در جنوب شرقی عربستان، وارد

می‌شد و از آنجا با کالاهای جنوب غربی عربستان بویژه بخورات از راه شرقی عربستان به هجر (در احساء) و سپس به بابل و تدمر و فلسطین و از آنجا به بنادر صور و صیدا در ساحل مدیترانه (از مراکز فنیقیان) برده می‌شد.

ازمعان (سحار) و دلمون (بحرین) جاده دیگری به حضرموت و سواحل جنوبی یمن و سپس از مغرب عربستان در مناطقی که معینیان و سبئیان و دولتهای دیگر جنوب و غرب عربستان حکومت می‌کردند، عبور کرده و سپس از طریق مکه و احتمالاً- یثرب (مدینه) به بندر ایله (بندر عقبه) و از آنجا به شبه جزیره سینا و مصر یا به شهر غزه در کرانه مدیترانه و از آنجا به دیگر شهرهای سوریه و فلسطین و فنیقیه ... و آسیای صغیر و دریای اژه (بحر الجزایر) و یونان می‌رسید. ظاهراً در این جاده‌ها پس از ظهور اسلام نیز رفت‌وآمد برقرار بوده و آبادیهایی در طول این جاده‌ها به چشم می‌خورده است.

جغرافیادانان مسلمان فاصله آبادیها را از بندرها و شهرهای واقع در جنوب عربستان تا شمال با ماه و مرحله و میل تعیین کرده‌اند. به نوشته اصطخری، فاصله عدن (محل ورود کالاها) تا مکه حدود یک ماه است و از دو جاده به مکه می‌روند: یکی بر ساحل دریا که دورتر است، و جاده دیگر از صنعاء (پایتخت یمن) و صعده و جرش و نجران و طایف گذشته به مکه می‌رسید که کوتاهتر است. به نوشته ابن رسته، از مکه تا مدینه حدود ۲۶۶ میل فاصله بوده است. به نوشته مقدسی این راه حدود ۱۱ مرحله [هر مرحله ۶ فرسنگ] بوده است. جاده دمشق تا شهر مدینه را اصطخری حدود ۲۰ مرحله نوشته است. فیلیپ حتی می‌نویسد: سفر کاروانها (ی بازرگانی) از معین (یعنی قرناو پایتخت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۵

آن) تا بندر ایله در ساحل بحر احمر هفتاد روز طول می‌کشیده است. پس از مدینه جاده خشکی به دیدان (العلا) می‌رسید. به نوشته یاقوت العلا نام محلی از وادی القری است که میان آنجا و شام قرار دارد. پیامبر خدا (ص) هنگام رفتن به تبوک در آنجا فرود آمد و مسجدی بنا کرد. این محل که تقریباً در سه کیلومتری جنوب غربی دیدان قدیم ساخته شده، اوایل قرح و سپس العلا نامیده شد. جاده بازرگانی بخور پس از العلا به تیماء، که نامش در تورات آمده است و در اسلام نیز شهرتی دارد، می‌رسید. این محل (ناحیه) عربستان جنوبی، حجاز، شام، عراق و مصر را به هم پیوند می‌داد. پس از آن پترا (شهر سنگی) مرکز مهم حمل و نقل بین‌المللی مال التجاره دولتها میان آبادیها و شهرهای حوراء، ایله (عقبه فعلی)، غزه، بصری، دمشق و مصر بود. پترا از راه بیابان با ایران و سواحل خلیج فارس ارتباط داشت. جاده‌ای از پترا به غزه در ساحل دریای مدیترانه می‌رسید. شهر غزه در تجارت عربستان به اندازه‌ای اهمیت داشت که می‌توان آن را شریان حیاتی مناطق جنوبی عربستان شمرد. در غزه ۲۴ (یا ۴۴) نوع سکه ضرب می‌شد که در داخل عربستان رواج داشت. در حقیقت غزه پایان جاده بخور و محصولات بود که از چین و هند و افریقا می‌آمد. این جاده از یمن آغاز می‌شد. داریوش، پادشاه هخامنشی که به امر تجارت و دریانوردی اهمیت فراوان می‌داد، ظاهراً دستور داد تا اسکیلاکس، دریاسالار یونانی که در خدمت دولت هخامنشی بود، در دریای سرخ و اقیانوس هند به بررسی پردازد. احتمالاً باید داریوش با جاده بازرگانی بخور آشنا و به آن علاقه‌مند بوده باشد، زیرا به نوشته هرودوت مقدار خراج سالانه سرزمین عربی به صورت جنسی (عطریات) به ایران پرداخت می‌شد؛ اما داریوش به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۶

جایگاه این اعراب خراج‌دهنده در کتیبه‌اش در بیستون و دیگر جاها اشاره نکرده است. ظاهراً لشکرکشی آیلوس گالوس، والی رومی مصر، به عربستان جنوبی (در ۲۴ یا ۲۵ ق. م) به امر اوگوستوس برای دستیابی به جاده بخور (یا منع بخورات) بوده است؛ زیرا دولت روم (در این هنگام) که بر اثر فتوحات بر هر دو ساحل غربی و شرقی بحر احمر دست یافته و راه خروج تجارت بخور (یعنی مصر و شهرهای بندر سوریه) را مالک شده بود، به فکر تصرف منبع آن نیز افتاد. به گفته فیلیپ حتی، استرابن جغرافیادان مشهور که با گالوس (حاکم رومی مصر) مناسبات دوستی داشته و تاریخ این لشکرکشی را به قلم آورده، خیانت ... نبطیان و

راهنمایی آنان را در این لشکرکشی موجب ناکامیها و رنج سپاه رومی می‌داند. سرانجام سعی و کوشش رومیان در برقرار کردن کشتیرانی و به کار انداختن راه دریایی مصر و هندوستان از طریق بحر احمر و کشف موسم منظم بادهای موافق (مونسون‌های) جنوب غربی، که موجب آمدوشد کشتیها میان بنادر باب المندب و بندر مصر (میوس فورموس) در ساحل غربی آن دریا گردید، بزرگترین ضربه را بر بازرگانی عربستان جنوبی زد و پس از آن کلودیوس (حاکم رومی مصر) در نیمه اول قرن اول ق. م، تجارت هند را با مصر بر ضرر عربستان برقرار کرد... این امر طبعاً راه تجارت عمده و بین‌المللی بخورات را که تا آن هنگام از جاده غربی عربستان بود، به طرف دریا (بحر احمر) سوق داد. به نوشته فیلیپ حتی، اطلاع از دوره بادهای موسمی و راه مستقیم دریایی به هندوستان وقتی صورت گرفت که روم بر مصر تسلط یافت. ورود کشتیهای رومی به اقیانوس پایان بازرگانی و رفاه عربها بود. از وضع جاده بخور در دوره ساسانیان اطلاعی در دست نیست. ظاهراً دولت بیزانس از این جاده باخبر بوده است.

احتمالاً حمله خسرو اول (انوشیروان) به یمن با تسلط بر این جاده و منبع بخورات و تجارت آن بی‌ارتباط نبوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۷

فصل سوم بین النهرین (عراق، جزیره)

عراق

ناحیه رسوبی پهناوری که یونانیان به آن «مزوپوتامیا» می‌گفتند از رسوبات دو رود دجله و فرات به وجود آمده است. ترتیب آبیاری مسلمانان در عراق، که از ساسانیان به ارث برده بودند، ناحیه عراق را یکی از خرمترین بلاد معمور جهان ساخته بود. اعراب مسلمان جلگه بین‌النهرین را از مازاد آب فرات که به چندین نهر می‌ریخت و در جلگه بین‌النهرین جاری می‌شد و به دجله می‌ریخت، آبیاری می‌کردند. عربهای مسلمان بین‌النهرین را به دو ناحیه تقسیم می‌کردند:

ناحیه سفلی و ناحیه علیا

اشاره

ناحیه سفلی سرزمینی بود با خاک رسوبی حاصلخیز که در روزگار قدیم به بابل معروف بود. بین‌النهرین سفلی را عراق نیز می‌نامیدند و مرز شمالی آن خطی فرضی بود که از مشرق به مغرب (از تکریت در ساحل دجله به انبار در ساحل فرات) کشیده و به فرات ختم می‌شد. این خط فرضی در محلی که این دو رودخانه در جلگه بین‌النهرین به هم نزدیک می‌شدند، قرار داشت. در شمال ناحیه سفلی یا سرزمین رسوبی، سرزمین سخت و سنگلاخ بین‌النهرین علیا قرار داشت که در روزگار قدیم آن را نینوا می‌خواندند. بین‌النهرین علیا را عربهای مسلمان، جزیره می‌نامیدند؛ چون دشتهای پهناور آن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۸

را آبهای فرات و دجله و جویها و نهلهایی که در جنوب آن به دو رودخانه مذکور می‌پیوستند احاطه کرده بود. سرزمین جزیره از شمال تا کوههایی که آن دو رود بزرگ از آنها سرچشمه می‌گرفت امتداد داشت و به سه ناحیه تقسیم می‌شد و هر ناحیه به نام قبیله‌ای که در زمان ساسانیان در آنجا مسکن داشتند (بکر، مضر، ربیع) موسوم بود.

اعراب مسلمان فرات را که یفراطس نام داشت، الفرات نامیدند. دجله را که در تورات به نام دیگلالت (حدّاقل) ضبط شده، تایگرس نامیدند. چون مسلمین در نیمه اول قرن اول هجری عراق را فتح کردند، طیسفون را که در کنار دجله و مهمترین شهرهای عراق و پایتخت زمستانی سلاطین ساسانی بود، مداین نامیدند و چون اعراب برای مسکن خود در قسمتهای فتح شده شهرهایی لازم داشتند

که پایگاه نظامی آنها هم بوده باشد، در مدت کمی سه شهر کوفه، بصره و واسط را ساختند. در اندک زمانی این سه شهر چنان رونق یافت و آباد شد که مهمترین بلاد این اقلیم جدید اسلامی گردید؛ مخصوصا کوفه و بصره که هر کدام مدتی مرکز فرمانروایان اموی بود و به آن عراقین (یعنی دو پایتخت) می گفتند. در قرون وسطی اوضاع طبیعی عراق با اوضاع طبیعی امروز آن تفاوت بسیار داشت، زیرا تغییری که در مجرای فرات و دجله حادث شد، نه‌ر‌هایی را که در زمان خلفا عراق را در حاصلخیزی بهشت عدن ساخته بود، ویران کرد.

اکنون رود دجله در مجرای پیچ و خم‌داری به سمت جنوب شرقی جاری است و در دویست و پنجاه میلی (به خط مستقیم) پایین بغداد با آب‌های فرات در قرنه به هم ملحق می‌شود و از الحاق این دو رود شطی موسوم به شط العرب (که به آن دجله کور هم می‌گفتند) تشکیل می‌شود. این شط در مجرای پهناوری جاری است و به خلیج فارس می‌ریزد. به نظر می‌رسد که از آغاز صدر اسلام تا نیمه قرن دهم هجری رود دجله پس از اینکه به صد میلی پایین بغداد می‌رسیده، در سمت جنوب و در مجرای که امروز به شط

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۴۹

الحی (رودخانه مار) موسوم است، جاری بوده است. قسمت عمده آب دجله به مصرف آبیاری شهر واسط، که در دو طرف این رود قرار داشت، می‌رسید و بقیه در بطایح می‌ریخت. در قرون وسطای اسلامی بطایح محلی بود به مساحت پنجاه میل عرض و قریب دویست میل طول و دامنه‌اش تا بصره می‌رسید و در سمت شمال غربی آن آب‌های رود فرات در چند میلی جنوب کوفه به آن می‌ریخت، زیرا در همان زمان فرات اصلی همان رودخانه کوفه و رود حله (یعنی نهر سورا) بود. بلاذری معتقد است که بطایح در زمان قباد، پدر انوشیروان، پیدا شد. در زمان قباد که در اواخر قرن پنجم میلادی به تخت پادشاهی نشست، به دلیل سهل‌انگاری در سربندهای رود دجله بی‌نظمی پدید آمد و این وضع چندین سال ادامه داشت تا جایی که آب دجله چنان بالا آمد که از شکاف سدها بیرون ریخت و زمینهای پست جنوبی و جنوب غربی را فراگرفت و چون انوشیروان جانشین پدر شد به ترمیم سدها پرداختند و زمینهای ویران دوباره آباد شد و به زیر کشت و کار درآمد. اما در زمان خسرو پرویز، که با پیامبر اسلام (ص) معاصر است، فرات و دجله در سال هفتم یا هشتم هجری چنان طغیان کرد که سابقه نداشت و رخنه‌ها و شکافهایی در سدهای بسته شده روی دجله پدید آمد و زمینهای اطراف دو رود دجله و فرات را آب فراگرفت. بلاذری اضافه می‌کند: خسرو پرویز خود به جاده‌سازی و اصلاح خرابی و شکاف سدها شتافت و مال بسیار در این کار صرف کرد و حتی یک روز چهل کارگر را که در کار خود قصور ورزیده بودند، همانجا به دار آویخت، ولی مفید واقع نشد و نتوانستند طغیان آب را مهار کنند و چون آبها به حال اول برگشت مرداب یعنی بطایح پدید آمد ... در سالهایی که لشکریان اسلام به شهرهای بین‌النهرین داخل شدند ... طبعا انتظام سدها و اوضاع آبیاری و کشاورزی از نظرها دور ماند و بر خرابی سدها افزوده شد و دهقانان، یعنی اشراف ایرانی که صاحبان املاک و اراضی بودند، از ترمیم سدها و بندهای رودخانه‌ها و نه‌ر‌ها ناتوان شدند و در نتیجه بر طول و عرض بطایح افزوده شد. علت حاصلخیزی کم‌نظیر عراق در زمان ساسانیان آبیاری منظم بوده است. زمینهایی که

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۰

میان این دو رودخانه (دجله-فرات) قرار داشت، از نه‌ر‌هایی که از فرات جدا و به سمت شرق جاری می‌گردید، آبیاری می‌شد و زمینهایی که در سمت چپ دجله و دامنه ارتفاعات ایران قرار داشت از نه‌ر‌هایی مشروب می‌شد که از نه‌روان جدا می‌گردید.

مداین اسمی است که اعراب بر خرابه‌های دو مرکز متصل به یکدیگر، یعنی کتیسفون و سلوکیه، گذارده‌اند. این دو شهر را سه قرن پیش از میلاد سلوکی‌ها بنیاد نهادند. سلوکیه در جانب غربی دجله به نام سلوکوس نیکاتر نامگذاری شده است. معلوم نیست نام کتیسفون را که اعراب برای اختصار تیسفون نامیدند، از کجا گرفته‌اند ... در سال ۵۴۰ میلادی که انوشیروان انطاکیه شام و سلوکیه

را، که در کنار رود ازتس (نهر الکلب) بود، فتح کرد به رسم پادشاهان ایران مردم سلوکیه را به تیسفون کوچانید و در ربض (حومه) نوبیادی در جانب شرقی دجله یعنی مقابل محل سلوکیه عراق جای داد. این ربض تا یک قرن بعد که اعراب مسلمان عراق را فتح کردند، پابرجا بود و رومیه یعنی شهر رومی‌ها نام داشت.

چنانکه مورخان اسلامی گفته‌اند، مداین از هفت شهر با نامهای معینی که در تلفظ آنها اختلاف است، تشکیل می‌شد. گویا پنج شهر از آن هفت شهر در زمان یعقوبی در قرن سوم هجری وجود داشته و از این قرار بوده است: شهر کهنه یعنی تیسفون و در یک میلی جنوب آن اسبانبر و در کنار آن رومیه که هر سه در جانب شرقی دجله قرار داشت و در جانب غربی دجله بهر سیر که اصل آن «به اردشیر» است و در یک فرسخی پایین آن ساباط قرار داشته است. به گفته یاقوت ایرانیان آن را بلاس آباد (بلاش آباد) می‌گفتند. کاخ باشکوه ساسانیان را که هنوز آثار آن در جانب شرقی دجله نمایان است، اعراب ایوان کسری نام دادند. این ایوان چنانکه یعقوبی بدان اشاره کرده در شهر اسبانبر قرار داشت. کاخ مهم دیگری نیز در جانب شرقی دجله به نام کاخ سفید وجود داشت

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۱

که در یک میلی شمال شهر کهنه واقع بود. این کاخ از آغاز قرن چهارم هجری چنان رو به خرابی گذاشت که اثری از آن نماند و بدین سبب تاریخ‌نویسان بعد، کاخ سفید و ایوان کسری را طاق کسری نامیدند و آن یگانه اثری است که تا امروز از ابنیه و عمارات پادشاهان ساسانی در آن محل باقی مانده است. در اواسط قرن دوم هجری قمری، منصور خلیفه عباسی وقتی خواست بغداد را بسازد تصمیم گرفت طاق کسری را خراب کند و سنگ و آجر آن را در بنای شهر جدید به کار برد. خالد بن برمک، وزیر ایرانی او، هرچه سعی کرد خلیفه را از این تصمیم باز دارد مؤثر واقع نشد، اما وقتی تخریب طاق را شروع کردند و معلوم شد که خرج و زحمت خراب کردن آن از تهیه آجر و سنگ بیشتر است، از خراب کردن طاق منصرف شد. منصور پس از ساختن بغداد شهر خود را مدینه السلام (شهر صلح) نامید که اشاره‌ای به بهشت است. این نامی رسمی بود که در اسناد، سکه‌ها و اوزان و مانند آنها آمده است. صورتهای دیگر این نام بویژه بغداد، مدینه ابی جعفر، مدینه المنصور، مدینه الخلفاء و الوزراء و مدینه السلام، نیز به کار رفته است. نویسندگان مسلمان عرب‌زبان می‌نویسند: منصور شهر خود را در محلی ساخت که از دوره قبل از اسلام سکونتگاههای بسیاری در آنجا وجود داشته و مهمترین آنها دهکده بغداد در ساحل غربی دجله در شمال ریزشگاه رودخانه صراه به دجله بود که به آن «قرن الصراه» می‌گفتند. بعضی بغداد را همان روستای بادوریا می‌دانند و به بازار سالانه آن اشاره می‌کنند. در ابتدا هیچیک از سکونتگاههای قدیمی (اطراف بغداد) اهمیت سیاسی یا بازرگانی نداشت. بنابراین، می‌توان شهر منصور را نوبیاد به شمار آورد. جهانگردان اروپایی در قرون وسطی غالبا بغداد را با بابل و گاهی با سلوکیه یکی می‌دانستند و آن را در گزارشهای خود بابل، (بابلونیا) و مانند آن می‌خواندند. منصور

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۲

عباسی پس از تجسس دقیق، با توجه به ملاحظات نظامی و اقتصادی و اقلیمی محل بغداد را انتخاب کرد. این محل در دشتی حاصلخیز واقع بود که در آنجا کشت و زرع در دو سوی رودخانه دجله رونق داشت، همچنین بر سر راه خراسان واقع و محل تلاقی راههای کاروان‌رو بود و بازارهای ماهانه در آن محل تشکیل می‌شد. در این محل شبکه‌ای از نه‌های متعدد وجود داشت که در کشاورزی از آنها استفاده می‌شد و به منزله استحکامات شهر نیز بود. در واقع بغداد در وسط بین‌النهرین قرار داشت و از آب و هوایی معتدل و سالم برخوردار بود. شهر بغداد با استحکامات و طرح داخلی شبیه قلعه بزرگی بود. در آغاز، خندق عمیق به عرض چهل ذراع به دور آن کنده شد؛ آنگاه نخستین دیوار کشیده شد و بین آن و دیوار اصلی شهر فضایی خالی به عرض صد ذراع وجود داشت که برای مقاصد دفاعی به کار می‌رفت. میان هر دو دروازه دیوار اصلی ۲۸ برج بزرگ قرار داشت، جز میان دو دروازه کوفه و بصره که دارای ۲۹ برج بود. بر فراز هر یک از دروازه‌ها قبه‌ای ساخته بودند که مشرف بر شهر بود و در پایین آنها

اقامتگاههایی برای نگهبانان بنا شده بود. در میان دیوار اصلی، محوطه‌ای به عرض صد و هفتاد متر وجود داشت که در آن خانه‌هایی برای صاحب‌منصبان و نزدیکان خلیفه ساخته بودند. دیوار سوم دیوار ساده‌ای بود که محوطه وسیع داخلی را دربر می‌گرفت و قصر خلیفه (باب الذهب)، مسجد جامع، دیوانها و خانه‌های فرزندان خلیفه و دو محل سرپوشیده را یکی برای رئیس نگهبانان و دیگری برای صاحب شرطه، در آنجا ساخته بودند. مدینه السلام (بغداد) چهار دروازه داشت با فاصله‌های مساوی از یکدیگر که فاصله هر کدام از دیگری یک میل عربی بود و از هر دروازه جاده‌ای به خارج کشیده شده بود. سر راه این جاده‌ها ربضهایی بزرگ بتدریج احداث شد و طولی نکشید که ربضها جزء شهر (بغداد) شد و از مجموع آنها شهر مدور (مدینه السلام) و ربضهای اطراف بغداد بزرگ به وجود آمد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۳

چهار دروازه شهر از این قرار بود:

۱. دروازه بصره در جنوب شرقی که از آنجا به ربضهای کنار دجله، جایی که شاخه‌های متعدد نهر عیسی به دجله می‌ریخت، می‌رفتند.

۲. دروازه کوفه در جنوب غربی که از آنجا به جنوب می‌رفتند و راه کاروان‌رو مکه بود.

۳. دروازه شام در شمال غربی که از سمت چپ آن راهی بود به سوی شهر انبار در ساحل فرات و از سمت راست آن به شهرهای جانب غربی دجله در شمال بغداد می‌رفتند.

۴. دروازه خراسان که در آن برای عبور از روی دجله و رسیدن به بغداد شرقی پل بزرگی بود. این جانب بغداد در آغاز به لشکرگاه مهدی موسوم بود؛ زیرا به فرمان مهدی خلیفه عباسی، پسر منصور، آن را ساختند و در آنجا برای وی قصری ساخته شد و مسجد جامعی نیز بنا گردید. سنتهای باستانی امپراتوری اسلام نیز در این طرح قابل ملاحظه است. جدایی خلیفه از مردم، طرح باشکوه قصر و مسجد برای نشان دادن عظمت دولت جدید و تقسیم مردم در محلات جداگانه‌ای که دروازه‌های آنها را می‌بستند و محافظت می‌کردند، همگی گواه این مطلب است. منصور عباسی به بعضی از افراد خاندان و بعضی از یاران و فرماندهان وفادار خود قطعاتی زمین در کنار دروازه‌های خارج شهر بخشید و حومه‌های شهر را برای احداث ساختمان به سربازان خود واگذار کرد. «قبة الخضراء»، مظهر شکوه بغداد، حدود ۶۸ متر ارتفاع داشت و مشرف بر کاخ خلیفه بود و بر فراز آن پیکره سواری به چشم می‌خورد. این سوار (یا مجسمه) در سال ۳۲۹ هجری قمری در شبی طوفانی بر اثر اصابت صاعقه سرنگون شد؛ اما دیوار اطراف قبة الخضراء مدتی بیشتر باقی ماند و سرانجام در سال ۶۵۳ هجری قمری فرو ریخت. مسجد جامع بغداد در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۴

سال ۱۴۶ به فرمان منصور پشت قصر ساخته شد که نسبت به قبله قدری انحراف داشت. در سال ۱۹۱ هجری قمری هارون الرشید آن را خراب کرد و با آجر ساخت. بعدها در سال ۲۸۰ هجری قمری معتضد (۲۷۰-۲۸۹) حیاط دیگری به مسجد جامع منصور، به دلیل تنگی جا، اضافه و بخشهایی از مسجد جامع قدیم را تعمیر کرد. در سال ۳۰۳ هجری قمری مناره مسجد طعمه حریق گشت، ولی دوباره ساخته شد. منصور مسئولیت هر محله شهر را به عهده شخصیتی برجسته قرار داده بود و محله‌ها معمولاً از لحاظ قومی (ایرانی، عرب، خوارزمی)، شغلی یا گروهی همگن بودند. خانه‌های سربازان در خارج از محوطه دیوارها و معمولاً در شمال غرب شهر بود و حال آنکه مراکز بازرگانان و صنعتگران در جنوب رودخانه صرّاء در کرخ قرار داشت. بازارها در نقشه بغداد سهم مهمی داشتند. در آغاز، در طول هر یک از چهار راهها، از دیوار بزرگ تا دیوار داخلی، اتاقهایی با طاقهای بلند (طاقات) قرار داشت که در آنها دکانهایی تعبیه کرده و بدین ترتیب چهار بازار به وجود آورده بودند. گذشته از این، خلیفه دستور داده بود که در هر یک از چهار بخش خارج دیوار فضای کافی برای بازار قرار دهند، به طوری که هر بخش دارای بازاری بزرگ باشد. هر حرفه و کسبی،

بازار یا گذرگاه (درب) جداگانه‌ای داشت. از بازارهای کرخ می‌توان بازار میوه‌فروشان، پارچه‌فروشان، کتابفروشان، صرافان، گوسفندفروشان و همچنین بازار مواد غذایی را نام برد. همزمان با گسترش شهر بازرگانی از خراسان، ماوراءالنهر، مرو، بلخ، بخارا و خوارزم به بغداد آمدند و در محله حریه بازارهایی را تشکیل دادند. هر گروه از این بازرگانان رهبر و رئیسی داشت. به نظر می‌رسد که رؤسای حرفه‌ها از طرف دولت انتخاب می‌شدند. شهر مدور منصور نمونه جالبی از شهرسازی اسلامی بود و چنان مدور ساخته شده بود که

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۵

مرکز آن نسبت به بخشهای مختلف دارای فاصله مساوی بود و بسهولت از آن مراقبت یا دفاع می‌شد. درباره مخارج ساخت این شهر روایات گوناگونی نقل شده است: بنابر یکی از این روایات، هجده میلیون دینار بوده است، روایتی دیگر این مخارج را بالغ بر صد میلیون درهم نقل کرده است؛ اما بنا به گزارش رسمی و مبتنی بر اسناد دستگاه خلافت، منصور چهار میلیون و هشتصد و هشتاد و سه هزار درهم برای شهر مدور خرج کرد. اگر میزان پایین دستمزد و هزینه اندک مصالح ساختمانی و سختگیری و خست منصور را در نظارت بر محاسبات در نظر بگیریم، این رقم قابل قبول خواهد بود. در سال ۱۵۷ هجری قمری منصور قصری در کنار دجله و پایین‌تر از دروازه خراسان با باغهای وسیع ساخت و آن را خلد نامید. این محل بدون پشه و به سبب خنکی هوایش شهرت داشت، این نام یادآور بهشت بود. بعدها موقعیت سوق‌الجیشی بغداد و کمبود فضا برای امور لشکری خلیفه را بر آن داشت که اردوگاهی برای وارث خود مهدی در بخش شرقی دجله بسازد. اردوگاه مهدی در بخش مرکزی سمت شرقی دجله قرار داشت (بعدها به تقلید از قصری که هارون ساخت رصافه نامیده شد)، و قصر او و مسجد نیز در همان‌جا ساخته شد و پیرامون آنها را خانه‌های نظامیان و ملزمان احاطه کرده بود. بخش بازرگانی در بازارهایی که به باب الطاق مشهور بود، بنا گردید. کار ساختمانی در سال ۱۵۱ آغاز شد و در سال ۱۵۷ به پایان رسید. رصافه تقریباً شهری بود که مقابل شهر مدور منصور در سمت شرقی دجله ساخته شد. بغداد از حیث بناها و ساختمانهای شخصی و دولتی، فعالیتهای بازرگانی، ثروت بیکران و جمعیت بسرعت توسعه یافت. تراکم جمعیت در شرق بغداد بیشتر بود؛ زیرا مردم بر اثر بذل و بخشش مهدی و خلفای بعد از او و همچنین برمکیان که محله‌ای مخصوص به خود در دروازه شماسیه بغداد داشتند، به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۶

سوی آنها جذب می‌شدند. یحیی برمکی قصری باشکوه در ناحیه شماسیه ساخت و نام قصر الطین را بر آن نهاد. جعفر برمکی هم کاخ بزرگ و مجللی در پایین بغداد شرقی ساخت که بعدها به مأمون داده شد. امین بعد از رسیدن به خلافت از قصر خلد، که اقامتگاه پدرش هارون بود، به باب الذهب (قصر خلافت) بازگشت و آن را تعمیر کرد و جناحی به آن افزود و پیرامون آن حیاطی بنا کرد. بخش غربی بغداد میان دروازه قطربل در شمال و محله کرخ در سمت جنوب آن توسعه یافت و این توسعه تا نهر بزرگ عیسی (که از فرات جدا می‌شد) امتداد داشت. بغداد تا قبل از تغییر پایتخت به سرّ من رأی چنان زیبا شده بود که شاعران آن را «بهشت روی زمین» می‌خواندند. باغهای شگفت‌انگیز و حومه سرسبز و قصرهای بلند و باشکوه آن با تزیینات مجلل و دروازه‌های طلایی و تالارها و لوازم گرانبها و نفیس کاخهای آن شهرت داشت. بغداد در کشمکش میان امین و مأمون آسیب بسیار دید، پس از چهارده ماه محاصره شهر، جنگ به داخل آن کشیده شد. طاهر ذو الیمینین که از سرسختی مدافعان شهر به خشم آمده بود دستور تخریب خانه‌های شهر را صادر کرد و بسیاری از محلات، از جمله میان دجله و دار الرقیق در شمال دروازه خراسان، دروازه سوریه، دروازه کوفه تا رودخانه صراء، نهر کرخایه و محله کناسه ویران شد. کار تخریب شهر به دست عوام و قانون‌شکنان و عیاران تکمیل شد. قصر خلد و سایر قصرها و بعضی از محله‌های بخش شرقی شهر، سخت آسیب دید. طبری و مسعودی می‌نویسند: خرابی و ویرانی چندان شدید بود که عظمت بغداد از میان رفت. هرج و مرج و آشوب تا سال ۲۰۴ هجری قمری، که مأمون از مرو به بغداد

آمد، کماکان در بغداد ادامه داشت. مأمون پس از تسلط بر اوضاع بغداد و اسکان در قصر خود و گسترش آن، یک میدان اسب‌دوانی و یک

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۷

باغ‌وحش به کاخ خود افزود و محلهایی برای غلامان وفادار خود در کنار آن ساخت.

بعدها این قصر را به حسن بن سهل بخشید که به قصر الحسنی شهرت یافت. وی نیز آن را برای دختر خود پوران به ارث گذاشت. معتصم در صدد یافتن پایتخت جدیدی برای ارتش نوین ترک، که اساس آن را خود او ریخته بود، برآمد. بغداد برای استقرار سربازان ترک معتصم جای مناسبی نبود، علی‌الخصوص که سربازان ترک رعایت نظم و قانون را نمی‌کردند و مردم و گروههای قدیمی ارتش با سپاهیان ترک سازگاری نداشتند و هر آن بیم درگیری و برخورد بود؛ لذا شهر سامرا (سرّ من رأی) را ساخت و پایتخت را به آنجا منتقل ساخت. از این تاریخ (۲۲۰ تا ۲۷۸) دیگر بغداد کانون توجه خلفا نبود، ولی مرکز عمده تجارت و فعالیتهای فرهنگی و آموزشی محسوب می‌شد. در دوران خلافت مستعین پایتخت از سامرا به بغداد تغییر کرد. بار دیگر بغداد از آشوب ترکان آسیب دید و در سراسر سال ۲۵۱ هجری قمری در محاصره قوای معتز خلیفه قرار داشت. در این زمان، رصافه تا سوق الثلاثاء امتداد یافت. مستعین بغداد را استوار کرد؛ حصار بخش شرقی را از دروازه شمّاسیه تا سوق الثلاثاء امتداد داد و از طرف غرب از قطیعه امّ جعفر، پیرامون محلات شهر، تا نهر صراة را توسعه داد و خندق مشهور طاهر را پیرامون آن حفر کرد. در مدتی که بغداد در محاصره معتز بود، خانه‌ها، دکانها و باغهای بیرون حصار شرقی بغداد بنا به ضرورت دفاعی خراب شد و محلات شرقی شمّاسیه، رصافه و مخزّم بسختی آسیب دید. در همین زمان ابن خردادبه در وصف بغداد نوشته است: واردات به مدینه السلام (بغداد) صد و سی هزار درهم گندم و جو و عواید بازارها و آسیابها و فواید ضرابخانه‌های آنجا یک میلیون و پانصد هزار درهم است. در سال ۲۷۸ هجری وقتی خلیفه معتمد به بغداد نقل مکان کرد، قصر حسنی را از پوران، دختر حسن بن سهل و همسر مأمون، خواستار شد. پوران آن را تعمیر کرد و به شیوه‌ای که لایق خلیفه بود،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۸

آراست و به وی تقدیم کرد. در سال ۲۸۰ هجری قمری خلیفه معتضد قصر حسنی را بازسازی کرد، اطراف آن را توسعه داد و ساختمانهای جدیدی به آن افزود و در زمینهای اطراف آن زندانهای ساخت. وی بعدها یک میدان اسب‌دوانی به آن اضافه کرد و سپس حصاری پیرامون قصر و اطراف آن کشید که به دار الخلافه شهرت یافت و با ملحقات آن به عنوان اقامتگاه رسمی همچنان باقی ماند. سپس معتضد بنای قصر تاج را در ساحل دجله آغاز کرد، ولی بعدها چون دود فراوانی از سوی شهر مشاهده کرد، تصمیم به ساختن قصر دیگری دو میل دورتر در شمال شرقی بغداد گرفت و قصر مجلل ثریا را ساخت و آن را با دهلیزی زیرزمینی به قصر حسنی ارتباط داد و باغهایی پیرامون آن ساخت و آبراهه‌ای از نهر موسی به آن کشید و به منظور پاک نگاه داشتن هوای این کاخها دستور داد تا برنج و نخل در اطراف بغداد کاشته نشود. کاخ ثریا تا سال ۴۶۹ هجری در وضع خوبی باقی بود، ولی در این تاریخ بر اثر طغیان آب دجله ویران شد. خرابی شهر مدور منصور نیز از این زمان آغاز شد و معتضد دستور تخریب حصار شهر را صادر کرد، ولی هنگامی که بخش کوچکی از آن را خراب کرد، هاشمیان (عباسیها) شکایت کردند و گفتند که این حصار یادگار دوران عظمت عباسیان است. از این رو، معتضد از تخریب حصار دست برداشت؛ اما مردم بتدریج خانه‌های خود را به قیمت خراب کردن حصار و ویرانی شهر توسعه دادند. به دوران خلافت مکتفی (۲۸۹-۲۹۵) کاخ تاج با تالارها و گنبدهای آن مرمت، و باراندازی در کنار دجله (نزدیک به آن) ساخته شد، مکتفی در سال ۲۸۹ هجری قمری زندانهای قصر را ویران کرد و مسجد جامعی (جامع القصر) ساخت که تا زمان مقتدر سومین مسجد جامع به شمار می‌رفت.

مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰) ساختمانهای جدیدی به قصرهای سلطنتی قبلی افزود

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۵۹

و همه آنها را به طرز اعجاب‌انگیزی آراست و به باغ‌وحش این مجموعه توجهی مخصوص مبذول داشت. حصاری مستحکم پیرامون قصرها و دهلیزی مخفی از تالار بارعام به یکی از دروازه‌ها کشید که یکی از اقدامات دفاعی لازم بود. یکی از عجایب این مجموعه دار الشجره بود که درختی سیمین (نقره‌ای) در میان حوضی بزرگ با هجده شاخه و ترکه‌های متعدد و گنجشکهای سیمین یا زرّینی داشت که گهگاه صدایی می‌دادند. در دو سوی استخر هجده مجسمه سوار بود که در یک جهت حرکت می‌کردند، گویی در تعقیب یکدیگرند؛ این مجموعه همچنین حوضی از سیماب (جیوه) به وسعت ۳۰*۲۰ ذراع با چهار قایق زرین داشت و پیرامون آن را باغی افسانه‌ای احاطه کرده بود.

باغ‌وحش این مجموعه دارای انواع جانوران بود. کنام شیران صد شیر داشت. قصر فردوس از لحاظ سلاحهایش شگفت‌انگیز بود. در داخل محوطه سلطنتی ۲۳ قصر ساخته شده بود. وضع جغرافیایی بغداد، مردم فعال آن، تشویق دولت به تجارت و اعتبار خلافت بسرعت این شهر را به صورت مرکز عمده بازرگانی درآورد. بازارها، در رصافه و بویژه در کرخ شاخص اصلی زندگی شدند. هر پیشه، بازاری مخصوص داشت؛ از جمله بازار میوه، بازار پارچه، بازار پنبه، بازار کتابفروشان با بیش از صد دکان، بازار صرافان و بازار عطّاران در کرخ و بازارهای تجار خارجی در سوق باب الشام بود. در بخش شرقی بغداد، بازار عطر فروشان، بازار مواد غذایی، بازار زرگران، بازار گوسفندفروشان، بازار کتابفروشان و بازار کالای چینی دیده می‌شد. از بغداد پارچه‌های پنبه‌ای و منسوجات ابریشمی و بویژه سربند، پیش‌بند، دستار، بلور تراشیده، شیشه‌آلات، روغنهای مختلف، داروهای مایع، معجونهای مختلف پیراهنهایی با رنگهای الوان، عمامه‌هایی از پارچه ظریف و حوله‌های مشهور صادر می‌شد. پیراهنهای ظریف و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۰

سفید و سقلاطون (پارچه‌های ابریشمی)، ملحم و عتّابی (پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای) بغداد شهرت داشت. در باب الطاق بغداد شمشیرهای بسیار مرغوبی ساخته می‌شد. بغداد به سبب صنعت چرم‌سازی و کاغذسازی شهرت فراوان داشت. ساکنان بغداد آمیزه‌ای از ملت‌ها، رنگ‌ها و مذاهب مختلف بودند که برای کار، تجارت، سپاهی‌گری یا به عنوان برده به این شهر آمده بودند؛ جالب آنکه عوام الناس رفته‌رفته نقش عمده‌ای در حیات اجرایی و اقتصادی شهر بغداد بر عهده گرفتند. با توجه به ارقام و اعدادی که درباره مساجد و گرمابه‌های بغداد در قرنهای سوم و چهارم هجری داده‌اند و نیز با توجه به مساحت بغداد در آن زمان، می‌توان جمعیت بغداد را در قرن چهارم هجری حدود یک میلیون نفر تخمین زد. در بغداد محله‌های اشراف‌نشینی مانند ظاهر، شماسیه، مأونیه و درب عون و محله‌های فقیرنشینی مانند قطیعه الکلاب و نهر الدجاج دیده می‌شد. خانه‌های افراد معمولی یک طبقه و خانه‌های توانگران دو طبقه بود و گرمابه داشت و معمولاً به سه قسمت تقسیم می‌شد که با دیواری از یکدیگر مجزا بود؛ قسمت زنان، اتاقهای پذیرایی و قسمت مستخدمان و غلامان. به باغ توجهی مخصوص می‌شد.

قالی، نیمکت، پرده و مخدّه بخش عمده اثاث خانه را تشکیل می‌داد. در تابستان از بادبزن و بویژه خانه‌های خنک و سردابها استفاده می‌شد. سردرها با کتیبه‌هایی از تصاویر جانوران، گیاهان، یا انسان آذین می‌شد. بغداد مرکز بزرگ فرهنگی به‌شمار می‌رفت و موطن مکاتب فقهی حنفی و حنبلی بود. همچنین بیت الحکمه مرکز ترجمه بعضی تجارب علمی در زمینه‌های ریاضیات و طب و غیره بود. مساجد آن، بویژه جامع المنصور، مراکز عمده دانش‌پژوهی بود. تعداد فراوان کتابفروشیهایی که گاهی به صورت محافل ادبی درمی‌آمد، میزان فعالیتهای فرهنگی آن را نشان می‌دهد. بغداد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۱

شاعران، تاریخ‌نویسان و دانشمندان بسیار داشت. با مراجعه به تاریخ بغداد (اثر خطیب بغدادی) می‌توان به‌شمار بسیار دانشمندان بغداد در هر زمینه پی‌برد. دوره خلافت فرهنگ اسلامی با بغداد پیوند دارد. بعدها در این دوره کتابخانه‌های عمومی به عنوان

مراکز مطالعه و تحصیل تأسیس شد که مشهورترین آنها دارالعلم ابو نصر شاپور بن اردشیر، وزیر صمصام الدوله بویه، بود. تأسیس این دارالعلم و دیگر مراکز علمی کمک فراوانی به ایجاد مدارس پیشرفته‌ای چون نظامیه و مستنصریه بغداد کرد. در قرنهای سوم و چهارم ق/نهم و دهم م، به بیمارستانها توجه فراوان مبذول می‌شد؛ از جمله آنها بیمارستان سیده (تأسیس ۳۰۶ ق)، بیمارستان مقتدری، (۳۰۶ ق) و بیمارستان عضدی (۳۶۷ ق به بعد) بود. بیمارستانهای دیگری نیز توسط بزرگان و وزیران در گوشه و کنار بغداد تأسیس شد. بغداد در دوران آل بویه روزگار سختی داشت. احمد معز الدوله (در ۳۳۵ ق) ابتدا بعضی از نهرهای منطقه بادوریا را مرمت کرد و این عمل وضع زندگی مردم منطقه را بهبود بخشید؛ اما بی‌توجهی آل بویه بر اثر کشمکش با بریدیان و حمدانیان موجب شد تا بسیاری از نهرهایی که غرب بغداد را مشروب می‌کرد، خراب شود تا آنکه عضد الدوله (۳۶۷-۳۷۲ ق) به لایروبی و مرمت آنها دستور داد و پلها و سدها مرمت شد. در سال ۳۵۰ هجری قمری احمد معز الدوله قصری بزرگ در باب الشماسیه ساخت که دارای میدانی وسیع، بارانداز و باغهای زیبا بود. وی هفت دروازه آهنین شهر مدور منصور را از جای دروازه‌های قدیمی درآورد و در قصر خود کار گذاشت و در حدود یک میلیون دینار (یازده میلیون درهم) خرج کرد؛ ولی در سال ۴۱۸ هجری قمری آن را خراب کردند. عضد الدوله خانه سبکتکین، حاجب معز الدوله را در مخزم علیا تعمیر کرد و باغهای وسیعی به آن افزود و آب را با هزینه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۲

فراوان از نهر خالص به وسیله ترعه‌هایی به آنجا آورد. این محل دارالاماره اقامتگاه رسمی آل بویه شد. عضد الدوله که دید بغداد بدنام شده، دستور داد تا خانه‌ها و بازارهای آن را تعمیر کنند. او در تجدید بنای مساجد جامع شهر پول بسیار خرج کرد. وی باراندازهای کنار دجله را تجدید کرد و به توانگران دستور داد تا خانه‌های خود را که در مجاورت دجله بود تعمیر و در قصرهای ویران بدون صاحب باغ احداث کنند و چون پل مرکزی شهر باریک و خراب شده بود آن را تعمیر کرد. در سال ۳۷۲ بیمارستان عضدی را بنا نهاد و پزشکان و ناظران و انباردارانی برای آن تعیین کرد و مقدار زیادی دارو، وسایل و تجهیزات در اختیار آنان قرار داد و اموالی را وقف بیمارستان کرد.

در دوران آل بویه که بغداد دچار انحطاط شد، شهر مدور منصور متروک و بیشتر محلات غرب بغداد خراب و ویران شد. محله کرخ آبادترین بخش غرب بغداد [در این زمان] و محل کسب بازرگانان بود. بخش شرقی شهر آبادتر بود و بزرگان معمولاً در آنجا اقامت داشتند. در این بخش (شرقی) اماکنی مانند باب الطاق، محلی که بازار بزرگ در آنجا بود، دارالاماره در مخزم و کاخهای خلیفه، در منتهی‌الیه جنوبی این بخش، قرار داشت. به نوشته ابن حوقل بخش شرقی دارای چهار مسجد جامع به نامهای مسجد منصور، مسجد رصافه، مسجد براثا و مسجد دارالسلطان بود. در سال ۳۷۹ و ۳۸۳ هجری قمری مسجد قطیعه و مسجد حرثیه به صورت مساجد جامع درآمد. بغداد از آشوب عامه، اختلافات فرقه‌ای که آل بویه دامن می‌زدند و نیز عیاران آسیب‌پذیر دید. در منابع از جهل عامه و آمادگی آنها برای قبول هرگونه دعوت و نیز خوش‌طینتی و یاغیگری آنان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۳

سخن رفته است. در دوران آل بویه آشوبهای فرقه‌ای افزایش یافت و موجب خسارات جانی و مالی بسیار شد. آل بویه روز دهم محرم را روز عزای عمومی اعلام کردند.

کشمکش میان شیعه و سنی در این دوره معمول شد. آغاز آن در سال ۳۳۸ هجری قمری، یعنی زمانی بود که محله کرخ به غارت رفت. در سال ۳۴۸ هجری قمری جنگ میان دو گروه منجر به ویرانی و آتش‌سوزی باب الطاق بغداد شد. در سال ۳۶۱ هجری قمری در محله کرخ ۳۰۰ دکان و خانه‌های بسیار و ۳۳ مسجد طعمه حریق شد و این آتش‌سوزی به مرگ ۱۷ هزار نفر انجامید. در آشوب ۳۸۱ هجری قمری در بغداد بسیاری از محلات شهر به آتش کشیده شد. عیاران که اقلیتی را در بغداد تشکیل می‌دادند و در

آخرین ربع قرن چهارم ق/ دهم م فعالیت می کردند، آشوب و آشفتگی بسیار می آفریدند. مورخان آنها را راهزن و دزد معرفی می کرده اند. قیام آنها بر ضد توانگران، فرمانروایان، بازاریان، دستگاه انتظامی و اشراف بود. در همین اوضاع نابسامان در سال ۴۴۷ هجری قمری طغرل بیک سلجوقی وارد بغداد شد. سلجوقیان برخلاف سیاست آل بویه از ستیان حمایت می کردند. در سال ۴۴۸ طغرل دارالاماره بغداد را توسعه داد. بسیاری از خانه ها و دکانها را خراب کرد، آنها را از نو ساخت و دیواری پیرامون آن (دارالاماره) کشید. در سال ۴۵۰ هجری قمری ارسلان بساسیری به نام فاطمیان بغداد را گرفت. در فتنه بساسیری دارالاماره در آتش سوخت و دوباره مرمت شد. در سال ۴۸۴ هجری قمری ملکشاه مسجد مخرم را که نزدیک کاخ خلیفه بود، تعمیر و توسعه داد. این مسجد از آن زمان به بعد، به جامع سلطان شهرت یافت و کار تکمیل آن تا سال ۵۲۴ هجری قمری به طول انجامید. در سال ۴۸۸ هجری قمری خلیفه مستظهر پیرامون محله هایی که در قسمت شرقی بغداد حریم شناخته می شد، دیواری کشید. سپس در سال ۵۰۷ هجری قمری خلیفه المسترشد بالله آن را مرمت کرد و چهار دروازه بر این دیوار (یا حصار)

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۴

افزود، بعدها در سال ۵۵۴ هجری سیلی اطراف دیوار را فراگرفت و آن را شکافت و بسیاری از محله ها را ویران ساخت؛ ولی شکاف را مرمت کردند و دست به کار ساختن سدّی پیرامون دیوار شدند که بعدها تکمیل شد. این دیوار مرزهای شرق بغداد را تا پایان دوره عثمانی تثبیت کرد. از نیمه دوم قرن پنجم ق/ یازدهم م، تغییرات فراوانی در شکل بغداد پدید آمد: بسیاری از محله های غرب بغداد رو به ویرانی نهاد و باغها و خانه های سابق به صورت زمین بایر درآمد. بنیامین طلیطلی (اهل تودلا) که در حدود سال ۵۶۷ ق/ ۱۱۷۱ م از بغداد دیدن کرده است، از عظمت کاخ خلیفه با دیوار و باغها و باغ وحش و دریاچه آن سخن می گوید و از بیمارستان عضدی و شصت پزشک آن و آسایشگاه ویژه بیماران روانی با اعجاب یاد می کند. وی چهل هزار یهودی در بغداد دیده که ده مدرسه داشتند. ابن جبیر، سیاح اندلسی، بغداد را در سال ۵۸۱ هجری قمری دیده است. وی انحطاط کلی آن را ملاحظه کرده و نخوت اهالی آن شهر را به باد انتقاد گرفته است. او نوشته است: اگرچه قسمت اعظم بغداد شرقی خراب شده، ولی هنوز هفده محله جداگانه باقی است که هر یک دارای دو، سه یا هشت گرمابه است. محله دارالاماره، با قصرها و باغهایش در حدود یک ربع (یا بیشتر) مساحت شهر را دربر گرفته. این بخش جمعیت بسیار و بازارهایی پررونق دارد. ابن جبیر اضافه می کند:

از بزرگترین محلات بغداد قریّه است و نزدیک آن ربض مربّعه قرار دارد. این محله سه مسجد جامع دارد: جامع السلطان در شمال دیوار یا حصار شهر، مسجد رصافه واقع در یک میلی شمال آن و جامع خلیفه. این محله حدود سی مدرسه با ساختمانهای عالی دارد که برای نگهداری آنها و مخارج طلبّاء موقوفات بسیار موجود است. مشهورترین این مدرسه ها «نظامیه» است که در سال ۵۰۴ تجدید بنا شده ... یکی از محله های آن سوق المارستان است. این محله همانند شهر کوچکی است و بیمارستان معروف و مجهز

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۵

عضدی در آن قرار دارد. در میان سایر محلات بغداد، محله حریه که در شمالی ترین قسمت قرار دارد و محله عتّابیه که به سبب پارچه های عتّابی معروف شده، جالب توجه است. حدودا نیم قرن بعد، یاقوت (م. ۶۲۳) اطلاعات مفیدی درباره بغداد می دهد. او غرب بغداد را به صورت یک سلسله محلات مجزا از هم وصف می کند که هر کدام دیواری جداگانه داشته اند و به وسیله ویرانه های متروکی از یکدیگر جدا می شده اند ... در شرق بغداد زندگی در محلات پیرامون حریم دار الخلافه متمرکز بود. از جمله محلات وسیع و آباد بغداد شرقی، باب الأزج با بازارهایش، مأمنیه در مجاورت آن، سوق الثلاثاء، نهر المعلی و قریّه بود. در سال ۶۴۰ کشمکشهایی میان مردم بعضی از محلات بغداد، خصوصا محله مختاره و سوق السلطان و میان قطفتا و قریّه (در مغرب بغداد) در گرفت و عده زیادی به قتل رسیدند و دکانها غارت شد. در سال ۶۴۱ سیل به نظامیه و نواحی مجاور آن رسید و چند محله را ویران کرد. در سال ۶۴۶ سیلاب شرق بغداد را فراگرفت، بخشی از حصار شهر را ویران ساخت و به محله حریم رسید؛ همچنین

سیل در محله رصافه نیز جاری شد و بسیاری از خانه‌های آن محله را ویران کرد. غرب بغداد زیر آب فرو رفت و بیشتر خانه‌ها، جز بخشی از باب البصره و کرخ بکلی از میان رفت. باردیگر در سالهای ۶۵۱ و ۶۵۳ سیل بغداد را فراگرفت که در اثر آن تعداد زیادی از خانه‌ها فرو ریخت و کشتزارها آسیب دید. به نظر می‌رسد که طبیعت و انسان برای نابودی بغداد دست‌به‌دست هم داده بودند؛ زیرا دو سال بعد، در صفر سال ۶۵۶ مغولان به بغداد حمله کردند. خلیفه المستعصم بالله بدون قید و شرط تسلیم شد و مغول بیش از یک هفته مردم بغداد را قتل عام کردند. شمار کشته‌شدگان را هشتصد هزار تا دو میلیون نفر تخمین زده‌اند، محلات بسیاری بر اثر محاصره و غارت و آتش از میان رفت و مسجد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۶

خلفا و ضریح کاظمین طعمه حریق شد، ولی بغداد از انهدام کامل نجات یافت. احتمالاً فتوایی که به زور از علما گرفته شد، مبنی بر آنکه کافر عادل بهتر از امام غیر عادل است، به این امر کمک کرد. هلاکو خان قبل از رفتن از بغداد دستور مرمت بعضی از ساختمانهای عمومی را صادر کرد. ناظر وقف، جامع الخلفا را تجدید بنا کرد و مراقب بود که مدارس و رباطها دوباره گشوده شود. بغداد دوباره از هر لحاظ به صورت یک مرکز ایالت درآمد. در دوران وزارت خاندان جوینی (عظاملک جوینی) مناره جامع الخلفا، بازار نظامیه بغداد و مستنصریه از نو ساخته شد. سیاست ایلخانان مغول منجر به آشوبهایی بر ضد غیر مسلمانان شد، گاهی ایلخانان از عیسویان حمایت می‌کردند و آنان را از جزیه معاف می‌داشتند و کلیساها و مدارس برای آنها بنا می‌کردند. در زمان ارغون خان مغول (۶۸۳ - ۶۹۰) یهودیان به سبب وجود سعد الدوله، وزیر یهودی ایلخان، مقامی ارجمنند یافتند؛ زیرا وی برادر خود را به حکومت بغداد گماشت. در سال ۶۹۰ سعد الدوله به قتل رسید و عوام بغداد به جان یهودیان افتادند. در زمان غازان خان (محمود) غیر مسلمانان از لحاظ اختلاف لباس، برقراری مجدد مالیات سرانه و برخورد عوام با آنان در عذاب بودند و بسیاری از آنها به آیین اسلام درآمدند. صاحب مراصد الاطلاع که در دوران ایلخانان به سر می‌برده، در وصف بغداد می‌نویسد: از مغرب بغداد جز چند محله جدا افتاده از یکدیگر چیزی باقی نمانده است که پرجمعیت‌ترین آنها کرخ است. وی به محله قریه، محله پرجمعیت رملیه، بازار دار الرقیق، دار القز، که در آنجا کاغذ می‌ساختند و باب محول، که شبیه دهکده‌ای دورافتاده بوده، اشاره می‌کند. همین مؤلف از بیمارستان عضدی یاد می‌کند و می‌نویسد که از محله‌های حریم الطاهری، نهر طابق و قطیعه اثری برجای نمانده است و محله توثه به دهکده دورافتاده‌ای شباهت دارد. حمد الله مستوفی گوید: غرب بغداد [در زمان او] کرخ نام

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۷

دارد و پیرامون آن را حصار مدور با محیطی به طول دوازده هزار گام احاطه کرده، زندگی در بغداد آسان است و مردم آن خوش خلقند. زبان عربی آنها تحریف شده است. حنبلیان و شافعیان در بغداد اکثریت دارند، اگرچه پیروان فرقه‌ها نیز بسیارند. در بغداد مدرسه و رباط فراوان است. او اضافه می‌کند که اکثر عمارات شهر بغداد از آجر است و آب و هوای آن به گرمی و نرمی مایل است. شمال شهر گشوده ... و شهری سازگار و با مزاج زنان سازگارتر است ... اکثر اوقات در آنجا ارزانی است ... میوه‌های آن هرچه گرمسیری باشد بسیار و نیکوست، مانند خرما، مختوم و خستوی و نار درآجی و انگور مورقی که مثل آن در دیگر جاها نیست؛ ولی میوه‌های سردسیری در آنجا به عمل نمی‌آید ... حبوبات در آنجا خوب به عمل می‌آید ... شکارگاههای فراوان و نیکو دارد ...

آب دجله از میان شهر می‌گذرد و از رود فرات هم نهر عیسی در دو فرسنگی زیر بغداد به دجله می‌پیوندد ... بغداد مزارات متبرکه بسیار دارد؛ از جمله مشهد امام موسی کاظم (ع) و نواده او امام محمد تقی (ع) و مزارات اولیاء و مشایخ بسیاری مانند احمد بن حنبل، امام ابو حنیفه، ابراهیم ادهم، جنید بغدادی، منصور حلاج و دیگران که در شهر بغداد و حوالی آن است. در سال ۷۴۰ هجری قمری شیخ حسن بزرگ در بغداد استقرار یافت و سلسله جلاریان را که تا سال ۸۱۳ بر سر کار بود، تأسیس کرد. مسجد مرجان در

بغداد مربوط به همین دوره است. از کتیبه‌های مسجد چنین برمی‌آید که مرجان، یکی از سرداران شیخ اویس جلایری، اقدام به ساختن مدرسه و مسجدی در آن زمان کرده که در سال ۷۵۸ هجری قمری به پایان رسیده است. این مسجد و مدرسه آن متعلق به شیعیان و حنفیان بوده است.

امیر تیمور دوبار، در سالهای ۷۹۵ و ۸۰۳ هجری قمری، بغداد را تصرف کرد. در حمله اول شهر آسیب چندانی ندید، ولی در حمله دوم جمعیت شهر یکسره از دم تیغ گذشت و بسیاری از ساختمانهای عمومی (باقیمانده از دوره عباسیان) و محلات شهر خراب شد. این خود ضربه‌ای کاری بر فرهنگ بغداد وارد آورد. در سال ۸۰۷ احمد جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۸

جلایر به بغداد بازگشت و بعضی از ساختمانها و بازارها را تعمیر کرد، ولی عمر این دوره کوتاه بود. در دوره کشاکش ایرانیان و عثمانیان بلایایی بر بغداد وارد آمد: به فرمان شاه اسماعیل بسیاری از زیارتگاههای سنیان را در بغداد، بویژه آرامگاه ابو حنیفه و عبد القادر گیلانی، خراب کردند ... شاه اسماعیل شروع به ساختن ضریحی برای امام موسی کاظم (ع) کرد و حاکمی را با لقب خلیفه الخلفا در آنجا به کار گماشت. بسیاری از بازرگانان ایرانی در این دوره به بغداد روی آوردند و امور تجاری را رونق بخشیدند.

پس از مدت کوتاهی ذوالفقار نامی، سرکرده کردان، بغداد را تصرف کرد و خود را دست‌نشانده سلطان سلیمان قانونی خواند، ولی شاه طهماسب آن شهر را دوباره در سال ۹۳۶ هجری قمری بازپس گرفت. در سال ۹۴۱ هجری قمری سلطان سلیمان وارد بغداد شد. او گنبدی بر فراز آرامگاه ابو حنیفه ساخت و مسجد و مدرسه‌ای بنیان نهاد و مسجد و تکیه و آرامگاه عبد القادر گیلانی را تعمیر کرد و در هر دو مسجد مهمانسرای برای مستمندان بنا کرد؛ همچنین زیارتگاه و مسجد کاظمین را که شاه اسماعیل آغاز کرده بود، تکمیل کرد. در دوره‌های بعد، در سال ۹۷۸، مراد پاشا مسجد مرادیه را در محله میدان ساخت و مسجد گیلانی تعمیر شد. چغازاده (وزیر اعظم عثمانی) هم یک کاروانسرا، یک قهوه‌خانه و یک بازار ساخت. او همچنین جامع الصیغ یا جامع الخفافین را ساخت و تکیه مولوی را که امروز به مسجد آصفیه شهرت دارد، تعمیر کرد. جشن پاشا هم مسجدی ساخت که به نام او شهرت یافت، این مسجد را جامع الوزیر نیز نامیده‌اند. وی همچنین حصار و خندقی پیرامون کرخ ساخت تا آن را از حمله بدویان حفظ کند. جهانگردان اروپایی‌ای که در دوران صفوی از بغداد دیدار کرده‌اند، گفته‌اند:

این شهر محل تلاقی کاروانها و مرکز بزرگ تجارت با عربستان، ایران و عثمانی است. یکی از این جهانگردان به نام رالف که در سال ۹۸۲ هجری قمری بغداد را دیده، در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۶۹

وصف آن می‌نویسد: کوچه‌های بغداد باریک، خانه‌ها بدشکل و بسیاری از ساختمانها خراب و بعضی از ساختمانهای عمومی مانند اقامتگاه پاشا و بازار بزرگ و صرافخانه سالم است. گرمابه‌های بغداد کیفیت خوبی ندارد. بخش شرقی بغداد با حصار و خندق بخوبی محافظت می‌شود، ولی بخش غربی بی‌حفاظ بوده و به دهکده بزرگی شباهت دارد. تاورنیه (۱۰۶۲ ق / ۱۶۵۲ م)، اولیاء چلبی (۱۰۶۵ ق / ۱۶۵۵ م) و تونو (۱۰۷۳ ق / ۱۶۶۴ م)، که بغداد را دیده‌اند، اظهار می‌دارند: دیوار پیرامون بغداد شرقی تقریباً مدور است و شصت ذراع ارتفاع و ده تا پانزده ذراع عرض و سوراخهایی برای توپ دارد. برجهای عریضی در گوشه‌های اصلی دیوار دیده می‌شود (این چهار برج در آن زمان مشهور بوده) و برجهای کوچکتری نیز به فواصل کوتاه از یکدیگر دارد. بر فراز برجهای عریض، توبهای برنجی نصب کرده‌اند.

کوفه. پس از اینکه مسلمانان عراق را فتح کردند، کوفه را همزمان با بنای بصره، تقریباً در سال ۱۷ هجری قمری و در زمان خلافت عمر، بنا کردند. مقصود از ساختن کوفه ایجاد اردوگاه ثابتی برای سپاهیان مسلمان در جانب غربی رود فرات یعنی جانب بادیه آن رود، بوده است. شهر در دشتی پهناور در کنار رود فرات و در جوار شهر قدیمی حیره ساخته شده است. به نوشته بلاذری، چون

مسلمانان در زمینی که در آن ریگ و گل و شن بود (در کنار فرات) سکونت کردند، پشه آنان را سخت آزار می‌داد؛ سعد بن ابی وقاص به عمر نوشت که مردم به پشه‌زدگی دچار شده‌اند؛ عمر به او نوشت، اعراب به منزله اشتران می‌باشند ... جای سکونت آنان باید مناسب باشد ... آنگاه عبدالمسیح بن بقیله نزد سعد آمد و به وی گفت: تو را به سرزمینی هدایت خواهم کرد که از فلات پایین‌تر و از زمین پست و پشه‌گیر بلندتر باشد؛ پس او را به جایگاه کوفه امروز راهنمایی کرد که آن را سورستان می‌خواندند. چون سعد بن ابی وقاص به جایگاه مسجد کوفه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۰

رسید، مردی را دستور داد تا تیرهایی در جهت وزش باد قبله، باد شمال، باد جنوب و باد صبا رها کند و محل فرود تیرها را علامت گذارد. آنگاه مسجد و دارالاماره کوفه را در محل بلندی تعیین کرد و در اطراف مسجد و دارالاماره برای هر قوم سهمی از زمین در نظر گرفت ... بعدها مغیره بن شعبه مسجد را توسعه داد و زیاد بن ابیه نیز در مسجد بنا احداث کرد و آن را استوار ساخت و دارالاماره کوفه را نیز مجدداً ساخت. بلاذری اضافه می‌کند که شیخی از مردم حیره در کاغذها یا اسناد مربوط به خراب کردن کاخهای حیره که متعلق به آل منذر بوده، مشاهده کرده است که مسجد جامع کوفه را با قسمتی از مصالح حاصل از تخریب این کاخها ساخته‌اند و بهای آن را از جزیه مردم حیره به شمار آورده‌اند. درباره نقشه مسجد نوشته‌اند که به شکل مربع بوده است. حفاریهای باستانشناسی در پایه‌های آن نشان داده که دیوار قبله مسجد صد متر، دیوار شمالی ۱۰۹ متر و اضلاع شرقی و غربی هر کدام ۱۱۶ متر بوده است. این مسجد استحکامات و حصاری داشته که در جای‌جای آن نیم‌برجکهای مدور بوده است. پنج مدخل در شمال، چهار مدخل در جنوب، سه مدخل در شرق و سه مدخل در غرب مسجد وجود داشته، ولی عده‌ای این تعداد را تأیید نکرده و گفته‌اند که دست کم مسجد سه در به نامهای باب الفیل در شمال، باب کنده در جنوب یا غرب و در دیگری که قصر کنار مسجد را به نمازخانه مسجد متصل می‌کرده، داشته است و احتمال داده‌اند که این در باید همان باب السیده باشد؛ همچنین از در دیگری به نام باب الانماط یاد کرده‌اند که به سوی بازار کوفه باز می‌شده و در ضلع شرقی دیوار مسجد قرار داشته است.

در اینجا متذکر می‌شویم که بازار یا بازارهای شهر احتمالاً در سمت شمال و در مشرق مسجد کوفه قرار داشته، به‌طوری که جبهه شمالی مسجد را احاطه کرده و به جبهه شرقی مسجد با فاصله کمی از گوشه شمال شرقی کاخ جنب مسجد می‌رسیده است. این بازارها در ابتدا پوششی از حصیر داشته‌اند. یک قرن بعد (در عصر حکومت خالد بن عبد الله قسری) کار ساختمان بازارها بر اساسی محکم و طبق ضوابط زیباسازی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۱

انجام شد. از آثار مهم دیگری که در دوران امویان در کوفه بنیاد شد، قصری (کاخ) باشکوه بود که زیاد بن ابیه آن را ساخت. این کاخ مرکب از سه قسمت بود: یک حصار خارجی، یک دیوار داخلی و ساختمانهای مختلف. حصار خارجی در ضلع شمالی- جنوبی ۱۶۸/۲۰ متر و در ضلع شرقی- غربی ۱۶۹/۶۸ متر بود. این حصار که با آجر پخته ساخته شده بود، چهار متر ضخامت و ۲۳ برج داشت. در همین قصر عبید الله بن زیاد به همراه اشراف کوفه در برابر محاصره مختار مقاومت کردند. در گیربهای مختار با عبید الله بن زیاد و جنگ با مصعب احتمالاً خرابیهایی در کوفه به دنبال داشته است.

کوفه تا قبل از سال ۱۴۹ ق/ ۷۶۶ م پایتخت اداری عباسیان نیز بوده، زیرا دواوین مرکزی در آنجا قرار داشته است. ابن خردادبه نخستین جغرافیادانی است که هنگام وصف راه صحرا (بیابان) فقط از کوفه نام برده است. به نوشته یعقوبی، کوفه شهر بزرگ عراق و بزرگترین شهرها و قبه الاسلام و محل هجرت مسلمانان بوده و نخستین شهری است در عراق که مسلمانان در سال ۱۴ هجری قمری برای ساختمان آن خطکشی کرده و جایگاه خود را در آنجا مشخص کرده‌اند. کوفه در کنار شاخه اصلی رود فرات واقع است و آب شرب مردم آنجا از فرات تأمین می‌شده. کوفه از پاکیزه‌ترین، دلگشاسترین و حاصلخیزترین شهرها و خراج آن جزء خراج

نواحی سواد بوده است. یعقوبی اضافه می‌کند که ابو العباس سَفَّاح (نخستین خلیفه عباسی) در آغاز دولت عباسیان در کوفه منزل گزید. اصطخری می‌نویسد: کوفه از بصره کوچکتر است (ولی) آب و هوای کوفه خوشتر و به رود فرات نزدیک است. ساختمانهایش مانند ساختمانهای بصره است. شارستان آن به دست سعد بن ابی وقاص بنا شده است. صاحب حدود العالم می‌نویسد: روضه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در کوفه است. در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۲

سال ۳۷۴ هجری قمری دو تن از بزرگان قمرطیان به نام اسحاق و جعفر (به درخواست شرف الدوله دیلمی) کوفه را تصرف کردند و به نام شرف الدوله در آنجا خطبه خواندند. مقدسی می‌نویسد: نخستین خوره عراق از سمت بادیه (بیابان) عربستان، کوفه است. او اضافه می‌کند که کوفه شهری است پربرکت. جامعی خوب دارد واقع در مشرق شهر با ستونهای بلند که از سنگها استوار شده و دلگشا و زیباست ... بازارهایی بزرگ، چاههای آب گوارا، (پیرامون شهر) نخلستان و باغ و حوضها و نه‌های آب دارد. به نوشته ادریسی بازارهای کوفه آباد است و دیواری استوار دارد. در کوفه کشتزار و مزرعه و نخلستان بسیار است. مردم آن ثروتمندند و در آغاز اسلام بدوی (چادرنشین) بودند، ولی در حال حاضر شهرنشینند. یاقوت در قرن هفتم آنچه را که جغرافیادانان قبل از او درباره کوفه گفته‌اند تأیید می‌کند و می‌نویسد: منازل مردم کوفه در آغاز شکل‌گیری شهر، از شاخه‌های نی بود که هنگام جنگ آنها را جمع می‌کردند و چون از جنگ بازمی‌گشتند دوباره آنها را بنا می‌کردند ... در ایام حکومت مغیره بن شعبه بر کوفه، قبایل عرب خانه‌ها را با آجر و ارتفاع کم می‌ساختند ... در کوفه اعراب ربیع و مضر پنجاه هزار خانه داشتند که بعدها ۶ هزار خانوار از اهالی یمن و ۲۴ هزار خانوار از سایر اعراب به آن اضافه شد. این آمار مربوط به سال ۲۶۴ هجری قمری است. ابو الفداء در قرن هشتم می‌نویسد: کوفه به قدر نیمه‌ای از بغداد است و آرامگاه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در نزدیکی آن واقع است. مشهدی عظیم بر آن ساخته‌اند و مردم از اقطار زمین به زیارت آن می‌آیند ... شهر را به دلیل اجتماع مردم در آن، کوفه خوانده‌اند. حمد الله مستوفی می‌نویسد: کوفه شهری (قدیمی) است که هوشنگ پیشدادی آن را ساخته بود و سعد بن ابی وقاص تجدید عمارت کرد ... به دوران امیر المؤمنین علی (ع) قصبه هاشمیه در کنار کوفه بنیاد شد و منصور عباسی عمارت آن (هاشمیه) را تمام کرد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۳

و با کوفه بارو کشید که دور آن هجده هزار گام بود. هوای آنجا از بغداد گرمتر و نیشکر آن نیکوتر و بزرگتر از دیگر ولایتهاست. غله و پنبه آن نیکوست ... حضرت علی (ع) در کوفه چاهی حفر کرد که در کوفه بجز آن، چاه آب شیرین وجود ندارد ... و بیشتر شهر کوفه اکنون (زمان حمد الله) خراب است و مردم آنجا اکثراً شیعه اثنی عشری‌اند و زبانشان عربی دگرگون شده است. در کوفه مزارات صحابه بسیار است ... و ولایات بسیاری از توابع کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر به تمغا (مالیات بر مال و سرمایه) مقرر است.

حیره.

خرابه‌های حیره در کمتر از یک فرسخی جنوب کوفه قرار داشت که در زمان ساسانیان شهری بزرگ بود و در مجاورت آن دو کاخ معروف خورنق و سدیر بود.

این شهر در دوران ساسانی محل سکونت اعرابی شد به نام لخمی‌ها که تابع دولت شاهنشاهی ایران بودند و در واقع مانند حصارى ایران را از تاخت و تاز بدویان چادرنشین محفوظ می‌داشت. ابن خردادبه از حیره هنگام وصف راه کوفه تا دمشق نام برده است. به نوشته ابن رسته، از نعمانیه که شهری از شهرهای حیره است، قالی و فرشهای حیری صادر می‌شد. یعقوبی می‌نویسد: حیره منازل خاندان بقیله و غیر از آنها و پادشاهان بنی لخم یعنی خاندان نعمان بن منذر بود و ایشان اشراف حیره و نصرانی بودند. نولد که به

نقل از طبری می‌نویسد: حیره و انبار هر دو در زمان بخت النَّصْر ساخته شده بود؛ حیره ویران شد و مردم آن به انبار رفتند ... تا آنکه در زمان عمرو بن عدیّ از نو آباد شد؛ چون او در حیره سکونت گزید. از آن زمان به بعد پانصد و سی سال و اندی آباد بماند. گویند، نعمان، پادشاه حیره، کاخ خورنق را برای بهرام گور ... ساخت. به نوشته بلاذری، وقتی خالد بن ولید به عراق رسید ... به حیره رفت و مردم آنجا در کاخهای سفید، ابن بقیله و عدسیان حصار گرفتند ... و سرانجام با خالد صلح کردند. اصطخری در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری در وصف حیره می‌نویسد: شهری است قدیمی واقع

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۴

بر کرانه بیابان. چون کوفه را بنا کردند، حیره خالی شد؛ اما خاک و هوای حیره بهتر است و از آنجا تا کوفه یک فرسنگ راه است. یاقوت علاوه بر تأیید گفته جغرافیانیسان قبل از خود درباره حیره می‌نویسد: این شهر بر کنار نجف واقع است. عده‌ای گمان کرده‌اند که دریای فارس به آنجا متصل می‌شده (یعنی تا آنجا امتداد داشته) ... و جایگاه پادشاهان عرب از خانواده نعمان و اجدادش بوده و به حیره البیضاء معروف بوده است. به نوشته ابو الفداء، منذر بن امرؤ القیس در آنجا کیش مسیحیت برگزید و کلیساهای بزرگ بنا کرد. حیره در محلی است که آن را نجف خوانند. حمد الله مستوفی می‌نویسد: حیره از اقلیم سوم و از مداین هفتگانه عراق است، آثار و خرابیه‌های کاخی که نعمان برای بهرام گور ساخته بود هنوز پابرجاست و عمارتی بس عالی بوده است.

نجف.

مدفن علی بن ابی طالب (ع) و مورد تکریم عموم شیعیان است و در چهار میلی مغرب خرابه‌های کوفه قرار دارد. اکنون شهری آباد و پرجمعیت است. یعقوبی نخستین جغرافیادانی است که از نجف نام برده و می‌نویسد: ... نجف ساحل دریای شور بوده که در روزگار قدیم تا حیره می‌رسیده است. نوشته‌اند، به دو فرسنگی کوفه مشهد حضرت علی (ع) است و آن را مشهد غروی خوانند، چون حضرت (ع) را در مسجد کوفه زخم رسید، وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش را بر شتری گذارند و رها کنند. هرجا شتر فرود آمد او را آنجا دفن کنند و چنین کردند. شتر بر همین جا که اکنون آرامگاه اوست، فرود آمد. در عهد بنی امیه قبر مبارکش را نمی‌توانستند آشکار کنند تا اینکه در عهد عباسیان هنگام خلافت منصور عباسی، امام ششم جعفر بن محمد (ع) محل قبر را مشخص کرد. روایت‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. به نوشته ابن حوقل، ابو الهیجاء امیر طایفه آل حمدان حاکم موصل (م. ۳۱۷) گنبدی عظیم و مرتفع بر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۵

قبر علی بن ابی طالب (ع) بنا کرد که از هر جانب در داشت و با پرده‌های فاخر و فرشهای گرانهای سامانی آن را بیاراست و حصاری بلند به گرد آن کشید. اصطخری و ابن حوقل متّفا می‌گویند، قبر آن حضرت در زمان آنها در زاویه مسجد بزرگ کوفه بوده است. در سال ۳۶۶ هجری قمری عضد الدوله دیلمی ضریحی روی قبر گذارد و قبه‌ای عالی بر آن ساخت. در سال ۴۴۳ هجری قمری به دنبال آزار شیعیان بغداد ضریح مقدس را بکلی سوزاندند، ولی طولی نکشید که آن مقام دوباره آباد شد و رونق خود را از سر گرفت. در آغاز قرن هفتم یاقوت از سد یا بندی که در نجف بر روی فرات زده شده بود سخن گفته است. ابن بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم (به سال ۷۲۶ ق) نجف را دیده در وصف آن می‌نویسد: شهری است نیکو واقع در زمینی پهناور و سخت و یکی از بهترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای عراق است که بازارهای خوب و تمیز دارد ... روبروی آرامگاه، مدارس، زاویه‌ها و خانقاههایی وجود دارد که دایر و بارونق است، دیوارهای مقبره از کاشیهای لعابدار زیباست. داخل حرم به انواع فرشهای ابریشمین مفروش است و قندیل‌های بزرگ و کوچک از طلا- و نقره در آن آویخته است. در وسط حرم مصطبه (سکو) چهارگوشی است که صندوقی

چوبین دارد و بر روی صندوق صفحات طلای پرنقش و نگاری است که در ساختن آن کمال استادی و مهارت به کار رفته و با میخهای نقره استوار شده‌اند. ارتفاع مصطبه کمتر از ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر است که می‌گویند، یکی از آن آدم (ع) و دیگری از آن نوح (ع) و سومی از آن علی بن ابی طالب (ع) است و بین این سه قبر در طشتهای زرین و سیمین، گلاب و مشک و انواع عطریات دیگر گذاشته که زوآر دست خود را در آن فرو برده، به عنوان تبرک بر سر و روی خود می‌کشند ... در شهر نجف نه مأمور عوارض و مالیات هست و نه والی یا حاکم.

تمام کارهای شهر دست نقیب الاشراف است که از سوی پادشاه عراق تعیین می‌شود و او جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۶

نزد پادشاه مقامی بلند و منزلتی رفیع دارد. بر در خانه او هر صبح و شام طبل‌خانه (نوبتی) فرو می‌کوبند. حاکم و مالیات‌بگیر نجف اوست. مردم نجف تجارت پیشه‌اند و در اقطار جهان به مسافرت و بازرگانی می‌پردازند.

کربلا.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۲۷۶

بلا در هشت فرسخی شمال غربی کوفه مدفن امام سوم شیعیان، حسین بن علی (ع) است. در محل همین شهر حسین بن علی (ع) نواده پیامبر اسلام (ص) در سال ۶۱ هجری قمری با تمام یاران و خویشان خود شهید شد. از نخستین بانی ساختمان آرامگاه اطلاعی در دست نیست، ولی طبق قراین در قرن سوم ساختمانی در آنجا وجود داشته است؛ زیرا به امر متوکل خلیفه عباسی در سال ۲۳۶ هجری قمری قبر آن حضرت را خراب کردند و بر آن آب بستند که آثار قبر محو شود و مردم را از زیارت آن منع کردند و زائرین را به شکنجه و آزار تهدید نمودند. به نوشته اصطخری و ابن حوقل، کربلا- در مغرب فرات و مقابل قصر ابن هبیره قرار داشت؛ آرامگاهی بزرگ بود که در ایام سال مردم به زیارت آن می‌رفتند. معلوم نیست تا چه مدت این محل خراب باقی ماند، فقط می‌دانیم عضد الدوله دیلمی در سال ۳۶۸ هجری قمری ضریح باشکوهی روی قبر آن حضرت ساخت. در سال ۴۰۷ قبه آرامگاه امام حسین (ع) سوخت، ولی به نظر می‌رسد که پس از اندک زمانی دوباره آن بقعه را ساختند. متأسفانه یاقوت از آرامگاه امام (ع) سخنی نگفته، فقط در ضمن کلام از «حائر»، که دیوار گرداگرد آرامگاه آن حضرت (ع) بوده، نام برده است. حمد الله مستوفی در قرن هشتم فقط از محیط شهر که دو هزار و چهارصد گام بوده، سخن گفته است. ابن بطوطه که در قرن هشتم و همزمان با حمد الله مستوفی کربلا را دیده در وصف آن می‌نویسد: شهر کوچکی است که نخلستانها اطراف آن را گرفته‌اند و از رودخانه فرات آبیاری می‌شوند. روضه مقدسه امام حسین (ع) در داخل شهر واقع شده و مدرسه‌ای بزرگ و زاویه‌ای دارد که در آن به مسافرن طعام

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۷

می‌دهند ... روی ضریح مقدس امام (ع) قندیل‌های زرین و سیمین گذاشته شده و از درهای آن پرده‌های حریر آویخته‌اند، مردم کربلا از دو طایفه‌اند که دائماً با هم در جنگ و نزاعند. این دو طایف پیرو مذهب امامیه‌اند، ولی اختلاف میان آنان به حدی است که شهر را به ویرانی کشانده است.

واسط.

این شهر را حجاج بن یوسف ثقفی والی معروف عراق در زمان خلیفه اموی عبد الملک بن مروان به سال ۸۴ هجری قمری ساخت. این شهر در دو طرف رود دجله قرار داشت و پلی که از قایقها تعبیه شده بود، آن دو قسمت را به هم متصل می‌کرد.

در هر قسمت مسجد جامعی بود. ابن خردادبه ضمن توضیح راههای عراق نام واسط را مکرراً آورده و در وصف آن می‌نویسد: واردات واسط سی هزار درهم است. یعقوبی در اواخر قرن سوم هجری در وصف واسط می‌نویسد: دو شهر است بر دو سوی دجله، قسمت قدیمی شهر در سمت مشرق دجله است و شهری هم حجاج در طرف غربی دجله بنا کرد ... حجاج کاخ خود و نیز قبه خضراء، که آن را «خضراء واسط» می‌گفتند، و مسجد جامع را در سمت غربی شهر بنا کرد. علت آنکه این شهر را واسط گفته‌اند این است که فاصله آن با چهار شهر بصره، کوفه، اهواز و بغداد پنجاه فرسخ است. خراج شهر واسط جزء خراج طسوجهای سواد است و ساکنان آن مردمی مخلوط از عجم و عرب می‌باشند. در واسط فرشهایی که به ارمنی معروف است بافته می‌شود. به نوشته اصطخری قلعه (حصن) حجاج در واسط است و در سمت غربی دجله قرار دارد، [این سمت] اندک کشتزاری دارد. شهر واسط آبادان و پر نعمت و هوای آن از هوای بصره بهتر است، روستایی پیوسته و آباد دارد. مقدسی ضمن تأیید گفته جغرافیادانهای قبل از خود می‌نویسد: جامع حجاج و گنبد آن در کرانه غربی رود دجله و در سمت بازارهاست، دور از شهر مسجد دیگری است که گفته‌اند، نقشه آن را حجاج طرح کرده است. واسط

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۸

حومه‌ای گسترده و بازارهایی خوب دارد. مردمی خوش‌زبان و فقیه، قاری، بازرگان و ثروتمند دارد. یاقوت درباره حدود واسط می‌نویسد: نخستین نواحی واسط از جانب شرقی دجله فم الصّیّح و در جانب غربی زرفامیه و پایان نواحی واسط از ناحیه جنوب بطایح است. پهنای واسط در خیمیه متصل به نواحی باروسما و در جانب شرقی تا نزدیک نواحی طیب است. یاقوت اضافه می‌کند که حجاج در سال ۸۴ هجری قمری ساختن واسط را آغاز کرد و پس از دو سال کوشش از بنای شهر فارغ شد. همچنین یاقوت از قول گروهی روایت می‌کند که وقتی حجاج از جنگها آسوده و در کوفه ساکن شد به یکی از معتمدان خود گفت که سرزمینی مرتفع در کنار رود دجله بیابد تا در آنجا شهری بنا کند. او پس از جستجو محل واسط را یافت و آنجا را برای حجاج وصف کرد، حجاج به بنای شهر اقدام کرد ... او مصالح مسجد خود را از کلیسای ماسرجیس و زندورد و دوقره آورد و برای ساختمان کاخ، مسجد جامع و باروی آن و خندق اطرافش ۴۰ میلیون درهم خرج کرد. یاقوت می‌گوید: من واسط را به دفعات مکرر دیدم. شهری بزرگ بود با باغها و دهکده‌های بسیار و کالاهای ارزان. به نوشته حمد الله مستوفی هوای واسط به عفونت مایل است. حقوق دیوانی آن به تمغا مقرر و چهل و چهار تومان و هشت هزار و پانصد دینار است. ابن بطوطه که در قرن هشتم به عراق آمده در وصف واسط می‌نویسد: شهری است زیبا با باغهای فراوان و درختان بسیار ... مردم واسط از بهترین مردمان عراق، بلکه به‌طور مطلق بهترین مردمان آن نواحی‌اند، اغلب آنان قرآن را حفظ هستند. واسط مدرسه بزرگی دارد که حدود سیصد منزل در آن است و مسافری و بیگانگان برای فراگرفتن درس قرآن در آن مدرسه مسکن می‌کنند. خرابه‌های شهر واسط منطقه وسیعی است که در امتداد دو جانب بستر قدیم دجله، که امروز به دجله معروف است، واقع شده و اداره باستانشناسی عراق از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ میلادی در این خرابه به کاوش پرداخته و در جانب غربی شهر ویرانه، آثار مسجد حجاج و قصر او را

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۷۹

که گنبد سبز آن از فم الصّیّح دیده می‌شد، پیدا کرده است.

بصره.

گویند به معنای سنگهای سیاه است. در زمان خلافت عمر بن خطاب به سال ۱۷ ساخته شد. به نوشته بلاذری، عمر به عتبّه بن غزوان نوشت، یارانت را در جایگاه واحدی گردآور که نزدیک به آب و چراگاه باشد و اوصاف آن را برای من بنویس. عتبّه به عمر نوشت: زمینی را بر کرانه صحرا در مناطق حاصلخیز یافته‌ام که نیزار فراوان دارد و نزدیک آن آبگیرهایی است که نیزارها در آن

پدید آمده‌اند. عمر چون نامه را خواند به او جواب داد که مردمان را همانجا منزل ده. مردم در آنجا خانه ساختند و عتبه نیز مسجدی از نی بنا کرد و این در سال ۱۴ هجری بود ... عتبه دارالاماره را در میدانی که امروز آن را میدان بنی هاشم می‌نامند، ولی آن زمان دهناء خوانده می‌شد، بنا کرد و زندان و دیوان (اداری) را نیز در کنار آن ساخت. بعدها ابو موسی اشعری مسجد و دارالاماره را با خشت و گل ساخت و سقف آن را با علف پوشانید و مسجد را وسعت داد. وقتی معاویه، زیاد بن ابیه را بر بصره گمارد، وی مسجد بصره را بسیار بزرگ کرد و آن را با آجر و گچ ساخت و سقف مسجد را از چوب ساج بنا کرد. روایت شده که چون زیاد مسجد را بساخت، در صدف جلوی آن پنج ستون قرار داد و دو مناره مسجد را از سنگ بنا کرد. او نخستین کسی بود که مقصوره ساخت و دارالاماره را به سمت قبله مسجد منتقل کرد. نقل شده است که زیاد ستونهای مسجد را از کوههای اهواز آورد و کف مسجد را با سنگریزه مفروش کرد. چون حجاج بن یوسف ثقفی به عراق آمد خبر یافت که زیاد دارالاماره‌ای در بصره بنا کرده است و خواست تا نام او را از بنا بزداید و بر آن شد که عمارت را با آجر و گچ بسازد، به وی گفتند که این کار نام زیاد را پایدارتر خواهد کرد؛ لذا دستور داد آن بنا را خراب کنند و عامه مردم در اطراف آن خانه‌هایی با گل و خشت بنا کردند، تا آنکه مهدی خلیفه عباسی مسجد را وسعت داد و تمامی خانه‌ها را داخل مسجد کرد. در دوران خلافت رشید دارالاماره ویران هم به مسجد افزوده شد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۰

جایگاه بصره به خط مستقیم در دوازده میلی شط العرب واقع است و به وسیله دو نهر بزرگ بدان می‌پیوندد: یکی نهر معقل که از شمال شرقی می‌آید و مسیر کشتیهایی است که از بغداد به بصره می‌آیند و دیگری نهر ابله مسیر کشتیهایی است که از بصره به جنوب شرقی می‌روند و در آبادان به خلیج فارس وارد می‌شوند. بصره در امتداد نهری واقع است که نهرهای معقل و ابله را به هم متصل می‌کند و خانه‌های شهر از سمت غربی به شکل نیمدایره به حاشیه بیابان متصل می‌شود. قدامه از بصره نام برده و در صورت مالیاتی سال ۲۴۰ هجری قمری می‌نویسد: صدقات بصره در آن سال بیش از شش هزار هزار درهم (۶۰۰۰۰۰۰) بوده است. بصره از جنگها و فتنه‌هایی که بر اثر آشوب صاحب الزنج در سال ۲۵۷ هجری قمری پیش آمد، ویران شد و قسمت عمده شهر از جمله مسجد جامع سوخت. به نوشته یعقوبی، بصره شهری مستطیل شکل و (مساحت آن) دو فرسخ در یک فرسخ است و مشرف بر دو رودخانه است که یکی از آنها به «نهر ابن عمر» معروف است. در اینجا کلام یعقوبی درباره بصره خاتمه می‌یابد، به نظر می‌رسد که حدودا فصلی از کلام مؤلف افتاده است. در سال ۳۱۱ هجری قمری قرامطه به بصره حمله و به مدت هفده روز شهر را غارت کردند. به نوشته اصطخری در روزگار بلال بن ابی برده رودهای بصره را شمارش کردند، صد و بیست هزار رود بود که زورقها در آنها کار می‌کرد و هر رودی نامی جدا داشت. دیوارها و بناهای شهر بصره از خشت پخته (آجر) بود و مسافت نخلستانهای بصره پنجاه و اندی فرسنگ از عبدسی تا عبّادان بود.

زمین بصره خاکی سپید دارد ... در نواحی بصره نیزارها و زمین پست باتلاقی وجود دارد. صاحب حدود العالم می‌نویسد: بصره شهری بزرگ است و دوازده محله دارد که هر یکی برابر شهری است، ولی از یکدیگر جدایند و گور طلحه و انس بن مالک و شیخ حسن بصری آنجاست و از بصره نعلین و فوطه‌های (لنگها) نیک و جامه‌های کتانی

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۱

خوب به دست می‌آید. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم در وصف بصره می‌نویسد:

خانه‌های بصره در سمت بیابان ساخته شده است، شهر در این سمت (بیابان) یک دروازه دارد، از این دروازه تا کنار رود نزدیک به سه میل راه است. بصره سه مسجد جامع دارد؛ یکی از آنها دلگشا و بزرگ و آباد و در بازار شهر واقع است و ستونهای سفید دارد. این مسجد در عراق مانند ندارد؛ مسجد دیگر در سمت دروازه‌ای رو به بیابان قرار دارد و این کهنترین مسجد شهر است. سومین

مسجد جامع شهر در سویی قرار دارد که مقدسی به جهت آن که در شرق یا غرب است اشاره نکرده است. شهر دارای سه بازار به نامهای قطع الکلا در کنار رود، بازار بزرگ شهر و بازار باب الجامع است. همه این بازارها زیباییند (و پرمنا). گرمابه‌های شهر خوب است، ماهی و خرما، نیکو، گوشت فراوان، سبزی، پنبه و شیر (فراوان) دارد، دانش و بازرگانی را با هم دارد، ولی کم آب و بدهوا و عفن و پر آشوب است. ناصر خسرو که در سال ۴۴۳ هجری قمری به بصره آمده و مدتی در آنجا اقامت کرده است درباره شهر بصره می‌نویسد: شهر دیواری بزرگ دارد جز آن طرف که رود واقع شده است ... شهر اغلب خراب است و آبادانیها بسیار از هم پراکنده‌اند، به‌طوری که از محله‌ای تا محله دیگر مقدار نیم فرسنگ خرابی است. اما در و دیوار (شهر) محکم و معمور است و خلق انبوهی دارد و سلطان را دخل بسیار حاصل می‌شود. در سال ۵۱۷ هجری قمری قاضی عبد السلام جبلی دیواری به دور شهر کشید که نیم فرسخ با دیوار قدیم آن فاصله داشت. ادریسی به نقل از یعقوبی در وصف بصره می‌نویسد: ... در بصره هفت هزار و اندی مسجد بود که اکنون (زمان ادریسی) بیشتر آنها جز مسجد جامع ویران است. بازرگانان در این شهر به خرید و فروش خرما مشغولند. یاقوت علاوه بر تأیید گفته جغرافیادانهای قبل از خود، درباره خطط بصره و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۲

روستاهای آن و درباره مدح و ذم بصره در قرون وسطای اسلامی مطالب فراوانی ذکر کرده است. ابو الفداء درباره محدوده شهر بصره می‌نویسد: در مغرب و جنوب بصره کوهی است به نام سنام که جنوب و مغرب آن، بیابان است. در جنوب بصره دره‌ای است موسوم به وادی النساء؛ چه زنان بدانجا روند و از زمین کماء بیرون آرند ... مرید محله‌ای بزرگ در بصره است به سمت بیابان که اعراب از هرسو بدانجا گرد آیند و شعر خوانند و خرید و فروش کنند. بطایح بصره هم از نواحی شهر بصره است. آب آن کم عمق است و تنها یک نوع زورق معروف به مرادی در آن آمدورفت می‌کند. به نوشته حمد الله مستوفی، مسجد جامع بصره را عبد الله بن عامر از خشت خام ساخت و زیاد بن ابیه با آجر بنا کرد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) آن را بزرگ گردانید و روایت شده که سمت قبله بنا را به دست مبارک خود تعیین کرد ... هوای بصره در روز به غایت گرم و در شب به نسبت خوشتر است. آب چاههای شهر شور است، اما از شط العرب نهری خوش به آنجا روان است، آن را نهر ابله خوانند که چهار فرسنگ طول دارد ... بصره خرمایی خوب دارد که آن را تا هند و چین و ماچین می‌برند. مردم بصره بیشتر سیاه‌چهره و اثنی‌عشری و زبان‌شان عربی دگرگون شده است و به پارسی نیز سخن می‌گویند ... حقوق دیوانی بصره و ولایات آن ... چهل و چهار تومان و یک هزار دینار رایج است. بصره بعد از حمله مغول در قرن هشتم شهری آباد بود. ابن بطوطه که در این زمان از بصره دیدن کرده می‌نویسد: ... در دو میلی بصره عمارت بسیار بلند قلعه‌مانندی به نظر می‌رسید که پرسیدم کجاست، گفتند مسجد علی بن ابی طالب (ع). بصره در قدیم به قدری بزرگ بوده که این مسجد در وسط شهر قرار گرفته بود ... و از مسجد مزبور تا محل باروی نخستین بصره در حدود دو میل مسافت است یعنی مسجد در وسط بصره فعلی و باروی قدیم آن شهر قرار دارد. بصره یکی از مهمترین و مشهورترین مراکز عراق و شهری است وسیع و دارای مناظر زیبا و باغهای فراوان و میوه‌های خوب و چون در ملتقای دو دریای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۳

تلخ و شیرین واقع شده بسیار سرسبز است. در دنیا جایی نیست که به اندازه بصره درخت خرما داشته باشد ... این شهر سه محله دارد یکی محله هذیل که ریاست آن با شیخ علاء الدین بن اثیر است ... دیگر، محله بنی حرام است که رئیس آن سید مجد الدین موسی الحسنی است ... محله سوم موسوم به محله عجمها «ایرانیها» است که ریاست آن به عهده جمال الدین بن اللوکی است. مردم بصره اخلاقی نیک دارند و نسبت به بیگانگان مهربان و دلسوزند ... نماز جمعه را در مسجد علی بن ابی طالب (ع) به جا می‌آورند و بعد در آن مسجد را تا جمعه دیگر می‌بندند. مسجد علی (ع) یکی از بهترین مساجد بصره و دارای صحن بسیار وسیعی است که با سنگ‌پاره‌های سرخ رنگ مفروش گردیده و این سنگها را از وادی السباع به آن شهر آورده‌اند. مصحف عثمان در این مسجد قرار

دارد ... مسجد علی (ع) هفت مناره دارد که یکی از آنها متحرک است. مردم معتقدند که مناره مزبور فقط هنگام ذکر نام علی (ع) به حرکت درمی آید. از زیارتگاههای بصره، قبر طلحه بن عبید الله داخل شهر بصره است و گنبد و مسجد و زاویه‌ای دارد که در آن به مسافرن طعام می‌دهند. از مزارات دیگر بصره، قبر زبیر بن عوام پسر عمه رسول خدا (ص) است که در خارج شهر واقع شده و گنبد ندارد؛ اما مسجد و زاویه‌ای دارد که در آن به در ماندگان و ابناء السبیل غذا داده می‌شود. دیگری قبر حلیمه سعدیه مادر رضاعی پیامبر (ص) است که در کنار قبر پسرش - برادر رضاعی پیامبر (ص) - قرار دارد. دیگری قبر ابی بکره از صحابه حضرت رسول (ص) است که قبه‌ای نیز دارد. در ۶ میلی شهر نزدیک وادی السباع قبر انس بن مالک خادم پیامبر (ص) واقع است ... در آنجا از آبادی خبری نیست و از مزارات دیگر قبر حسن بصری و قبور محمد بن سیرین و محمد بن واسع و ... است. غیر از این قبور عده بسیاری از صحابه و تابعین پیامبر (ص) که در وقعه جمل به شهادت رسیده‌اند، در بصره به خاک سپرده شده‌اند.

ابله.

شهری است بر کنار رودی به همین نام و یکی از جنّات اربعه دنیای قدیم بوده است. ابله معرّب کلمه یونانی «آپولوگوس» است. سابقه آن از زمان ساسانیان،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۴

بلکه قدیمتر است. بلاذری می‌نویسد: هنگامی که خالد بن ولید در سال دوازده هجری قمری به بصره آمد و عزم رفتن به کوفه کرد سوید بن قحطبه را در جنگ با مردم ابله یاری داد. ابن خردادبه از ابله نام برده و از گفته او چنین برمی آید که در زمان او ابله هنوز عنوان بندری تجاری را در کنار شط العرب داشته است. او می‌نویسد: ... از بغداد با کشتی از راه دجله به ابله می‌رسند و از آنجا به سوی عمان و سند و هند و چین حرکت می‌کنند. اصطخری در وصف ابله می‌نویسد: شهری کوچک است لیکن نعمت فراوان دارد و آبادان است ... ابله هوری بزرگ دارد که بیم غرق کشتیها در آن می‌رود و آن را هور ابله خوانند. صاحب حدود العالم می‌نویسد: از ابله دستار و عمامه بلی خیزد. به نوشته مقدسی، ابله بر کنار دجله و در دهانه نهر بصره در سمت شمال آن قرار دارد. مسجد جامع شهر در قسمت بالای آن آباد و بزرگ است و شهر از بصره جمع‌وجورتر و مرفه‌تر است، در ابله از کتان، پارچه‌ای چون قصب می‌بافند. ناصر خسرو قبادیانی که نیم قرن بعد از مقدسی، ابله را دیده در وصف آن می‌نویسد:

آن را شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه (رباطها) که حدّ و وصف نتوان کرد. اصل شهر بر جانب شمال رود بود و در جانب جنوب رود، محله‌ها و مساجد و رباطها و بازارها و بناهای عظیم بود، چنانکه از آن نزه‌تر در عالم نباشد و آن را شقّ عثمان می‌گویند. شط بزرگ آن، فرات و دجله است و آن را شط العرب گویند. در زمان قدیم گردابی خطرناک در جایی که نهر ابله به دجله می‌ریخت وجود داشت که غالب کشتیها در آنجا غرق می‌شدند. به گفته ابن حوقل یکی از زنان عباسیان (بعضی می‌گویند، زییده بوده است) آن خطر را از کشتیها بدینگونه دور ساخت که چند کشتی را از سنگ پر کرد، در آن گرداب فرو ریخت و گرداب انباشته شد و خطر رفع گردید. در نیمه دوّم

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۵

قرن هفتم، قزوینی در وصف ابله می‌نویسد: طرف شرقی ابله آباد است و باغات و بساتین بسیار دارد ... آب از دجله خورند و انواع میوه در آن است ... گویند درخت سدر بزرگی در ابله بوده که برای تب نافع بوده است. ابله غربی نیز سابق بر این آباد و معمور بوده، ولی اکنون خراب است. ابن بطوطه که در نیمه اوّل قرن هشتم به بصره آمده و ابله را نیز دیده در وصف آن می‌نویسد: ابله شهر بزرگی بوده که تجار هند و فارس اجناس خود را به آنجا می‌آورده‌اند. بعدها ویران شد و اکنون قریه‌ای است که آثار کاخها و عمارات قدیمی آنجا نشان از عظمت آن در گذشته دارد.

اعراب مسلمان، بلاد بین النهرین علیا را از خط فرضی‌ای که از تکریت در ساحل دجله به انبار در ساحل فرات کشیده می‌شد، جزیره می‌نامیدند، چون آبهای دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را دربر می‌گرفت. به نوشته اصطخری، جزیره مابین دجله و فرات است و دیار ربیع و مضر آنجاست. صاحب حدود العالم در وصف جزیره می‌نویسد: ناحیتی است که چهارسوی آن آب است، از دو رود دجله و فرات؛ به همین دلیل این ناحیت را جزیره خوانند. این ناحیت آبادان و پر نعمت است. جمعیت بسیار، هوای خوب و آبهای روان دارد ... جمعیت بسیاری از قبیله ربیع و خوارج در آنجا زندگی می‌کنند. به نوشته مقدسی، قسمت شمالی عراق، جزیره یا «اقلیم اقور» نامیده شده که اصل آن معلوم نیست. جزیره از سه قسمت به نام دیار (جمع دار به معنای مسکن و محل) تشکیل شده است. این سه دیار عبارتند از: دیار ربیع، دیار مضر و دیار بکر؛ نام سه قبیله ربیع، مضر و بکر که قبل از اسلام در زیر لوای شاهان ساسانی به آنجا رفته بودند و مسکن هر قبیله به نام همان قبیله موسوم شده بود.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۷

دیار ربیع

دیار ربیع شامل سرزمینهایی بود که از تلّ فافان [مطابق نقشه] تا تکریت در طرفین دجله قرار داشت، یعنی اراضی غربی دجله تا نصیبین و جلگه‌های واقع در مشرق دجله که به وسیله رودهای زاب بالا و زاب پایین و رودخانه خابور کوچک مشروب می‌گردید. ابن خردادبه نواحی دیار ربیع را در کتابش برشمرد و نصیبین را شهر (مرکز) دیار ربیع نام برده است. ابن رسته نیز به دیار ربیع و مضر در جزیره اشاره کرده است. به نوشته اصطخری، شهر سنجار که در جزیره در میان بیابانی قرار دارد به دیار ربیع معروف است. او اضافه می‌کند که در دیار جزیره گروهی از قبایل ربیع و مضر مقام دارند. مقدسی در وصف دیار ربیع می‌نویسد: نخستین دیار از سه دیار ربیع، مضر و بکر از سمت عراق، دیار ربیع است. قصبه دیار ربیع، موصل و شهرهایش حدیثه دجله، سنجار، بلد، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوئا، رأس العین و ناحیت آن جزیره ابن عمر و شهرهایش فیشابور، باعینا و غیره ... است. در اینجا از وصف همه شهرهای دیار ربیع خودداری و فقط به وصف مرکز این دیار و چند شهر مهم آن اکتفا می‌کنیم.

موصل.

کرسی دیار ربیع در ساحل غربی رود دجله است و در جایی که شاخه‌های این رود به هم می‌پیوندند و رود بزرگی را تشکیل می‌دهند، قرار دارد. می‌گویند، به همین مناسبت آن را موصل، یعنی محل اتصال، نامیده‌اند. ابن خردادبه می‌نویسد: در دوره ساسانی جای موصل شهر بوذاردشیر بوده است. به نوشته بلاذری، عمر بن خطاب در سال ۲۰ هجری قمری، عتبّه بن فرقّد سلمی را بر موصل گمارد. مردم نینوا با وی جنگیدند. عتبّه دژ نینوا را که در جانب شرقی دجله قرار داشت به عنوه گشود و از دجله عبور کرد ... وی در موصل دیرهایی یافت که ساکنان آنها به شرط پرداخت جزیه صلح

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۸

کردند ... بعدها عمر، عتبّه را از موصل عزل کرد و هرثمّه بن عرفجه را بر آن شهر ولایت داد. در موصل دژ و معابدی از آن ترسایان وجود داشت و یهودیان نیز محله‌ای داشتند.

هرثمه موصل را خطکشی و حدودبندی کرد و اعراب را در آنجا منزل داد ... آنگاه مسجد جامع شهر را بنا کرد ... سپس ابن تلید رئیس شرطه محمد بن مروان حکم والی موصل، شهر را سنگفرش کرد. سپس سعید بن عبد الملک بن مروان ... باروی شهر موصل را ساخت و این بارو همان است که هارون الرشید هنگام عبور از موصل آن را ویران کرد. در زمان امویان بر اهمیت موصل افزوده شد. در این زمان پلی از زورقها بر روی دجله تعبیه شد. این پل شهر را که در ساحل غربی رود دجله بود، به خرابه‌های نینوا که در جانب شرقی آن رود قرار داشت، متصل می‌کرد. موصل در زمان مروان دوم، آخرین خلیفه اموی، کرسی ایالت جزیره گردید و به امر این خلیفه در آن شهر مسجدی ساختند که بعدها به جامع کهنه معروف شد. مالیات این شهر و نواحی آن در اواخر قرن سوم حدود چهار میلیون درهم بوده است. اصطخری در وصف موصل می‌نویسد: شهری است بزرگ که همه بناهای آن از سنگ و گچ است. ابن حوقل که معاصر با اصطخری است می‌نویسد: موصل نواحی وسیع و روستاهای بزرگ و کوره‌های بسیار دارد، شهری پرجمعیت ... است، از جمله روستاهای آن نینواست که در گذشته شهری در آن بود و در سمت شرقی دجله قرار داشت، آثار باقیمانده بارو و بناهای آن روشنگر این حقیقت است. شهر نینوا همان شهری است که خداوند بزرگ یونس بن متى (ع) را به سوی آنان فرستاد. در موصل بازارهای عالی است، از جمله بازاری به نام سوق الاحد (یکشنبه بازار). مؤلف علاوه بر این، تمام نواحی و ولایتها و روستاهای بیشمار اطراف موصل را برشمرده و اضافه می‌کند که بیشتر مردم موصل و نواحی آن کردند. به نوشته مقدسی موصل شهری خوش آب‌وهواست با ساختمانهای زیبا ...، سنتهای کهن، بازار و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۸۹

مهمانخانه‌های زیبا ... و گردشگاههای ویژه ... باد جنوبی بدی بدان می‌وزد و آب رودخانه از دسترس (مردم) به دور است. درزمانندی به نام مربعه در کنار نهر زبیده دارد که در آن چهارشنبه بازاری برپا می‌شود. در میان آن دژ فضایی گشاده است که کشاورزان و کارگران در آنجا گرد می‌آیند. در آن دژ مسافرخانه‌ای است، از مسجد جامع شهر تا کنار رود دجله یک تیر پرتاب فاصله است و مسجد جامع بر بالای بلندی قرار دارد و با پلکانی از آن بالا می‌روند، بیشتر بازارهای شهر سرپوشیده است. آب چاهها شور و آب مشروب مردم از رود دجله و نهر زبیده است. شهر موصل بر یک کرانه دجله واقع شده و کاخ خلیفه در نیم‌فرسنگی در سمت دیگر دجله و نزدیک آثار باقیمانده از نینوای باستانی قرار دارد. گویند نام قبلی موصل، خولان بوده و چون عربها آن را فتح و آباد کردند موصل نامیدند ... نزدیک موصل شهر و آرامگاه یونس بن متى قرار دارد و دژی بر آن است که باد (و حوادث طبیعی) آن را واژگون و ویران کرده است. در زمان مقدسی نهری به نام خوسر آن خرابه‌ها را که به کشتزار تبدیل شده بود، آبیاری می‌کرده است. ابن جیر (۵۸۰ ق) موصل را دیده و در وصف آبادی آن می‌نویسد: موصل شهری کهن ...

و استوار و شکوهمند است ... برجهایش از فرط نزدیکی به یکدیگر، انتظامی نزدیک به پیوستگی دارد، در داخل باروی گرداگرد شهر اتاقهایی تعبیه شده است که جایگاه سلاحهای جنگی برای دفاع از شهر بوده. (در اطراف بارو) جان‌پناهایی وجود دارد.

برفراز شهر دژی قرار دارد که بنایی به استواری و محکمی آن نیست، سرای سلطان به این دژ متصل است ... و از دژ تا شهر خیابانی کشیده شده است. یکی از امیران شهر به نام مجاهد الدین، مسجد آدینه‌ای بر کناره دجله ساخته است که بنایی استوارتر از آن ندیده‌ام و زبان از وصف آن قاصر است. شبستان این مسجد به رواقهایی شباهت دارد که گرداگرد آن را پنجره‌های آهنین کارگذارده و سکوهایی به آنها پیوسته که مشرف بر دجله است ... در مقابل مسجد بیمارستانی است که آن نیز از ساخته‌های مجاهد الدین می‌باشد. او در درون شهر و بازار (مرکزی) آن تیمچه یا راسته‌بازاری برای بازرگانان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۰

ساخته که گویی کاروانسرای بزرگ است و درهای آهنین بر آن نصب کرده و پیرامون این راسته‌بازار، دکانها و حجره‌های چندطبقه بر روی هم قرار گرفته است ... و این مجموعه در بزرگترین شکل معماری تزیینی است که من در سرزمینهای دیگر

راسته‌بازاری آن‌چنان ندیده‌ام، موصل دو مسجد آدینه دارد: یکی نوساز و دیگری مربوط به روزگار امویان. در هر دو مسجد نماز جمعه می‌خوانند. در مسجد آدینه حومه شهر نیز نماز جمعه می‌گزارند. در این شهر برای آموختن علم (فقه) نزدیک به شش مدرسه یا بیشتر بر ساحل دجله ساخته‌اند. در موصل بجز بیمارستان حومه شهر، چندین بیمارستان هم در داخل شهر قرار دارد ... خداوند، موصل را به وجود تربت مقدس جرجیس پیامبر (ع) ویژگی داده است. بر مزار او مسجدی ساخته‌اند و قبر در گوشه یکی از اتاقهای سمت راست داخل مسجد است. محل این مسجد میان مسجد آدینه نوساز و دروازه پل است و نسبت به کسی که از دروازه پل به سوی مسجد آدینه می‌رود در سمت چپ قرار داد ... دیگر از چیزهایی که خداوند شهر موصل را بدان ویژگی داده تلّ توبه است. همان تلّی که یونس پیامبر (ع) قوم خود را در آنجا نگه‌داشت و دعا کرد، چون خداوند عذابی را که بر قوم او نازل کرده بود، دور ساخته بود. نزدیک آن تلّ به فاصله یک میل چشمه‌ای مبارک منسوب به اوست ... بر این تلّ رباطی است مشتمل بر اتاقهای بسیار، رواقها، طهارتخانه‌ها و سقاخانه‌ها. در میان این بنا اتاقی است که پرده‌ای بر آن افکنده‌اند ... که پشت آن جایگاه عبادت یونس پیامبر (ع) بوده و محراب او نیز همانجاست ... در اطراف این رباط روستاهای بسیار است که همه آنها ویران شده است. گویند این شهر نینوای باستانی بوده است. اثر باروی شهر هنوز پیدا است. به نوشته یاقوت موصل شهری است خوش‌منظر؛ زیرا از آهک و سنگ مرمر ساخته شده است ...

تنها عیب موصل کم‌آبی و شدت گرما در تابستان و سرما در زمستان است. دیوار شهر دو جامع بزرگ آن را دربر می‌گیرد که یکی از آن دو جامع در میان بازار است و از بناهای نور الدین محمود زنگی است که بسیار زیبا و باشکوه است و جامع دوم همان است که

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۱

مروان بن محمد آن را بر بالای یکی از بلندیه‌های شهر ساخته است. ابو الفداء می‌نویسد:

موصل در زمین همواری واقع است و دو بارو دارد که نیمه ویرانند ... در این زمان (قرن هشتم) بیش از دو ثلث شهر آبادان است و قلعه‌ای ویران دارد. به نوشته حمد الله مستوفی، دور باروی شهر موصل هشت هزار گام است ... محراب مسجد جامع آن از سنگ تراشیده است ... و عمارات عالی‌ه بدر الدین لؤلؤ که در شهر ساخته شده، دیده می‌شود. اکنون بیشتر شهر موصل ویران است (احتمالاً ویرانی شهر بر اثر حمله مغول و زدو خورد آنان با کردان بوده است)، حقوق دیوانی آن سیصد و بیست و هشت هزار دینار است. ابن بطوطه که در قرن هشتم از جزیره و عراق دیدن کرده در وصف موصل می‌نویسد: شهری قدیمی و پر نعمت است. قلعه مشهور بسیار استواری به نام حدباء دارد.

برج و باروی شهر مستحکم است و خانه‌های سلطنتی با باروی شهر پیوسته است. دو باروی محکم با برجهای متعدد ... حومه‌ای وسیع، مساجد، گرمابه‌ها، مسافرخانه‌ها و بازارهای متعددی دارد. مسجد جامعی در حومه و در ساحل رودخانه دجله دارد که گرداگرد آن پنجره‌های مشبک آهنی و در کنار آن مصطبه‌هایی با نهایت زیبایی و استحکام مشرف بر دجله ساخته شده است. در داخل شهر دو مسجد جامع نو و کهنه وجود دارد. در داخل صحن جامع جدید گنبدی وجود دارد که در داخل آن حوضچه مرمری هشت گوشه‌ای بر روی یک ستون مرمری ساخته شده که آب از آن با نیروی زیاد به بلندی قامت یک انسان فوران می‌کند ... قیصریه موصل بسیار زیبا و دارای درهای آهنین است که طبقات دکانها و خانه‌ها در گرداگرد آن بر روی هم قرار گرفته و بناهای عالی دارد. اهالی موصل در مکارم اخلاق و فضیلت و غریب‌نوازی و نرم‌زبانی مشهورند.

ابن بطوطه اضافه می‌کند، امیر موصل (در زمان ابن بطوطه) سید علاء الدین بن شمس الدین ملقب به حیدر است ... وی مردی بخشنده و گشاده‌دست است و سلطان ابو سعید او را احترام زیاد می‌گذارد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۲

همان شهر «نسیبیس» رومیهاست. این شهر در قسمت علیای رود هرماس - از شعب چپ رود فرات - واقع است و جغرافیایان یونانی آن را «سوکورس» یا «مکدونیس» می‌گفتند. ابن خردادبه می‌نویسد: نصیبین شهر دیار ربیعیه است و از آنجا تا دارا پنج فرسخ راه است. به نوشته بلاذری، عیاض بن غنم، رقه، حران، رها، نصیبین ... و شهرهای ساحل فرات را به صلح و سرزمین آن را به عنوه گشود.

وی روایت دیگری نقل می‌کند که عیاض، نصیبین را پس از جنگیدن به صلحی مانند صلح رها فتح کرد. اصطخری در وصف نصیبین می‌نویسد: شهر بزرگ و بانزهی است در دیار جزیره با آب و سبزی بسیار و بر کنار بیابان واقع است. آب آن از شکاف کوهی که به آن بالوسا گفته می‌شود، بیرون می‌آید و در بوستانها و مزارع جاری است.

کشاورزی آنان (بیشتر) به صورت دیم است ... معبدی بزرگ دارد که در اطراف آن، جایگاه نصاراست، عقربهای کشنده نصیبین معروف است ... نزدیک نصیبین کوهی است که آن را ماردین خوانند. قلعه‌ای استوار بر آن است که به جنگ آن را نمی‌توان فتح کرد. در آن کوه مارهای کشنده فراوان است و همچنین گوهر آبگینه در آن یافت می‌شود، اصطخری اضافه می‌کند که گفته‌اند، کوه جودی که کشتی نوح (ع) بر سر آن نشست در نزدیک نصیبین قرار دارد. ابن حوقل نوشته است که قلعه‌ای که بر روی کوه ماردین نزدیک به نصیبین است از آن حمدان بن حسن بن عبد الله بن حمدان است که به باز اشهب معروف است و فتح آن حتی به جنگ نیز میسر نباشد. مقدسی می‌نویسد:

نصیبین از موصل کوچکتر ولی دلگشاطر و دلبازتر و پرمیوه است. گرمابه‌های زیبا و کاخهای مجلل دارد؛ مردم آن مرفه و خوش‌برخوردند؛ بازارش از دروازه‌ای تا دروازه دیگر امتداد دارد؛ دژی از سنگ و آهک دارد و مسجد جامع آن در میان شهر است؛

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۳

صادرات آن، شاه بلوط، که از فندق بزرگتر و خوشمزه‌تر است، خشکبار، دوات و کوزه است. از شگفتیهای نصیبین چشمه‌ای است که آب آهک از آن بیرون می‌آید که در گرمابه‌ها و خانه‌ها از آن استفاده می‌کنند. در اواخر قرن ششم ابن جبر که از نصیبین دیدن کرده در وصف آن می‌نویسد: نصیبین شهری است که به کهنگی و قدمت مشهور است، بیرونش جوان و درونش پیر است، حومه‌ای خوش‌منظره و چشمگیر و وسیع دارد ... اطراف شهر بوستانهایی است پر از درختان درهم پیچیده و سرشار از میوه‌های رسیده. رودی از کنار شهر می‌گذرد و چون دستبندی آن را دربر گرفته و باغها در دو سوی آن قرار دارند ... شهر دارای دو مدرسه و یک بیمارستان و حکمران شهر معین الدین برادر معز الدین صاحب موصل است. به نوشته یاقوت نصیبین از شهرهای آباد جزیره است که بر سر راه کاروانهای موصل - شام قرار دارد. دیوار شهر باقیمانده از زمان رومیهاست، انوشیروان وقتی آن را فتح کرد دیوارش را استوار و کامل کرد. ابو الفداء می‌نویسد:

گل‌های سفید نصیبین مشهور است و در آن گل سرخ نروید ... و رود آن رود هرماس است. حمد الله مستوفی که معاصر با ابو الفداء است، در وصف این شهر می‌نویسد:

نصیبین ... از اقلیم چهارم است. دور باروی آن شش هزار و پانصد گام است، هوای آن متعفن است. فواید آن میوه و انگور بسیار است ... گل آنجا بهترین گل‌های ایران زمین است، در روزگار صلاح الدین یوسف باروی آن، عمارت شد. ابن بطوطه جهانگرد طنجه‌ای که در قرن هشتم از نصیبین دیدن کرده در وصف آن می‌نویسد: [اکنون] شهری ... متوسط الحال و بیشتر آن مخروبه است. در دشت پهناوری قرار گرفته که آبهای روان و درختان میوه دارد. ابن بطوطه همه اوصافی را که جغرافیایان یونان قبل از او درباره

نصیبین گفته‌اند، تأیید کرده است.

دارا. واقع در چند میلی مشرق دنیسر (قوچ حصار) و در زمان رومیان قلعه‌ای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۴

بزرگ بوده است. از اخبار به دست آمده چنین برمی‌آید که نقشه شهر نخست از سوی امپراتور روم آناستاسی به تصویب رسید؛ سپس به بنای آن اقدام شد. دارا طی دوره ساسانی گاهی در دست رومیان و زمانی در تصرف دولت ایران بوده است. آخرین باری که نام آن در تاریخ رفته و به تصرف دولت ایران درآمده در دوران خسرو اول انوشیروان به سال ۵۷۲ میلادی بوده است. ابن خردادبه هنگام سخن از راههای دیار ربیع می‌نویسد: از نصیبین تا دارا ۵ فرسخ و از دارا تا کفرتوتا ۷ فرسخ راه است. اصطخری می‌نویسد: دارا شهری کوچک و کشاورزی آن به دیم است. صاحب حدود العالم در نیمه دوم قرن چهارم در وصف این شهر می‌نویسد: دارا شهرکی است بر دامن کوه و اندر وی آبهای روان بسیار است. به نوشته مقدسی، دارا کوچک و خوش ساخت است. نه‌ری دارد که همه شهر را آبیاری می‌کند، از روی بامها می‌گذرد و به مسجد جامع شهر می‌رسد، سپس به دره‌ای می‌ریزد. ساختمانهای شهر با سنگ سیاه و آهک ساخته شده است. ابن جبر که در ۵۸۰ هجری قمری دارا را دیده در وصف آن می‌نویسد: شهری سپید و بزرگ است و بر کوه میان شهر کهن دژی دارد. به نوشته یاقوت دارا شهری است واقع در دامنه کوهی میان نصیبین و ماردین و از اطراف آن گیاهی خوشبو به نام «محلّب» می‌آورند که اعراب خود را با آن خوشبو می‌سازند. در شهر پادگانی قدیمی متعلّق به دارا یا «داریوش» است که به همین سبب نام شهر را دارا گذاشته‌اند. ابن بطوطه که شهر دارا را دیده در وصف آن می‌نویسد: شهری قدیمی است و منظری روشن دارد، در این شهر قلعه‌مانندی است که اکنون ویران است، ولی در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۵

خارج شهر ده آبادی وجود دارد که در آنجا منزل کردیم.

اربل.

همان اربلای قدیم است و در سرزمینی پهناور میان زاب بزرگ و کوچک واقع شده است. این شهر در دوره اشکانیان به آسانی به تصرف مهرداد اشکانی درآمد، در آن زمان دژ اربیل شهرت بسیار داشت، زیرا در آخرین پیکار میان داریوش سوم و اسکندر (مقدونی) سپاه ایران شکست خورد، اربیل نیز مانند سرزمین آدیابنه (حدیب) به تسخیر سپاه اسکندر درآمد. در سال ۱۱۶ میلادی سپاهیان روم از دجله گذشتند، آدیابنه و شهر عمده آن اربیل را به تصرف درآوردند و سوی بابل روان شدند. در دوره ساسانیان تقریباً حدود ۳۱۶ میلادی اربل اسقف‌نشین مسیحی بوده و اسقف آن در همین تاریخ در گذشته که زاخائو به آن اشاره کرده است. ابن خردادبه که به تقسیمات جغرافیایی دوره ساسانی اشاره دارد، اربل را یکی از پنج طسوج خوره استان شاذفیروز (حلوان) آورده است. یاقوت در وصف اربل می‌نویسد: شهری است که بازرگانان به آنجا آمدورفت می‌کنند، قلعه آن بر فراز تلّ خاکی بسیار بلند واقع شده و خندق عمیقی گرد آن است. باروی شهر کامل نیست و فقط قسمتی از شهر را دربر گرفته. بازار بزرگی دارد و مسجدی در آن است که مسجد الکف نامیده می‌شود و در آن مسجد سنگی است که نقش کف دست انسانی بر آن است ... در قرن هفتم در بیرون از باره شهر محلاتی بزرگ ساخته شد که دارای بازارها و قیصریه‌ها بوده است. به نوشته حمد الله مستوفی، حاصلش غله و پنبه نیکو است، حقوق دیوانی‌اش بیست و دو هزار دینار است.

تکرت

. در ۳۰ میلی شمالی سامرا در جانب غربی دجله واقع است. بعضی این

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۶

شهر را آخرین شهر ناحیه عراق و برخی دیگر آن را آغاز اولین شهرهای جزیره در کنار رود دجله می‌دانند. ابن خردادبه می‌نویسد: تکریت از نواحی موصل است و در مقابل آن در صحرا شهر حضر واقع است. بلاذری درباره فتح آن می‌نویسد: نسیر بن ديسم بن ثور به دستور خالد بن ولید به ناحیه تکریت در صحرا آمد و مسلمانان غنایمی به چنگ آوردند. همین مؤلف در جای دیگر می‌نویسد: عتبۀ بن فرقد، طیرهان و تکریت را بگشود و مردم دژ تکریت را بر جانها و اموالشان امان داد. اصطخری می‌نویسد:

تکریت بر جانب غربی دجله قرار دارد. ابن حوقل که معاصر با اصطخری است پس از تأیید گفته او می‌نویسد: بیشتر مردم آن شهر نصارا هستند و کوهی بزرگ و بلند بر شهر سایه انداخته و در پشت آن جایی است که به قلعه معروف است. قلعه‌ای باستانی که خانه‌هایی دارد و باره‌ای محکم آن را دربر گرفته است و گروههای نصارا در آن سکونت دارند و به بازرگانی مشغولند. در اطراف تکریت از زمان عیسی (ع) و حواریون دیرهایی، بدون تغییر در بنای آنها، به‌جا مانده است. از بزرگترین اماکن تجمع نصارا و قدیمترین آنها «بیعة الخضراء» با بنایی از گچ، آجر و سنگ است. در پایین تکریت نهری از دجله جدا شده به محلات و خانه‌های شهر جاری می‌شود. صاحب حدود العالم می‌نویسد: تکریت، شهری است بر حد میان جزیره و عراق، آبادان و خرم و بانعمت. به نوشته مقدسی این شهر مرکز کنجدکاری است و پشمبافانش بسیارند، نصارا در آنجا دیری دارند که زیارتگاه آنان است و آن را گرمی می‌دارند. در اواخر قرن ششم هجری قمری ابن جبیر، تکریت را دیده و در وصف آن می‌نویسد: شهری بزرگ و گسترده است، بازارهای پررونق و مسجدهای بسیار و پرجمعیت دارد، مردم شهر کیل و میزان را در ارائه اجناس و کالا رعایت می‌کنند و از نظر اخلاق از بغدادیان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۷

بهترند. شهر دژ استواری بر کنار دجله دارد که تختگاه همیشگی و پایدار شهر بوده است. به نوشته یاقوت، تکریت میان بغداد و موصل واقع و در ۳۰ فرسخی بغداد است.

قلعه‌ای دارد که قسمت بلند آن مشرف بر دجله است ... نخستین کسی که قلعه آن را ساخته شاپور بن اردشیر بابکان بوده است. ابو الفداء می‌نویسد: تکریت آخرین شهرهای جزیره است از جانب عراق ... و از قول ابن سعید می‌گوید: نهر اسحق در جنوب و مشرق تکریت جاری است، این نهر را در روزگار متوکل عباسی، صاحب شرطه او اسحق بن ابراهیم حفر کرده و از آنجا آغاز حد سواد عراق است. حمد الله مستوفی می‌نویسد: دور شهر تکریت شش هزار و صد گام است، هوایش درست است و محصولش خرزهره‌ای نیکوست، در مدت سال سه نوبت در آن (شهر) زراعت می‌کنند. ابن بطوطه که در قرن هشتم به جزیره سفر کرده در وصف تکریت می‌نویسد: شهری است بزرگ و وسیع با بازارهای خوب و مساجد متعدد و مردم آن به حسن اخلاق موصوفند.

بلد.

(بلط) مرکز ناحیه‌ای است به همین نام در شهرستان سامرا (سرّ من رأی).

امروزه جزء استان صلاح الدین عراق است که در قدیم جزء دیار ربیعیه بوده است. رود دجله از نزدیک آن می‌گذرد. به لحاظ قرار گرفتن آرامگاه امام دهم شیعیان ابو جعفر محمد بن علی (الهادی ع) این شهر به بلد السید محمد معروف شده است. نزدیک شهر در دو کناره شرقی و غربی دجله ویرانه‌هایی قرار دارد که آثار کناره غربی به تلّ ذهب معروف است، به نظر برخی، این آثار باقیمانده همان شهر اوبس است که هروودوت و گزنفون از آن نام برده‌اند. به نوشته ابن خردادبه، بلد شهری در هفت فرسخی (شمال غربی) موصل از نواحی دیار ربیعیه بوده است. به نوشته اصطخری، بلد شهر کوچکی در

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۸

ساحل غربی دجله بود. آب روان و زراعت دیم بسیار داشت. ابن حوقل می‌نویسد:

بزرگان شهر بلد در عراق به فراوانی ثروت و توانگری شهره بودند، ناصر الدوله حمدانی بر ایشان دست گشاد و در پراکندگی آنان کوشش کرد و بدترین سختیها را بر آنان وارد آورد. در نیمه دوم قرن چهارم مقدسی، بلد را شهری پردرآمد با کاخهای بسیار بزرگ و خوش ساخت از گچ و سنگ با بازارها و مسجد جامع در میان آن یاد کرده است. در سال ۴۸۲ هجری قمری سلطان ملکشاه سلجوقی شهر بلد را به عمه خود صفیه خاتون داد. به نوشته ادریسی در اواسط قرن ششم بلد (حدوداً) در ۲۱ میلی بالای موصل، شهری پرکشت و زرع و ثروتمند بود و بجز دجله آب جاری دیگری نداشت. یاقوت از قول حمزه اصفهانی می‌نویسد: نام قدیم بلد، شهر آباد بوده است، اما وقتی ماهی یونس پیامبر (ع) را در نینوا، روبروی موصل، بلعید، این شهر به بلطه (او را بلعید) معروف شد.

یاقوت اضافه می‌کند که آرامگاه عمر بن حسین بن علی (ع) و از قول عبد الکریم بن طاووس می‌نویسد که آرامگاه ابو جعفر محمد بن علی الهادی نیز در شهر بلد بوده است. ابو الفداء به نقل از اللباب می‌نویسد: بلد موصل را بلد الخطب گویند. در حال حاضر خرابه‌های شهر بلد قدیم را مردم اسکی موصل یعنی موصل کهنه می‌گویند.

سنجار.

شهری است واقع در دشتی به همین نام در جزیره و جزء دیار ربیعه است و رود ثرثار، که از جبل حمرین سرچشمه می‌گیرد، آن را مشروب می‌کند. ابن خردادبه در فهرست اسامی شهرهای دیار ربیعه نام سنجار را آورده است. اصطخری می‌نویسد:

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۲۹۹

سنجار شهری است در میان بیابان و دیار ربیعه را سنجار می‌خوانند. در سنجار درخت خرما بسیار است و در ولایت جزیره جز به سنجار درخت خرما نباشد. ابن حوقل در تکمیل سخنان اصطخری می‌نویسد: این شهر غیر از آنکه در میان بیابان است در دامنه کوهی نیز قرار گرفته که آب جاری و چشمه‌های جوشان دارد، ولی زراعت آنها به دیم است. بر گرد شهر باره‌ای (دیواری) از سنگ است. در سنجار ارزانی و پربرکتی است.

میوه‌های تابستانی و زمستانی مانند سماق، گردو، بادام، زیتون، أترج، کنجد و انارهای دانه‌بزرگ دارد که به عراق و نواحی دیگر می‌فرستند. مقدسی در وصف سنجار می‌نویسد: در بیابانی پر از درخت خرما واقع است، کفشگران بسیار دارد و مسجد جامع در میان شهر و آب آشامیدنی آنها از نهری گواراست. یاقوت می‌نویسد: چون سلطان سنجر پسر ملکشاه سلجوقی در آنجا متولد شد، به همین سبب آنجا را سنجار گفته‌اند. قزوینی در نیمه دوم قرن هفتم در وصف سنجار می‌نویسد: آب و هوایی خوب و عمارات عالی دارد. آب در همه خانه‌ها جاری است و حمامهای پاکیزه و خوبی دارد. آب شهر به گفته ابو الفداء از کوههای شمالی شهر و قنات‌ها تأمین می‌شود. به نوشته حمد الله مستوفی، دور باروی سنجار سه هزار و دویست گام است و از سنگ و گچ ساخته شده ... بام خانه‌های هر رسته (ردیف) زمین کوی یک رسته دیگر است ... حقوق دیوانی اش صد و چهل و هفت هزار و پانصد دینار است. ابن بطوطه سیاح قرن هشتم که سنجار را دیده در وصف آن می‌نویسد: سنجار به دمشق شباهت دارد، مسجد جامع سنجار از مساجد متبرکه است که می‌گویند دعا در آن به درجه استجاب می‌رسد. نهر آبی گرد مسجد جاری است که از وسط آن هم عبور می‌کند، مردم سنجار از اکراد هستند و به شجاعت موصوفند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۰

همان «رسالینا» ی رومی است که در ساحل رودخانه خابور یکی از سرشاخه‌های رود فرات قرار داشت. به نوشته ابن خردادبه، رأس عین (رأس العين) از نواحی دیار ربیعیه است و سرچشمه رود خابور از آنجاست. قدامه می‌نویسد: در رأس عین چشمه‌های آب فراوان وجود دارد. در نیمه اول قرن چهارم اصطخری در وصف رأس العين می‌نویسد: شهری است بر هامون نهاده، پنبه در آنجا بیش از همه [محصولات] به عمل می‌آید. نزدیک به سیصد چشمه آب روان دارد که آب چشمه‌های آن صاف است، چنان که قعر چشمه‌ها دیده می‌شود. اصل رود خابور که به قرقیسیا می‌رود، از آب این چشمه‌هاست و بر کنار این رود بیست فرسنگ آبادی و مزرعه است.

رأس العين از کفرتوتا بزرگتر است و درخت بسیار دارد و بیشتر زراعتش به دیم است. به گفته ابن حوقل، شهر دیواری از سنگ و در داخل حصار شهر تعدادی کشتزار، آسیاب و بوستان وجود دارد. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم در وصف رأس العين می‌نویسد:

ساختمانهای شهر از سنگ و گچ است. علاوه بر سیصد و شصت چشمه دریاچه‌ای کوچک دارد که آب آن تا رقه جاری است. ابن جبیر که در اواخر قرن ششم رأس العين را دیده، ضمن وصف آبها و چشمه‌ها و دریاچه این شهر و دو نهر بزرگی که از پیوستن آب چشمه‌ها به وجود می‌آید، می‌نویسد: در کنار نهری که به سمت چپ جاری است، خانقاهی قرار دارد؛ در نزدیکی این خانقاه گرمابه و مدرسه‌ای است که هر دو کهنه و فرسوده‌اند؛ اما مدرسه از لحاظ طرح و موقعیت مکانی در جایی مناسب واقع شده که همانند آن را ندیده‌ام، اطرافش سبز و خرم و از سه جهت نهر آبی آن را احاطه کرده است. شهر دو مسجد آدینه نو و کهنه دارد که مسجد کهنه کنار چشمه‌سارها واقع است.

می‌گویند آن را عمر بن عبد العزیز ساخته است، ولی اکنون فرسودگی و کهنگی بدان راه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۱

یافته است. مسجد آدینه نو درون شهر قرار دارد و مردم نماز جمعه را در آن برگزار می‌کنند. یاقوت علاوه بر تأیید اوصافی که دیگر جغرافیادانان درباره رأس العين گفته‌اند، می‌نویسد: ... متوکل عباسی ده هزار درهم در میان (یکی از) چشمه‌های رأس العين پاشید و مردم همه درهمها را به سبب صافی آب چشمه بیرون آوردند. ابو الفداء به نقل از العزیزی می‌نویسد: رأس عین را عین ورده نیز گویند. به نوشته مستوفی دور شهر، پنج هزار گام است و هوایش به غایت خوش و میوه و انگور و غله و پنبه آن نیکوست.

جزیره ابن عمر.

در شمال فیسابور به نام بانی آن حسن بن عمر بن خطاب از طایفه بنی تغلب خوانده شده است. رود دجله از همه طرف جز یک ناحیه به شکل نیمدایره آن شهر را احاطه کرده بود و در آن سمت که دجله عبور نمی‌کرد، خندقی عمیق و پر آب حفر کرده بودند. اصطخری می‌نویسد: جزیره ابن عمر شهری کوچک است که در غرب دجله واقع شده و درخت دارد. به گفته ابن حوقل این شهر میوه و نعمت دارد و بر گرد آن حصاری است ... و پیش بندر ارمینیه و سرزمین روم و نواحی میافارقین و ارزن است و از آنجا با کشتی کالاهایی مانند عسل، روغن، پنیر، گردو، بادام و فندق و غیره را به موصل می‌برند. مقدسی برخلاف جغرافیادانان دیگر می‌نویسد: جزیره ابن عمر در مشرق دجله قرار دارد. ساختمانهای آن از سنگ و شهری زیبا و دلگشا است. حمد الله مستوفی می‌نویسد: جزیره از اقلیم چهارم است، اردشیر بابکان آن را ساخته و شهری بزرگ است. حدود صد پاره ده از توابع آن است، انگور بسیار دارد و حقوق دیوانی اش

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۲

صد و هفتاد هزار و دویست دینار است. ابن بطوطه که در قرن هشتم جزیره ابن عمر را دیده در وصف آن می نویسد: قسمت اعظم شهر ویران است و بازاری نیک و مسجدی کهن و استوار دارد که از سنگ ساخته شده، باروی شهر نیز با سنگ بنا شده و سکنه آن مردمی نیک و غریب نوازند.

دیار مضر

دیار مضر سرزمینی است که در امتداد و ساحل رودخانه فرات قرار داشته است.

مهمترین شهر و کرسی آن رقه بود که در محل شهر قدیم یونانی کالینیکوس یا نصفوریوم ساخته شده بود. کلمه رقه صفت آن محل است؛ زیرا در زبان عرب هر زمینی را که مجاور رودخانه‌ای باشد و هنگام طغیان رودخانه آب آن را فراگیرد رقه گویند؛ بنابراین اسم رقه را می توان بر هر محل دیگری با این صفت گذاشت. به رقه‌ای که در ساحل فرات واقع بود برای اینکه با رقه‌های دیگر اشتباه نشود رقه السوداء (رقه سیاه) می گفتند. ابن خردادبه ضمن وصف راه آمد تا رقه در ساحل چپ دجله می گوید: از باجروان تا رقه سه فرسخ راه است. قدامه هم در وصف راهها می نویسد: از مدینه السلام (بغداد) تا رقه از راه کنار فرات صد و بیست و شش فرسخ راه است. در عصر اول عباسی هارون الرشید در رقه بناهایی از جمله کاخ صلح (قصر السلام) را ساخت و همین که گرمای بغداد شدت می گرفت به رقه یا رافقه می آمد. طولی نکشید که رقه قدیم خراب شد و ساختمانهایی نو در زمینهای میان رقه و رافقه پیرامون باتلاقی که اکنون به شکل مرداب است به وجود آمد ... به مرور زمان رقه را رافقه نامیدند

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۳

و نام رقه از میان رفت. ابن حوقل در نیمه اول قرن چهارم می نویسد: بزرگترین شهر دیار مضر، رقه است و رقه و رافقه دو شهر به هم چسبیده‌اند ... و در هر یک مسجد جامعی وجود دارد و هر دو شهر در ساحل شرقی فرات واقع و آبادند. چون سیف الدوله حمدانی بر آنجا تسلط یافت سختیها، رنجها و دشواریهای پی در پی به مردم روی آورد.

رقه شهری پر نعمت و ارزان با بازارهای نیکو بود و مردمش سخت دوستدار بنی امیه بودند. صاحب حدود العالم در نیمه دوم قرن چهارم می نویسد: رقه و رافقه دو شهر بزرگ، خرم و به یکدیگر پیوسته و بر کرانه فرات واقعند. مقدسی می نویسد: رقه دیواری پهن (عریض) دارد که دو سوار بر روی آن از کنار هم عبور می کنند؛ ولی دیوار [چندان] بزرگ نیست و دو دروازه دارد. هوای رقه خوش و دلگشاست. شهر، کهن ساخت است با دیرهای بسیار و باغهای پر برکت. مرکز صابون سازی و زیتون [بسیار] است ... گرمابه های شهر زیباست ... بازارهایش زیر سایه است [سایه بان دارد]، کاخهایش زرق و برق دار ... و علم و دانش در آن بسیار است، رقه محترقه نزدیک آن، ویران و نابود شده است. رافقه در حومه رقه است، مسجد جامع آن در میان بازار ریخته گران است. به نوشته یاقوت رقه را رقه البیضاء هم گفته اند، میان آن و شهر حرّان سه روز راه فاصله است. حمد الله مستوفی می نویسد: رقه از اقلیم چهارم و اکنون خراب است. به زبان رومی آن را قالاخیقوس خوانده اند و در رساله ملکشاهی آمده که به عهد القادر بالله، خلیفه عباسی، جعبرنامی که حاکم آن دیار بود، بر لب رود فرات برابر شهر رقه قلعه ای از سنگ خارا ساخت که دورش یک هزار گام بود ... آن قلعه در برابر ده صفین است که رزمگاه علی (ع) و معاویه بود بر لب آب فرات بعدها مشهدی ساخته شد که شهدای طرفین جنگ صفین در آنجا مدفون شدند.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۴

حرّان. حرّان که نام قدیم آن کاره است، در حوالی سرچشمه رود بلیخ واقع بود و به سرزمین صابثین (که البته نباید آنها را با صابثین امروز عراق یکی دانست. صابثین حران به دیانت حضرت ابراهیم باقی مانده بودند) معروف بود. ابن خردادبه حرّان را از شهرهای

دیوار مضر دانسته و می‌نویسد: به رومی «هالینوبلس» نام دارد. بلاذری می‌نویسد: عیاض بن غنم به عزم حرّان روان شد ... مردم حرّان دروازه‌ها را به روی او بستند و پیغام دادند چنانچه به رها رود؛ آنان نیز هرگونه مصالحه‌ای را می‌پذیرند. روایت دیگری هم نقل شده که وقتی عیاض از رقه به حرّان آمد، آن شهر را خالی یافت، چون مردم آن به رها رفته بودند، در آنجا در باب شهر خود با عیاض سخن گفتند و با او صلحی همانند صلح رها برقرار کردند. به نوشته اصطخری، حران شهری میانه است و گروهی که ایشان را صابئی خوانند آنجا باشند. نمازگاهی بر تلی بلند دارند، آن را به ابراهیم (ع) بازخوانند و آنجا را حرمت گذارند و از اطراف به زیارت آن آیند و متبرک شمردند. حران درخت و آب کم دارد و بیشتر کشاورزی آنها به دیم است. ابن حوقل می‌نویسد: در حران معبدی همانند معبد شهر بلخ وجود داشت که عبادتگاه صابئین بود و آن را تکریم می‌کردند و بزرگ می‌داشتند. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم در وصف حران می‌نویسد: شهری دلگشاست و بارویی از سنگ دارد. خوش ساخت است و کاریزی دارد که سرچشمه‌اش معلوم نیست، مسجد جامعش در کنار شهر است. آب کشاورزی آنان از چاههاست. پنبه نیکو دارند، در درستی ترازو نمونه‌اند. ابن جبیر که در نیمه دوم قرن ششم حران را دیده، می‌نویسد: در سمت قبله شهر با فاصله‌ای نزدیک به سه میل زیارتگاهی است مبارک که در آن چشمه‌ای جاری است و جایگاه ابراهیم (ع) و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۵

ساره (ع) و عبادتگاه آنان بوده است. حران بازارهایی منظم و آراسته با ترتیبی شگفت‌انگیز دارد [به‌طوری‌که] تمام آنها با چوب سقف بسته شده و مردم شهر همواره در زیر سایه به‌سر می‌برند و چون به درون بازارها درآیی پنداری به خانه‌ای درآمده‌ای که خیابانهای بزرگ دارد و بر سر هر چهار سوق (چهار بازار) گنبدی بزرگ و گچین ساخته و برافراشته‌اند که محل جدا شدن راسته بازارها از یکدیگر است؛ مسجد آدینه‌ای دارد کهن - که نوسازی شده - و در نهایت زیبایی که به این بازارها پیوسته است. مسجد صحنی بزرگ با سه گنبد و بارگاه دارد که بر پایه‌های مرمرین بنا شده و زیر هر گنبد، چاه آبی گوارا وجود دارد. گنبد بزرگ چهارمی نیز در این صحن هست که بر ده ستون مرمرین ستبر نهاده شده که محیط هر ستون نه وجب و در میان این گنبد ستونی تناور و مرمرین قرار دارد که محیط آن پانزده وجب است. این گنبدها از ساخته‌های رومیان است و بالای گنبدها درون تهی است، گویی برجی استوار است که انبار اسلحه و لوازم جنگی رومیان بوده است ... سقف مسجد چهارم با تیرهای چوبین و طاقها پوشانده شده و تیر (اصلی) سقف به سبب فراخی دهانه رواق آن ستبر و بلند است و این دهانه رواق پانزده قدم برابر با پنج «بلاط» یا «سه گام» است. در سرتاسر دیوار پیوسته به صحن که مدخل رواق است نوزده در باز کرده‌اند؛ نه در از طرف راست و نه در از طرف چپ و نوزدهمین در، دری بزرگ است که پایه آن از پایین‌ترین نقطه دیوار آغاز شده و در بالاترین قسمت دیوار قوسی بزرگ تشکیل می‌دهد که بسیار زیباست؛ گویی دروازه‌ای از دروازه‌های شهر است. تمام این درها را لنگه‌هایی است از چوب خوش ساخت با نقشهای زیبا که به درهای شاه‌نشین کاخها می‌ماند. ما از حسن بنای این مسجد آدینه و نظم و ترتیب بازارهای پیوسته به آن، در شگفت شدیم. حرّان یک مدرسه و دو بیمارستان نیز دارد و خود شهر بارویی استوار و محکم دارد که پایه‌های آن از سنگ

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۶

تراشیده است. در سمت شرقی شهر، درّی استوار و محکم است و پیرامون آن خندقی کنده شده است. پایه‌های درّ نیز از سنگهای به هم فشرده و در نهایت استحکام است؛ باروی درّ نیز سخت استوار و محکم است. آب شهر از رود کوچکی است که از فاصله دوری به شهر جاری است، حرّان دارای جمعیتی زیاد و ارزاق فراوان و سرشار از برکت و مساجد بسیار و تأسیسات شهری و رفاهی بیشمار است. اکنون [زمان ابن جبیر] والی آن از طرف صلاح الدین ایوبی، مظفر الدین بن زین الدین است. به نوشته یاقوت، حرّان نخستین شهری است که بعد از طوفان نوح (ع) ساخته شده است. ابو الفداء می‌نویسد:

حَرّان [قبلا] شهر بزرگی بوده است؛ اما امروزه [زمان ابو الفداء] ویران است. به نوشته حمد الله مستوفی حَرّان از اقلیم چهارم است ... و قلعه‌ای است از سنگ تراشیده، دورش یک هزار و سیصد و پنجاه گام است و بلندی دیوارش پنجاه گز است؛ آن را قلعه نجم خوانند و از قرای حَرّان در ده «تلان»، گویند ولادت حضرت ابراهیم (ع) آنجا بوده است.

ادسا.

این شهر را که اعراب مسلمان «الزها» خوانده‌اند، از کلمه «کاللیرو» یونانی گرفته شده است. رها در کنار یکی از شعب رودخانه بلیخ واقع بود. به نوشته بلاذری، ابو عبیده، عیاض بن غنم را به رها گسیل داشت و او آنجا را فتح کرد. ابن خردادبه در نیمه دوم قرن سوم، رها را یکی از شهرهای دیار مضر نام برده و فاصله آن را تا حَرّان چهار فرسخ نوشته است. قدامه می‌نویسد: رها شهری رومی است و در دامنه کوهی قرار دارد. به نوشته اصطخری، در این شهر سیصد دیر است و کلیسایی دارند که در همه (دنای آن روز) اسلام از آن بزرگتر نیست و بوستانها و آب و کشاورزی بسیار دارد. مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم چیزی بیش از آنچه اصطخری و ابن حوقل

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۷

در وصف رها گفته‌اند ندارد، فقط می‌نویسد: مسجد جامع شهر دورافتاده است و کلیسای آن از عجایب دنیا به‌شمار می‌رود. در سال ۴۱۸ ابو نصر بن مروان شهر رها را به تصرف خود درآورد. در ۴۷۹ هجری قمری ملک‌شاه سلجوقی به رها آمد و آنجا را از رومیان گرفت. بعدها رها جزء قلمرو فلادروس رومی - مترجم پادشاه روم - قرار گرفت. چون فلادروس به دست سلطان ملک‌شاه بن برکیارق اسلام آورد، سلطان فرمانروایی رها را به او داد. در سال ۵۳۹ اتابک عماد الدین زنگی شهر رها را از تصرف فرنگیان درآورد و پس از آن در دست مسلمانان باقی ماند. یاقوت، بنای شهر رها را به سال ششم بعد از مرگ اسکندر یاد کرده است. به نوشته ابو الفداء امروز رها، خرابه‌ای است. حمد الله مستوفی می‌نویسد: دور شهر پنج هزار و هشتصد گام است و آن را از سنگ تراشیده ساخته‌اند. در شهر کنیسه‌ای از سنگ ساخته‌اند که گنبدی بزرگ در میان و زیادت از صد گز حصن گنبد بوده است. شرف الدین علی یزدی در شرح جنگهای امیر تیمور از رها مکررا نام می‌برد. تا آغاز قرن نهم این شهر را رها می‌نامیدند تا اینکه ترکان عثمانی آنجا را تصرف کردند و آن را «ارفا» نامیدند که تحریف نام عربی «رها» است و تا اکنون همچنان به ارفا مشهور است.

عانه.

واقع در ساحل رود فرات و همان شهر باستانی «آناتوی» یونانی است که هنوز نام آن در نقشه‌ها دیده می‌شود. ابن خردادبه این شهر را به صورت عانات آورده است. درباره فتح عانه یا عانات بلاذری می‌نویسد: عمیر بن سعد نامه‌ای به عمر بن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۸

خطاب نوشت و خبر داد که به بخش شامی فرات آمده و عانات و سایر دژهای فرات را فتح کرده است. به نوشته اصطخری در نیمه اول قرن چهارم عانه، شهر کوچکی بود در میان فرات که رود به دور آن مانند خلیجی می‌گردید. [در سال ۴۶۰] که بساسیری دیلمی بغداد را متصرف گردید، القائم بامر الله خلیفه عباسی به عانه گریخت و بساسیری در غیاب وی امر کرد خطبه به نام خلیفه فاطمی مصر بخوانند. ادریسی در قرن ششم در وصف این شهر می‌نویسد: عانه بازارها و نواحی‌ای دارد. به نوشته یاقوت، عانه نزدیک حدیثه نوره واقع و در آن قلعه استواری است. در قدیم هیت و عانات جزء طسوج انبار بوده است. حمد الله یک قرن بعد از

یاقوت می‌نویسد: عانه شهری وسط است و آب و هوای [خوب] و محصول [فراوان] دارد.

قرقیسیا.

در حدود دویست میلی جنوب شرقی رقه در کنار رود فرات واقع است.

این شهر همان کرکسیوم قدیم است. قرقیسیا جایی واقع است که آبهای رودخانه خابور به فرات می‌ریزد. اصطخری می‌نویسد: این شهر بوستان و درخت و کشاورزی و تماشاگاه بسیار دارد. ابن حوقل درباره این شهر می‌گوید: شهری قشنگ است و میوه [فراوان] دارد که صادر می‌شود. صاحب حدود العالم می‌نویسد: قرقیسیا شهرکی است خرم و بانعمت و همه سواد آن دائم سبز باشد. مقدسی از این شهر در بخش فراتی دیار مضر نام برده و چیزی در وصف آن ننوشته است. به نوشته ادریسی، قرقیسیا در جانب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۰۹

شرقی فرات، جایی قرار دارد که رود هرماس، که همان نهر خابور است، به فرات می‌ریزد و شهر مذکور میوه فراوان دارد. در سال ۵۷۸ صلاح الدین ایوبی که بر شهرهای شام مسلط شده بود، پس از تصرف رقه، به خابور و قرقیسیا ... لشکر کشید و بر همه آنها مستولی شد. به نوشته حمد الله مستوفی، قرقیسیا از اقلیم چهارم و منسوب به طهمورث دیوبند است.

رحبه.

به معنای میدان است، رحبه در مشرق فرات، کمی دورتر از آن رود واقع است و به نام رحبه شام یا رحبه مالک بن طوق، که بانی آن بوده، خوانده شده است. بلاذری می‌نویسد: در گذشته از رحبه که در قسمت پایین قرقیسیا واقع است، اثری نبود و آن را مالک بن طوق بن عتاب تغلبی در روزگار مأمون خلیفه بنا و احداث کرد. ابن خردادبه از این شهر در ناحیه [اطراف] فرات نام برده است. اصطخری می‌نویسد:

این شهر درخت و آب بسیار دارد و در شرق فرات واقع است. به نوشته ابن حوقل باروی خوبی دارد و نخلستان و میوه و تمام غلات آن با آب فرات سیراب می‌شود. به نوشته مقدسی، رحبه بزرگترین شهر بخش فراتی دیار مضر بوده که در سمت بیابان قرار داشته و دارای دژ و حومه‌ای وسیع بوده است. ادریسی در قرن ششم در وصف رحبه می‌نویسد: شهری پر نعمت و آباد است؛ بر گرد آن دیواری از خشت قرار دارد؛ شهر دارای بازارها و ساختمانها و میوه فراوان است. ابو الفداء در قرن هشتم می‌نویسد: رحبه بر ساحل فرات میان رقه و عانه واقع است، ... [مالک بن طوق] از سرداران هارون الرشید

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۰

آن را ساخت. من می‌گوییم، رحبه مذکور خراب شده و از آن آثاری کهن چون مأذنه‌های بلند (مسجد آن) و غیره ... باقی مانده بود، تا اینکه شیر کوه بن احمد بن شیر کوه بن شادی، صاحب حمص، در جنوب آن، دور از فرات رحبه جدید را ساخت و آن شهری است کوچک واقع در دو فرسخی فرات. قلعه آن روی تلی خاکی قرار دارد. شرب اهالی آنجا از قناتی است از نهر سعید که منشعب از رود فرات است. امروز (زمان ابو الفداء) رحبه منزلگاه کاروانهای عراق و شام است و یکی از ثغور اسلامی به شمار می‌رود. حمد الله مستوفی می‌گوید: رحبه از اقلیم سوم است و از توابع شام به شمار می‌رود ... در رساله ملکشاهی آمده در شرق فرات واقع و از شهر تا رودخانه دوهزار گام فاصله است.

دور شهر پنج هزار گام است. باغستان فراوان دارد، چنانکه چهار فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض داشته است. از میوه‌های آن، سیب و امرو و انگور نیکوست و گویند بعضی درختان میوه آنجا در سال دو نوبت میوه دهد.

، یا ساموساتای رومی بالاترین شهر دیار مضر و در نزدیکی ثغور واقع است، جلوی این شهر رود فرات به سمت غرب جاری می‌شود. ابن خردادبه هنگام وصف راهها می‌نویسد: از سمیسات تا حصن منصور (که شهری مرزی است) ۶ فرسخ راه است. به نوشته قدما این شهر باره‌ای از سنگ و قلعه‌ای دارد که رود فرات از میان آن می‌گذرد. مسعودی قلعه سمیسات را قلعه الطین خوانده است. ابن حوقل می‌نویسد:

شهری است با آب و بوستانها و زراعت دیم و درختان بسیار. مقدسی، سمیسات را جزء شهرهای اردوگاه حلب آورده است. ادریسی می‌نویسد: سمیسات قلعه‌ای است در مشرق کوه لگام و مشرف بر فرات و اطراف آن را کوههایی احاطه کرده و در آن کوهها

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۱

گردو، انگور و سایر میوه‌های زمستانی و تابستانی به عمل می‌آید که صاحبی ندارند. یاقوت در قرن هفتم می‌نویسد: این زمان مالک سمیسات، الملك الافضل علی بن الملك الناصر یوسف بن ایوب صلاح الدین [ایوبی] است. ابو الفداء در قرن هشتم می‌نویسد: شهر کوچکی است دارای مزارع آبی و غیر آبی (دیم) و در مغرب قلعه الزوم واقع شده است.

سروج.

در نیمه راه شمالی رقه که از بیابان عبور می‌کند و به سمیسات می‌رود، واقع شده است. در واقع سروج سر راه کاروانهایی که از حرّان و رها به جسرمنبج می‌رفتند، قرار داشت. درباره فتح این شهر بلاذری می‌نویسد: عیاض بن غنم پس از فتح سمیسات به سروج آمد و بر آن (شهر و) سرزمین غلبه کرد. در نیمه اول قرن چهارم، اصطخری در وصف آن می‌نویسد: سروج شهری بزرگ است با میوه بسیار و در یک مرحله‌ای شهر حرّان واقع است. به نوشته ابن حوقل این شهر باره‌ای (دیواری) محکم و استوار دارد، انگور و میوه و انارش فراوان است که از آن [رب] بسیار به دست می‌آید که در ساختن حلّوای ناطف به کار می‌رود. به نوشته مقدسی، سروج از شهرهای دیار مضر است که ناحیه کفرزاب و کفرسیرین به آن وابسته است. سیاح و جهانگرد اندلسی، ابن جبیر که در اواخر قرن ششم به نواحی جزیره آمده، در وصف سروج از قول حریری (صاحب مقامات) می‌نویسد: این شهر دارای باغ و بوستان و آبهای پراکنده و روان است. به نوشته ابو الفداء در قرن هشتم، سروج شهر ویرانی بوده است، ولی وی از قول

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۲

ابن سعید نقل می‌کند که دارای آب و میوه فراوان از جمله انارهای نیکو و گلابی و هلو و به بوده است.

دالیه که مانند رجه به دالیه مالک بن طوق معروف است، از رجه کوچکتر است، ولی مکان مهمی بوده که در جای مرتفعی در ساحل رود فرات قرار داشته است. به نوشته ابن خردادبه، این شهر در کنار فرات بوده است. اصطخری می‌نویسد: شهر کوچکی است. صاحب حدود العالم می‌گوید: شهری انبوه و بانعمت است. به نوشته مقدسی، دالیه از شهرهای بخش فراتی دیار مضر است و از قرقیسیا تا آنجا یک مرحله راه بوده است. یاقوت نظر جغرافیادانان قبل از خود را در وصف دالیه تأیید می‌کند و چیزی غیر از گفته آنان بیان نکرده است. ابو الفداء می‌نویسد: صاحب الخال معروف به ابن شامه قرمطی که در شام خروج کرده بود، در آنجا گرفتار شد.

حصن مسلمه.

این قلعه بزرگ که در ۹ فرسخی جنوب حرّان به فاصله یک میل و نیمی دور از ساحل رودخانه بلیخ قرار داشت به نام مسلمه پسر عبد الملک بن مروان خلیفه اموی موسوم بود. ابن خردادبه، حصن مسلمه را جزء نواحی دیار ربیعیه نام برده و فاصله آن را تا باجروان ۷ فرسخ نوشته است. اصطخری می‌نویسد: گروهی از بنی امیه در آنجا سکونت دارند. جایی خوش است و نعمت فراوان دارد و زراعتش با آب باران است. به نوشته یاقوت، شرب اهالی حصن مسلمه از آبگیری است که درازای آن دویست ذراع و پهنایش نیز به همین اندازه است و عمق این آبگیر حدود بیست ذراع و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۳

دیواره این آبگیر از سنگ است. ابو الفداء حصن مسلمه را از بلاد جزیره می‌داند و همان وصفی را که جغرافیادانان دیگر درباره آن گفته‌اند، تأیید می‌کند.

دیار بکر

دیار بکر سرزمینی بود که از دجله مشروب می‌شد و از سرچشمه رود دجله تا پیچ بزرگ جنوبی آن گسترده بود. در حقیقت دیار بکر در زیر تلّ فافان و نیز تمام اراضی شمالی آن (تل فافان)، که از نه‌های بیشمار که در مغرب تل فافان به کناره چپ رود دجله می‌ریخت، واقع بود. مرکز آن شهر آمد و از شهرهای مهمّش میافارقین، حصن کیفا و تلّ فافان و ... است. دیار بکر کوچکترین دیارهای سه گانه عرب‌نشین ایالت جزیره است که شهرهای آن همه در ساحل علیای رود دجله واقعند.

آمد. مرکز دیار بکر که گاهی در منابع به صورت حامد نیز آمده است همان آمیدای رومی است که بعدها به دیار بکر مشهور گردید و تا کنون به همین نام خوانده می‌شود و قره آمد یعنی آمد سیاه هم به آن گفته می‌شود، چون دیوارهای شهر از سنگ سیاه ساخته شده است. ابن خردادبه، آمد را جزء نواحی دیار ربیعیه و سرچشمه رود دجله را از کوههای آمد دانسته است. قدامه در لیست مالیاتی که احتمالاً مربوط به اوایل قرن چهارم است مالیات آمد را دو میلیون درهم نقل کرده است. احتمالاً این شهر ابتدا در دیار ربیعیه بوده، ولی به مرور جزء دیار بکر و مرکز آن دیار شده است. به نوشته اصطخری، آمد در کناره غربی دجله واقع بوده، دیواری استوار و درخت و کشاورزی فراوان داشته است. ابن حوقل می‌نویسد: آمد در کناره (دامنه) کوهی در غرب دجله واقع است که بر رود دجله سایه افکنده و بلندی آن کوه برابر با پنجاه قامت انسان است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۴

باروی شهر از سنگ سیاهی (از نوع سنگ آسیاب) است و شهر را به لحاظ سیاهی باروی آن، قره آمد، خوانده‌اند. در آن سرزمین نظیر سنگهایی که در باروی شهر به کار رفته وجود ندارد. در نیمه دوم قرن چهارم مقدسی می‌نویسد: شهری زیبا و شگفت‌انگیز است و ساختمانهایی مانند ساختمانهای شهر انطاکیه دارد. دارای دو بارو است و میان دو بارو فاصله است. خانه‌های شهر نیز پایه‌های سنگی دارد. چشمه‌های آب در داخل شهرند. مسجد جامع در میان شهر واقع است، شهر پنج دروازه به نامهای دروازه آب، کوه، روم، تپه و انس که کوچک است، دارد. بخشی از کهن دژ شهر بر بالای کوه مشرف به شهر است. من (مقدسی) امروز در میان شهرهای اسلام، شهری مستحکمتر و مرزی استوارتر از شهر آمد نمی‌شناسم. در سال ۴۳۸ هجری قمری ناصر خسرو در سفر حج از آمد عبور کرده و در وصف آن می‌نویسد: بنیاد شهر آمد بر سنگی یکپارچه نهاده شده و درازا و پهنای شهر ... دو هزار گام است. گرد آن دیواری است از سنگ سیاه با خشتهای بریده از صد منی تا یک هزار منی ... که به یکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن نیست ... دیوارش بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار آن نیز ده ارش است به هر صد گز بر روی دیوار برجی ساخته که نیمه دایره آن هشتاد گز باشد و بر سر هر برجی جنگ گاهی ساخته‌اند. بارو چهار دروازه دارد که از آهن و چوب است. شهر دارای دو بارو است؛ چنانکه از دروازه‌های باروی اول به داخل روند، مقداری از راه را باید در فصیل (خندق) میان دو بارو

بروند تا به دروازه‌های باروی دوم رسند و فراخی فصیل میان دو بارو، پانزده گز است. ناصر خسرو اضافه می‌کند که در شهرها و قلعه‌های بلاد عرب و عجم و هند و ترک، قلعه‌ای مانند قلعه آمد ندیدم و مسجد جامع شهر نیز از سنگ سیاه است و در میان جامع دویست و اندی ستون سنگی است و هر ستون یک پاره سنگ است که بر آنها طاق زده‌اند ... و همه بامهای این مسجد به خرپشته پوشیده شده و از داخل، طاقها منقوش و مدهون شده است و در وسط مسجد حوضی سنگین و مدور و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۵

بزرگ وجود دارد ... که از فواره وسط آن پیوسته آب بیرون می‌آید ... نزدیک مسجد شهر کلیسایی بزرگ و سنگی است و زمین کلیسا از رخام (مرمر) مفروش شده است ... دری آهنین و مشبک (در این کلیسا) دیدم که مانند آن در جای دیگر ندیده بودم. ابو الفداء در قرن هشتم اوصافی را که جغرافیادانهای قبل از او درباره آمد گفته‌اند، تأیید می‌کند و از قول عزیزی می‌نویسد: شهر بزرگی است. بارویی از سنگ سیاه دارد که آهن در آن اثر نمی‌کند و آتش بدان زیان نمی‌رساند. این شهر بوستانها و مزارع بسیار دارد. حمد الله مستوفی می‌گوید: این شهر در اقلیم چهارم واقع است. شهری وسط و حقوق دیوانی اش سی هزار دینار است.

میافارقین.

عربی تحریف شده میفرکت آرامی یا موفرگن ارمنی است که یونانیان قدیم آن را مارتیروپلیس می‌گفتند. گفته‌اند، عیاض بن غنم پس از فتح آمد، میافارقین را نیز فتح کرد. در نیمه دوم قرن سوم ابن خردادبه، میافارقین را جزء نواحی دیار ربیعہ آورده است و فاصله آمد تا این شهر را پنج فرسخ و فاصله میافارقین را تا ارزن هفت فرسخ نوشته است. قدامه در جدول مالیاتی که داده، مالیات ارزن و میافارقین را با هم چهار میلیون و صد هزار درهم ضبط کرده است. اصطخری میافارقین را جزء شهرهای کوچک ارمنیه «ارمنستان» آورده است. ابن حوقل می‌نویسد:

میافارقین خانوار کمی دارد. در آن شهر کارگر وجود ندارد و مردمش کشاورز و چهارپای کمی دارند. صاحب حدود العالم در وصف این شهر می‌نویسد: میافارقین شهری است در میان حصاری محکم که در مرز میان ارمنیه و جزیره و روم واقع است. به نوشته جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۶

مقدسی میافارقین شهری نیکو و مستحکم و دارای دو باروست که از سنگ ساخته شده و اطراف بارو خندق آبی دارد. اهل علم در آن (شهر) کم است، آب مشروب مردم آن از چشمه و نهر است. سطح زمینش در زمستان گل‌آلود و کثیف است. گای لسترنج که احتمالاً در وصف میافارقین از نسخه‌ای از احسن التقاسیم استفاده کرده که مشخص نبوده، اضافه می‌کند پیرامون خندق این شهر حومه‌ای بزرگ با مسجد جامعی وجود داشته است. ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ هجری قمری از این شهر عبور کرده و آن را دیده در وصف آن می‌نویسد: بارویی عظیم از سنگ سفید دارد که هر سنگی مقدارش پانصد من است و به هر پنجاه گزی بالای دیوار برجی بزرگ ساخته‌اند که آن هم از سنگ سفید است و بالای بارو کنگره‌های متعدد ساخته‌اند ... این شهر فقط یک در (دروازه) در سمت مغرب دارد با درگاهی عظیم و کشیده و بر بالای آن طاقی سنگین ساخته‌اند و در دروازه آن، آهنین است و در آن چوبی به کار نرفته است. شهر مسجد آدینه‌ای دارد. دو جوی بزرگ، آب‌خانه‌های شهر را تأمین می‌کند. بیرون از باروی شهر در ربض، کاروانسراها و بازارها و گرمابه‌ها و مسجد جامع دیگری واقع است که روزهای جمعه در آنجا نماز می‌گزارند و در سمت شمال باروی شهر دیوار دیگری است که آن را محدّثه گویند (یعنی شهر نو) که دارای بازار و مسجد جامع و حمامهای متعدد است. [در آن زمان] سلطان این ولایت ابو نصر احمد ملقب به شبل الدوله، مردی صد ساله، است ... این امیر شهری در چهار فرسنگی میافارقین ساخته و آن را نصریه نام داده است. در نیمه اول قرن هفتم هجری یاقوت در وصف این شهر می‌نویسد: میافارقین مشهورترین شهر دیار بکر است که به میا [نامی] منسوب شده و او نخستین کسی است که آن را بنا کرده و فارقین همان است که به

فارسی بارجین یا بارگین یا خندق خوانند که به دور آن شهر کشیده شده است، این شهر از سنگ بنا شده و بنای آن را به انوشیروان بن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۷

قباد نسبت می دهند. باره ای با آجر دارد که نسبت ساخت آن را به خسرو پرویز می دهند ... یاقوت بنای شهر را به رومیان نسبت می دهد و می نویسد: در دیوار شهر هشت دروازه ساخته بودند به نامهای دروازه ارزن، که به باب الخنازیر معروف بود، دروازه قلونج، که میان برج طبالین (طبل زندگان) و برج المرآة واقع بود؛ بر این برج نام پادشاه و مادرش نوشته شده بود. این برج را المرآة (آینه) می گفتند؛ زیرا در آن آینه بزرگی قرار داشت که هرگاه خورشید بر آن می تابید، نور آن به اطراف و کوهها ساطع می شد و اثرش باقی بود ... دروازه دیگر باب الشهوة و بعد از آن باب الریض (دروازه حومه) و باب الفرح و الغم (دروازه غم و شادی) قرار داشت که بر آن دو صورت منقوش بود. امروزه (زمان یاقوت) آن را دروازه قصر (کاخ قدیم) می نامند. دیگر دروازه مخرج الماء است، در سمت قبله شهر. دروازه دیگر باب الميدان بود که سیف الدوله حمدانی آن را فتح کرد و از آنجا وارد شهر شد. قزوینی در نیمه دوم قرن هفتم هجری قمری، در وصف کلیسای میافارقین می نویسد: کلیسای در وسط شهر به نام بطلس و برلس (بطرس و بولس) وجود دارد که تا کنون باقی است. در محلاتی که به زقاق (کوچه های) یهود مشهور است حوضی از مرمر سیاه است که قسمتی از آن آبگینه ای از خون یوشع بن نون (ع) است که چون از آن بر بدن کسی که برص (لک و پیس) دارد بمالند، آن بیماری برطرف شود. یک قرن بعد، ابو الفداء از قول ابن سعید می نویسد: آرامگاه سیف الدوله (حمدانی) آنجاست. خود ابو الفداء می گوید، میافارقین ... از شهر حماة کوچکتر است.

در شمال آن کوهی است و شهر در دامنه آن قرار دارد. رود کوچکی دارد که فاصله آن تا شهر به اندازه یک میدان تاخت اسب است. این رود از چشمه ای به نام جنوب، که در شمال غربی میافارقین بیرون می آید، سرچشمه می گیرد و از داخل خانه های شهر عبور می کند. حمد الله مستوفی می نویسد: میافارقین از اقلیم چهارم است، شهری بزرگ است و هوای خوش و میوه فراوان دارد، حقوق دیوانی آن دویست و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۸

بیست و چهار هزار دینار است.

حصن کیفا.

قلعه ای است واقع در ساحل جنوبی فرات میان مصب دو رودخانه ای که از شمال میافارقین و ارزن می آیند. احتمالاً واژه ای ارمنی است. این محل شهر و قلعه بزرگی است مشرف بر دجله که میان آمد و جزیره ابن عمر قرار دارد. شهر از دو قسمت در دو کناره دجله تشکیل شده و پلی که مانند آن، در بزرگی، در جاهای دیگر دیده نشده دو قسمت شهر را به هم وصل کرده است. این پل به شکل طاق بزرگ و واحدی است، ولی در زیر آن دو طاق کوچکتر بر روی دجله قرار دارد، در این زمان (زمان یاقوت) این شهر در اختیار مالک آمد از فرزندان داود بن سقمان بن اُرتق است. ابو الفداء از قول صاحب اللباب می نویسد: منسوب به حصن کیفا را حصکفی خوانند. به نوشته حمد الله مستوفی، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است و بعضی قسمتهای آن آباد و حقوق دیوانی اش هشتاد و دو هزار و پانصد دینار است.

تل فافان.

در پنجاه میلی مشرق حصن کیفا در جانب چپ رود دجله، در زیر تلّ معروف به تلّ فافان شهری به همین نام بود که درست در سر پیچ بزرگ دجله به سمت جنوب قرار داشت. به نوشته مقدسی، تلّ فافان از شهرهای دیار بکر بوده که در دامنه کوه میان دجله و محلی به نام رزم قرار داشته و پیرامون آن باغستانها بوده است، قیمت اجناس در آن شهر ارزان، بازارهایش سرپوشیده و ساختمانهایش گلین بوده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۱۹

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۰

فصل چهارم آسیای صغیر، شهرهای مرزی جزیره و شام

اشاره

مسلمانان، روم شرقی را به طور کلی روم یا بیزانس می گفتند. اطلاق کلمه رومی در قرون اولیه اسلامی به معنای نصرانی بود، خواه این افراد یونانی و خواه از ملتهای لاتین نژاد بودند. معمولاً از بردگان و موالی رومی و اروپایی به حمراء (یا احمر) تعبیر می کردند. مسلمانان، مدیترانه را نیز بحر الروم می خواندند و رفته رفته بلاد روم به روم اختصار یافت و کلمه روم نیز بر کشورهای مسیحی که مجاور و همسایه کشورهای اسلامی بودند، اطلاق شد؛ بنابراین اعراب مسلمان، سرزمین پهناور آسیای صغیر را که در اواخر قرن پنجم هجری قمری با استیلای سلاجقه روم به دست مسلمانان افتاد روم نامیدند.

حدود بلاد اسلامی و روم در زمان امویان و عباسیان، حتی تا یک قرن و نیم پیش از آنکه هجوم خانمانسوز مغول حکومت عباسیان را براندازد، از دو سلسله جبال طوروس و آنتی طوروس تشکیل می شد. این مرزها را خطی طولانی از سنگرها و دژها تعیین و حمایت می کرد. این دژها را که مسلمانان عرب ثغور (جمع ثغر و به معنای مرز) می نامیدند از ملطیه در ساحل فرات بالا آغاز می شد و تا طرسوس نزدیک ساحل مدیترانه امتداد داشت. این سنگرها و دژها گاهی در تصرف رومیان و زمانی در تصرف مسلمانان بود.

در حقیقت میان آنها دست به دست می گشت. این مرزها به دو قسمت تقسیم می شد:

قسمت شمال شرقی و مجاور سرزمین جزیره، که از جزیره حراست می کرد، ثغور جزیره خوانده می شد؛ و قسمت شمال غربی و مجاور سرزمین شام، که از شام حراست می کرد،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۱

ثغور شامی خوانده می شد.

شهرهای ملطیه، زبطره، حصن منصور، بهسنا، حدث، مرعش، هارونیه، کنیسه السوداء و عین زربی جزء ثغور جزیره و مصیصه، اذنه و طرسوس و ... جزء ثغور شام بود.

ثغور جزیره

ملطیه.

بلاذری می نویسد: چون عثمان به خلافت رسید نامه ای به معاویه نوشت و او را به ولایت شام گمارد و عمیر بن سعد انصاری را والی جزیره و ثغور و هر دو ایالت را به معاویه واگذار کرد و او را دستور داد تا به غزای شمشاط رود که ارمینیه چهارم نامیده می شد. یکی از شهرهای مهم مرزی که مسلمانان در تصرف آن همت به خرج دادند، ملطیه بود. این شهر که رومیان آن را ملیتین

می‌نامیدند در زمان قدیم از مهمترین قلعه‌های مرزی در مقابل رومیان بود. در آغاز فتوحات اسلامی عیاض بن غنم، حبیب بن مسلمه فهری را از شمشاط به ملطیه فرستاد و او آن شهر را فتح کرد؛ سپس بار دیگر به دست رومیان افتاد تا زمانی که معاویه به ولایت شام و جزیره رسید. معاویه، حبیب بن مسلمه را گسیل داشت و او ملطیه را به عنوه گشود و سپاهییانی از مسلمانان را ... در آنجا گمارد. بعدها معاویه به قصد روم به ملطیه آمد. وی پادگانی از مردم شام و جزیره ... در آنجا گماشت ... در ایام عبد الله بن زبیر مردم ملطیه از آنجا کوچ کردند و رومیان به شهر تاختند و آن را ویران کردند؛ سپس جماعتی از مسیحیان ارمنی و نبطی در آنجا منزل گزیدند. در سال ۷۶ محمد بن مروان از ناحیه ملطیه به سرزمین روم حمله کرد. در سال ۹۹ عمر بن عبد العزيز به مسلمة بن عبد الملك که در سرزمین روم بود،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۲

فرمان داد تا به رومیان حمله کند. او مردم طرنده را مجبور کرد که به ملطیه کوچ کنند. در سال ۱۲۳ هجری قمری بیست هزار رومی به ملطیه تاختند. مردم شهر دروازه‌ها را بستند و زنان عمامه به سر نهادند و بر باروی شهر بالا رفتند و به جنگ پرداختند. فرستاده‌ای از مردم شهر برای دریافت کمک به نزد هشام بن عبد الملك آمد، هشام کسانی را مأمور ملطیه کرد، ولی خبر رسید که رومیان شهر را ترک کرده‌اند. در سال ۱۳۳ هجری قمری طاغیه قسطنطین عازم ملطیه شد و پس از زدوخورد بسیار مردم ملطیه را امان داد و آنها را مجبور کرد که به جزیره کوچ کنند. آنها ملطیه را ویران کردند و از آن چیزی برجای نگذاشتند. در سال ۱۳۸ قسطنطین پادشاه روم بار دیگر به ملطیه حمله کرد و باروی آن را ویران نمود. در سال ۱۳۹ منصور عباسی به صالح بن علی نوشت تا ملطیه را بسازد و استوار کند. در سال ۱۴۱ حسن بن قحطبه با سپاهییانی از مردم خراسان به جزیره و شام رفت و در ملطیه اردو زد. کارگران از همه شهرها گرد آمدند و ساختن شهر ملطیه را آغاز کردند. مسجد جامع آن را شش ماهه به پایان آوردند، برای سپاهیان خانه‌هایی ساختند و در سی میلی شهر مسلحه‌ای (پادگانی) بنا کردند ... پادگان دیگری هم در کنار نهر قباقب که نزدیک شهر بود، ساختند. منصور چهار هزار جنگجو از مردم جزیره را در ملطیه اسکان داد. در سال ۲۵۳ در ایام خلافت المعتز، محمد بن معاذ برای جنگ به ناحیه ملطیه رفت، ولی از رومیان شکست خورد و اسیر شد. احتمالاً در این زمان ملطیه در دست رومیان بوده است. ابن خردادبه نخستین جغرافیادانی است که ملطیه را جزء شهرهای مرزی جزیره یاد کرده و فاصله آن را از حصن منصور ده فرسخ و تا زبطره پنج فرسخ آورده است. قدامه می‌نویسد: ملطیه شهر مرزی است و در میان گردنه‌هایی صعب العبور واقع است. در سال ۳۲۰ هجری قمری سعید بن حمدان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۳

رهسپار ملطیه شد. سپاه روم و ملیح ارمنی، مرزدار رومی، ... چون از نزدیک شدن سعید آگاه شدند، بگریختند ... و شهر را رها کردند. سعید، ملطیه را گرفت و کسی را از سوی خود در آنجا امارت داد و بازگشت. در سال ۳۲۲ هجری قمری سردار رومی دمستی با پنجاه هزار سپاه رومی ... در ملطیه فرود آمد و مدتی آنجا را محاصره کرد تا مردم امان خواستند و شهر را تسلیم کردند. به نوشته اصطخری، ملطیه شهری بزرگ است و مرزهای آن نزدیک کوه لکام (طوروس) واقع است، گردوی بسیار دارد و میوه آن بسیار و مباح است و به کسی تعلق ندارد، آن شهر را از نواحی روم شمارند و گویند از آنجا تا ناحیه روم یک مرحله راه است. مقدسی درباره ملطیه فقط همین قدر می‌نویسد که مرز بخشی از ثغور جزیره‌ای ملطیه و شهرهایش را دشمن ویران کرده است. در حدود سال ۴۹۰ هجری قمری مردی از ترکمانان بر ملطیه مسلط شد که میان او و گمشتکین بن دانشمند جنگهایی رخ داد. صاحب ملطیه برای نبرد با گمشتکین از بوهموند، امیر فرنگان، یاری خواست. او پنج هزار سپاهی به ملطیه فرستاد؛ ولی این سپاه از گمشتکین شکست خوردند ... سرانجام گمشتکین، ملطیه را فتح و فرمانروایش را اسیر کرد. سپاهیان فرنگ از انطاکیه به دفاع ملطیه آمدند، ولی منهزم شدند و بازگشتند. ادیسی می‌نویسد:

ملطیه شهر استواری است که در گذشته بزرگ بوده است و بکرات به دست رومیان فتح شده و از اهمیت افتاده و خویبها و نعمتهایش از بین رفته است. به نوشته یاقوت ملطیه از بناهای اسکندر است و مسجد جامع آن را یکی از صحابه‌های پیامبر (ص) بنا کرده است. شهری از شهرهای مشهور روم محسوب می‌شود که مجاور سرزمین شام است. در سال ۷۱۴ الملک الناصر محمد بن قلاوون به ملطیه لشکر کشید. ملطیه در آن زمان در دست ارامنه بود، سلطان ملطیه را فتح کرد. در نیمه اول قرن هشتم ابو الفداء برخلاف

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۴

ابن حوقل که ملطیه را از شهرهای مرزی جزیره نام برده، می‌نویسد: از شهرهای روم است. به گفته ابن سعید، مرکز آن مرزها (مرزهای جزیره) است و در شمال کوه دائر که ناحیه سیس در مغرب آن است، واقع شده. شهر بارویی دارد و در سرزمینی هموار و محاط در کوههاست. نهری کوچک دارد که داخل شهر می‌شود. بر گرداگرد شهر باغستانهای بسیار است. آب قناتها در خانه‌ها و کوچه‌های شهر جاری است. حمد الله مستوفی ملطیه را جزء اقلیم پنجم می‌داند و می‌نویسد: شهری بزرگ است و هوایش در غایت خوشی و آبهای روان و علفزارهای فراوان دارد. حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان است. بطلمیوس، صاحب المجسطی، بدانجا منسوب است. امیر تیمور پس از گرفتن شهر سیواس، قاصدی را به سوی ملطیه (ملاطیه) روان ساخت و مردم آنجا را به اطاعت و انقیاد فراخواند، حاکم شهر قاصد را زندانی کرد، ولی چون شنید تیمور بدان سو روان است شبانه گریخت. تیمور به ملطیه آمد و شهر را گرفت، ارامنه را اسیر کرد و مسلمانان را با زنان و فرزندان آزاد کرد و امان داد.

زبطره.

این شهر در قسمت بالای رودخانه قراقیس که یکی از سرشاخه‌های رود قباغب بود، قرار داشت. رومیان این شهر را سوزپطره می‌گفتند و بعید نیست «ویران شهر» در چند فرسخی جنوب شهر ملطیه در ساحل رودخانه سلطان سو، که نام جدید نهر قراقیس است، خرابه‌های شهر قدیم زبطره باشد. بلاذری می‌نویسد: زبطره دژی کهن از آن رومیان بود ... حبیب بن مسلمة فهری آن را تصرف کرد و همچنان برپای بود تا رومیان در ایام ولید بن یزید ویرانش کردند. این شهر را بارها رومیان ویران کردند. پس از ویرانی زبطره در فتنه مروان بن محمد، منصور عباسی آن را بازسازی کرد؛ اما رومیان مجدداً شهر را ویران کردند. هارون الرشید زبطره را به دست محمد بن ابراهیم آباد کرد و در آن نگاهبانانی گمارد؛ ولی در دوران خلافت مأمون رومیان دوباره به

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۵

زبطره حمله و آنجا را ویران کردند و چهارپایان و مردم شهر را به اسارت بردند. مأمون دستور داد تا آنجا را بازسازی و قلعه آن را مستحکم کنند ... در سال ۲۱۰ فرستادگان طاغیه (امپراتور) روم برای درخواست صلح آمدند؛ اما مأمون نپذیرفت و به کارگزاران خود در مرزها دستور داد تا به بلاد روم حمله کنند. آنها به روم حمله کرده و کشتار فراوان کردند. در خلافت معتصم رومیان مجدداً به زبطره حمله کردند، مردان را کشتند، زنان را به اسارت گرفتند و شهر را ویران کردند. معتصم به تلافی این کار به عموریه لشکر کشید، آنجا را ویران کرد و مردانشان را کشت و زنان و کودکان را به اسارت گرفت. معتصم دستور داد تا زبطره را از نو بازسازی کنند. ابن خردادبه، زبطره را جزء مرزهای جزیره نام برده است. به نوشته قدامه زبطره در روزگار معتصم خراب شد؛ چون او به سرزمین دشمن لشکر کشید و عموریه را فتح کرد، در بازگشت، در محل زبطره ساختمانهایی بنا کرد و در نزدیکی آن قلعه‌هایی ساخت تا جایگاهی برای سپاه باشد. اصطخری می‌نویسد: زبطره حصاری است نزدیک روم که رومیان آن را ویران کردند. به نوشته یاقوت، زبطره میان ملطیه و سمیساط و حدث به سمت سرزمین روم قرار داشت. ابو الفداء می‌نویسد: در محرم سال ۷۱۵ هجری قمری، سالی که ملطیه تصرف شد، من (ابو الفداء) از آن دیار گذشتم ... ما در زبطره در میان درختان بلوط

خرگوشهای بسیار بزرگ که در شام همانند آنها را ندیده بودیم، شکار کردیم.

حصن منصور (دژ منصور).

این قلعه به نام بانی آن منصور از قبیله قیس همزمان با مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی است. هارون الرشید قلعه منصور را در ایام خلافت پدرش مهدی ساخت و با سپاهیان مجهز کرد. ابن خردادبه، حصن منصور را از مرزهای جزیره نام برده و می‌نویسد: از سمیسات تا حصن منصور شش فرسخ و از حصن منصور تا

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۶

ملطیه ده فرسخ راه است. این شهر در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری حصار کوچکی بوده است. کشت آن به آب باران بوده و منبر و مسجد جامع داشته است. در سال ۳۰۳ رومیان بر ثغور جزیره حمله و حصن منصور را غارت کردند. مقدسی درباره حصن منصور فقط همین قدر اشاره کرده که در مرز واقع است. به نوشته ادریسی میان سمیسات و ملطیه شهر کوچکی است که حصن منصور نام دارد و آن دژ خوب و مشهوری است و دارای روستاها و آبادیهاست. در آنجا نعمت فراوان است. یاقوت می‌گوید: حصن منصور از نواحی دیار مضر و در مغرب فرات نزدیک سمیسات واقع است. بر گرد شهر دیوار و خندق است. باروی آن سه دروازه دارد، در میان شهر دژی است که به گرد آن دو دیوار است. بعد از قرن هشتم قمری، حصن منصور به ادیمان معروف شد و رومیان (عثمانیها) در آن زمان آن را پرها می‌گفتند.

بهسنا.

در مغرب حصن منصور دژی به نام بهسنا، که در تواریخ صلیبی به نام بهسدن ضبط شده، قرار داشت. پیرامون آن را ناحیه «کیسوم» می‌گفتند. این دژ در زمین همواری بالای رود ازرق واقع بود و رود فرات در کناره جنوبی آن جاری بود. قلعه بهسنا بزرگ و استوار و در اطرافش حومه‌ای وسیع بود که گروهی از مسلمانان و ارامنه در آنجا زندگی می‌کردند (این جمعیت و آبادی به قبل از حمله مغول بازمی‌گردد). شهر بهسنا پرخیز و دارای منبر بود ... اطرافش نهرها و بوستانها بود و به سرزمین ارمنیه (ارمنستان) محدود می‌شد. عز الدین مسعود بن قلیچ ارسلان بن سلیمان بن قتلش، در سال ۵۴۵ بهسنا را که در این زمان از شهرهای ارمنستان بود، فتح کرد و پیوسته در دست او و نایبانش بود؛ در سال ۵۵۰ به تصرف نور الدین محمود زنگی درآمد؛ پس از او قلیچ ارسلان بن عز الدین مسعود آنجا را تصرف کرد و پیوسته تا سال ۵۶۸ در اختیار او بود تا

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۷

اینکه نور الدین محمود زنگی اراده بلاد شمالی کرد. این بلاد در اختیار قلیچ ارسلان بود.

سرانجام میانشان صلحی منعقد شد و بهسنا و اطراف آن، از جمله قلعه‌هایی که در آن حدود بود، به نور الدین محمود واگذار شد و همواره در دست نور الدین محمود بود و پس از او در اختیار فرزندش الملك الصالح بود تا آنکه الملك الناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب هنگام تصرف بلاد شام بهسنا را نیز به تصرف درآورد و تا آمدن مغول همچنان در اختیار ایوبیان بود؛ سپس به تصرف مغولان درآمد ... و بعد از آن تحت اختیار پادشاهان ارمنی سیس قرار گرفت. یاقوت می‌نویسد: بهسنا دژی بسیار مستحکم دارد و نزدیک مرعش و سمیسات واقع است و روستاهایی دارد و روستای آن کیسوم است که شهر نصر بن شیب خارجی است که در روزگار مأمون خروج کرد و عبد الله بن طاهر او را کشت. این شهر بر لبه کوهی بلند واقع بود و امروز از نواحی حلب است. به نوشته ابو الفداء قلعه استوار و بلندی است. بوستانها و نهری کوچک ... و بازار و روستایی وسیع دارد، در آن مسجد جامع و منبر

است، شهری است پر نعمت و میان آن و سیواس شش روز راه است. قلعه بهسنا از قلاع تسخیر ناشدنی است.

حدث.

قلعه حدث که به رومی آن را اداتا می گفتند، در زبان عربی به معنای خبر، بویژه خبر غم انگیز است. به نوشته بلاذری، دژ حدث از جمله مواضعی بود که در عهد عمر فتح شد و حبيب بن مسلمه از سوی عیاض بن غنم آن را فتح کرد. سپس معاویه بر آن تسلط یافت و در عهد بنی امیه درب الحدث گفته شد و برای شگون آن را السلامه یا درب السلامه می خواندند؛ زیرا مسلمانان در آنجا با دشواریهایی روبرو شده بودند. در زمان مروان بن محمد رومیان به شهر حدث تاختند و آن را ویران کردند. در سال ۱۶۱ هجری قمری حسن بن قحطبه طایی هنگام گذر از بلاد روم شهرهای ویرانی را دید. او نزد مهدی عباسی آمد و درباره شهر حدث خبرهایی به وی داد و مهدی را به ساختن آن

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۸

شهر راغب کرد. مهدی عباسی به وی دستور داد که ... بنای شهر حدث را آغاز کند. پس بازسازی حدث آغاز شد؛ ولی ساختمان آن ناتمام بود که مهدی از دنیا رفت. در سال ۱۶۹ موسی الهادی، علی بن سلیمان را که به امارت و کار ساختمان شهرهای ثغور گماشته بود، عزل کرد و به جای او محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی را به حکومت جزیره و قنسرین منصوب کرد و او ساختمان شهر حدث را به پایان رسانید؛ ولی در زمستان سال ۱۶۹ برف فراوان بعضی از بناهای شهر را ویران کرد. موسی الهادی، مسیب بن زهیر و روح بن حاتم را برای ساختمان آن شهر فرستاد، ولی در همین زمان موسی الهادی از دنیا رفت و هارون دستور داد تا شهر را بسازند و مستحکم کنند و در آن نگاهبانان بگمارند. پس از بنای شهر (در همان زمان هارون) یکی از بطریقان رومی با سپاه فراوان به حدث حمله و شهر را تصرف کرد، مسجد شهر را آتش زد و شهر را به طور کلی ویران کرد. رشید دوباره نامه ای به محمد بن ابراهیم نوشت و او را به بازسازی حدث فرمان داد و او شهر را بازسازی کرد. ابن خردادبه حدث را از شهرهای مرزی جزیره و فاصله آن را از زبطره چهار فرسخ و تا مرعش پنج فرسخ ضبط کرده و چندبار از درب السلامه، که نام دیگر حدث است، نام برده است. به گفته اصطخری، حدث در آغاز قرن چهارم شهری کوچک و آبادان با درخت و کشاورزی بوده است. در سال ۳۴۳ چون شهر حدث ویران شده بود، سیف الدوله حمدانی به عمارت آن اقدام کرد، پس از آبادی سردار رومی، دمستق، آن را گرفت و سیف الدوله آنجا را رها کرد و گریخت، ولی برای بار دیگر حدث را از رومیان بازگرفت. صاحب حدود العالم می نویسد: «مرعش و حدث دو شهرک است خرم و آبادان و خرد با کشت بسیار و آبهای روان.» در سال ۵۴۵ هجری قمری حدث به دست مسعود بن قلیج ارسلان از سلجوقیان روم افتاد. یاقوت در وصف حدث می نویسد: به آن الحمراء گفته می شود چون تمام

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۲۹

خاکش سرخ رنگ است و قلعه آن بر کوهی است که آن را احیدب (گوژ کوچک) خوانند. بعدها حدث از بین رفت و محل آن مشخص نشد؛ ولی گفته اند که در ساحل آقسوی امروز نزدیک اینکلی که یکی از سرچشمه های رود جیحان است، واقع بوده است.

مرعش.

رومیان آن را مراسیون می خواندند و می گفتند که در جای شهر قدیمی جرمانیقیه ساخته شده است. گویند: ابو عبیده بن جراح زمانی که در منبج بود، خالد بن ولید را به ناحیه مرعش فرستاد و او دژ آن شهر را بر این قرار فتح کرد که مردمش آن دژ را ترک گویند و سپس شهر را خراب کرد. معاویه شهر مرعش را بازسازی کرد و سپاهی را در آنجا ساخلو (پادگان) گذاشت ... چون یزید

بن معاویه از دنیا رفت، یورشهای رومیان بر شهر مرعش فزونی گرفت و مردم آن کوچ کردند. در سال ۷۵ هجری قمری محمد بن مروان به جنگهای تابستانی رفت، رومیان در جمادی الاولای همین سال از مرعش خارج شدند و به داخل روم رفتند ... ولی در جنگی که میان رومیان و مسلمانان در صحرای مرعش پیش آمد، مسلمانان پیروز شدند و رومیان شکست خوردند و گریختند.

اندکی بعد، عباس بن ولید بن عبد الملک به مرعش رفت، آن را بازسازی کرد و استوار ساخت و گروهی از مسلمانان را به آنجا منتقل و مسجد جامعی در آنجا بنا کرد. در زمان مروان بن محمد که سرگرم جنگ با مردم حمص بود، رومیان مرعش را ویران کردند ... جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۳۲۹

ن مروان از کار حمص فارغ شد، گروهی را برای ساختن شهر مرعش فرستاد و آن شهر بازسازی و آباد شد؛ آنگاه رومیان به آن شهر تاختند و ویرانش کردند. در دوران خلافت ابو جعفر منصور، صالح بن علی شهر مرعش را دوباره ساخت و استوار کرد و سپاهی را در آنجا گماشت. چون مهدی به خلافت رسید، بر تجهیزات آن شهر بیفزود و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۰

مردم شهر را با سلاح و توشه تقویت کرد. در همین زمان میخائیل، امپراتور روم، با هشتاد هزار سپاه به صحرای مرعش آمد و گروهی از مسلمانان را کشت و به شهر مرعش حمله کرد ... ولی مردم شهر دروازه‌ها را بستند. میخائیل شهر را محاصره کرد، ولی منصرف شد و بازگشت. ابن خردادبه می‌نویسد: مرعش جزء شهرهای مرزی جزیره است ... و اطراف آن تمام گل و بوستان و در کوهها محاط است. به نوشته قدامه، مرعش مرزی است که در پشت آن آبادانیهای سرزمین دشمن (روم) قرار گرفته است. در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری، مرعش شهری کوچک و آبادان با درخت و کشاورزی بوده است. در سال ۳۳۷ رومیان، مرعش را ویران کردند. بعد از آن سیف الدوله حمدانی آن را در سال ۳۴۱ بنا کرد؛ اما رومیان بار دیگر بر مرعش مسلط شدند. صاحب حدود العالم می‌نویسد: مرعش شهری کوچک و آبادان با کشت بسیار و آب روان است. مقدسی، مرعش را از شهرهای قنسرین به شمار آورده است. سلطان عز الدین مسعود بن قلیچ ارسلان در سال ۵۴۱ مرعش را تصرف کرد و بعد از او در تصرف فرزندش قلیچ ارسلان بود تا آنکه نور الدین محمود زنگی بر شهرهای زیر سلطه او داخل شد و مرعش را تصرف کرد، پس از نور الدین در تصرف فرزندش الملك الصالح بود تا آنکه صلاح الدین ایوبی بر مرعش تسلط یافت. ادیسی در وصف مرعش می‌نویسد: شهری است با بارویی محکم و استوار و بازاری دارد که بازرگانان برای تجارت و بردن سود بدانجا می‌آیند. به نوشته یاقوت، مرعش شهری است در مرزهای میان شام و بلاد روم.

دو بارو دارد و گرد آن خندقی کنده‌اند. در میان شهر دژی است که آن هم بارویی دارد که به مروانی معروف است، چون مروان بن محمد (مشهور به مروان حمار) آن را بنا کرده است. بعدها هارون الرشید این شهر را بازسازی کرد. این شهر حومه‌ای دارد که به جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۱

هارونیه معروف است و در مجاورت باب الحدث (دروازه حدث) قرار دارد. ابو الفداء به نقل از اللباب می‌نویسد: مرعش شهری از شام است. این شهر پس از جنگهای صلیبی ظاهرا در تصرف دولت ارمنستان بود، تا آنکه دولت به دست عثمانیها منقرض شد.

هارونیه.

محل هارونیه و کنیسه السوداء که در کوههای میان مرعش و عین زربی واقع بودند، معلوم نیست. ظاهرا هارونیه در مغرب مرعش و به فاصله یک روز راه تا آن قرار داشته است. قلعه آن به هارون الرشید منسوب است و در سال ۱۸۳ به زمان همین خلیفه ساخته شده است. این قلعه در یکی از دره‌های غربی کوه لگام (طوروس) قرار داشت. به گفته بلاذری، هارون در آنجا پادگانی برای جنگجویان و مهاجران بنا کرد.

گفته‌اند که رشید، هارونیه را در زمان مهدی (پدرش) ساخت و در خلافت خود به پایان رسانید. ابن خردادبه می‌نویسد: هارونیه و ... در هشت میلی طرسوس واقع است. قدامه، هارونیه را جزء شهرهای مرزی بیان کرده که خراج آنها حدود صد هزار دینار بوده است. خراج مزبور برای اصلاح آن شهرها، نگاهبانان، پاسداران، منهبان (خبرگزاران)، پیکهای چابک سوار تیزرو، دروازه‌بانان، نگهبانان گان تنگه‌ها و قلاع و ...

خرج می‌شده است. ابن رسته، هارونیه را جزء شهرهای مرزی شام به شمار آورده است. در نیمه اول قرن چهارم هجری، هارونیه دژ کوچکی در مغرب کوه لکام بوده است. رومیان در سال ۳۴۸ هجری قمری این دژ را خراب کردند و پانصد هزار مسلمان از زن و مرد و کودک را به اسارت گرفتند، سپس سیف الدوله حمدانی غلامش غرقویه را فرستاد تا آن دژ را بازسازی کند. ادریسی در قرن ششم در وصف هارونیه می‌نویسد: دژ کوچکی بر کنار دره‌ای از دره‌های لکام است. به نوشته یاقوت هارونیه هم‌اکنون باقی جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۲

است و از شهرهای ارمنستان می‌باشد. ابو الفداء نظر یاقوت را تأیید کرده است. او می‌نویسد: هارونیه از شهرهای بلاد ارمن (ارمنستان) است.

کنیسه السوداء.

کنیسه السوداء یا کنیسه سیاه که گاهی به صورت مختصر به آن کنیسه می‌گویند، از شهرهای مرزی قدیم و واقع در نزدیکی طرسوس است. این شهر از سنگ سیاه ساخته شده و از بناهای رومیان بوده است. هارون دستور داد تا آن را بازسازی و استوار کنند و جنگجویانی در آن قرار دهند. به نوشته اصطخری، کنیسه دژی است بر ساحل رودخانه و مرزی است واقع بر کنار دریا. رودخانه‌ای که کنیسه بر ساحل آن است، رود جیحان می‌باشد. به نوشته یاقوت کنیسه شهری است در مرز مصیصه. به آن کنیسه السوداء گفته‌اند، چون بنیان آن بر سنگهای سیاه است و از بناهای قدیمی رومیان می‌باشد.

عین زربی.

قلعه‌ای بود که نزد صلیبیها به انازربس معروف بوده است. عین زربی در سال ۱۹۰ هجری قمری به دست ابو سلیمان ترکی خادم بازسازی شد. به نوشته بلاذری، معتصم بالله عباسی گروهی از زطیان را که بر بطیحه‌های میان واسط و بصره چیره شده بودند، به عین زربی کوچ داد. همو اضافه می‌کند که سیسیه کرسی تلّ عین زربی است که در خلافت متوکل علی الله به دست علی بن یحیی ارمنی بازسازی شد و سپس رومیان آن را خراب کردند. ابن خردادبه، عین زربی (عین زربه) را جزء مرزهای شام می‌داند. در قرن چهارم قمری، عین زربه شهری بود با نخل و کشت و زرع جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۳

و میوه بسیار. در اینجا بود که وصیف خادم قصد داشت به دیار روم بگریزد؛ اما معتضد خلیفه او را دستگیر کرد. رومیان در نیمه اول قرن چهارم بر عین زربی مسلط شدند و آنجا را ویران کردند، سپس سیف الدوله حمدانی سه میلیون درهم خرج آن کرد تا شهر دوباره آباد شد، اما مجدداً رومیان بر آن مسلط شدند. به نوشته صاحب حدود العالم در عین زربی شهری است با میوه‌ها و کشتهای آراسته. در قرن ششم، عین زربه شهری شبیه به شهرهای ناحیه غور با میوه فراوان، خوش‌منظر و پرخیرات بوده است. یاقوت می‌نویسد: هم‌اکنون این شهر در دست ارامنه است و از نواحی ارمنستان به‌شمار می‌رود.

ثغور شام

این شهر از بناهای قدیم رومیان است و از مراکز اسقف‌نشین روم محسوب می‌شده است. بلاذری می‌نویسد: در سال هشتاد و چهار هجری هنگامی که عبد الله بن عبد الملک بن مروان به جنگهای تابستانی رفت، از انطاکیه به مصیصه آمد و دژی بر پایه دژ قدیمی آنجا بنا کرد و گروهی از لشکریان را در آن سکونت داد ... و مسجدی بر فراز تپه دژ برای آنها بساخت. بلاذری اضافه می‌کند، نخستین مسلمانی که دژ مصیصه را بنا کرد، عبد الملک بن مروان بود که به پسرش عبد الله دستور ساخت دژ را داد. عمر بن عبد العزیز در سفرش به قلعه مصیصه تصمیم گرفت آن را ویران کند، چون نمی‌خواست رومیان مردم این دژ و دژهای دیگر را در محاصره گیرند ... ولی وقتی فلسفه دژها را به او گفتند از این کار منصرف شد. چون منصور عباسی به خلافت رسید برای چهارصد سپاهی مصیصه، عطایایی مقرر کرد و در سال ۱۳۹ هجری قمری دستور عمران و بازسازی آن شهر را که دیوارش در اثر زلزله ویران شده بود، صادر کرد و در سال ۱۴۱ مردم را در آنجا اسکان داد و شهر را المعموره خواند. بنا به دستور منصور به جای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۴

کلیسایی که در دژ بود و به انبار غله مسلمانان مبدل شده بود، مسجد جامعی چند برابر مسجد جامع عمر ساختند ... و در روزگار مأمون عباسی مسجد جامع آن بزرگتر هم شد. ابن خردادبه می‌نویسد: از اسکندرونه تا مصیصه هفت منزل چپاری راه است و رود جیحان (رود پیرامس قدیم) مصیصه را به دو قسمت تقسیم می‌کند و نام مصیصه، مابسبستیا است و اضافه می‌کند، در مصیصه هرکس در تابستان روزه بگیرد مبتلا به اسهال همراه با بلغم سیاه و احیاناً دیوانه می‌شود. یعقوبی شهر مصیصه را از بناهای منصور عباسی می‌داند. مصیصه و کفریتا دو شهرند بر کناره رود جیحان و میان هردو پلی از سنگ ساخته شده. زمین شهر مصیصه بلند است و چنانچه کسی در مسجد آدینه شهر نشسته باشد تا نزدیک دریا را که چهار فرسنگ فاصله دارد، می‌تواند ببیند. مصیصه و اذنه و طرسوس پیوسته در دست مسلمانان بود، تا آنکه نقفور، پادشاه روم، در سال ۳۵۴ هجری قمری آنها را از دست سیف الدوله حمدانی گرفت، پس از آن به تصرف دولت ارمنستان درآمد. مقدسی وقتی از خصوصیات شهرها یاد می‌کند، می‌نویسد: هر شهر که در آن دو «ص» باشد مانند مصیصه پس پناه به خدا ببر. مصیصه پیوسته در تصرف ارمنیان بود تا آنکه دولت روم در سال ۵۳۱ هجری قمری بر شهرهای اذنه و مصیصه و طرسوس مسلط شد. در سال ۵۶۸ نور الدین ملیح بن لاون، پادشاه ارمنستان، به اذنه و طرسوس و مصیصه حمله کرد و آنها را از دست رومیان گرفت. به نوشته یاقوت، مصیصه بر کنار رود جیحان از مرزهای شام است که میان انطاکیه و سرزمین روم و برابر طرسوس واقع است و اکنون (در زمان یاقوت) در دست ابن لیون و فرزند اوست ... مصیصه از مرزهای مشهور شام است، در اطرافش بوستانهای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۵

فراوان است که از آب جیحان مشروب می‌شود، شهر دارای بارو و پنج دروازه است و هر دروازه به نام کسی است که آن را ساخته است، در شهر مصیصه پوستینهای مصیصی بافته و به دیگر جاها برده می‌شود. قیمت هریک از آن پوستینها به سی دینار می‌رسد. در ماه شعبان ۶۷۳ هجری قمری الملک الظاهر بیبرس از مصر به جنگ سیس (ارمنستان) رفت، در مقدمه لشکر امیر قلاوون و ... را فرستاد، او به مصیصه آمد و آنجا را فتح کرد و سپس بیبرس به مصیصه آمد. در سال ۷۶۰ حورانی به فرمان سلطان الملک الناصر حسن (از شاهان ممالیک) شهرهای سیس و ... و مصیصه را تصرف کرد. از آن پس تا روی کار آمدن عثمانیان مصیصه در دست دولت ممالیک بوده است.

این شهر نزدیک مَصیصه در کنار رود سیحان (سرس) قرار داشت. به نوشته بلاذری میان راه اذنه به مَصیصه پلی سنگی بود که آن را پل ولید می گفتند. این پل به سال ۱۲۵ هجری قمری ساخته شده است. می گویند، اذنه در سال ۱۴۱ یا ۱۴۲ ساخته شده است. ظاهراً به دستور منصور عباسی، صالح بن علی ساختمان آن را به عهده داشته است. در سال ۱۹۰ هجری قمری اذنه به دست ابو سلیم فرج، غلام ترک هارون، بازسازی شد، ولی اتمام کار آن در سال ۱۹۴ در روزگار خلافت امین بود. اذنه در آن زمان بارو و خندق و هشت دروازه داشته است. ابن خردادبه می نویسد: این شهر به نام اذنام بر کنار رود سیحان (یا رود اذنه) واقع است و فاصله آن تا مَصیصه سه منزل چاباری است. در نیمه اول قرن چهارم شهری کوچک و آبادان بوده است. یاقوت و ابو الفداء نیز همان مطالبی را که جغرافیادانان قبل از آنها درباره اذنه گفته اند،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۶

تأیید کرده اند.

طرسوس.

این شهر مهمترین مرز اسلامی بود که پادگانی نیرومند متشکل از نیروهای سواره و پیاده آن را حفظ می کرد. به نوشته بلاذری، حسن بن قحطبه طائی در سال ۱۶۲ هجری قمری با سپاهی از مردم خراسان و ... از سمت طرسوس به جنگ با رومیان رفت او در بازگشت با مهدی عباسی از ساختن و مستحکم کردن شهر طرسوس و گماردن جنگجویان در آنجا سخن گفت. هارون الرشید در سال ۱۷۱ هـ ثمة بن اعین را به جنگهای تابستانی فرستاد و دستور داد که شهر طرسوس را بازسازی کند و در آنجا بناهایی بسازد. او به دستور رشید کار ساختمان شهر را به فرج بن سلیم، خادم خود سپرد ... بعد از بنای شهر، نخستین گروه سپاهیان اعزامی از مردم خراسان را که سه هزار تن بودند، به شهر طرسوس گسیل داشت. گروه دوم را نزدیک مداین نگه داشت تا کار بازسازی، استحکامات و ساختن مسجد طرسوس به پایان رسد؛ آنگاه آنها را در محرم سال ۱۷۲ روانه طرسوس کرد. فرج بن سلیم زمینهای میان دو رودخانه (اطراف شهر) را مساحی و به مردم طرسوس به اقطاع واگذار کرد و سپاهیان را نیز در همانجا سکونت داد. در سال ۲۱۸ مأمون عباسی به جنگ رومیان رفت و در بزدندون در گذشت و در طرسوس مدفون شد. ابن خردادبه می نویسد: از اذنه تا طرسوس پنج منزل چاباری راه است و نام طرسوس به رومی تارسم بوده است. به نوشته اصطخری، طرسوس شهری بزرگ است، دو بارو از سنگ دارد، مردمش سوارکار و جنگجو هستند. شهر بسیار آبادان است. از طرسوس تا مرز روم کوههای صعب العبور فراوان است. گویند، در طرسوس چندین هزار سوار باشد. یکی از دروازه های طرسوس شهر قلمیه است که از شهرهای رومیان بوده. عده ای هم گفته اند که شهر طرسوس دو بارو داشته که در هر بارو پنج

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۷

دروازه آهنین بوده است و در اطراف باروی اول خندقی کنده شده بود. در باروی اول که مجاور شهر بود، هشت هزار کنگره (شرفات) و حدود صد برج وجود داشته است. یکی گفته است که در باروی قدیمی، خود ۲۵ دروازه را دیده که بعضی از آنها باز و بقیه مسدود بوده اند. مقدسی می نویسد: ما حتی از یاد کردن طرسوس و پیرامونش خودداری کردیم، زیرا در دست رومیان است. قبر دقیانوس (داکیوس) در آنجا بوده است. مقدسی اضافه می کند، وقتی رومیان طرسوس را گرفتند، امیرشان نقفور گفت: ای عربهای شام به سرزمین خود باز گردید و به سوسمارخوری تان ادامه دهید و شام ما را به ما پس دهید. اداریسی در وصف طرسوس می نویسد: شهر بزرگی است با دو بارو که از سنگ ساخته شده. شهری است پرتجارت و آباد و نعمت فراوان دارد. میان طرسوس و مرز روم کوههایی است که از لگام منشعب شده است. به نوشته یاقوت، طرسوس از زمان سیف الدوله حمدانی که در نبرد با رومیان شکست خورد و به میافارقین گریخت، تا امروز (زمان یاقوت) در دست رومیان و ارمنیان بوده است. دشمن مصائب و

رنجهای بسیاری را بر مردم طرسوس رواداشت و حتی از گرفتن زنان و کودکان آنها فروگذار نکرد. یک قرن بعد (یعنی قرن هشتم) ابو الفداء می‌نویسد: طرسوس شهری مشهور و مرزی از ناحیه بلاد روم است و بر ساحل دریای شام قرار دارد. امروز در دست ارمنیان است. شهری است در نهایت خرمی و نعمت و میان آن و مرزهای روم کوههایی است که میان مسلمانان و رومیان حائل است. به نوشته حمد الله مستوفی، عمر بن عبد العزیز شهر طرسوس را ساخت و بعد از خرابی، هارون الرشید تجدید عمارتش کرد و آن را بارو کشید. هوای این شهر معتدل و به گرمی مایل است، محصولش غله و میوه است و غار اصحاب کهف در کوهی به حدود شهر طرسوس قرار دارد. ظهور ترکان سلجوقی در قرن پنجم هجری قمری که متعاقب آن جنگهای صلیبی اتفاق افتاد، اوضاع آسیای صغیر

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۸

را دگرگون کرد. در بهار سال ۴۶۳ هجری قمری آل ب ارسلان سلجوقی در جنگ ملازگرد فاتح شد و سپاهیان روم شرقی را تارومار کرد و رومانوس دیوژن، امپراتور روم را به اسارت گرفت. در سال ۴۵۶ شهر «آنی» پایتخت ارمنستان مسیحی را تصرف کرد.

این واقعه دولت بغروند ارمنستان قدیم را منقرض کرد و به جای آن دولت روپیان ارمنستان صغیر در ناحیه کوهستانی طوروس تشکیل شد. بعد از فتح ملازگرد آل ب ارسلان پسر عموی خود سلیمان بن قتلمش را به آسیای صغیر فرستاد و از آن پس سلجوقیان زندگانی چادرنشینی را ترک کردند و در فلات بلند مرکز آسیای صغیر اقامت گزیدند و بلاد روم در حوزه ممالک اسلامی درآمد. سلجوقیان از آنجا به سمت غرب روی آوردند و با فتح و پیروزی تا نیقیه پیش رفتند و چندی هم آن شهر را پایتخت خود ساختند؛ ولی از آنجا جلوتر نرفتند و در اولین حمله صلیبیها از نیقیه به فلات مرکزی آسیای صغیر بازگشتند و شهر قونیه را که در سال ۴۷۷ فتح کرده بودند، پایتخت خود قرار دادند و دولت سلجوقیان آسیای صغیر (سلاجقه روم) را پی ریزی کردند. دولت سلاجقه روم بیش از دو قرن یعنی از سال ۴۷۰ تا ۷۰۰ هجری قمری دوام داشت؛ تا اینکه در سال ۶۵۵ با حمله مغولها به قونیه منقرض شد. این واقعه یک سال پیش از فتح بغداد اتفاق افتاد. ظهور سلجوقیان در فلات آسیای صغیر با تشکیل دولت ارمنستان صغیر مسیحی در بلاد طوروس مقارن شد. اندکی پس از سال ۴۷۳ روپن، مؤسس دولت ارمنستان، دولت شهر «سیس» یا «سیسیه» را پایتخت کشور خود قرار داد و یک قرن بعد، در سال ۵۹۴ لئو به پادشاهی ارمنستان صغیر تعیین شد. این دولت در برابر هجوم مغول پایداری کرد و تا سال ۷۴۳ باقی ماند. ارمنستان صغیر از سیسیه تا نواحی کوهستانی‌ای که از رود سیحان و جیحان مشروب می‌شد، امتداد داشت و از سمت جنوب به دریای مدیترانه (بحر الروم) می‌رسید و شهرهای مصیصه، اذنه، طرسوس و قسمت عمده بلاد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۳۹

ساحلی تا مغرب طرسوس قلمرو آن مملکت محسوب می‌شد. قلمرو سلاطین سلجوقی، مغرب و شمال مملکت ارمنستان صغیر بود. وسعت سرزمینی که سلاجقه روم بر آن حکومت می‌کردند در زمانهای مختلف تغییر می‌یافت و با کم و زیاد شدن قدرت امپراتوری روم شرقی و پیشرفت دولت ارمنستان صغیر مسیحی و اوضاع کشورهای کوچک مسلمان‌نشین مجاور که بعضی مغلوب صلیبیها شدند، ارتباط داشت. اسامی بلاد مهمی که در سال ۵۸۷ تحت فرمانروایی سلاجقه روم بود از تقسیم قلعج ارسلان دوم به دست می‌آید. او در این سال کشور خود را میان یازده پسرش تقسیم کرد. سرزمین تحت سلطه سلجوقیان دو پایتخت به اسامی قونیه و قیصریه داشت و شهرهای مهم آن عبارت بود از: سیواس، نکیسار (نیکسار یا نیوسزار)، توقات، اماسیه، انگوریه (انقره)، اراکلیه، نکیده (نکده) و آبلستان (بعدها به نام البستان معروف شد). سلطان علاء الدین نوه قلعج ارسلان دوم که در سال ۶۱۶ به تخت سلطنت نشست، مملکت خود را از شمال و جنوب تا سواحل دریای سیاه و دریای مدیترانه وسعت داد. وی شهر سینوب را نیز متصرف شد و در ساحل بحر الروم (دریای مدیترانه) بندر بزرگی در علایا بنا کرد که به نام او موسوم شد. دوره سلطنت این پادشاه

را اشعار صوفی معروف جلال الدین رومی، که در قونیه می‌زیست و همان‌جا وفات یافت، بلندآوازه ساخت. سی سال بعد از مرگ سلطان علاء الدین (۶۳۴ ق) لشکریان مغول سلطنت سلاجقه آسیای صغیر را درهم شکستند، اما چهار نفر از آخرین سلاطین سلجوقیان روم که در واقع عمال و دست‌نشانندگان ایلخانان ایران بودند روی کار بودند تا اینکه در سال ۷۰۰ هجری بلاد روم میان امرای دهگانه ترکمان که در اصل از غلامان سلاطین سلجوقی بودند، تقسیم شد.

قبل از پرداختن به تقسیمات روم بعد از انقراض سلاجقه روم به وصف مختصری از مراکز و شهرهای آسیای صغیر در دوره فرمانروایی سلجوقیان روم می‌پردازیم:

قونیه.

این شهر پایتخت سلاجقه روم بود. به نوشته یاقوت، از بزرگترین شهرهای اسلام در مرز روم بود و پادشاهانش در آق‌سرا (کاخ سفید) اقامت داشتند. او از قول

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۰

هروی می‌نویسد: در قونیه آرامگاه افلاطون حکیم در کلیسایی در کنار جامع شهر قرار دارد. ابو الفداء از قول ابن سعید می‌نویسد: قونیه شهر معروفی است و در جنوب آن کوهی قرار دارد که از آن آبی فرو می‌ریزد، این آب از سمت غربی وارد شهر قونیه می‌شود. در دامنه آن کوه باغهایی به مسافت قریب سه فرسخ قرار دارد. این شهر پایتخت و کرسی (آنجا) است. رودخانه شهر بوستانهای آن را مشروب می‌کند و در کنار شهر دریاچه‌ای تشکیل می‌دهد. باغها و کوهها گرداگرد قونیه را فرا گرفته است. فقط در جانب شمالی باغ و کوه نیست. در قونیه میوه بسیار است، زردآلوی آنجا معروف به قمر الدین است. حمد الله مستوفی می‌نویسد: به دوران سلاجقه روم سلطان قلعج ارسلان در آنجا قلعه‌ای از سنگ تراشیده ساخت و در آن قلعه برای نشستن خود ایوانی بزرگ ساخت و چون قلعه و باروی شهر قونیه رو به ویرانی گذاشت، سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و امرای او باروی شهر را تجدید عمارت کردند، بارویی بس بلند از سنگ تراشیده و از قعر خندق برآوردند که بیست گز عمق خندق و سی گز بلندی باروست. دور بارو دوازده دروازه دارد که بر فراز هر دروازه کوشکی قلعه مانند است. هوای شهر معتدل است. آب شهر از کوهها تأمین می‌شود و بر آن آب در دروازه شهر برای پاکیزگی گنبدی بزرگ ساخته‌اند و از گنبد به بیرون سیصد و چند لوله آب جاری است. در ارتفاعاتش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکوست، باغستان فراوان دارد به دو طرف: یکی به جانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری به طرف پای قلعه شهر و آن آباد است.

انگور و میوه به انواع از او حاصل شود ... چون شهر بر سرحد قرامان است همیشه از آنها به زحمت باشند و از مزار اکابر تربت مولانا جلال الدین رومی قدس سره آنجاست. ابن بطوطه که خود شهر قونیه را دیده در وصف آن می‌نویسد: شهری است بزرگ و خوش ساخت، باغ و میوه و آب فراوان دارد، زردآلوی قمر الدین آن به مصر و شام برده می‌شود. خیابانهای قونیه بسیار وسیع است و بازار آن ترتیب بدیعی دارد. اصناف

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۱

پیشه‌وران هر کدام در محل مخصوص خود قرار دارند. گفته‌اند که بانی قونیه، اسکندر بوده است. اکنون قونیه (زمان خود ابن بطوطه) در قلمرو سلطان بدر الدین پسر امیر قرامان است ... ولی پادشاه عراق گاهی به این شهر که نزدیک کشور اوست، دست‌اندازی می‌کند. ابن بطوطه اضافه می‌کند، در قونیه در خانقاه قاضی به نام ابن قلمشاه، که از گروه جوانمردان است، منزل کردیم. او خانقاهی بزرگ و عده زیادی شاگرد داشت، سند فتوت یا شجره سلسله آن به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد. تربت شیخ امام صالح، قطب، جلال الدین معروف به مولانا که مردی بزرگوار بوده، در این شهر است ... جمعی از مردم

بلاد روم خود را از پیروان او می‌دانند و به نام او «جلالیه» خوانده می‌شوند ... بر سر تربت مولانا خانقاه بزرگی است ... قبر فقیه احمد نیز که گفته می‌شود معلم مولانا بوده در شهر قونیه است. چون تیمور عزم دیار روم کرد به بورسه آمد و از آنجا لشکریایی به اطراف فرستاد. به نوشته شامی، تیمور، سلطان حسین بهادر و امیر سلیمان‌شاه بهادر و امیر رستم، طغای بوغار، را به طرف آق شهر قونیه روانه کرد. سپس تیمور خود نیز به فتح شهرهای روم روانه شد و چند قلعه را در آن نواحی فتح کرد، سپس به سوی آق شهر آمد ... در آنجا محمد قرامان از طرف قونیه به خدمت تیمور آمد و به اسم مال امانی و به رسم تحفه ... چندان مال و قماش و اسب و استر به خدمت تیمور آورد.

قیصریه.

در قرن هشتم هجری قمری قسمتی از آسیای صغیر، یعنی مشرق ایالت قرامان و کناره شرقی رود هالیس (قرل ایرماق)، که از شمال به جنوب جاری بود و به رود جیحان می‌رسید، متعلق به ایلخانان مغول بود که بر ایران و بین‌النهرین فرمانروایی می‌کردند. شهر عمده مرزی مشرق ایالت قرامان، قیساریه یا قیصریه بود (که در ایالت قدیم کاپادوکیه قرار داشت) و در زمان سلاجقه روم دومین شهر مهم روم محسوب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۲

می‌شد. به نوشته مسعودی این شهر به دست اوگوستوس، امپراتور روم، ساخته شد و قیساریه نام گرفت. در تابستان سال ۷۱ عبد الملک بن مروان به روم لشکر کشید و شهر قیساریه را فتح کرد. در سال ۱۱۴ هجری سلیمان بن هشام که به جنگهای تابستانی به مرزهای روم رفته بود تا قیساریه پیش رفت. در سال ۳۵۴ هجری نیکفوروس، پادشاه روم، به جانب مرزها آمد و در قیساریه شهری بنا کرد و در آنجا فرود آمد. در سال ۵۸۷ که قلع ارسلان بن مسعود کشور خود را میان پسرانش تقسیم کرد قیساریه را به نورالدین محمود داد. پس از درگذشت قلع ارسلان بن مسعود ... پسرش غیاث الدین کیخسرو در قونیه، پایتخت سلجوقیان، به امارت نشست. برادرش قطب الدین صاحب آق سرا و سیواس بود. هرگاه یکی از آن دو برادر به شهر دیگری می‌رفت از قیساریه می‌گذشت و از برادرش نورالدین محمود احوالپرسی می‌کرد. تا روزی قطب الدین بناگاه محمود را کشت و شهر قیساریه را به متصرفات خود اضافه کرد. در ماه رجب سال ۴۹۴ صلیبیون به قیساریه حمله کردند و شهر را تصرف نمودند. سپس این شهر در تصرف دولت ارمنستان صغیر (سیس) بود و بعد از آن در تملک امرای دانشمندیه درآمد. به نوشته ابن خلدون، بعدها این شهر به ارث به ذوالنون بن محمد بن دانشمند رسید. به نوشته یاقوت، قیساریه شهری بزرگ و عظیم واقع در سرزمین روم است و پایتخت پادشاهان سلجوقی روم از اولاد قلع ارسلان بوده است. در آنجا جایگاهی است که می‌گویند محل زندان محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب (ع) بوده و مسجد جامع ابو محمد بطّال در آن قرار دارد؛ همچنین در این شهر حمامی است که گفته‌اند بلیناس حکیم آن را برای امپراتور قیصر روم ساخت که با یک چراغ کار می‌کرده است. ابو الفداء می‌نویسد:

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۳

قیساریه شهر بزرگی است با درختان و بوستانها و چشمه‌ها، درون شهر قلعه استواری است و دار السلطنه در آنجاست. حمد الله مستوفی که معاصر با ابو الفداء است در وصف قیساریه (قیصریه) می‌نویسد: شهر در پای کوه ارجاسب واقع است ... و قلعه و باروی آن را سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی با سنگ تراشیده ساخته است. حقوق دیوانی آن صد و چهل هزار دینار است. حمد الله اضافه می‌کند که کوه ارجاسب که در روم است کوهی بس بزرگ است و قلّه آن هرگز از برف خالی نیست ... بر آن کوه کلیسای بزرگی ساخته‌اند ... آبهای فراوان از آن جاری است و به بلاد روم می‌ریزد. ابن بطوطه که در اواخر قرن هشتم به بلاد روم آمده می‌نویسد: قیصریه از توابع پادشاه عراق ... و شهری بزرگ است که نیروهای عراق در آنجا متمرکزند. در این شهر او به ملاقات

یکی از زنان امیر علاء الدین ارتنا به نام «آغا»، که نام اصلی اش «طغا خاتون» بوده، رفته است. در آغاز قرن نهم قیصریه از شهرهای بزرگ آسیای صغیر بوده که امیر تیمور آن را مسخر کرده است و شامی بارها نام آن را آورده است.

آبلستان (آرایسوس).

این شهر در مشرق قیصریه واقع است و از قلعه‌های مرزی رومی بوده است. ادریسی در ذکر راههای آسیای صغیر، آن را به صورت اُبلسطه آورده است. در سال ۵۸۷ هجری قمری سلطان قلعج ارسلان بن مسعود وقتی کشورش را میان پسرانش تقسیم کرد، ابلستین را به مغیث الدین داد؛ ولی فرزند بزرگتر رکن الدین سلیمان‌شاه همه شهرها را از دست برادران گرفت و غیاث الدین کیخسرو را با دو پسرش عز الدین کیکاووس و علاء الدین کیقباد به آبلستان فرستاد. یاقوت در وصف این شهر می‌نویسد: شهر مشهوری است در سرزمین روم که اکنون در دست مسلمانان است و پادشاه آن، فرزند قلعج ارسلان سلجوقی است. این شهر نزدیک ابسس، شهر اصحاب

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۴

کُهِف، قرار دارد. در سال ۶۷۵ هجری قمری سلطان بیبرس به بلاد روم لشکر کشید و با مغولان در شهر ابلستین روبرو شد و آنان را درهم شکست. در سال ۶۸۰ منگو تیمور خان به شام لشکر کشی کرد و میان قیساریه و ابلستین از بلاد روم اردو زد. حمد الله مستوفی از ابلستین همین‌قدر نام برده است که آن را شهری وسط از اقلیم پنجم دانسته و اضافه می‌کند که در کوه ابلستان شکافی است که هر که از آن می‌خواهد عبور کند باید قبلان و پنیر بخورد تا از بوی تعفن داخل آن شکاف در امان بماند و رنجور نشود. از این شهر دیگر اسمی در منابع بعد نیست. جهان‌نمای ترکی هم ابلستان را به تلفظ جدید «البستان» آورده است.

قیر شهر (زوستی نیانوپولیس مکیسوس).

این شهر تقریباً در هشتاد میلی مغرب قیصریه واقع بود. از این شهر فقط حمد الله مستوفی نام برده و می‌نویسد: قیر شهر، شهری بزرگ است با عمارات عالی و هوای خوب. حقوق دیوانی‌اش پنجاه و هفت هزار دینار است. ظاهراً قیر شهر از شهرهای ناحیه قرامان به‌شمار می‌رفته است.

اماسیه (اماصیه).

این شهر در زمان سلجوقیان روم از مراکز حکومتی آنان بوده است. ابن خلدون می‌نویسد: قلعج ارسلان بن مسعود در سال ۵۸۷ نکسار و اماسیه را به دو برادرزاده خود داد؛ ولی بعد از مرگ قلعج ارسلان، نفاق میان فرزندان او افتاد ... رکن الدین سلیمان صاحب توقات به قصد تسخیر میراث پدر حکومت کرد. همه شهرها را از دست برادران گرفت، آنگاه به نکسار و اماسیه لشکر کشید و آن دو شهر را نیز تصرف کرد. ادریسی در وصف راههای آسیای صغیر از اماسیه نام می‌برد، ولی آن را وصف

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۵

نمی‌کند. ابو الفداء می‌نویسد: کسی که اماسیه را دیده بود برای من حکایت کرد که شهر بزرگی است با بوستانها و نهري بزرگ و بارویی استوار، از نهر با دولاب آب می‌کشند و مزارع را سیراب می‌کنند. رود اماسیه از خود شهر اماسیا می‌گذرد و به دریای سیاه (دریای سینوب) می‌ریزد. در این رودخانه نقره یافت می‌شود. حمد الله مستوفی می‌نویسد: این شهر را سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید بنا کرد. محصول این شهر انواع میوه است و هوای خوش و پاکیزه‌ای دارد. ابن بطوطه سیاح قرن هشتم که خود

اماسیه را دیده، می‌نویسد: این شهر بزرگ باغ و درخت و میوه فراوان دارد و به وسیله دولابهایی که بر کنار شهر نصب کرده‌اند باغها و خانه‌ها را آبیاری می‌کنند. اماسیه خیابانها و بازارهای وسیع دارد و در قلمرو پادشاه عراق (ایلخانان مغول) است. حاج زین العابدین شیروانی در قرن یازدهم در وصف اماسیه نوشته است: شهری بزرگ و به کثرت آب و صفوت هوا معروف است. ثروت فراوان و جمعیت بیشمار دارد. در میان کوهستان واقع است. اکنون (زمان او) نزدیک ده هزار باب خانه خوب در آن است ... باغات بسیار و نه‌های بیشمار دارد ... حبوبات و غلاتش فراوان است. مردمش ترک‌زبان و نسبت به فقرا و غریبان مهربانند و غالباً حنفی مذهب و عیسوی‌اند ... یکی از سلاطین عثمانی مسجدی عالی در آن بنا کرده است.

لاذق.

این شهر در شمال اماسیه قرار دارد. در زمان سلاجقه روم جایی پراهمیت بوده است و در تاریخ ابن بی‌بی مکررا نامش آمده است. به نوشته محمود آق‌سرای، وقتی کار مملکت غیاث الدین رونق گرفت، انطالیه و لاذیق (لاذق) را فتح کرد، سپس به جنگ با سیلیوس، امپراتور بیزانس، رفت و نزدیک لاذیق به دست کفار شهید شد. ادریسی به این محل همین اندازه اشاره کرده است که سمت جنوب دریای بنطس به بلاد

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۶

لاذق محدود است. ابن بطوطه در وصف لاذق می‌نویسد: این شهر را «دونغوزله» هم نامیده‌اند و معنای آن شهر خوکهاست. این شهر از بهترین و پرجمعیت‌ترین شهرهاست و هفت مسجد جمعه و باغهای آراسته و چشمه‌های پر آب و بازارهای خوب دارد. یک نوع پارچه پنبه‌ای در آن شهر بافته می‌شود که بی‌نظیر است ... این پارچه به لاذقی معروف است. بافندگان آن بیشتر زنان رومی هستند که گروه بیشماری از آنان تحت ذمه مسلمانان به‌سر می‌برند ... مردم لاذق، بلکه همه مردم آن نواحی از منکرات نمی‌پرهیزند ... پادشاه لاذق، سلطان ینتج، یکی از بزرگترین سلاطین بلاد روم است. ابن بطوطه از پذیرایی گرمی که پادشاه از او و همراهانش کرده بود، تعریف می‌کند.

بندر سمسون (سامسون یا سامسون).

این بندر که رومیها به آن امی‌سوس می‌گفتند، در کنار دریای سیاه قرار دارد. در حکومت سلاجقه روم از بنادر مهم و معروف آسیای صغیر در کنار دریای سیاه بوده است. آق‌سرای می‌نویسد: ایلخان مغول، هلاکو خان، ولایت دانشمندیه از سیواس تا ساحل سینوب و سامسون را به سلطان رکن الدین داد و قرار شد که توقات مقرر فرمانروایی او باشد؛ ولی اندکی بعد به سبب هرج و مرج در بلاد روم قرار بر این شد که این ولایت دو قسمت شود و قسمتی را (ولایت دانشمندیه از سیواس و توقات و ... سواحل سینوب و سامسون) مجیر الدین امیر شاه صاحب شود، ولی وقتی مجیر الدین تصمیم گرفت که از آق‌سرا به سامسون برود مذهب الدین مسعود بک فرزند معین الدین پروانه ساحل سامسون را غارت کرد و حاصل شهر و ولایت و موجودی دار الضرب شهر را به تاراج برد. به نوشته ابو الفداء، سامسون فرضه‌ای است مشهور و کشتیهای قرم (کریمه) به آنجا رفت‌وآمد دارند. ابن سعید می‌گوید: سامسون در مشرق رودی است که از اماسیا می‌آید و از سامسون می‌گذرد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۷

گفته‌اند که سامسون قناتهایی دارد که آب آن قناتها بوستانها و باغستانهایی پدید آورده‌اند. شهر بر ساحل دریا و در گودی واقع است و در جنوب آن کوهی است که از مشرق به مغرب کشیده شده است. حمد الله مستوفی در وصف سامسون می‌نویسد: بر کنار

دریای روم است و بندر کشتیهاست. به نوشته دمشقى انصارى سامسون لنگرگاهى جدید و نیکو دارد و لیموى آن بس دلپسند است.

نیکسار (نیکسار، نیوسزار).

این شهر در مملکت سلاجقه روم مرکز مهمی بوده است. به نوشته آق‌سرایى، هنگامى که سلطان آلب ارسلان به روم لشکر کشید، سپاه روم را شکست داد و امپراتور و شاهان تابعه آن سرزمین مانند نیکسار، توقات و سیواس را اسیر کرد. در دوران فرمانروایی قلیج ارسلان بن سلیمان‌شاه وقتى قلیج ارسلان در حوالی بیره و رها و دیار بکر و ساحل فرات ییلاق و قشلاق می‌کرد ارمیانوس، امپراتور روم، با صد و بیست هزار سپاه با سازوبرگ فراوان به قصد سرزمین مسلمانان حرکت کرد. او ابتدا به شهرهای نیکسار، سواس، توقات و ...، از شهرهای سرزمین دانشمندیان، وارد شد، ولی از این لشکرکشی طرفی نیست، اندکی بعد در تقسیم‌بندی سلطان قلیج ارسلان نیکسار و قیلو حصار سهم ناصر الدین برکیارق، یکی از برادرزاده‌های قلیج ارسلان، شد که بعدها به تصرف رکن الدین سلیمان درآمد. در آخرین سال حکومت الجایتو سلطان، ایرینجین (یکی از سرداران مغول) به عزم دیدار سلطان روانه دربار او شد و هنگام عبور در نیکسار قشلاق کرد و مالیات آنجا را به بهانه‌ای به ملکیت خود درآورد و به ستم و ظلم از مردم ستاند. حمد الله مستوفی می‌نویسد: نیکسار شهری وسط است و باغستان فراوان و میوه بسیار دارد. حقوق دیوانی آن صد و هشتاد و هفت هزار دینار است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۸

توقات (دوقاط).

این شهر در مغرب نیکسار سر راه اماسیه قرار داشت و یکی از شهرهای تابعه سلاجقه روم بود و از شهرهایی است که پس از شکست سپاه روم در ملازگرد به تصرف آلب ارسلان درآمد. توقات را سلطان قلیج ارسلان به رکن الدین سلیمان واگذار کرد. هنگام حمله مغول وقتى سلطان رکن الدین با معین الدین پروانه به ولایت دانشمندیه آمدند، توقات را مرکز سلطنت خود قرار دادند. یاقوت در وصف توقات می‌نویسد: شهر کوچکی است در سرزمین روم میان قونیه و سیواس و دارای قلعه محکم و استواری است. در سال ۶۷۶ هجری قمری وقتى سلطان بیبرس سپاه مغول را در ابلستان درهم شکست، سپاه شکست‌خورده مغول به سوی توقات آمد. به دنبال آنان ملک ظاهر بیبرس به قیصریه (قیساریه) آمد و بر تخت سلطنت نشست. نام توقات مکرراً در حوادث و شورشهای اواخر دوره ایلخانان آمده است. به نوشته ابو الفداء توقات شهری است کوچک محاط در کوههایی از خاک سرخ، بوستانها و میوه‌های نیکو دارد. هوایش معتدل است؛ نه سرد و نه گرم. قلعه‌ای زیبا، ولی کوچک دارد.

سیواس.

این شهر از مراکز مهم سلاجقه روم بوده است و از شهرهایی است که در جنگ ملازگرد به تصرف سلجوقیان درآمد. در تقسیم مملکت روم قلیج ارسلان، سیواس و آق‌سرا را به قطب الدین ملک‌شاه سپرد. در سال ۶۸۵ شاهزاده گیخاتو طبق فرمان به سیواس آمد و سپس به قیصریه وارد شد. در دوران حکومت غازان خان، سلطان علاء الدین بن فرامرز برای نوبت دوم به سلطنت روم رسید و یک‌یک شهرها را

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۴۹

به اطاعت خود در آورد و به شهر سیواس آمد. به نوشته ابو الفداء، سیواس شهری بزرگ و مشهور بوده با قلعه‌ای کوچک و چشمه‌های آب، ولی درختان اندک، و نه‌ری بزرگ در نیم‌فرسنگی شهر داشته است. او از قول ابن سعید می‌نویسد: سیواس از امهات بلاد و در نزد بازرگانانش شهر مشهوری بوده ... در مشرق آن ارزن الزوم واقع شده. هوای سیواس بسیار سرد بوده است. حمد الله مستوفی می‌نویسد: سیواس از اقلیم پنجم است ... باروی شهر رو به ویرانی بود که سلطان علاء الدین بن کيقباد سلجوقی آن را با سنگ تراشیده ساخت ... حاصل آن غله و میوه و پنبه است. صوف سیواسی مشهور است و از آنجا می‌آورند. ابن بطوطه که در قرن هشتم شهر سیواس را دیده می‌نویسد: سیواس جزء قلمرو پادشاه عراق (ایلخانان) و بهترین مستملکات او در این ناحیه است ... شهری است خوش‌ساز که خیابانهای وسیع و بازارهای پرجمعیت دارد. خانه مدرسه‌مانندی هم به نام دار السیاده دارد که فقط سادات در آن منزل می‌کنند. ابن بطوطه وصفی هم از گروههای جوانمردان شهر و پذیرایی آنها را از او در کتاب خود آورده است. شامی در حرکت امیر تیمور به بلاد روم مکررا از شهر سیواس نام می‌برد و می‌نویسد: تیمور پس از اینکه به شهر سیواس در مرز روم رسید، متوجه شد که شهر حصار به غایت بلند و استوار دارد و در جانب شرقی و شمالی و قبله آن خندق بزرگ و پر آب است ... ولی طرف غربی شهر که در آنجا سراپرده زده بود، قابل نقب زدن است. از طرف ایلدروم بایزید (ایلدرم)، امیری مصطفی‌نام با چهار هزار سوار در شهر بود و مقاومت می‌کرد.

تیمور فرمان داد که در اطراف حصار شهر عزاده و منجنیق نصب کنند و برجها در مقابل حصار شهر درست کنند ... مدت هجده روز چنین کردند تا نقبها در اطراف حصار شهر زده شد. تیمور فرمان داد که در نقب آتش روشن کنند و با منجنیق باروی شهر را کوبید تا به صورت غربالی (سوراخ‌سوراخ) درآمد و شهر تسلیم او شد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۰

آق شهر (شهر سفید).

این شهر در شمال‌شرقی آناتولی، در جنوب غربی قره حصار شرقی ... در شمال‌شرقی شهر زاره قرار دارد. صحرای میان این شهر و رودخانه معروف کلکت ایرماق (کلکت چای) و سوشهری امروز را صحرای آق شهر می‌نامیدند. نام این شهر در منابع قبل از مغول نیامده است. ابن خلدون می‌نویسد: در سال ۶۴۱ هجری قمری مغول به بلاد روم رفتند، غیاث الدین کیخسرو بن کيقباد، از ایوبیان و دیگر ترکانی که مجاور او بودند یاری خواست ... چون مقدمه لشکرش در آق شهر ارزنجان با مغولان روبرو گردید، منهزم شد. در دوران مغول خواجه رشید الدین فضل الله نخستین مورخی است که نام آن را در رویدادهای سال ۶۹۸/۱۲۹۹ آورده است: «... در صحرای آق شهر ارزنجان ملاقات افتاد» و از جغرافیادانان، نخستین بار حمد الله مستوفی در وصف آق شهر می‌نویسد: آق‌سرا از اقلیم چهارم است ... آق شهر ارزنجان بر هفت فرسنگی آنجاست. نام آق‌شهر در فرمانروایی سلاله‌های ترکمان (قراقویونلو و آق قویونلو) آمده است. آق شهر بعدها از سوی علی بیگ، یکی از امیران قرامان که داماد سلطان مراد خان غازی (پادشاه عثمانی) شده بود، به عنوان مهریه به دختر او بخشیده شد. در زمان شاه طهماسب اول، فرزندش اسماعیل میرزا آق‌شهر را به تصرف سپاه ایران در آورد؛ ولی اندکی بعد، شاه طهماسب آنجا را با توابع آن به کیخسرونام و فرزندش، که با هدایای فراوان به دربار او آمده بودند، بخشید.

قره حصار (قلعه سیاه).

این قلعه در شمال غربی آق شهر واقع بود. ابن بی‌بی آن را قره حصار دولت نامیده تا این قلعه با قلاع دیگر که حمد الله و دیگران آورده‌اند، اشتباه نشود. در حمله سلطان غیاث الدین کیخسرو به جمری یکی از سران ترک، با سپاه فراوان به حدود انکوریه (انقره)

آمد و از آنجا به قره حصار دولت، که در آن ایام پایگاه

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۱

جمری بود، حمله و آن را فتح کرد. حمد الله مستوفی از قره حصار دولت با نام قره حصار لیمونیه که به حدود آق شهر ارزنجان است یاد کرده است. قلعه قره حصار در جهان‌نما با نام «قره حصار شایین» منسوب به «شاب» یعنی زاب سفید آمده، چون معدن زاج سفیدی در حوالی آن قلعه بوده است.

ارزنجان.

این شهر در مغرب ارزن الروم و در ساحل راست رود فرات واقع بود. نام این شهر در حملات رومیان به بلاد اسلام در زمان آلب ارسلان آمده است. آق‌سرای می‌نویسد: سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی ... سلطان جلال الدین خوارزمشاه را در یاسی چمن ارزنجان شکست داد. نام ارزنجان مکررا در دوران فرمانروایی سلاجقه روم آمده است. در سال ۶۲۵ علاء الدین کیقباد، به کمک داود پسر بهرام شاه شهر ارزنجان را تصرف کرد. یاقوت در وصف ارزنجان می‌نویسد: شهری کوچک و پاکیزه و به لطافت مشهور است. پرخیز و برکت و پرجمعیت و از شهرهای ارمنستان است که میان روم و اخلاط واقع شده و به ارزن الزوم نزدیک است. اکثر مردم آن آرامنه هستند و در آنجا مسلمانان نیز سکونت دارند و از اشراف آنجا به‌شمار می‌آیند. شرب خمر و فسق و فساد در آنجا رواج دارد. به نوشته حمد الله مستوفی ارزنجان از اقلیم چهارم است. سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی تجدید عمارتش کرد و باروی آن را با سنگ تراشیده ساخت. هوایش به غایت خوب است. آب فرات از کنار آن می‌گذرد. حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان است و حقوق دیوانی‌اش سی و سه تومان و دو هزار و پانصد دینار است. ابن بطوطه در وصف ارزنجان می‌نویسد: در قلمرو پادشاه عراق است. اکثریت سکنه این شهر بزرگ و آبادان ارمنی هستند و مسلمانان این شهر به ترکی سخن می‌گویند. ارزنجان دارای بازارهایی مرتب و پارچه‌های خوب و معادن مس است

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۲

که از مس ظروف مختلف و پیه‌سوز می‌سازند. در سال ۷۹۸ امیر چوپان به دنبال سولمیش، یکی از سران خود که عصیان کرده بود، به صحرای ارزنجان آمد. در حملات امیر تیمور به شهرهای روم و آسیای صغیر نام ارزنجان مکررا به چشم می‌خورد.

ارزن الروم.

این شهر مرکز منطقه قالیقلا- (کیلیکیه) بوده است. به نوشته ابن خردادبه، منطقه قالیقلا- در ارمنیه (ارمنستان) چهارم قرار داشته و بالطبع مرکز آن ارزن الزوم نیز در ارمنستان چهارم بوده است. ارزن الروم را اعراب به همین نام، ارمنیها کرن و یونانیها تئودوسیوپلیس می‌نامیدند. در فرمانروایی سلاجقه روم این شهر از مراکز مهم آنان بود. پس از مرگ سلطان قلیج ارسلان، بزرگترین فرزند او رکن الدین سلیمان‌شاه عزم دیار گرج کرد، ارزن الروم را گرفت و به برادرش مغیث الدین طغرل واگذار کرد. در سال ۶۲۵ علاء الدین داوود شاه و کیقباد شهر ارزن الروم را محاصره کردند، ولی صاحب ارزن الروم که پسر عموی کیقباد بود، به اطاعت سلطان جلال الدین خوارزمشاه درآمد. به نوشته یاقوت ارزن الروم شهر مشهوری است نزدیک خلاط و قلعه استواری دارد. از قدیمترین نواحی ارمنیه است، اما اکنون [زمان یاقوت] در ظاهر ویران است. در سال ۶۵۶ هجری قمری سپاه مغول به سرداری بایجو به قصد روم لشکر کشید و از ارزن الروم عبور کرد و به آق‌سرا آمد؛ ولی شهرها از جمله ارزن الروم به ویرانی کشیده شد. در سال ۶۹۱ ایلخان مغول گیخاتو هنگام بازگشت از روم، طاشتمور را به فرمانروایی ارزن الروم تا ساحل انطالیه منسوب کرد. در زمان

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۳

غازان خان مغول، سلطان علاء الدین بن فرامرز برای باردوم به سلطنت سلاجقه روم رسید. ایلخان مغول او را به حکمرانی ارزن الروم تا ساحل انطالیه و حدود دیار بکر تا ساحل سینوب منسوب کرد. ابو الفداء از عماد کاتب اصفهانی نقل می کند که قالیقلا همان ارزن الروم است و از قول ابن سعید می گوید که ارزن الروم پایان مرز بلاد روم است و در شرق و شمال شرقی آن، سرچشمه رود فرات واقع است. حمد الله مستوفی که معاصر با ابو الفداء است می نویسد: ارزن الروم از اقلیم چهارم است. در این شهر کلیسایی است عظیم، چنانکه عالتر از آن عمارتی در آن سرزمین نیست و در این کلیسا گنبدی عالی بوده که پنجاه گز در پنجاه گز قطر آن بوده است. قسمتی از طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول (ص) فرود آمد، چنانکه هرچه آن را عمارت می کنند فرود می آید و به حال نخست باز نمی گردد. در برابر آن کلیسا، مسجدی به طول و عرض کعبه مسلمانان ساخته اند و آن را همانند کعبه می دانند. حقوق دیوانی این شهر بیست و دو هزار دینار است. ابن بطوطه می نویسد: از ارزنجان به شهر ارزروم رفتیم. این شهر نیز نخست حکومت پادشاه عراق و شهری بزرگ است، اما بیشتر قسمتهای آن به دلیل اختلافات میان دو طایفه از بزرگان شهر ویران شده است. سه نهر از وسط این شهر می گذرد و بیشتر خانه های آن باغهای مشجر و درختان مو دارد. به نوشته شامی، امیر تیمور برای باردوم که قصد روم کرد، در راه خود برای فتح قلعه کاماخ ابتدا به ارزروم آمد و سپس به ارزنجان، که قلعه در حدود آنجا بود، رفت.

ملازگرد

. این شهر در کنار رودخانه ارسناس یکی از سرشاخه های شرقی رود فرات قرار داشت. به نوشته اصطخری ملازگرد در نیمه اول قرن چهارم از شهرهای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۴

کوچک و آبادان بوده است. صاحب حدود العالم می نویسد: ثغری است در برابر رومیان. مردمانی جنگجو دارد و جایی بانعمت است. به نوشته مقدسی، ملازگرد جزء ارمنیه و از نواحی بردعه است. شهری است با بارو و چند منبرگاه و باغستان بسیار. مسجد جامع آن در کنار بازار قرار دارد. طغرل سلجوقی وقتی به ارمنیه و ملازگرد لشکر کشید این دو شهر در دست رومیان بود. ملازگرد آن زمان شهر استواری بود. طغرل آن را محاصره کرد، ظاهراً موفق به گرفتن آن نشد، ولی بلاد اطراف آن را غارت و ویران کرد. در سال ۴۶۳ سلطان آلب ارسلان در ملازگرد بر سپاه رومانوس (چهارم)، امپراتور روم، پیروز شد و امپراتور را نیز به اسارت گرفت و شهر به دست سلجوقیان افتاد. ادریسی می نویسد: منازجرت از نظر کوچکی و بزرگی و آبادانی همانند شهرهای بدلیس، نشوی و ارزن است و تفاوتی میان آنها نیست و همگی پر نعمت و آبادند. یاقوت در وصف ملازگرد می نویسد: منازجرد شهر مشهوری است مانند خلاط در سرزمین روم، در شمار شهرهای ارمنیه است و مردم آن ارمنی و رومی هستند ابو الفداء می نویسد: ملازجرد شهری کوچک با بناهایی از سنگ سیاه است. در آن چشمه هایی است، ولی درخت ندارد. به نوشته حمد الله مستوفی این شهر از اقلیم چهارم است، اکنون قلعه ای بزرگ و استوار دارد که جای خوبی است و هوای آن خوش است. حقوق دیوانی اش چهارده هزار دینار است.

امیرنشینهای دهگانه ترکمان آسیای صغیر

حدود امیرنشینهای دهگانه ترکمان در قرن هشتم هجری با حدود ایالات قدیم یونان و روم در آسیای صغیر تقریباً یکی بوده است. بزرگترین امیرنشینهای دهگانه، امیرنشین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۵

(ولایت) قرامان است که از شمال به ولایت قزل احمدلی، از شمال شرقی به مملکت ایلخانان در شهرهای قیصریه و قیرشهر، از جنوب به دریای روم، از مشرق به ارمنستان صغیر (سیسیه) و از مغرب به ولایات عثمانلی، کرمان، حمید و تکه محدود است. نام این ولایت از نام قبیله ترکمنی که در آن ناحیه اقامت داشتند، مأخوذ است. کرسی (مرکز) این ولایت شهر لارنده بود که به مناسبت نام ولایت، «قره‌مان» نیز نامیده می‌شد. ادریسی از شهر لارنده ضمن وصف راههای آسیای صغیر نام می‌برد و می‌نویسد: از انقره تا شهر لارنده چهار روز راه و از لارنده تا شهر سنطی پنج روز راه است. در حمله مغول نواحی قونیه و لارنده و ... در معرض تاخت و تاز لشکر مغول قرار گرفت و غنایم و اسرای بیشمار و نقود و اجناس و مواشی بی‌حساب به دست آنان افتاد. یک قرن بعد از حمله مغول، دمشق‌ی انصاری لارنده را جزء شهرهای آسیای صغیر نام برده است. ابو الفداء می‌نویسد: لارنده در شمال شرقی قونیه واقع است و با آن یک روز راه فاصله دارد. ابن بطوطه می‌گوید: از قونیه به لارنده رفتیم که شهری زیبا و پر آب و درخت است. سلطان لارنده ملک بدر الدین پسر قرمان است. از شهرهای دیگر این ولایت قونیه است که چون پایتخت سلاجقه روم بوده است قبلاً درباره آن سخن گفته شد.

شهر انقره واقع در قسمت شمالی ولایت قرامان از شهرهای مهم و قدیمی این ولایت است که نویسندگان قدیم مسلمان آن را آنقره و نویسندگان اخیر ایرانی و ترک به آن انگوریه گفته‌اند. ابن خردادبه می‌نویسد: معتصم (خلیفه عباسی) شهر آنقره (انگوریه) را خراب و عموریه را فتح کرد. وی اضافه می‌کند که انقره در ناحیه بقلار

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۶

قرار دارد. به نوشته مسعودی انقره اسقف‌نشین بوده است. مقدسی در شرح راههای اقلیم آقور از انقره نام برده است. در اواخر قرن پنجم و اوایل ششم هجری قمری به دنبال نزاع امیر ملطیه و گمشدگان، امیر دانشمندی که از فرنگان کمک خواسته بود، قلعه انکوریه (انقره) به تصرف فرنگان درآمد. انقره در دوره سلاجقه روم از شهرهای مهم بوده و نخستین بار قلج ارسلان سلجوقی، کفار روم را منهزم و انقره را مسخر کرد و بعدها در تقسیم‌بندی قلج ارسلان انقره به محی الدین (مسعود شاه) رسید؛ ولی برادرش علاء الدین کیقباد که از دست عز الدین کیکاووس به انقره گریخته بود، آنجا را از محی الدین گرفت و او را تبعید کرد. به نوشته ادریسی از کمخ تا انقره، که شهر ویرانی است، راه ادامه دارد. یاقوت می‌نویسد: انقره، انکوریه نیز خوانده می‌شود. نام آن در روایت امرؤالقیس که برای انتقام قتل پدرش به دربار روم رفت تا کمک بگیرد ... آمده است. ابو الفداء از ابن سعید روایت می‌کند که شهر انکوریه (آنقره) دارای قلعه‌ای است بر تپه‌ای بلند. در آنجا آب جاری و بوستان نیست. شهر در میان کوه واقع شده. شرب مردم آن از چاه‌هاست، ولی آب چاه آن چنان فراوان است که به آسانی می‌توان بدان دست یافت. میان انکوریه و قسطنطنیه پنج روز راه است. به نوشته حمد الله مستوفی، انقره از اقلیم چهارم است. هوایش به سردی مایل و حاصلش غله و میوه و پنبه است. شهرت تاریخی انقره بدان سبب است که در این شهر در سال ۸۰۴ قمری امیر تیمور در جنگ خونینی بر سلطان عثمانی ایلدرم بایزید غالب شد و او را اسیر کرد.

دومین امیرنشین ترکمان، امیرنشین قزل احمدلی است که از شمال به دریای سیاه، از جنوب به ولایت قرامان و عثمانلی، از مشرق به متصرفات ایلخانان مغول

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۷

(شهرهای سامسون، لاذق، اماسیه) و از مغرب به ولایت عثمانلی محدود است. مرکز این امیرنشین شهر کره‌ده‌بولی (گره‌دی‌بولی) بوده که در کنار رودخانه نسبتاً بزرگی قرار داشت. نام این شهر در کتب جغرافیایی قبل از حمله مغول نیامده، بعد از مغول هم فقط ابن بطوطه از آن نام برده است. او می‌نویسد: نزدیک شهر بولی که رسیدیم، رودخانه‌ای دیدیم که در ظاهر کوچک می‌نمود، اما وقتی یکی از همراهان در آن وارد شد، معلوم گردید که جریان آب شدیدی دارد. به هر ترتیب بود از این رودخانه عبور کردیم و در شهر بولی در خانقاه یکی از جوانمردان منزل کردیم. از رسوم آن شهر این است که فصل زمستان در خانقاه‌ها آتش می‌افروزند و در یکی از گوشه‌های خانقاه محل مخصوصی برای آتش افروختن وجود دارد که به آن بخاری می‌گویند. این شهر بزرگ در زمین همواری قرار دارد و دارای بازارها و کوچه‌های وسیعی است. هوای آن خیلی سرد است. شهر از مجموعه چند محله به وجود آمده که در هر محله گروهی زندگی می‌کنند و از اختلاط با دیگر محلات پرهیز می‌کنند.

دومین شهر مهم ولایت قزل احمدلی شهر قسطنونی (قسطنونی) است. این شهر از آن امرای دانشمندیه بود که فرزندان قلیج ارسلان سلجوقی آن را تصرف کرده بودند. هنگام سلطنت سلطان عز الدین - از اولاد قلیج ارسلان - که به موجب یرلیخ ایلخان مغول به حکومت شهرهای مشرق آسیای صغیر منصوب شد، شمس الدین بابا طغرای به عنوان وزیر او انتخاب شد. او راه نفوذ مغول را به آسیای صغیر هموار کرد ... لذا به موجب حکمی، ولایت قسطنونیه را وجه معیشت وزارت به او دادند. بعدها قسطنونیه که در فرمان سلطان رکن الدین بود، به تصرف مجیر الدین امیر شاه در آمد. بعد از حمله مغول به روم، اداره دیار روم به چهار قسمت تقسیم شد که یک قسمت آن به محمد بک پروانه واگذار شد. او قسطنونیه را مرکز [حکومت] خود قرار داد. ابو الفداء

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۸

به نقل از ابن سعید می‌نویسد: قسطنونیه مرکز ترکمانان است و گویند در اطراف آن هزار خانه از آن ترکمانان می‌باشد. آنان در جنگ قسطنطنیه مشارکت داشته‌اند. همو گوید که قسطنونیه در مشرق هرقله واقع است و میان آن و سینوب سه روز راه است. به نوشته حمد الله مستوفی قسطنونیه شهری وسط است و حقوق دیوانی آن پانزده هزار دینار است. ابن بطوطه در وصف آن می‌نویسد: قسطنونیه از شهرهای بزرگ و زیبا و پربرکت است. در این شهر نعمت فراوان و ارزان است ... یک شقه گوشت گوسفند پروار را به دو درهم می‌خریدیم، نان هم دو درهم بود ... خلاصه من شهری به ارزانی آنجا ندیدم. ابن بطوطه از مدرسه صدر الدین سلیمان فینقی که در بازار اسب‌فروشان بود، یاد کرده است. او از مسجد جمعه شهر که سه طبقه و از چوب ساخته شده بود و سلطان و دولتیان و قاضی و ... در آن نماز می‌گزارند یاد کرده است.

از بنادر مهم ولایت قزل احمدلی، شهر و بندر مهم سینوب (صنوب یا سینوپ) در ساحل دریای سیاه است. در دوران سلاجقه روم این شهر به لحاظ قلعه‌ای که داشته مهم بوده است. علاء الدین کیقباد سلجوقی در سال ۶۲۵ هجری قمری وقتی شنید که فرنگان قلعه سینوب را تصرف کرده‌اند از راه دریا و خشکی قلعه را محاصره کرد و آن را بازپس گرفت. در حوادث دوران سلجوقی و مغول مکرراً به نام این شهر اشاره شده است. ابو الفداء از قول ابن سعید می‌نویسد: سینوب فرضه‌ای مشهور است واقع در شمال قسطنونیه و مغرب سامسون. به گفته یکی از افراد موثق، شهر بارویی استوار دارد که برخی از برجهای آن را در دریا قرار داده‌اند. ابن بطوطه می‌نویسد: به شهر سینوب رفتیم که شهری پرجمعیت و زیبا و مستحکم است. این شهر فقط از طرف مشرق با

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۵۹

خشکی ارتباط دارد و سه طرف دیگر آن را دریا فرا گرفته است، در جهت شرقی دروازه‌ای است که فقط با اجازه امیر شهر می‌توان از آن وارد شهر شد. در دنباله شهر کوهساری است که مانند لنگرگاهی در میان آب پیش رفته است و در آن باغها و مزارع و چشمه‌ها و درختان انجیر و انگور فراوان است. این کوهسار بسیار صعب‌العبور است و یازده پارچه آبادی دارد که کفار روم در آنها زندگی می‌کنند و همه تحت ذمه مسلمانانند. در بالای این کوهسار رباطی است منسوب به خضر و الیاس پیامبر (ع) که محل عبادت

است و چشمه‌ای در نزدیک این رباط است ... و قبر بلال حبشی که از صحابه پیامبر (ص) بود، در دامنه همین کوهسار قرار دارد. بر سر خاک او زاویه‌ای برای اطعام مسافرین و مساکین ساخته‌اند. سینوب مسجد جامع خوبی دارد و در وسط آن برکه آبی است، بر فراز این برکه قبه‌ای (گنبدی) بر روی چهارپایه ساخته‌اند و در کنار هر پایه دو ستون مرمر کار گذاشته‌اند. بر فراز قبه منبری با چوب ساخته‌اند، این قبه را معین الدین سلیمان بن علی پروانه، وزیر سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی، بنا کرده و نماز جمعه را بر فراز آن می‌گزارده است ابن بطوطه از مراسم تشییع جنازه و رسوم مردم سینوب نیز سخن گفته است.

سومین امیرنشین ترکمان، امیرنشین تکه است که از شمال به ولایت حمید و منتشا، از جنوب به دریای مدیترانه از مشرق به ولایت قرامان و از مغرب به دریای روم و ولایت منتشا محدود است. مهمترین شهرهای ولایت تکه دو بندر مهم علایا و انطالیه است.

شهر علایا (علائیه) را سلطان علاء الدین سلجوقی در محل خرابه‌های شهر کراکسیوم بنا کرد. این شهر در دوران سلاجقه روم از شهرهای مهم بوده است. در زمان سلطان رکن الدین قلع ارسلان، معین الدین پروانه، وزیر سلطان رکن الدین، در انطالیه و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۰

علایا کوتوالان (قلعه‌بانان) امین نصب کرد. در سال ۶۵۵ بایجو با سپاه مغول به بلاد روم آمد. عز الدین کیکاووس لشکری به مقابله او فرستاد. بایجو آن سپاه را درهم شکست و به قونیه آمد، عز الدین کیکاووس به علایا گریخت. ابو الفداء می‌نویسد: علایا شهر جدیدی است از بناهای علاء الدین از شاهان سلجوقی روم. نام اصلی این شهر علائیه است. مردم آن را مخفف کرده و علایا گفته‌اند ... علایا شهر کوچکی است در جنوب انطالیه و بر شبه‌جزیره‌ای در دریای روم واقع شده و از فرضه‌های (لنگرگاهها) آن سرزمین است. شهر بارویی دارد و پرآب و خرم است. ابن بطوطه که علایا را در اواخر قرن هشتم دیده می‌نویسد: شهری بزرگ و اول بلاد روم و در ساحل دریاست.

مردم آن ترک هستند. بازرگانان مصر و اسکندریه و شام به این شهر رفت‌وآمد می‌کنند.

در علایا چوب فراوان است که از آنجا به اسکندریه، دمیاط و سایر نقاط مصر می‌برند.

علایا قلعه عجیب و محکمی دارد که در قسمت بالای شهر واقع شده و بانی آن سلطان علاء الدین بوده است.

انطالیه.

سومین شهر و دومین بندر امیرنشین تکه است که در صد میلی مغرب علایا در رأس خلیجی در ساحل بحر الروم (مدیترانه) واقع است. ادریسی این شهر را انطالیه جدید نامیده است. به نوشته یاقوت انطالیه شهر بزرگ و مشهوری از سرزمین روم است. او از قول بلخی می‌گوید: هرگاه از قلمیه و لامس عبور کنی به انطالیه می‌رسی که قلعه‌ای از سرزمین روم بر کنار دریاست، قلعه‌اش بلند، روستایش وسیع و پرجمعیت است. ابو الفداء می‌گوید: از سخنان حجاجی که در سال ۷۲۱ هجری قمری از آن دیار آمده بودند، چنین دریافتیم که انطالیه شهری است بر ساحل خلیجی در کنار دریا. بارویی از سنگ و در غایت استواری دارد. این بارو را دروازه‌هایی است، یکی به سوی دریا و دیگری به سوی خشکی. بعضی هم حکایت کرده‌اند، شهر کوچکی است با آب جاری و

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۱

بوستانهای بسیار و رود کوچکی نیز دارد. آب قناتها از خارج به داخل شهر و به درون کوچه‌ها و خانه‌ها جاری است. محصولات این شهر مرکباتی چون ترنج و نارنج است.

فرمانروای آنان از خودشان بود تا آنکه ترکمانان بنی حمید بر آنجا مسلط شدند. ابو الفداء از ابن سعید نیز نقل می‌کند که لنگرگاه انطالیه هنگام باران جای امنی نیست و مرکز کشتیهای مرزبانان است. از قول بعضی هم نقل می‌کند که انطالیه، جزیره‌ای پردرخت است و باغ و درختان مرکبات و قلعه‌ای استوار دارد. انطالیه از علایا بزرگتر است. ابن بطوطه می‌نویسد: از علایا به شهر انطالیه

رفتیم. انطالیه شهری بسیار زیبا و وسیع و آبادان است. دسته‌های مختلف مردم در شهر به‌طور جداگانه زندگی می‌کنند؛ مثلاً بازرگانان مسیحی در محله‌ای معروف به مینا، که بارویی نیز دارد، به‌سر می‌برند. دروازه‌های این قسمت را شبها و هنگام نماز جمعه می‌بندند. رومیان که ساکنان قدیمی شهر هستند در محله‌ای دیگر که آن هم بارویی دارد، زندگی می‌کنند. یهودیان نیز محله جدایی دارند.

پادشاه و خدمتگزارانش نیز در قسمت مجزا و محصور دیگری به‌سر می‌برند. مسلمانان در شهر بزرگ (قسمت اصلی شهر) زندگی می‌کنند. در این شهر مسجد جامع، مدرسه، گرمابه و بازارهای بزرگ وجود دارد که به بهترین وجه مرتب شده و باروی بزرگی گرداگرد همه محله‌ها را فراگرفته است. انطالیه باغهای زیاد و میوه‌های عالی دارد.

زردآلوی بی‌نظیر قمر الدین در آن به عمل می‌آید که هسته‌ای شیرین دارد و آن را خشک می‌کنند و به مصر می‌برند. چشمه‌های آب شیرین و گوارای شهر در تابستان بسیار خنکند.

چهارمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین حمید است که از شمال به ولایت کرمان، از جنوب به ولایت تکه، از مشرق به ولایت قرامان و از مغرب به ولایت کرمان و ولایت منتشا محدود است. امیرنشین حمید بر سرزمینهایی که در حوالی چهار دریاچه اگریدور، بردور، بقشهر و آق شهر بود، اطلاق می‌شد. به نظر می‌رسد شهر مهم و مرکز این ولایت، شهر اگریدور (همان پروستانای قدیم)، واقع در کناره جنوبی دریاچه اگریدور

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۲

بوده است. حمد الله مستوفی در وصف اگریدور می‌نویسد: قصبه‌ای است. حقوق دیوانی‌اش چهارهزار دینار است. ابن بطوطه که در نیمه دوم قرن هشتم آنجا را دیده می‌نویسد: شهری بزرگ است با عمارات بسیار، بازارهای خوب، باغها و درختان میوه بسیار. این شهر دریاچه‌ای دارد که آب آن شیرین است. از اگریدور در مدت دو روز با کشتی به آق‌شهر و بقشهر و دیگر جاها می‌توان رفت. منزل ما در مدرسه‌ای بود که روبروی جامع اعظم شهر قرار داشت.

دومین شهر ولایت حمید، آق‌شهر (آق‌شهر) در آناتولی مرکزی در دامنه کوه سلطان داغ است. این شهر در ۱۳۵ کیلومتری شمال غربی شهر قدیمی قونیه واقع است.

در شمال این شهر دریاچه‌ای همانم آن (آق‌شهر) قرار دارد و رودخانه‌ای که از مشرق شهر می‌گذرد در شمال‌شرقی به این دریاچه می‌ریزد. این دریاچه را ابن خرداذبه دریاچه باسلیون خوانده است و رومیان آن را دریاچه چهل شهید نامیده‌اند. در نامهای قدیمی آق‌شهر اختلاف نظرهایی دیده می‌شود، روایتی آن را انطاکیه پیسیدیا و روایتی دیگر سورپوم می‌داند و استرابن این شهر را همان فیلوملیوم قدیمی دانسته است. آق‌شهر را نخستین بار در سال ۴۹۵ ق/ ۱۱۰۲ م، که هنوز فیلوملیوم نامیده می‌شد، جنگجویان صلیبی تسخیر و تاراج کردند؛ سپس در سال ۵۰۹ ق/ ۱۱۱۵ م الکسیوس، امپراتور بیزانس، سپاهیان ملک‌شاه پسر قلج ارسلان سلجوقی را در حوالی این شهر شکست داد. نام آق‌شهر در تواریخ دوره سلجوقی مکرر یاد شده است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۳

ابو الفداء آق‌شهر را به صورت آق‌شار آورده و می‌نویسد: از باصفا‌ترین شهرهای جهان است. باغستان فراوان دارد و میوه‌اش بسیار نیکوست. به هنگام ضعف سلاجقه روم این شهر به دست امرای قرامان افتاد؛ اما اندکی بعد جزء متصرفات عثمانی شد. در اواخر سال ۸۰۵ ق/ ۱۴۰۲ م ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی، که در جنگ آنقره از تیمور بسختی شکست خورده بود، در آق‌شهر درگذشت و شهر به تصرف امیر تیمور درآمد.

او پس از مرگ بایزید، ممالک قرامان را به اضافه آق‌شهر به محمد بک قرامان اوغلو داد. ابن بطوطه ضمن گذر از شهرهای آسیای صغیر از آق‌شهر نیز نام برده، ولی وصفی از آنجا نکرده است. سیاح معروف ایرانی حاج زین العابدین شیروانی که در اواخر سده

۱۱ و اوایل سده ۱۲ ق/ ۱۷ و ۱۸ م این شهر را دیده می‌نویسد: شهری است نیک و بلده‌ای که هوایش در غایت سردی و آبش در نهایت گوارایی است. شهر بر بلندی واقع شده و اطرافش گشاده است. نزدیک ۳ هزار باب خانه در آن است و در جهت جنوبی شهر، مرغزار وسیعی است و چشمه‌های بیشمار در آن جاری است. مسجد جامع آن شهر از آثار ابراهیم بیک از ملوک قرامان است. سومین شهر امیرنشین حمید، بقشهر (بی‌شهر) همان کارالیای بیزانسی است که در ساحل دریاچه بقشهر واقع است. به گفته صاحب جهان‌نما این شهر از بناهای سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده و بارویی از سنگ با دو دروازه داشته است. مسجد جامع و حمامهای خوب و بازار آن در مکانی موسوم به الرّغه بوده است.

شهر مهم دیگر امیرنشین حمید قره حصار است که حمد الله مستوفی آن را به صورت قره حصار آورده و می‌نویسد: قره حصار را بهرام شاه به حدود قونیه ساخت،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۴

حقوق دیوانی‌اش یازده هزار و ششصد دینار است. قره حصار یا قره حصار را به مناسبت زراعت تریاک در آنجا «افیون قره حصار» گویند و در موضع شهر یونانی پریم‌نسوس یا اکرونیس واقع است. بنابه روایات و شایعات محلی بطال، قهرمان جنگهای امویان دوره اول با رومیها، در حوالی این شهر کشته شده است؛ اما طبری (که در این موضوع قدیمترین مورخ محسوب می‌شود) روایت کرده است که در سال ۱۲۲ ق/ ۷۴۰ م در بلاد روم به قتل رسید، بدون اینکه به محل قتل او اشاره‌ای کرده باشد. در جهان‌نمای ترکی آمده است که قبر بطال در قرن یازدهم در سیدی غاز، پنجاه و چند میلی شمال قره حصار و مشرق کوتاهیه بوده است، اما امروز قبر او در قیر شهر دیده می‌شود.

پنجمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین گرمیان است. این امیرنشین از شمال به امیرنشین عثمانلی، از جنوب به امیرنشین منتشا و امیرنشین حمید، از مشرق به امیرنشین حمید و امیرنشین قرامان، و از مغرب به امیرنشینهای قراسی، صاروخان و آیدین محدود است. پایتخت امیرنشین گرمیان شهر کوتاهیه یا کوتیوم قدیم بوده است. نام کوتاهیه در تاریخ سلاجقه روم آمده است. ابن بطوطه هنگام عبور از راه قراآغاج که به معنای چوب سیاه است می‌نویسد: قراآغاج صحرای سرسبزی است که مسکن ترکهاست، سلطان گل حصار عده‌ای سرباز همراه ما کرد تا ما را به شهر لاذق برسانند؛ زیرا این صحرا ناامن است و طایفه‌ای به نام جرمیان، که می‌گویند از اولاد یزید بن معاویه‌اند، در آن نواحی به راهزنی اشتغال دارند. شهر کوتاهیه نیز در دست طایفه جرمیان است.

دومین شهر مهم امیرنشین گرمیان (جرمیان) شهر قدیمی ناحیه عموریه است که در جنوب سیوری حصار در حوالی «اسار قلعه جدید» واقع است. به نوشته ابن خردادبه،

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۵

معتصم عباسی شهر أنقره (انکوریه) را خراب کرد و عمّوریه را فتح کرد. همو می‌نویسد:

شهر عمّوریه در ناحیه ناطلوس (به معنای مشرق و بزرگترین نواحی روم) قرار دارد. ادریسی در قرن ششم مکرراً نام عمّوریه را در وصف راههای آسیای صغیر آورده، ولی درباره خود شهر چیزی ننوشته است. یاقوت همان داستان فتح عمّوریه را در زمان معتصم عباسی نقل می‌کند و می‌نویسد: از بزرگترین فتوحات اسلام بوده است. به نوشته ابو الفداء عمّوریه شهر بزرگی است و قلعه‌ای استوار دارد. این قلعه درون شهر واقع است.

بیشتر مردم شهر ترکمانانند. باغ و بوستان شهر اندک است و چند چشمه و نهر دارد. حمد الله مستوفی می‌نویسد: عموریه از اقلیم پنجم است. در تلفظ آن را انگوریه خوانند.

در جامع الحکایات آمده که قسطاس قیصر روم آن را ساخته است ... حقوق دیوانی‌اش هفتاد و دوهزار و هشتصد دینار است. کوه رقیم که ذکرش در قرآن آمده، در حدود عمّوریه روم است. غار اصحاب کهف در آن کوه است. از قلاع بزرگ امیرنشین گرمیان

قلعه بزرگ سیوری حصار است که در کنار رودخانه سانگاریوس قرار داشته است.

سیوری حصار در ترکی به معنای قلعه نوک‌دار است. احتمالاً این قلعه در محل شهر پسی‌نوس رومی که بعدها به نام ژوستینیانوپلیس پالیا نامیده شد، قرار داشت. قزوینی این محل را به صورت سبزی حصار آورده و می‌نویسد: در آنجا معبدی است از آن یهودیان. به نوشته حمد الله مستوفی، سوری حصار شهر وسط است، حقوق دیوانی‌اش بیست و پنجهزار دینار است.

ششمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین منتشا است که از شمال به دو امیرنشین

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۶

کرمیان و آیدین، از جنوب به دریای روم و امیرنشین تکه، از مشرق به دو امیرنشین تکه و حمید و از مغرب به دریای اژه، از متفرعات دریای روم، محدود است. مرکز این امیرنشین شهر مغله (مبله قدیم) بوده است. ابن بطوطه از این شهر فقط یاد کرده و می‌گوید: در این شهر در خانقاه یکی از مشایخ که مرد کریمی بود، منزل کردیم. از شهرهای مهم این امیرنشین، شهر میلاس است. ابن بطوطه در وصف این شهر می‌نویسد:

از بهترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای روم است. میوه و باغ و آب فراوان دارد ... منزل پادشاه میلاس در شهر برجین است که دو میل با میلاس فاصله دارد. برجین شهری است تازه‌ساز که روی تپه‌ای بنا شده و عمارات و مساجد زیبا دارد. مسجد جامعی نیز در آن ساخته‌اند که هنوز ناتمام است.

هفتمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین آیدین است که از شمال به امیرنشین صاروخان، از جنوب به امیرنشین منتشا و دریای اژه، از مشرق به امیرنشین کرمیان و از مغرب به دریای اژه، از متفرعات دریای روم، محدود است. مرکز این امیرنشین شهر تیره بوده است. ابن بطوطه می‌نویسد: از برجی به تیره آمدیم، شهر تیره زیر سلطه سلطان برگی (برجی) است و نهر و باغ و میوه خوب دارد. از شهرهای دیگر این امیرنشین شهر و بندر افسوس یا ابسوس است که چون غار اصحاب کهف در آنجا بوده، شهرتی داشته است. به نوشته ابن خردادبه افسیس (افسوس) در ناحیه ترقسیس واقع است. قلعه افسیس در روستای اواسی است و این روستا شهر اصحاب کهف بوده است و چهار قلعه دارد. در مسجد ایشان کتابی به زبان عربی است که ورود مسلمانان به سرزمین روم در آن نوشته شده است. مسعودی می‌نویسد: داقیوس (داکیوس) ... چون به تعقیب نصاری برخاست و بسیاری از آنان را کشت، جوانان اصحاب کهف از او

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۷

گریختند و به یکی از کوههای روم به نام خاوس به فاصله یک هزار ذرع در مشرق شهر افسوس پناه بردند. به نوشته یاقوت، افسوس شهری است در مرزهای طرسوس.

می‌گویند شهر اصحاب کهف است. این شهر بعدها به ایاسلوق معروف شد که آیانلوق و ایاسلیغ نیز نوشته می‌شود. این نام از یونانی **Agiou Theologou** گرفته شده است و وجه تسمیه‌اش به لحاظ کلیسای بزرگ سن جان تیالوگوس (یوحنا لاهوتی) از بناهای امپراتور ژوستینیان است. ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ هجری قمری شهر و کلیسای آن را دیده و می‌نویسد: ایاسلوق شهری بزرگ و کهن است و در نظر رومیان از بلاد متبرکه به شمار می‌رود. کلیسای بزرگی در این شهر است. این کلیسا سنگهای عظیم بسیار صاف و خوش تراش دارد که طول هر کدام از آنها به یک ذراع می‌رسد. مسجد جامع ایاسلوق از مساجد بی‌نظیر و زیبای دنیا است. این مسجد نخست کلیسا بود و رومیان بسی احترامش می‌کردند و به زیارت آن می‌آمدند؛ پس از آنکه شهر به دست مسلمانان افتاد آن را تبدیل به مسجد کردند. دیوارهای مسجد از مرمر رنگین و کف مسجد نیز از مرمر سپید است و سقف آن را با ورقه‌های سرب ساخته‌اند. مسجد یازده گنبد دارد که زیر هر کدام از آنها حوض آبی قرار دارد و نهری از وسط آن عبور می‌کند و دو سوی نهر درختان مختلف مو و یاسمن کاشته شده است، این مسجد پانزده در دارد.

هشتمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین صاروخان است که از شمال به ولایت قراسی، از جنوب به ولایت آیدین، از مشرق به ولایت کرمان و از مغرب به دریای اژه، از متفرعات دریای مدیترانه، محدود است. پایتخت امیرنشین صاروخان شهر مغنیه (مغنیه) است. ابن بطوطه درباره آن می‌نویسد: شهری بزرگ و زیباست و بر دامنه کوهی قرار دارد و دارای نهرها و چشمه‌ها و بوستانها و میوه‌های فراوان است.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۸

نهمین امیرنشین ترکمان آسیای صغیر، امیرنشین قراسی (قره‌سی) است. دو شهر بالیکسری و برغمه (برگامو) از پایتختهای این امیرنشین است. برغمه یا (پرگام قدیم) در ایالت رومی میسیه در مغرب آسیای صغیر بود. امروز به جای این شهر، شهر برگاما است که در نزدیک ازمیر واقع است. این شهر به زادگاه جالینوس حکیم نیز معروف بوده و در گسترش دین مسیح نیز تأثیر بسزایی داشته است. با لشکرکشی مسلمة بن عبد الملک در سال ۹۷ هجری قمری که به ویرانی شهر و محاصره قلعه پرگام انجامید، قوای اسلام به آنجا وارد شدند و چون اعراب مسلمان (در سال ۹۸-۹۹) از تصرف قسطنطنیه چشم پوشیدند و بازگشتند، شهر دوباره آباد شد ... پس از جنگ ملازگرد (۴۶۳ ق/ ۱۰۷۱ م) در تاخت و تاز ترکان سلجوقی در مغرب آسیای صغیر شهر پرگام آسیب فراوان دید؛ ولی در دوره امپراتوری خاندان کومنن و جانشینان او در بیزانس این شهر دوباره آباد شد و تابع اسقف‌نشین افسوس گردید. در جنگ سوم صلیبی، صلیبیان به فرماندهی بارباروس فریدریش (۵۸۵/ ۱۱۸۹) از این شهر گذشتند.

در جنگ چهارم صلیبی این شهر مدتی اشغال شد. در نخستین سالهای قرن هشتم ق/ چهاردهم م جزء حکومت امیرنشین قراسی گردید. بعدها جای قراسی را بالیکسیر گرفت. ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ به برغمه آمده، می‌نویسد: برغمه شهر مخروبه‌ای است. این شهر قلعه بزرگی بر فراز کوهی دارد. می‌گویند که افلاطون حکیم از مردم این شهر بوده و خانه او هم اکنون به نام او معروف است. در برغمه در خانه یکی از دراویش فرقه احمدیه منزل کردیم. دومین شهر امیرنشین قراسی، بالیکسیر شهر و ناحیه‌ای

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۶۹

قدیمی است در مغرب ترکیه و در جنوب شرقی دریای مرمره. این شهر در قدیم در ناحیه‌ای به نام میسیا (موسیا) قرار داشته است. به نوشته ابن فضل الله عمری (م. ۷۴۹) این شهر را قره عیسی بیک (حدود ۶۸۰) از سلسله قره‌سی تأسیس کرده است ... پس از آنکه ترکهای عثمانی امیرنشین قره‌سی را در حدود سال ۷۰۰ از سلطه روم شرقی درآوردند، بالیکسیر یکی از شهرهای مهم این ناحیه شد. ابن بطوطه در وصف این شهر می‌نویسد: بلی کسری شهری معمور است، دارای بازارهای خوب، ولی مسجد جامع ندارد. در خارج شهر نیز مسجد جامعی ساخته‌اند که متصل به خود شهر است، اما فقط دیوارهای آن ساخته شده و سقف ندارد. در شهر در خانقاه اخی‌سنان که از رادمردان این طایفه (درویشان) بود، منزل کردیم. بعدها اورخان سلطان عثمانی (حک: ۶۸۷-۷۶۱) سلسله قره‌سی را برانداخت و امیرنشین قره‌سی در حدود سال ۷۳۵-۷۳۶ بتدریج ضمیمه دولت عثمانی شد. در دوره عثمانیها در آن شهر بازار، مساجد و کاروانسراهایی ساخته شد.

دهمین امیرنشین ترکمان، امیرنشین عثمانلی است که از شمال به دریای سیاه، از جنوب به امیرنشین کرمان و امیرنشین قراسی، از مشرق به امیرنشینه‌های قزل احمدلی و قرامان و از مغرب و شمال غربی به دریای مرمره و قراسی محدود است. کرسی این امیرنشین شهر بروسی یا بروسه بود. نام باستانی این شهر پروساست که در شمال غربی ترکیه نزدیک دریای مرمره واقع است. در ایام باستانی پایتخت شاهان بیتینه بود و در دوره امپراتوران روم و بیزانس رونق چشمگیری داشت. در سال ۷۲۷ اورخان آن را تصرف کرد و از آن زمان تا ۸۰۵ هجری قمری پایتخت امیرنشین عثمانی بود. ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ شهر را دیده است، می‌نویسد: بروسه (بروسی) شهری بزرگ

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۰

است با بازارهای خوب و خیابانهای وسیع و از هر طرف در باغها و چشمه‌سارها محصور است. در خارج شهر چشمه آب گرمی هست که آب آن در برکه‌ای می‌ریزد. روی این چشمه دو اتاق بنا کرده‌اند، یکی برای استحمام مردان و دیگری برای استحمام زنان.

بیماران از راههای دور برای معالجه بدین‌جا می‌آیند. در این محل زاویه‌ای نیز جهت اقامت مسافران بنا کرده‌اند که غذای آنها تا سه روز مجانی است. بانی این کار یکی از ملوک ترکمان بوده است. به گفته ابن بطوطه مسجد شهر بروسه قبلا کلیسای مسیحیان بوده است. از شهرهای مهم این امیرنشین شهر نیکائیا بود که جغرافیایانویسان مسلمان آن را نیقیه می‌گفتند و اکنون ترکها به آن یزینق یا ازینق می‌گویند. ابن خردادبه نخستین جغرافیادان مسلمانی است که درباره نیقیه می‌نویسد: شهر نیقیه در ناحیه اُبسیق (در آسیای صغیر) قرار دارد. از شهر نیقیه به سوی دریاچه‌ای به همین نام دروازه‌ای است. صاحب حدود العالم از دریاچه نیقیه نام برده است. در سال ۵۳۱ فرنگان صلیبی با کشتیهای خود به سواحل غربی آسیای صغیر آمدند و شهر نیقیه را محاصره کردند، سپس با گرفتن مالی از مردم شهر با آنها مصالحه کردند. به نوشته ادریسی نیقی شهری باستانی و مشهور است. بانی آن معلوم نیست. این شهر بر کنار دریاچه‌ای با آب شیرین قرار دارد، ... و هرگاه مردم آن به ترس و وحشت افتند [فرزندان خود را] با کشتی به داخل دریاچه و کوههایی که در آن است پناه می‌دهند. یاقوت در وصف نیقیه می‌نویسد:

شهری از نواحی استانبول بر کنار دریای شرقی بود که تمام آبء مسیحی (پدران مسیحی) که در حدود ۳۱۸ نفر بودند، در آن گرد آمده بودند به گمان اینکه مسیح (ع) با ایشان در آنجا گرد خواهد آمد. ابن بطوطه که خود شهر ازینق یا یزینک (نیقیه قدیم) را دیده می‌نویسد: شهر یزینک از دسترس مردم به دور مانده و گرداگرد آن را

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۱

دریاچه فراگرفته است. شهر رو به ویرانی است و فقط جمع معدودی از خدمتکاران سلطان در آن سکونت دارند. زن سلطان به نام ییلون خاتون که زنی صالحه و کریمه است، در این شهر سکنا دارد و امیر آنجاست. یزینک چهار بارو دارد که میان هر کدام از آنها خندقی پر از آب است و برای عبور و مرور پلهایی چوبی روی خندقها قرار داده‌اند که هروقت بخواهند می‌توانند آنها را بردارند. پالیزها و خانه‌ها و اراضی و مزارع در داخل شهر قرار دارد و خانه، مزرعه و باغ هر سکنه متصل به هم است. آب مشروب شهر از چاههایی که نزدیک شهر است تأمین می‌شود. انواع میوه در این شهر به عمل می‌آید.

گردو و شاه بلوط در آن بسیار ارزان است ... یک نوع انگور عذاری دارد که مانند آن را جای دیگر ندیده‌ام. دانه‌های آن درشت و بسیار شیرین و شفاف و پوست نازک است و حبه آن یک تخم بیشتر ندارد.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۲

[تصویر]

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۳

فهرست اشخاص

آدلاردبائی ۵۲

آدم (ع) ۱۹۹، ۲۷۵

آریابهاتا ۱۸

آشور بانیپال ۱۱۷

آغا ۳۴۳

آقا پلنگ ۱۷۳

آق سراپی ۳۴۵-۳۴۷

آلب ارسلان ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱

آلبرت کبیر ۵۲

آلوسی ۲۴۰

آناستاسی ۲۱۶، ۲۹۴

آناستاسیوس - آناستاسی

آوگوست ۲۱۶

آیلوس گالوس ۱۴۲، ۲۱۶، ۲۴۶

ابراهیم ادهم ۲۶۷

ابراهیم بن حبیب فزاری ۱۱۹

ابراهیم بن مهدی ۸۸

ابراهیم بیک ۳۶۳

ابراهیم زرقالی ۵۷، ۷۷

ابراهیم طرطوشی اندلسی ۱۱۵

ابراهیم خلیل (ع) ۱۵۷، ۱۸۱، ۳۰۴

ابرخس ۷۶

ابرهمه ۲۱۷

ابن اسحاق ۹۴

ابن السّمح ۷۷

ابن عبری ۱۳۵

ابن بطوطه ۸۶، ۲۲۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱

۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶-۳۷۰

ابن بلخی ۱۳۶

ابن بی بی ۳۴۵، ۳۵۰

ابن تلید ۲۸۸

ابن جبیر ۸۶، ۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۱

ابن حاضنه ۲۱۰

ابن حوقل ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۳۶-۳۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۶۲، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸-۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸

۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۴

ابن خردادبه ۱۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸-۳۰، ۳۴

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۴

۸۷، ۹۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶

۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۳۴-۳۳۶، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰

ابن خلدون ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۰

ابن رسته ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۳۱

ابن رشد ۵۲، ۷۰، ۷۹

ابن زبیر ۱۸۸

ابن زیاد ۲۰۷

ابن سراپیون ۶۱، ۶۲

ابن سعید مغربی ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸

ابن سینا ۵۲، ۸۱، ۸۳، ۱۱۶

ابن شامه قرمطی ۳۱۲

ابن فاطمه ۱۱۰

ابن فضل الله عمری ۳۶۹

ابن فضلان ۸۶، ۱۱۵

ابن فقیه همدانی ۸، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۹۶، ۹۹

ابن قلمشاه ۳۴۱

ابن لیون ۳۳۴

ابن ماجد ۱۰۸، ۱۳۱ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۳۷۴

ن ندیم ۲۵، ۴۷

ابن وردی ۱۲۹، ۱۳۴

ابن وهب قریشی ۸۶، ۹۴، ۹۹، ۱۰۸

ابن هبیره ۲۷۶

ابن یعفر ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴

ابن یونس ۷۵، ۷۶، ۸۱

ابو اسحاق ابراهیم زرقالی ۵۷، ۷۷، ۷۸

ابو الجیش بن زیاد ۲۰۹

ابو الحسن بن بهلول ۶۲

ابو العباس سَفّاح (خلیفه عباسی) ۲۷۱

ابو الفتح عبد الرحمان خازنی ۷۸

ابو الفداء ۳۷، ۶۰، ۸۳، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۶۰، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۳

۲۹۷-۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳-۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵

ابو القاسم اصبغ-ابن السمع

ابو المؤید بلخی ۱۱۲-۱۱۴

- ابو الوفای بوزجانی ۷۶
- ابو الولید محمد بن احمد بن محمد ۷۹
- ابو الهیجاء ۲۷۴
- ابو بکر ۱۷۳
- ابو ثور ۲۲۸
- ابو جعفر ۵۹
- ابو جعفر خازنی ۱۲۲
- ابو جعفر محمد بن علی الهادی ۲۹۷، ۲۹۸
- ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی ۱۷، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۸، ۸۹
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۵
- ابو حامد غرناطی ۱۳۴
- ابو حذیفه ۴۵
- ابو حنیفه ۲۶۷، ۲۶۸
- ابو دلف ۱۱۵
- ابو رمله ۸۸
- ابو ریحان بیرونی ۹، ۱۴، ۲۰، ۲۷، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲
- ابو زید احمد بن سهل بلخی ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۶۲، ۱۲۱
- ابو زید حسن سیرافی ۱۴، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰
- ابو سفیان محبوب عبدی ۹۴
- ابو سلیمان ترکی خادم ۳۳۲
- ابو سلیم فرج ۳۳۵
- ابو طاهر حسن بن ابو سعید جَنّابی قرمطی ۲۳۶
- ابو عبد الله محمد بن اسحاق ۹۴
- ابو عبد الله محمد غلابی ۱۶۱
- ابو عبیده عبد الله بن قاسم ۹۴
- ابو عبیده بن جراح ۳۲۹
- ابو علی حسن مراکشی ۷۹، ۸۰
- ابو علی سینا- ابن سینا
- ابو عمر کندی ۱۳۵
- ابو معشر جعفر بن محمد بلخی ۴۳، ۵۴، ۶۳-۶۶، ۷۸
- ابو موسی اشعری ۲۱۸، ۲۷۹
- ابو نصر بن مروان ۳۰۷
- ابو نصر شاپور بن اردشیر ۲۶۱

ابو یحیی بطریق ۶۸، ۲۲

ابو یوسف ۸۸

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی ۶۳، ۳۴

اتابک ابو بکر بن سعد زنگی ۲۳۴

اتابک عماد الدین زنگی ۳۰۷

احمد بن ابی داوود ۸۹

احمد بن ابی یعقوب ۸۷

احمد بن حنبل ۲۶۷

احمد بن محمد بن طیب سرخسی ۸۹

احمد بن محمد بن کثیر فرغانی ۵۷

احمد بن محمد همدانی ۱۵۲

احمد بن سهل بن هاشم مروزی ۳۵

احمد جلایر ۲۶۷

احمد طوسی ۱۲۷

احمد غرناطی ۱۱۵

احمد معز الدوله ۲۶۱

اخوخ-ادریس

اخی سنان ۳۶۹

ادریس ۶۴

ادریسی ۲۴، ۳۳، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۱-۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۹۸، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۲۳،

۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۳-۳۴۵، ۳۵۴-۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۰

اراتوستنس ۵۵، ۶۱، ۱۱۸

اریاط ۲۱۷

اردشیر بابکان ۲۳۱، ۲۳۴، ۳۰۱

ارزهل-ابراهیم زرقالی

ارسطو ۲۳، ۶۷، ۷۹، ۸۲، ۲۴۳

ارسلان بساسیری ۲۶۳

ارشمیدس ۷۶

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۶

ارغون خان مغول ۸۴، ۲۶۶

ارمیانوس ۳۴۷

ارقم بن ابی ارقم ۱۵۹

اسپرنگر ۳۳

اسپیتا ۶۰

استرابن ۲۴۶، ۳۶۲

استوری ۱۱۴

اسحق بن ابراهیم ۲۹۷

اسکندر ۱۱۲، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۴۱

اسکندر ذو القرنین ۹۷

اسکیلاکس ۲۴۵

اسماعیل میرزا ۳۵۰

اصطخری ۲۶، ۳۶-۳۸، ۸۳، ۱۲۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۷۱،

۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶-۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸،

۳۳۲، ۳۳۶، ۳۵۳

اصمعی ۹، ۱۵۹

اعشی ۲۴۰

افلاطون تیوولی ۲۲، ۷۰، ۸۲، ۳۴۰

اقلیدس ۶۶، ۶۷

اقمر ۱۷۴

اوگوستوس ۳۴۲

الجایتو ۳۴۷

الاشرف برسبای ۱۷۴

الحاکم بامر الله (خلیفه فاطمی) ۷۵

العزیز ۷۵

العزیز بالله فاطمی ۷۵

العزیزی ۲۲۰، ۳۰۱

الغ بیك ۶۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵

القائم بامر الله (خلیفه عباسی) ۳۰۸

القادر بالله (خلیفه عباسی) ۳۰۳

الکسیوس ۳۶۲

المسترشد بالله (خلیفه عباسی) ۲۶۳

المستعصم بالله ۱۷۳، ۲۶۵

المعز لدين الله ۱۹۱

الملك الاشرف قايتباي ۱۷۴

المعز لدين الله فاطمی ۱۹۱

الملك المظفر ۱۷۳

الملك الصالح ۳۲۷، ۳۳۰
 الملك الظاهر بيبرس ۳۳۵
 الملك المنصور قلاوون ۱۷۴
 الملك الناصر محمد بن قلاوون ۱۷۴، ۳۲۳
 الواثق بالله (خليفة عباسی) ۶۰، ۸۸
 الياكو - پطرس اليايى
 امام حسين (ع) ۲۷۶
 امام جعفر بن محمد (ع) ۲۷۴
 امام محمد تقی (ع) ۲۶۷
 امام موسى كاظم (ع) ۲۶۷، ۲۶۸
 امرؤ القيس كندی ۱۴۰، ۲۴۱، ۳۵۶
 امّ قرفه ۱۶۲
 ام نهشل ۱۸۸
 امير المؤمنين على بن ابی طالب (ع) ۲۷۱،
 جغرافياى تاريخى كشورهای اسلامى، ج ۱، ص: ۳۷۷
 ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۴۱، ۳۴۳
 امير تيمور ۲۶۷، ۳۲۴، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۳
 امير چوپان ۳۵۲
 امير رستم ۳۴۱
 امير سليمان شاه بهادر ۳۴۱
 امير سنقر الجمالى ۱۷۴
 امير علاء الدين ارتنا ۳۴۳
 امير قرامان ۳۴۱
 امير قلاوون ۳۳۵
 امين ۲۵۶، ۳۳۵
 انس بن مالك ۲۸۰، ۲۸۳
 انوشيروان ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۹۳، ۳۱۶
 اوپنهايم ۵۷
 اورخان (سلطان عثمانى) ۳۶۹
 أوگوستوس ۲۴۶
 اولياء چلبى ۲۶۹
 اويس قرنى ۱۹۵
 ايتعمر ۲۱۵

ای چینگ ۱۰۳

ایرنجین ۳۴۷

ایلدروم (ایلدروم) بایزید ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۳

بارباروس فریدریش ۳۶۸

بارتولد ۸۳، ۹۰، ۹۵

باسیلیوس ۳۴۵

بایجو ۳۵۲، ۳۶۰

بتانی ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۲۰

بخت النّصر ۱۵۹، ۲۷۳

بدر الدین لؤلؤ ۲۹۱

براهما گوپتا ۱۷، ۴۸

برترام توماس ۲۴۱

برج بن خزیر مازنی ۱۴۰

بزرگ بن شهریار رامهرمزی ۱۰۸، ۱۱۳

بساسیری دیلمی ۳۰۸

بطال ۳۶۴

بطلمیوس ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳-۷۰، ۷۴-۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۱،

۱۵۲، ۱۶۴، ۲۳۵، ۳۲۴

بغوی ۲۱۷

بقراط ۶۷

بقیله ۲۷۳

بلاذری ۱۱، ۱۵۹، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۱-

۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶

بلال بن ابی برده ۲۳۲

بلخی ۳۴، ۳۵، ۱۲۱، ۳۶۰

بلدی عامری ۲۴۰

بلنیاس حکیم- بلنیاس حکیم

بلنیاس حکیم ۱۱۲، ۳۴۲

بنیامین طلیطلی ۱۴، ۲۶۴

بنی موسی بن شاکر ۵۹

بو سعید- حسن جنّابی

بوهموند ۳۲۳

بویهیان ۶۲

- بهرام شاه ۳۵۱، ۳۶۳
بهرام گور ۲۷۳، ۲۷۴
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۸
بیزلی ۹۳
پطرس الیایی ۵۲
پلین ۲۱۵
پلینی ۱۱۶، ۲۳۴
پلیو ۹۹
پنیهاس - ذونواس
پوران ۲۵۷
پیری رئیس ۱۳۰، ۱۳۱
تئوفیلوس ۲۱۶
تاورنیه ۲۶۹
تشنر ۹
تقی الدین مقریزی ۱۳۵
تمیم بن بحر مطّوعی ۹۵
توماشک ۹۶
تومانسکی ۳۴
تونو ۲۶۹
تیتس ۱۳۲
تیگلات پلسر سوم ۱۵۹
تیماء ۲۴۵
تیمورلنگ ۸۴، ۳۲۴، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۶۳
ثابت بن قرّه حرّانی ۲۲، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۱۲۰
ثاون ۶۸
جابر بن افلاح اشبیلی ۷۹
جاحظ ۱۱۵، ۱۱۶
جالینوس حکیم ۶۷، ۳۶۸
جان گریوز ۸۳
جبیر بن مطعم قرشی ۲۱۰
جبرئیل (ع) ۱۹۹
جرج سارتون ۸۰
جرجیس پیامبر (ع) ۲۹۰

- جشن پاشا ۲۶۸
- جعفر بن ابی طالب ۱۷۸
- جعفر برمکی ۲۵۶
- جعفر بن محمد بن حسن بن موسی حسنی ۱۹۱
- جعفر بن محمد (ص) ۱۹۱
- جقمق ظاهری ۱۷۴
- جلال الدین رومی ۳۳۹
- جلنده - جلندی ازدی
- جلندی ازدی ۲۲۷، ۲۳۲
- جم ۵۱
- جمال الدین بن اللوکی ۲۸۳
- جنید بغدادی ۲۶۷
- جواد علی ۱۴۱، ۲۱۳
- جوهر صقلی ۱۹۰
- جیاش بن نجاح ۲۰۷
- جیفر ۲۲۷
- جیهانی ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۷۰
- چغالزاده ۲۶۸
- چنگیز خان ۸۲
- حاجب معز الدوله ۲۶۱
- حاج زین العابدین شیروانی ۳۴۵، ۳۶۳
- حاجی خلیفه ۶۵
- حافظ ابرو ۱۳۰
- حبش بن عبد الله مروزی ۱۹، ۵۱، ۵۴
- حبش حاسب ۷۶
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۷۹
- حبیب بن مسلمه فهری ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷
- حجاج بن یوسف بن مطر ۶۷
- حجاج بن یوسف ثقفی ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۴۱، ۲۷۷ - ۲۷۹
- حریری ۳۱۱
- حسن بصری ۲۸۳
- حسن بن سهل ۲۵۷
- حسن بن عبد الملك قمی ۱۳۵

- حسن بن عمر بن خطاب ۳۰۱
- حسن بن قحطبه طایی ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۶
- حسن جنّابی ۲۳۳
- حسن بن علی (ع) ۱۹۸
- حسین فوزی ۱۱۵
- حضرت رسول ۱۵۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۳۵۳
- حطان بن منقذ ۲۰۷، ۲۰۸
- حکم بن ابی العاص ۱۰۱
- حکیم آل مروان- خالد بن یزید بن معاویه
- حمد الله مستوفی ۵۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶-۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۳-۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵
- حمدان بن حسن بن عبد الله بن حمدان ۲۹۲
- حمزه ۱۶۴
- حمزه اصفهانی ۲۱۸، ۲۹۸
- حنین بن اسحاق ۶۷
- حورانی ۱۰۴، ۲۸۷
- خالد بن برمک ایرانی ۴۷، ۲۵۱
- خالد بن سعید بن عاص ۲۱۸
- خالد بن عبد الله قسری ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۷۰
- خالد بن ولید ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۲۹
- خالد بن یزید بن معاویه ۴۵
- خسرو اول انوشیروان ۲۴۶، ۲۹۳
- خسرو پرویز ۲۴۹، ۳۱۷
- خشخاش ۹۲
- خطیب بغدادی ۱۳۶، ۲۶۱
- خواجه رشید الدین فضل الله ۳۵۰
- خواجه نصیر الدین طوسی ۸۰-۸۳
- خوارزمی ۵۲، ۵۷-۶۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۰
- خولان بن عمرو بن الحاف ۲۲۲
- دارا- داریوش
- داریوش ۲۹۴، ۲۹۵
- دایکوس ۳۳۷
- داود پاشا ۱۷۵

داود بن سقمان بن أرتق ۳۱۸
داوود بن علی ۱۸۷
دخویه ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶
دقیانوس ۳۳۷
دمستق ۳۲۳، ۳۲۸
دمشقی انصاری ۱۳۴، ۳۴۷، ۳۵۵
دوباروس ۱۳۱
دینوری ۹۴
ذوالاکتاف ۲۳۲
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۰
ذو الفقار ۲۶۸
ذو النون بن محمد بن دانشمند ۳۴۲
ذو نواس ۲۱۶
راجح بن قتاده ۲۱۰
رالف ۲۶۸
راولینسون ۲۳۸
رجار دوم ۱۲۷
رکن الدین سلیمان ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲
روپن ۳۳۸
روجر بیكون ۵۲
روح بن حاتم ۳۲۸
روزن ۹۱
رومانوس دیوژن ۳۳۸، ۳۵۴
رینو ۸۰، ۱۰۶
زاخائو ۲۹۵
زبیده ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۸۴
زبیر بن عوّام ۲۸۳
زرزر بن صهیب شرجی ۲۱۰
زرعه- ذونواس
زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۴
زهری ۱۱۹
زیاد بن ابیه ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۲
زیاد بن عبید الله حارثی ۱۸۹

- زیاد بن عبید الله ۱۸۹
- زیاد بن لبید ۲۱۸
- زید ۱۹۳
- زید بن حارثه ۱۶۲، ۱۹۳
- ژرارد قرمونه‌ای (کوهرنایی) ۵۲، ۵۷، ۶۷
- سارگن ۱۱۷
- ساره ۳۰۵
- سبکتکین ۲۶۱
- سدیو ۸۰
- سعد الدوله ۲۶۶
- سعد بن ابی وقاص ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲
- سعد بن خيثمه ۱۷۵
- سعید ۳۲۳
- سعید بن حمدان ۳۲۲
- سعید بن نجاح ۲۰۷
- سعید بن عبد الملك بن مروان ۲۸۸
- سفیان بن عینه ۲۱۰
- سگری ۱۷۸
- سلام ترجمان ۸۶، ۸۹، ۹۶، ۹۷
- سلام مترجم ۹۶-۹۸
- سلطان ابو سعید ۲۹۱
- سلطان آلب ارسلان ۳۴۷، ۳۵۴
- سلطان الملك الناصر حسن (از شاهان مماليك) ۳۳۵
- سلطان بدر الدين ۳۴۱
- سلطان بیبرس ۳۴۴، ۳۴۸
- سلطان جلال الدين خوارزمشاه ۳۵۱، ۳۵۲
- سلطان حسین بهادر ۳۴۱
- سلطان رکن الدین ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۵۹
- سلطان سلیم ۱۳۱
- سلطان سلیم اول ۱۹۱
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۱
- سلطان سلیمان عثمانی ۱۷۴
- سلطان سلیمان قانونی ۲۶۸

- سلطان سنجر سلجوقی ۷۸، ۲۹۹
- سلطان عبد المجید عثمانی ۱۷۵، ۱۹۱
- سلطان عز الدین مسعود بن قلیج ارسلان ۳۳۰، ۳۵۷
- سلطان علاء الدین ۳۳۹، ۳۶۰
- سلطان علاء الدین بن فرامرز ۳۴۸
- سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۳
- سلطان غیاث الدین کیخسرو ۳۵۰
- سلطان قلیج ارسلان ۳۴۰، ۳۵۲
- سلطان قلیج ارسلان بن مسعود ۳۴۳
- سلطان گل حصار ۳۶۴
- سلطان مراد خان غازی ۳۵۰
- سلطان ملکشاه سلجوقی ۲۹۸
- سلطان ینتج ۳۴۶
- سلیمان فارسی ۱۶۴
- سلیمان ۱۱، ۹۸-۱۰۰
- سلیمان مهری ۱۳۱
- سلیمان بن احمد مهری ۱۱۱
- سلیمان بن عبد الملک ۱۸۲
- سلیمان بن داوود ۲۲۱
- سلیمان بن طرف ۲۰۹
- سلیمان بن قتلش ۳۳۸
- سلیمان بن هشام ۳۴۲
- سلیمان تاجر ۱۴، ۳۱، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶
- سمؤل بن عادیا ۱۷۷
- سنتر وگ ۲۳۱
- سند بن علی ۵۵
- مولمیش ۳۵۲
- سوید بن قحطبه ۲۸۴
- سهراب ۶۱-۶۳
- سی بخت ۲۳۲
- سید حسین نصر ۸۱
- سید شریف جرجانی ۵۱
- سید علاء الدین بن شمس الدین (ملقب به حیدر) ۲۹۱

سید مجد الدین موسی الحسنی ۲۸۳

سیف الاسلام طغتکین ۲۰۸

سیف الدوله حمدانی ۳۷، ۳۰۳، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷

سیف بن ذی یزن ۲۱۸

شاپور ۲۳۲

شاپور بن اردشیر بابکان ۲۹۷

شاپور ذوالاکتاف ۲۳۲، ۲۳۵

شامی ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۳

شاه اسماعیل ۲۶۸

شاه طهماسب ۲۶۸

شاه طهماسب اول ۳۵۰

شرف الدوله دیلمی ۲۷۲

شرف الدین علی یزدی ۳۰۷

شریف ادریسی ۱۳- ادریسی

شریف جعفر بن محمد بن حسن تأثر ۱۹۱

شریف حسین ۱۹۲

شریف عبد الله ۱۹۱

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۲

شریف غالب ۱۹۱

شریف قتاده ۱۹۱

شریف محمد بن عون ۱۹۱

شریف یحیی ۱۹۱

شمس الدین بابا طغرای ۳۵۷

شمس الدوله تورانشاه ۲۰۷

شوی ۵۳

شهاب الدین احمد بن ماجد ۱۱۱

شیخ امام صالح، قطب، جلال الدین ۳۴۱

شیخ اويس جلایری ۲۶۷

شیخ حسن بزرگ ۲۶۷

شیخ علاء الدین بن اثیر ۲۸۳

شیر کوه بن احمد بن شیر کوه بن شادی ۳۱۰

صاحب الزنج ۶۴، ۹۹

صاحب الخال- ابن شامه قرمطی

صالح بن علی ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۵
 صدر الدین قونوی ۸۳
 صفیه خاتون ۲۹۸
 صلاح الدین ایوبی ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۳۰
 صلاح الدین یوسف ۲۹۳
 صمصام الدوله بویهی ۲۶۱
 ضحاک ۴۵
 طاشتمور ۳۵۲
 طاهر ذو الیمینین ۲۵۶
 طبری ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۷۳، ۳۶۴
 طرخان ۸۹
 طغاخاتون ۳۴۳
 طغرل بیگ سلجوقی ۲۶۳، ۳۵۴
 طلحه بن عبید الله ۲۸۰، ۲۸۳
 طهمورث ۶۵
 ظاهری ۱۷۳
 عباس بن سعید الجوهر ۵۵
 عباس بن عبد المطلب ۴۶
 عباس بن ولید بن عبد الملک ۳۲۹
 عبد ۲۳۲
 عبد الرحمان اوسط ۹۱، ۹۲
 عبد الرحمن صوفی ۶۷
 عبد العزیز بن سعود ۱۹۲، ۲۳۷
 عبد القادر گیلانی ۲۶۸
 عبد القادر محمد نعیمی ۱۳۸
 عبد الکریم بن طاووس ۲۹۸
 عبد الله بن زبیر ۳۲۱
 عبد الله بن طاهر ۳۲۷
 عبد الله بن عامر ۱۸۷، ۲۸۲
 عبد الله بن عباس ۱۵۶
 عبد الله بن عبد الملک بن مروان ۳۳۳
 عبد المسیح بن بقیله ۲۶۹
 عبد الملک بن محمد بن عطیه سعدی ۱۶۲

- عبد الملك بن مروان ۲۷۷، ۳۳۳، ۳۴۲
- عبد النبی بن علی بن مهدی ۲۰۷
- عبید الله بن زیاد ۲۷۱
- عتبه بن غزوان ۲۷۹
- عتبه بن فرقد سلمی ۲۸۷، ۲۹۶
- عثمان بن ابی العاص ثقفی ۱۰۱، ۲۳۳
- عثمان بن عفان ۱۶۱، ۳۲۱
- عروه بن أدیه ۲۳۳
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۳
- عز الدین کیکاووس ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۶۰
- عز الدین مسعود بن قلیج ارسلان بن سلیمان بن قتلش ۳۲۶
- عزیزی ۲۴۳، ۳۱۵
- عضد الدوله ۲۶۱
- عضد الدوله دیلمی ۲۷۵، ۲۷۶
- عظاملک جوینی ۲۶۶
- عطاء ۴۵
- عکرمه ۴۵
- علاء الدین داوود شاه ۳۵۲
- علاء الدین کیقباد سلجوقی ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۸
- علاء بن عبد الله بن عماد حصرمی ۱۰۱، ۲۳۲
- علی بن ابی بکر بن علی هروی ۱۱۵
- علی بن احمد صفاقسی تونسلی ۱۳۰
- علی بن رضوان ۵۲
- علی بن سلیمان ۳۲۸
- علی بن عیسی اسطربلی ۵۵
- علی بن محمد صلیحی ۲۰۷
- علی بن مهدی خارجی ۲۰۷
- علی بن یحیی ارمنی ۳۳۲
- علی بیگ ۳۵۰
- عماد کاتب اصفهانی ۳۵۳
- عمارہ یمنی ۲۰۹
- عمر بن حسین بن علی (ع) ۲۹۸
- عمر بن خطاب ۹۴، ۱۰۲، ۲۳۳، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۳۴

- عمر بن عبد العزيز ۱۷۰، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۷
- عمرو بن حزم انصاری ۲۱۸
- عمرو بن عاص ۱۰۲، ۲۲۷
- عمرو بن عدی ۲۷۳
- عمیر بن سعد ۳۰۷
- عمیر بن سعد انصاری ۳۲۱
- عیاذ ۲۲۷
- عیاض بن غنم ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷
- عیسی (ع) ۲۹۶
- غازان خان ۲۶۶، ۳۴۸، ۳۵۳
- غزال ۹۲
- غیاث الدین جمشید کاشی ۸۴
- غیاث الدین کیخسرو ۳۴۲، ۳۴۳
- غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد ۳۵۰
- فخر الدین ۸۱
- فخر رازی ۴۶
- فراعنه ۱۳۵
- فرج بن سلیم ۳۳۶
- فرران ۹۹، ۱۰۷
- فرغانی ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۴
- فرقد سلمی ۲۸۷
- فضل بن سهل ۵۵
- فغفور ۱۰۴
- فقیه احمد ۳۴۱
- فلادروس رومی ۳۰۷
- فون مژیک ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۱۲۰
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۴
- فیثاغورث ۱۱۷
- فیلی ۱۴۱
- فیلیپ حتی ۱۶۴، ۲۴۴، ۲۴۶
- قاضی محمد بن علی همدانی صلیحی ۲۰۷
- قاضی زاده رومی ۸۴
- قاضی عبد السلام جبلی ۲۸۱

قایتبای ۱۷۴

قباد ۲۴۹

قتلغ آبه ۲۰۷

قدامۀ بن جعفر کاتب ۱۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸ - ۳۶۳۰، ۷۰، ۸۹، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱

قرقویه ۲۸۳

قرمان ۳۵۵

قره عیسی بیگ ۳۶۹ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۸۴

وینی ۹۷، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۶۵

قسطنطین ۳۲۲

قسطاس ۳۱۷

قضاعی ۱۳۵

قطب الدین مسعود شیرازی ۸۳، ۸۴

قطب الدین ملکشاه ۳۴۲، ۳۴۸

قلج ارسلان بن سلیمان شاه ۳۴۷

قلج ارسلان بن مسعود (سلجوقی) ۳۴۲ - ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۲

قلو ذی ۱۱۸

قیس ۲۰۷

کارادوو ۹۸

کازانوا ۱۰۷

کالب الا اصبحه ۲۱۷

کای تان ۱۰۷

ابو الحسن عبد الرحمان بن عمر الصوفی ۴۲

کراچکوفسکی ۴۵، ۹۷، ۱۱۶، ۱۳۱

کرامرز آلمانی ۱۸، ۲۱، ۲۹

کریستف کلمب ۵۶، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۱۳۱

کشیش براندن ۹۲، ۱۰۷

کلودیوس ۲۴۶

گمشتکین بن دانشمند ۳۲۳، ۳۵۶

کنستانین ۲۱۶

کنکا - کنکه

کنکه ۱۷

کوپرنیکوس ۵۸

کهلان ۲۰۷

کیقباد ۳۵۲

کیکاوس ۵۱

گای لسترنج ۶۳، ۳۱۶

گزنفون ۲۹۷

گلارز ۲۲۳

گوست ۶۳

گولیوس ۵۸

گیخاتو ۳۴۸، ۳۵۲

لئو ۳۳۸

لخیهه ینوف دوشناتر ۲۱۶

لویسکی ۹۴

لیشرح بن یحصب ۲۱۵

مارکوارت ۲۳۲

مارکوپولو ۱۴

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۵

مارینوس صوری ۸، ۲۲، ۶۱، ۶۷، ۱۱۹، ۱۲۰

ماشاء الله بن اثری یهودی ۱۶، ۴۸، ۴۹، ۵۴

مالک بن طوق بن عتاب تغلبی ۳۰۹

ماهانی ۵۶، ۷۶

مأمون عباسی ۱۷، ۲۳، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۷-۵۹، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۵، ۷۷-۷۹، ۸۵، ۱۱۹، ۱۲۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴،

۳۳۶

مبارک بن کامل بن منقذ ۲۰۷

متوکل علی الله (خلیفه عباسی) ۲۷۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۳۲

مجاهد الدین ۲۸۹

مجیر الدین ۳۴۶

مجیر الدین امیر شاه ۳۴۶، ۳۵۷

محمد بک پروانه ۳۵۷

محمد بک قرمان اوغلو ۳۶۳

محمد بن ابراهیم ۳۲۴، ۳۲۸

محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی ۳۲۸

محمد بن ابراهیم فزاری ۱۷، ۴۸، ۴۹

محمد بن ابو بکر زهری ۱۳۸

محمد بن احمد خرقی ۱۳۸

محمد بن ایوب طبری ۱۱۳
محمد بن حبیب - ابراهیم بن حبیب فزاری
محمد بن حنفیه ۳۴۲
محمد بن زیاد ۲۰۸
محمد بن سائب کلبی ۲۱۷
محمد بن سیرین ۲۸۳
محمد بن عمر ۱۸۸
محمد بن قاسم ۱۰۴
محمد بن قاسم سامی ۲۲۷
محمد بن محمود همدانی ۱۱۴، ۱۱۶
محمد بن مروان حکم ۲۸۸، ۳۲۱، ۳۲۹
محمد بن موسی بن شاکر ۷۵
محمد بن واسع ۲۸۳
محمد تقی دانش‌پژوه ۱۱۴
محمد علی پاشا ۱۹۱
محمد قرامان ۳۴۱
محمود آق‌سرای ۳۴۵
محمود شاه خلجی ۸۳
محمود کاشغری ۱۲۲
محمی الدین (مسعود شاه) ۳۵۶
محمی الدین ابن عربی ۸۳
مختار ۲۷۱
مراد پاشا ۲۶۸
مراکشی ۸۰
مرجان ۲۰۷
مرزوقی ۱۹۵
مروان بن حکم ۱۶۹
مروان بن محمد ۱۶۲، ۲۹۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰
مروان حمار - مروان بن محمد
مروان دوم ۲۸۸
مروزی ۲۵، ۱۰۴
مستظهر ۲۶۳
مستعین ۲۵۷

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۶

مستوفی ۳۰۱

مسعود بن قلیج ارسلان ۳۲۸

مسعودی ۸، ۱۴، ۱۹، ۲۲، ۲۶-۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۶، ۴۹، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۵۷، ۲۵۶، ۳۱۰، ۳۴۲، ۳۶۶

مسلم بن ابی مسلم جرمی ۸۹، ۹۰

مسلمه بن احمد مجریطی ۷۷

مسلمه بن عبد الملک ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۶۶ ۳۶۸

مسیب بن زهیر ۳۲۸

مصعب ۲۷۱

مظفر الدین بن زین الدین ۳۰۶

معاذ بن جبل ۱۹۵

معاویه ۱۰۲، ۲۷۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹

معتز ۲۵۷

معتصم بالله (خلیفه عباسی) ۲۵۷، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۵۵، ۳۶۵

معتضد (خلیفه عباسی) ۷۵، ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۵۸، ۳۳۳

معتمد ۲۵۷

معز ۱۹۱

معز الدین ۲۹۳

معین الدین سلیمان بن علی پروانه ۲۹۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۹

معین الدین کاشانی ۸۴

مغیث الدین ۳۴۳

مغیث الدین طغرل ۳۵۲

مغیره بن شعبه ۲۷۰، ۲۷۲

مقبول احمد ۹

مقتدر ۱۹۰

مقدسی ۸، ۹، ۲۶، ۳۷-۳۹، ۴۵، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸-۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸-۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۵۶

مقریزی ۴۴

مکتفی ۲۵۸

مکثر بن عیسی ۱۹۸

ملک بدر الدین ۳۵۵

- ملک‌شاه بن برکیارق ۳۰۷
- ملک‌شاه سلجوقی ۲۹۹، ۳۰۷
- ملک‌ظاهر بیبرس ۳۴۸
- ملیح ارمنی ۳۲۳
- منذر بن ساوی عبدی ۲۳۲
- منذر بن امرؤ القیس ۲۷۴
- منصور (خلیفه عباسی) ۱۶، ۱۷، ۴۷، ۵۰، ۶۸، ۱۱۸، ۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵
- منصور حلاج ۲۶۷
- منگو تیمور خان ۳۴۴
- موریتس ۱۴۱، ۱۴۲
- موسی الهادی ۳۲۸
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۷
- موسی بن شاکر ۵۶، ۷۶
- موفق ۶۴
- مولانا ۳۴۱
- مولانا آزاد ۳۱
- مولانا جلال الدین رومی ۳۴۰
- مولوی ۲۶۸
- مؤید الدین ۸۱
- مهاجر بن ابی امیه بن مغیره مخزومی ۲۱۸
- مهدی (خلیفه عباسی) ۲۵۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۶
- مذهب الدین مسعود بک ۳۴۶
- مهرداد اشکانی ۲۹۵
- مهل ۱۴۱
- میا ۳۱۶
- میخائیل ۳۳۰
- میرزا محمد حسین حسینی فراهانی ۲۰۱
- میلر ۱۳، ۱۲۸، ۱۳۰
- مینورسکی ۳۴، ۹۵، ۹۶، ۱۲۲
- نابونیدس ۱۵۹
- ناخدا ملک جمشید ۲۳۴
- ناصر الدوله حمدانی ۲۹۸
- ناصر الدین برکیارق ۳۴۷

ناصر بن مرشد یعلربی ۲۲۹

ناصر خسرو قبادیانی ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۱۴، ۳۱۶

نجاح ۲۰۷

نجم الدین قزوینی ۸۱

نسیر بن دیسم بن ثور ۲۹۶

نصرانی ۲۷۳

نصر بن شبت خارجی ۳۲۷

نعمان ۲۷۳، ۲۷۴

نعمان بن منذر ۲۷۳

نضر بن میمون ۹۴

نفیس احمد ۱۳۶

نقفور ۳۳۴

نلینو ۶۳، ۷۰، ۱۲۰

نوبخت ایرانی ۱۶، ۴۸

نوح بن منصور سامانی ۱۱۳

نور الدین سمهودی ۱۶۴

نور الدین علی بن المعز ۱۷۳

نور الدین محمود زنگی ۲۹۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۴۲

نور الدین ملیح بن لاون ۳۳۴

نولدکه ۲۳۱، ۲۷۳

نیبور ۲۱۳

نیریزی ۷۶

نیکفوروس ۳۴۲

نیکولا زیاده ۱۳، ۱۲۷

واثق ۸۹، ۹۷

واسکوداگاما ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۳۱

واسیلییف ۹۶

ولید بن عبد الملک ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۹

ولید بن یزید ۳۲۴

وهب بن متبه ۴۵

ویدمان ۵۸، ۸۴

هادی ۱۸۹

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۸

هارون الرشید ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۸۸، ۱۰۷، ۱۸۹، ۲۵۴-۲۵۶، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷

هارون بن یحیی ۹۰، ۹۱

هرثمه بن اعین ۳۳۶

هرثمه بن عرفجه ۲۸۸

هرمان دلماتی ۶۵

هرمس ۳۸، ۴۹، ۶۴

هرودوت ۱۱۶، ۱۴۱، ۲۴۵، ۲۹۷

هروی ۱۳۸، ۳۴۰

هشام بن عبد الملك ۱۹، ۳۲۲

هکاتوس ملطی ۱۱۷

هلاکو خان ۲۶۶

همدانی ۱۰، ۵۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۶

هندی- تنوفیلوس

هوانگ چائو ۱۰۵

هود ۲۲۴

هوشنگ (شاه ایرانی) ۶۴

هوشنگ پیشدادی ۲۷۲

هونیگمان ۱۲۰

هویه سنا ۲۳۲

یاقوت ۴۹، ۶۹، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۰-

۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۳-۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷،

۳۲۳، ۳۲۵-۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰

یتعمر (يعمر عربی) ۲۱۵

یحنه بن رؤبه ۱۵۷

یحیی اشبیلی ۵۷

یحیی برمکی ۶۷، ۲۵۶

یحیی بن ابی منصور میمونی ۵۵

یحیی بن حبیب ۹۲

یحیی بن حکم بکری ۹۱

یحیی بن سراویون ۶۲

یزدگرد بن شهریار ۵۴

یزید بن معاویه ۳۲۹

یزدگرد سوم ۵۴

یشجب بن یعرب بن قحطان ۲۲۱

یعقوب بن طارق ۱۷، ۴۸، ۴۹

یعقوبی ۲۶-۲۹، ۸۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱

یوشع بن نون (ع) ۳۱۷

یول ۹۹

یونس بن مَتّی ۲۸۸، ۲۸۹

یونس پیامبر (ع) ۲۹۰، ۲۹۸

ییلون خاتون ۳۷۱

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۸۹

فهرست اعلام جغرافیایی

آبادان ۲۸۰

آبر ۸۹

آبلستان (آراییسوس، ابلسطه) ۳۴۳

آپولوگوس (ابله) ۲۸۳

آتن ۲۱

آدیابنه (حدیب) ۲۹۵

آراییسوس ۳۴۳

آره ۲۳۳

آزوف (دریا) ۷۲، ۱۲۰

آسیای بزرگ ۴۰، ۷۳

آسیای صغیر ۳۲۰

آسیای غربی ۱۰۶

آسیای مرکزی ۱۳۵

آسیای میانه ۱۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸

آق سرا ۳۴۲

آقشار ۳۶۳

آق شهر ۳۵۰

آق شهر ۳۶۲

آق شهر ارزنجان ۳۵۰

آمد (حامد) ۳۱۳

آناتولی ۳۵۰، ۳۶۲

آنتی طوروس ۳۲۰

انقره (انگوریه)	۳۵۵
آنی	۳۳۸
آیائلوخ	۳۶۷
آیدین	۳۶۶، ۳۶۷
ابسس	۳۴۳
ابسوس	۳۶۶
أبسیق	۳۷۰
ابلستین	۳۴۳
ابلّه	۲۸۳
ابواء	۱۷۶
ابو قیس	۱۸۰، ۱۸۱
إتیوفیا	۴۰
اثالب	۱۶۳
اجا (کوه)	۱۴۰
اجیاد الاصغر	۱۸۱
اجیاد الاکبر	۱۸۱
احد	۱۶۳
احساء (لحساء)	۲۳۴
احقاف	۲۲۴
احیدب	۳۲۹
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۰	
اخشبان	۱۸۱
اخشب	۱۸۱
اخشبین	۱۸۱
اداتا	۳۲۷
ادریس	۷۲
ادسا	۱۵
ادولیس	۱۰۲
ادوم	۱۴۲
ادیمان	۳۲۶
اذنه (ادانم)	۳۳۵
اربل (اربلاى)	۲۹۵
ارییل	۲۹۵

ارحب ۲۱۲
ارخیل مالا یا ۹۴
ارزروم ۳۵۳
ارزن ۳۵۴، ۳۱۸، ۳۱۵، ۳۰۱
ارزن الزوم ۳۵۳-۳۵۱
ارزنجان ۳۵۳-۳۵۱
ارفا ۳۰۷ (- ادسا، یا رها)
ارم ۱۵۶
اروفا ۷۳، ۴۰، ۲۹
ارین ۷۹، ۵۹، ۵۳-۵۱
ازتس (نهر الکلب) ۲۵۰
ازر ۲۳۴
ازمعان ۲۴۴
ازمیر ۳۶۸
ازنیق ۳۷۰
ازین ۵۰
اسار قلعه جدید ۳۶۴
اسبانبر ۲۵۰
اسپانیا ۳۸، ۷۸، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸
استانبول ۷۲، ۳۷۰
استراسبورگ ۶۰، ۱۲۰
اسقوتیا ۴۰، ۲۹
اسکندریه ۱۵، ۲۱، ۴۵، ۱۰۲، ۳۶۰
اسکوترا ۲۴۴
اسکی موصل ۲۹۸
اصطخر ۱۰۱
اصطخر پارس ۱۹
اصفهان ۵۴، ۶۴
أعلا ۲۲۱
اعمشیه ۲۲۲
افسوس ۳۶۷، ۳۶۸
أفیس ۳۶۶
افیون قره حصار ۳۶۴

إقريطش ٧٢

اقلیم أفور ٢٨٥

اقيانوس اطلس ٢٠، ٧٢، ٧٩، ٩٢، ٩٣، ١٠٦، ١٠٩، ١١٠، ١٢٢، ١٢٨، ١٣١

اقيانوس غربی ٧١

اقيانوس كبير ٢١

اقيانوس محيط ١٢٨

اكد ١١٧

اكرونيس ٣٦٤

اگریدور ٣٦١، ٣٦٢

جغرافياي تاريخي كشورهاي اسلامي، ج ١، ص: ٣٩١

الآره ٢٣٤

الباسه ١٨١

البستان ٣٣٩، ٣٤٤

البلد الامين ١٨١

إلال ١٨٢

الحاطمه ١٨١

الحمراء ٣٢٨

الحوراء ١٤٢

الربع الخالي ٢١٢

الزغه ٣٦٣

الزها ٣٠٦

السّلامه ٣٢٧

العلا ١٦١، ١٦٣، ٢٤٥

الغراب ٢٤٣

المپ ١١٧

المعموره ٣٣٣

المقطّم ٧٥

المكلا ٢٢٤

الموت ٨١

الناسه ١٨١

الوجه ١٤٢

اليفاز ١٥٩

اماسيه (اماصيه، اماسيا) ٣٤٤

امریکا ۵۳، ۵۶
امریکای شمالی ۱۳۱
أم القرى ۱۸۱
أمّ رحم ۱۸۱
ام نعیسان ۲۳۷
عثمانلی ۳۶۹
امی سوس ۳۴۶
انازریس ۳۳۲
انبار ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۸۵، ۳۰۸
اندلس ۴۰، ۷۲، ۷۷، ۹۲
اندونزی ۲۲۴
انس ۳۱۴
انطاکیه پیسیدیا ۳۶۲
انطاکیه شام ۲۵۰
انطالیه ۳۶۰
انطالیه جدید ۳۶۰
اواسی ۳۶۶
اوبس ۲۹۷
اجین ۱۸، ۵۹
اوزن ۵۰
اوفیر ۲۴۱
اهواز ۲۷۷، ۲۷۹
ایاسلوق (ایاسلیخ، آیائلوخ) ۳۶۷
ایالت رومی میسیه ۳۶۸
ایالت قرامان ۳۴۱
ایتوفیا ۲۹
ایران شهر ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۵۴
ایسیا ۴۰
ایسیای (آسیای) ۴۰
ایله ۷۳، ۱۵۷، ۲۴۵
اینکلی ۳۲۹
أنعم ۲۲۱
أوربی (اروپا) ۴۰

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۲

أیله ۲۴۵

ایوان کسری ۲۵۱

باب الابواب ۷۳، ۹۷

باب الأزج ۲۶۵

باب الانمات ۲۷۰

باب البصره ۲۶۵

باب الجامع ۲۸۱

باب الحدث ۳۳۱

باب الخنازیر ۳۱۷

باب الرّیض ۳۱۷

باب السّده ۲۷۰

باب الشّمسّیه ۲۶۱

باب الشّهوه ۳۱۷

باب الطاق ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳

باب الطاق بغداد ۵۶

باب الفرح و الغم ۳۱۷

باب الفیل ۲۷۰

باب المنذب ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۴۶

باب المیدان ۳۱۷

باب کنده ۲۷۰

بابل ۲۴۷

باب محوّل ۲۶۶

باجروان ۳۰۲، ۳۱۲

باختر ۲۹

بادوریا ۲۵۱

بادیه الشام ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۵

باروسما ۲۷۸

بازار نظامیه ۲۶۶

باز اشهب (قلعه) ۲۹۲

باطن ۱۴۲

باعینا ۲۸۷

بالوسا (کوه) ۲۹۲

باليكسیر	۳۶۸
باليكسری	۳۶۸، ۳۶۹
بئر علی	۱۹۹
بتن اردشير	۲۳۱
بجه	۱۹۵
بحر احمر	۱۰۵، ۱۳۹، ۱۵۵، ۲۴۵، ۲۴۶
بحر اخضر	۷۳
بحر الروم	۲۰، ۷۲، ۱۰۵، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۶۰
بحر المحيط	۲۰، ۳۵
بحر الميت	۱۵۵
بحر خزر	۱۲۷
بحر فارس	۲۰
بحر قلزم	۳۵، ۲۱۷
بحرين	۲۳۱
بخارا	۳۳، ۹۷، ۱۱۳، ۲۵۴
نجران	۱۴۱
بدليس	۳۵۴
بذندون	۳۳۶
بربر	۴۰
برج المرأة	۳۱۷
برج طبالين	۳۱۷
برجين	۳۶۶
برجی	۳۶۶
جغرافياي تاريخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص:	۳۹۳
بردعه	۳۵۴
بردور	۳۶۱
سوئر	۲۱
برسخان	۹۷
برغمه	۳۶۸
برقعید	۲۸۷
برگاما	۳۶۸
برگامو	۳۶۸
برلس	۳۱۷

برم ۲۱۵

بروسه ۳۶۹، ۳۷۰

بروصی ۳۶۹

بصره ۲۷۹

بصری ۲۴۵

بطحاء ۱۸۰

بطرس ۳۱۷

بطلس ۳۱۷

بطن محسّر ۱۹۳

بطن عرنه ۲۰۰

بطیحه ۱۱۸

بغداد ۲۵۱

بغداد یمن ۲۰۲

بغدان ۲۵۱

بغروند ۳۳۸

بقشهر ۳۶۱، ۳۶۲

بقشهر (بی شهر) ۳۶۳

بقلّار ۳۵۵

بکّه ۱۸۰، ۱۸۱

بلاد روم ۳۲۰

بلاس آباد ۲۵۰

بلاساغون ۱۲۲

بلخ ۳۴، ۳۵، ۲۵۴، ۳۰۴

بلد ۲۸۷، ۲۹۷، ۲۹۸

بلد الخطب ۲۹۸

بلد السید محمد ۲۹۷

بلد (بلط) ۲۹۷

بلی کسری ۳۶۹

بمبئی ۱۰۱

بندر آسفی ۹۳

بندر سمسون ۳۴۶

بندر سوریه ۲۴۶

بندر سیراف ۹۹

- بندر عقبه ۲۴۴
- بندر غزه ۲۴۳
- بندر کانتون ۹۴، ۹۸
- بندر مصر ۲۴۶
- بندر مهره ۲۱۴
- بندر وجه ۱۵۷
- بوذ اردشیر ۲۸۷
- بورسه ۳۴۱
- بورگونی ۹۱
- بولس (کلیسا) ۳۱۷
- بولی ۳۵۷
- بهرسیر (به اردشیر) ۲۵۰
- بهسدن ۳۲۶
- بهسنا ۳۲۶
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۴
- بهوگه ۱۰۳
- بیت الحکمه ۵۹، ۷۵، ۲۶۰
- بیت المقدس ۱۵۹
- بیره ۳۴۷
- بیستون ۲۴۶
- بیشه ۲۳۳
- بیعه الخضرء ۲۹۶
- بیمارستان سیده ۲۶۱
- بیمارستان عضدی ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶
- بیمارستان مقتدری ۲۶۱
- بین النهرین ۲۴۷
- بین النهرین سفلی ۲۴۷
- بین النهرین علیا ۲۴۷
- بینونه ۲۳۳ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۹۴
- رس ۴۰
- پاریس ۱۰۰، ۱۳۰
- پالم بانگ ۱۰۳
- پترا ۱۶۲، ۲۴۵

پتره ۱۵۵
پرسپولیس ۱۰۱
پرگام قدیم ۳۶۸
پروستانا ۳۶۱
پرہا ۳۲۶
پریم نسوس ۳۶۴
پسی نوس ۳۶۵
پنجاب ۳۲
پونت ۷۲
تارسم ۳۳۶
تارو ۲۳۵
تاروت ۲۳۵
تالاس ۹۷
تانا ۷۲
تالک ۹۸
تانگ ۱۰۴
تانه ۱۰۱
تاهرت ۲۳۵
تایگرس ۲۴۸
تئودوسیوپلیس ۳۵۲
تب ۱۱۷
تبریز ۸۳
تبوک ۱۵۸
تپہ ۳۱۴
تثلیث ۲۱۲
تدمر ۲۴۴
تراکیہ ۹۰
ترقیس ۳۶۶
ترکیہ ۳۶۹
تریم ۲۲۵
تسونکاریا ۹۷
تغز ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲
تغزغز ۹۵، ۹۶

تغزغان	۹۵
تكریت	۲۹۵
تكه (امیرنشین)	۳۵۹
تلّ ذهب	۲۹۷
تلّ عین زربی	۳۳۲
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۵	
تلّ فافان	۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۸
یمنع	۲۱۴، ۲۴۴
توئه	۲۶۶
تودلا	۲۶۴
تورفان	۹۶
توضح	۲۴۱
توقات (دوقات)	۳۴۸
تهامه	۴۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۲
تهوم	۲۰۲
تیره	۳۶۶
تیامتو	۲۰۲
تیسفون	۲۵۰
تیلوس	۲۳۸
تیماء	۱۵۹، ۱۶۰
ثبیر	۱۸۲
ثغور جزیره	۳۲۱
ثقبه	۱۸۲
ثور	۴۱
جابره	۱۶۴
جاده بخور	۲۴۳-۲۴۶
جار	۱۷۱
جازان	۲۰۹
جاماکوت	۱۸
جامع الخفافین	۲۶۸
جامع الخلفا	۲۶۶
جامع السلطان	۲۶۴
جامع الصّغا	۲۶۸

- جامع القصر ۲۵۸
جامع الوزير ۲۶۸
جامع حجاج ۲۷۷
جامع خليفه ۲۶۴
جامع سلطان ۲۶۳
جامع كوفه ۲۷۰
جاوه ۸۴، ۹۸، ۲۲۴
جبل الامين ۱۸۱
جبل اخضر ۱۴۰
جبل الابيض ۱۱۰
جبل الاحمر ۱۸۱
جبل الدخان ۲۳۷
جبل الرحمه ۱۸۲
جبل السراء ۱۴۱، ۱۵۶
جبل الشمّر ۲۴۲
جبل العير ۱۸۲
جبل القمر ۱۲۲، ۱۲۸
جبل ثور ۱۸۲
جبل حميرين ۲۹۸
جبل شمّر ۱۴۰، ۱۵۱
جبل صبر ۲۲۲
جحفه ۱۷۶، ۱۹۶
جدّه ۹۹، ۱۵۳، ۱۶۴
جرعاء ۲۳۶
جرمانيقه ۳۲۹
جزيره آندامان ۱۰۵
جزيره ابن عمر ۳۰۱
جزيره اوال ۲۳۱، ۲۳۸-۲۴۰
جغرافياى تاريخى كشورهاي اسلامى، ج ۱، ص: ۳۹۶
جزيره بالكان ۱۳۴
جزيره تيومن ۹۸
جزيره ثولى ۷۱
جزيره دهلك ۲۱۱

- جزیره جمکوت ۵۱
- جزیره سرن‌دیب ۷۱
- جزیره قبرس ۱۰۲
- جزیره قرنس ۷۲
- جزیره قطر ۲۳۷
- جزیره کافور ۱۰۸
- جزیره لنکا ۵۰، ۵۱
- جزیره لنگبالوس ۹۸
- جزیره محرق ۲۳۷، ۲۳۸
- جزیره نجاشی ۲۱۱
- جزیره نخیلو ۲۳۷
- جزیره هاینان ۹۸
- جزیره العرب ۱۳۹
- جزیره گوهر ۱۲۰
- جسرمنبج ۳۱۱
- جلفار ۲۲۸
- جلگه سوریه ۱۰۳
- جند ۲۱۷
- جندی‌شاپور ۱۵، ۱۶
- جنگاریا ۹۷
- جعرانه ۱۹۶
- جمره عقبه ۱۹۳
- جمره نخستین ۱۹۳
- جَوّا ۲۴۰
- جوف ۱۵۱
- جوف جنوبی ۲۱۴
- جوف معین ۲۱۴
- جوف یمن ۲۱۴
- جهینه ۱۹۹
- جیحان ۳۳۵
- چاه زمزم ۱۸۲
- چشمه مریلغه ۲۳۹
- چشمه بوزیدان ۲۳۹

چشمه حنین ۱۸۷
چشمه زبیده ۱۸۷
چشمه عرفه ۱۸۷
چشمه غذار ۲۳۹
چهل شهید ۳۶۲
حاسک ۲۲۶
حامد ۳۱۳
حبش ۷۱، ۷۲
حجاز ۱۵۶
حجر ۲۴۰
حجر ۲۴۰
حجون ۱۸۲
حدّ اقل ۲۴۸
حدث ۳۲۷
حذیب ۲۹۵
حدیثیه ۱۹۸
حرا ۱۸۲
حُرّات ۱۶۰
حُرّان ۳۰۴
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۷
حرمین ۱۹۱
حَرّه ۱۶۱
حَرّه غرب ۱۶۰
حَرّه فدک ۱۴۲
حَرّه خیبر ۱۴۲
حَرّه العویرض ۱۶۰، ۱۶۲
حَرّه النار ۱۶۱
حَرّه اوطاس ۱۴۰
حَرّه بنی سلیم ۱۴۰
حَرّه بنی هلال ۱۴۰
حریم الطاهری ۲۶۶
حسمی ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲
حصن کیف ۳۱۳

حصن غراب ۲۱۴
حصن مسلمہ ۳۱۲
حصن منصور ۳۲۵
حضر ۲۹۶
حضر موت ۱۵۱-۱۵۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۴۴
حفیت ۲۲۸
حکم ۲۰۹
حلب ۳۲۷
حلوان ۲۹۵
حلّه ۲۴۹
حلی ۲۰۹
حلی بن یعقوب ۲۰۹
حماۃ ۳۱۷
حمص ۲۳۳، ۳۱۰، ۳۲۹
حمید (امیرنشین) ۳۶۱، ۳۶۶
جنبوص (چشمه) ۳۱۷
حنین ۱۸۷
حرران ۱۶۱
حیره ۲۷۳
حیره الیضاء ۲۷۴
خابور (رود) ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۹
خاسک ۸۸
خانفو (کانتون) ۹۹
خاور میانه ۱۰۵
خاور نزدیک ۱۰۰
خاوس (کوه) ۳۶۷
خضراء واسط (کاخ) ۲۷۷
خط ۲۳۱، ۲۳۳-۲۳۵
خلیج بربری ۷۱
خلیج بنگال ۹۸
خلیج عربی ۷۱
خلیج عریش ۷۳
خلیج عقبه ۱۳۹، ۱۵۵-۱۵۷

خلیج غدیره ۷۲	
خلیج فارس ۲۰، ۷۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۸۰	
خلیج کاظمه ۲۳۶	
خلیج دیبل ۱۰۱	
خلیص ۱۹۹	
خمر ۹۵	
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۸	
خوربرآن ۲۹	
خورورآن ۲۹	
خوسر (نهر) ۲۸۹	
خولان (موصل) ۲۸۹	
خولان ذی سحیم ۲۰۹	
خیبر ۱۵۹	
خیف ۱۹۰	
خیثمیه ۲۷۸	
دارا ۲۹۳	
دار الحکمه ۵۹، ۷۵	
دار الرقیق (بازار) ۲۵۶، ۲۶۶	
دار القرّ ۲۶۶	
دار الندوه ۱۸۹، ۱۹۰	
دارین ۲۳۵	
داغستان ۹۸	
دالیه ۳۱۲	
دالیه مالک بن طوق ۳۱۲	
دانشمندیه (ولایت) ۳۴۶، ۳۴۸	
دبا ۲۲۷، ۲۲۸	
دجله کور ۲۴۸	
دجیله ۲۷۸	
درب الحدث ۳۲۷	
درب السلامه ۳۲۷، ۳۲۸	
درب عون ۲۶۰	
دربند ۹۸	
شهاره ۲۱۳	

- دروازه شام ۲۵۳
دروازه آب ۳۱۴
دروازه ارزن ۳۱۷
دروازه بصره ۲۵۳
دروازه خراسان ۲۵۳
دروازه سوریه ۲۵۶
دروازه شبارق ۲۰۲
دروازه شماسیه ۲۵۵، ۲۵۷
دروازه عدن ۲۰۲
دروازه غلافقه ۲۰۲
دروازه قصر ۳۱۷
دروازه قلونج ۳۱۷
دروازه کوفه ۲۵۳، ۲۵۶
دروازه مخرج الماء ۳۱۷
دروازه هشام ۲۰۲
دریاچه بالخاش ۹۷
دریاچه تمساح ۱۰۲
دریاچه نیقیه ۳۷۰
دریاچه ارومیه ۸۱
دریاچه باسلیون ۳۶۲
دریای آدریاتیک ۷۲
دریای آزاق ۷۲
دریای آزوف ۱۳۰
دریای اخضر ۷۳
دریای اژه ۲۴۴، ۳۶۶
دریای باب ۷۳
دریای بنطس ۷۲، ۷۳، ۳۴۵
دریای پارس ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹
دریای جنوب ۴۰، ۱۰۷
دریای چین ۳۲، ۷۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۲۲۹
دریای حبش ۷۳
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۳۹۹
دریای خزر ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۴

دریای روم ۷۲، ۷۳، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۶

دریای زنگ ۱۰۷

دریای سرخ ۱۲، ۳۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۷، ۲۱۲، ۲۴۵

دریای سیاه ۷۳، ۹۰، ۱۰۵، ۱۳۰، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۹

دریای سینوب ۳۴۵

دریای شام ۴۰، ۳۳۷

دریای شور ۱۵۷

دریای عرب ۸۸، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷

دریای عمان ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰

دریای فارس ۲۳۴، ۲۷۴

دریای قزوین ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۴

دریای قلزم ۷۱، ۱۴۲، ۱۵۸

دریای گرگان ۷۳

دریای مایوتیس ۱۲۰

دریای مدیترانه ۱۲، ۵۷، ۷۸، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۷

دریای مرمره ۷۲، ۳۶۹

دریای مصر ۷۲، ۷۳

دریای مغرب ۸۴

دریای هند ۷۱، ۲۳۴

دریای یمن ۷۳

دژ تکریت ۲۹۶

دژ مَصِیصه ۳۳۳

دژ نینوا ۲۸۷

دلتای نیل ۶۳

دمیاط ۳۶۰

دنيسر ۲۹۳

دواسر ۲۴۳

دوقاط ۳۴۸

دوقره ۲۷۸

دومه الجندل ۱۵۱

دونغوزله (لاذق) ۳۴۶

دهناء ۱۴۲، ۲۷۹

ديار بکر ۳۱۳

دیار ربیعہ ۲۸۷
دیار مضر ۳۰۲
دیبل ۱۰۴
دیدان ۱۶۲، ۲۴۵
دیگلات (دجله) ۲۴۸
دیلیم ۱۱۸
دیلمون ۲۳۸
ذات عرق ۱۹۳
ذمار ۲۱۲
ذو الحلیفہ ۱۹۶
رافقہ (رقّہ) ۳۰۲، ۳۰۳
رأس البر ۲۳۷
رأس العین ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۱
رأس المسندم ۲۲۷
ربذه ۱۷۷
ربع الخالی ۱۴۱، ۱۵۱، ۲۲۴، ۲۲۷
ربع مسکون ۴۰
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۰
رجیع ۲۰۱
رحبه ۳۰۹
رحبه شام ۳۰۹
رحبه مالک بن طوق ۳۰۹
رزم ۳۱۸
رساینا (رأس العین) ۳۰۰
رصافه ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵
رضواض ۲۱۳
رقّہ ۳۰۲
رقّہ البیضاء ۳۰۳
رقّہ السوداء ۳۰۲
رملیّئہ (محلّه) ۲۶۶
رود ازرق ۳۲۶
رود بلیخ ۳۰۴
رود پیرامس قدیم ۳۳۴

رود ثرثار ۲۹۸
رود جیحان ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۱
رود خابور ۳۰۰
رودخانه صراء ۲۵۱، ۲۵۶
رودخانه ارسناس ۳۵۳
رودخانه مار ۲۴۹
رودخانه بلیخ ۳۰۶، ۳۱۲
رودخانه قراقیس ۳۲۴
رود دجله ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۳
رود سند ۱۰۱
رود سیحان ۳۳۵
رود سیحان و جیحان ۳۳۸
رود طنایس ۷۲، ۷۳
رود فرات ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۵۱
رود قباقب ۳۲۴
رود نیل ۱۲۲
رود ولگا ۱۳۴
رود هالیس ۳۴۱
رود هرماس ۲۹۲، ۳۰۹
روستای خیبر ۱۶۱
رومی میسیه ۳۶۸
رها (ادسا) ۳۰۶
ریاض ۱۴۰
ریگزار احقاف ۲۲۶
زاب بالا ۲۸۷
زاب بزرگ ۲۹۵
زاب پایین ۲۸۷
زاب کوچک ۲۹۵
زاره ۲۳۳
زبطره ۳۲۴
زبید ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۹
زرفامیه ۲۷۸
زرقاء ۱۶۴

زمزم ۱۸۲
زندورد ۲۷۸
زنگ ۱۰۷
زنگبار ۳۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۲۷، ۲۲۸
زیدان ۲۱۵
ژوستینیانوپلیس پالیا (پسی نوس) ۳۶۵
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۱
ژوستی نیانوپولیس مکیسوس (قیر شهر) ۳۴۴
ساباط ۲۵۰
سابوتای ۲۲۵
ساردنی ۷۲
سافله ۲۰۲
سالونیک ۹۱
سامرا ۲۵۷، ۲۹۵، ۲۹۷
سمسون (سامسون) ۳۴۶
سمیسات (ساموساتای) ۳۱۰
سانگاریوس (رودخانه) ۳۶۵
سبته ۷۲
سبزی حصار (سیوری حصار) ۳۶۵
ستره (جزیره) ۲۳۷
سحار ۲۴۴
سد مأرب ۲۱۴
سدوس ۲۴۰
سد یاجوج و ماجوج ۸۹، ۹۷
سدیر (کاخ) ۲۷۳
سر ۲۲۸
سراه ۱۳۹
سردانیه ۷۲
سرس ۳۳۵
سر من رأی ۲۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۷
سرنیدیب ۱۸، ۵۰، ۷۱
سروج ۳۱۱
سره الارض ۲۸

سرّین	۱۹۵
سری لانکا	۱۸، ۳۲، ۵۰، ۹۸
سعداء	۷۲
سفار	۲۱۵
سفاله	۱۰۴، ۱۰۵
سقطره (جزیره)	۲۴۳
سقوطره (جزیره)	۲۴۴
سقیا	۱۷۷
سقیطرا (جزیره)	۲۴۲
سلالم	۱۷۶
سلانیک	۹۱
سلطان داغ	۳۶۲
سلطان سو	۳۲۴
سلمی	۱۴۰، ۱۶۴
سلوت	۲۲۸
سلوکیه	۲۵۰، ۲۵۱
سمرقند	۸۲، ۹۷
سمیساط	۳۱۰
سنام	۲۸۲
سنجار	۲۹۸
سنطی	۳۵۵
سورستان	۲۶۹
سوریوم	۳۶۲
سوزپطره	۳۲۴
سوشهری	۳۵۰
سوق الثلاثاء	۲۵۷، ۲۶۵
سوق السلطان	۲۶۵
سوق المارستان	۲۶۴
سوکورس	۲۹۲
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص:	۴۰۲
سومالی	۲۴۴
سیام	۱۰۷
سیحوت	۲۲۵

سیراف ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶
سیس ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۲
سیسیل ۷۲، ۸۷، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۷
سیسیه ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۵۵
سیفار (ظفار) ۲۱۵
سینوب (صنوب) ۳۵۸
سینوس گولوپس ۲۳۵
سیواس ۳۴۸
سیوری حصار ۳۶۴، ۳۶۵
شاذفیروز (استان) ۲۹۵
شارسان ۲۳۵
شبام ۲۲۳-۲۲۵
شبه ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۴۳
شبه جزیره ایبری ۱۳۱
شبه جزیره سینا ۲۴۴
شبه جزیره عربستان ۲۴۲، ۲۴۳
شبه جزیره مالایا ۹۸
شحر ۲۲۵
شراه ۱۳۹
شربه ۲۴۲
شرجه ۲۰۹
شرح القریض ۲۰۹
شروری (کوه) ۱۵۸
شط الحی ۲۴۹
شط العرب ۲۴۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴
شعیبه ۱۹۷
شق ۱۷۶
شبام ۲۲۳، ۲۲۴
شمام ۲۴۱
شهرآباد (بلد) ۲۹۸
شهر اگریدور ۳۶۱
شیراز ۸۳
صاروخان (امیرنشین) ۳۶۷

صامصون ۳۴۶
صحار ۲۲۸
صحرای آق شهر ۳۵۰
صحرای عرفات ۱۸۷
صراه (رودخانه) ۲۵۴
صرواح ۲۱۲، ۲۱۴
صعده ۲۱۳، ۲۲۰-۲۲۲
صعده ۲۴۴
صعید ۱۹۶
صفاء ۱۶۱
صقالبه ۴۰
صقلیه (سیسلی) ۷۲، ۱۰۳
صلاح الدین عراق (استان) ۲۹۷
صنعاء ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۴۴
صنوب ۳۵۸
صور ۷۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۴
صهله ۲۲۳
صیدا ۷۲، ۲۴۴
صیهد ۱۵۱، ۲۲۵
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۳
ضریه ۲۳۳
ضنک ۲۲۸
طابه ۱۶۴
طاق کسری ۲۵۱
طاهر (خندق) ۲۵۷
طایف ۱۵۳، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۴۴
طبرنانی ۷۱
طراز ۹۷
طرسوس ۳۳۶
طرند ۳۲۲
طلیطله ۵۲، ۷۷
طنجه، ۴۰، ۷۲
طویق ۱۴۰

- طوی ۱۸۲
طیبه ۱۶۴
طیب ۲۷۸
طیرهان ۲۹۶
ظاهر (مجله) ۲۶۰
ظفار ۲۱۴-۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۶
عارض (وادی) ۲۴۱
عاصمه ۱۶۴
عانات ۳۰۸
عانه ۳۰۸، ۳۰۹ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۴۰۳
آدان ۲۸۰
عبدسی ۲۸۰
عثر ۲۰۸
عثمانلی (ولایت) ۳۵۵، ۳۵۶
عذراء ۱۶۴
عدسیان ۲۷۳
عدن ۸۸، ۱۰۵، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۴
عدن ابین ۲۱۲
عذیب ۲۳۳، ۲۴۲
عراق ۲۴۷
عراقین ۲۴۸
عربستان ۲۸
عربستان بیابانی ۱۵۵
عربستان جنوبی ۱۰۳، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۴۶
عربستان خوشبخت ۱۵۵، ۲۱۲
عربستان سبز ۲۱۲
عربستان سعودی ۲۱۲، ۲۳۷
عربستان سنگی ۱۵۵
عربستان شمالی ۱۵۱
عربستان غربی ۱۰۲
عرفه ۱۸۷
عرض ۲۴۱
عرفات ۱۹۹، ۲۰۰

عروض ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۴، ۲۳۵

عریش مصر ۷۳

عسفان ۱۹۹

عسقلان ۹۱

عیر ۱۶۳

عسیر ۱۵۲

عضل ۲۰۱

عفر ۲۴۱

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۴

عقبه ۱۵۶

عقیر ۲۳۲

عقیق اصغر (رودخانه) ۱۶۳

عقیق اکبر (رودخانه) ۱۶۳

علائیه ۳۵۹، ۳۶۰

علا یا ۳۳۹، ۳۵۹ – ۳۶۱

عمان ۲۲۶

عموریه ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۵

عویفره ۲۴۱

عیداب ۱۹۶

عیسی (نهر) ۲۵۶

عیشان ۲۱۳

عین الجریب ۲۳۳

عین زربه ۳۳۲

عین زربی ۳۳۲

عین ورده (رأس العین) ۳۰۱

غدير خم ۱۷۹

غديره (جزیره) ۷۲

غزای شمشاط ۳۲۱

غزّه ۲۴۴، ۲۴۵

غلافقه ۲۱۱

غلافقه زبید ۲۱۱

غمدان (کاخ) ۲۱۵

فارس ۲۷، ۲۳۳

- فاو ۲۴۰
- فدك ۱۵۹
- فروق ۲۳۳
- فصوص البقران ۲۱۳
- فلاويوپليس ۳۳۸
- فلسطين ۳۲، ۹۱، ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۴۴
- فم الصلح ۲۷۸، ۲۷۹
- فوران اردشير ۲۳۱
- فيسابور ۳۰۱
- فیشابور ۲۸۷
- فيلومليوم ۳۶۲
- فيليين ۱۴
- فينيقه ۲۴۴
- قاره ۲۰۱
- قاف (كوه) ۱۹، ۱۲۸
- قالانيقوس (رقه) ۳۰۳
- قاليقلا (كيليكه) ۳۵۲، ۳۵۳
- قان (حصن غراب) ۲۱۴، ۲۴۳
- قاهره ۶۰، ۷۵، ۱۳۵
- قبا ۱۷۵
- قباقب (نهر) ۳۲۲
- قبه ۵۰
- قبه أرین ۵۱
- قبه خضراء ۲۷۷
- قبة الارض ۵۰-۵۲، ۷۱
- قبة الاسلام ۲۷۱
- قبة الخضراء ۲۵۳
- قرا آغاج ۳۶۴
- قراصى (اميرنشين) ۳۶۸
- قرامان (اميرنشين) ۳۵۵
- قرح ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۴۵
- جغرافياى تاريخى كشورهای اسلامى، ج ۱، ص: ۴۰۵
- قرده ۱۹۳

قرطبه ۷۷، ۷۹، ۹۲

قرقيسيا ۳۰۸

قرم ۳۴۶

قرن (بازار) ۱۹۵

قرن الصّراء ۲۵۱

قرناو ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۳، ۲۴۴

قرنه ۲۴۸

قره آمد ۳۱۳، ۳۱۴

قره حصار ۳۵۰

قره حصار دولت ۳۵۰

قره حصار شابين ۳۵۱

قره حصار ليمونيه ۳۵۱

قره سی (اميرنشين قراصي) ۳۶۸

قره حصار شرقی ۳۵۰

قره مان ۳۵۵

قرين ۲۳۵

قریه ۲۶۴-۲۶۶

قزل احمدلی (اميرنشين) ۳۵۶

قزل ايرماق ۳۴۱

قسطمونی (قسطمونی) ۳۵۷

قسطمونیيه ۳۵۶-۳۵۸

قصر الطين ۲۵۶

قصر تاج ۲۵۸

قصر ثریا ۲۵۸

قصر حسنی ۲۵۷، ۲۵۸

قصر خلد ۲۵۸

قصر غمدان ۲۱۵

قصر فردوس ۲۵۹

قصيم ۱۴۲

قطربل ۲۵۶

قطع الکلا (بازار) ۲۸۱

قطفتا (محلّه) ۲۶۵

قطيعه (محلّه) ۲۶۶

- قطیعه امّ جعفر ۲۵۷
- قطیعه الکلاب (محلّه) ۲۶۰
- قطیف ۲۳۲-۲۳۷، ۲۴۰
- قعیقان ۱۸۰، ۱۸۱
- قفقار ۹۸
- قلعه حصون العقیق ۱۹۹
- قلعه یرتغالی ها ۲۳۸
- قلعه سیاه ۳۵۰
- قلعه انکوریه ۳۵۶
- قلعه یرگام ۳۶۸
- قلعه کاماخ ۳۵۳
- قلعه مصیصه ۳۳۳
- قلعه منصور ۳۲۵
- قلعه الزّوم ۳۱۱
- قلعه الطین ۳۱۰
- قلمیه ۳۳۶، ۳۶۰
- قلهات ۲۲۸
- قموص ۱۷۶
- قنات حنین ۱۸۷
- قنسرین ۳۲۸، ۳۳۰
- قوچ حصار ۲۹۳
- قونیه ۳۳۹-۳۴۱
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۶
- قیر شهر ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۶۴
- قیساریه ۳۴۱، ۳۴۲
- قیصریه ۳۴۱
- قیلو حصار ۳۴۷
- کاپادوکیه ۳۴۱
- کاپ بلان ۱۱۰
- کاتارائی ۲۳۴
- کاخ تاج ۲۵۸
- کاخ ثریا ۲۵۸
- کاخ خورتق ۲۷۳

کاخ سفید ۲۵۰، ۲۵۱

کاخ صرواح ۲۲۱

کارالیا ۳۶۳

کاره ۳۰۴

کاشغر ۱۲۲

کالیکوت ۱۱۱

کالینیکوس ۳۰۲

کامبره ۵۲

کامبوج ۹۵، ۱۰۷

کانال تراژان ۱۰۲

کانتون ۹۸، ۹۹، ۱۰۳-۱۰۵

کتیه ۱۷۶

کتیسفون ۲۵۰

کراکسیوم ۳۵۹

کربلا ۲۷۶

کرت ۷۲

گرج ۳۵۲

کرخ ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸

کرکسیوم ۳۰۸

کرمیان ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹

کرن ۳۵۲

کره ۸۷

کره ده بولی ۳۵۷

کریمه ۳۴۶

کفریّا ۳۳۴

کفرتوتا ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۰۰

کفرزاب ۳۱۱

کفرسیرین ۳۱۱

کلابره ۹۸

کلکت ایرماق (رودخانه) ۳۵۰

کلم ۹۸

کله (بندر) ۱۰۵

کلیسای ماسرجیس ۲۷۸

کمخ ۳۵۶
کمیتہ ۲۱۷
کنکن ۳۲
کنیسۂ السوداء (کنیسہ سیاہ) ۳۲۱، ۳۳۲
کوتاہیہ ۳۶۴
کوتیوم ۳۶۴
کوئی ۱۸۱
کورس (رود) ۱۴۱
کورومانیس ۲۳۵
کوریا موری ۲۲۶
کوفہ ۲۶۹
کوکسونگ ۱۰۷
کوه ابلستان ۳۴۴
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۷
کوه احد ۱۶۴
کوه اخضر ۲۲۹
کوه ارجاسب ۳۴۳
کوه ثبیر ۱۸۲
کوه جودی ۲۹۲
کوه خندمه ۱۸۱
کوه رقیم ۳۶۵
کوه سلمی ۱۴۰
کوه سینا ۱۵۷
کوه شبام ۲۲۴
کوه طف ۲۳۴
کوه طویق ۱۴۰، ۲۴۲
کوه غیر ۱۶۴
کوه غزوان ۲۰۰
کوه قاسیون ۵۶
کوه قاف ۱۲۸
کوه کرا ۱۸۷
کوه لکام ۳۲۳، ۳۳۱
کوه ماردین ۲۹۲

کوه مرو ۱۸
کوههای خیبر ۱۴۲
کوههای سراه ۲۱۲
کوههای شام ۱۳۹
کوههای طی ۱۴۰، ۱۶۴
کوههای کلیمانجارو ۱۰۹
کویت ۱۵۱، ۲۳۵
کیسوم ۳۲۶، ۳۲۷
کیلکیه ۳۵۲
گرجستان ۹۷
گرگان ۷۳
گرمیان (امیرنشین) ۳۶۴، ۳۶۵
گنگدز ۵۱، ۶۵
لادو (رود) ۱۴۱
لاذق (لاذیق) ۳۴۵
لاذقه (لازیکا) ۷۲
لار (رود) ۱۴۱
لارنده ۳۵۵
لامس ۸۹، ۳۶۰
لاوا ۱۶۰
لبنان ۱۵۷
لحساء ۲۳۴، ۲۳۶
لنکا ۱۸، ۵۰
لویا ۲۹، ۷۳
لوییه ۴۰، ۷۳
لوک کومه ۱۴۲
لیبی ۱۱۸
لیث ۱۵۶
لیسبون ۹۳
لیکیه ۱۰۳
مابسیستیا ۳۳۴
ماداگاسگار ۳۲
مادیره (جزیره) ۹۳

مارتیر و پلیس ۳۱۵

ماردین ۲۹۲، ۲۹۴

ماش ماهی ۲۳۸

ماعون ۲۱۴

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۸

مالابار ۳۲

مالزی ۱۰۵

مالوه ۱۸

ماوراء النهر ۱۳۶، ۲۵۴

مایطس ۷۲، ۷۳

مأرب ۲۲۰، ۲۲۱

مأزمین ۱۹۳

مأمونیه (محلّه) ۲۶۰، ۲۶۵

مبّله قدیم ۳۶۶

مجارستان ۱۳۴

مجبوره ۱۶۴

محبوبه ۱۶۴

محبّه ۱۶۴

محدّثه ۳۱۶

محرّوق ۲۳۷

مخرّم علیا ۲۶۱

محضّب ۱۹۹

محلّم ۲۳۳

محلّه حربیه ۲۶۵

محلّه عتّابیه ۲۶۵

محلّه کناسه ۲۵۶

محلّه بنی حرام ۲۸۳

محلّه حریم ۲۶۵

محلّه دار الاماره ۲۶۴

محلّه عجمها ۲۸۳

محلّه قریّه ۲۶۶

محلّه کرخ ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳

محلّه مختاره ۲۶۵

- محلہ کناسہ ۲۵۶
- محلہ ہذیل ۲۸۳
- محیط ۷۲
- مخا ۲۱۵، ۲۲۲
- مخزم ۲۵۷، ۲۶۲
- مداین ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۳۳۶
- مداین صالح ۱۵۷
- مدرسہ صدر الدین سلیمان فینقی ۳۵۸
- مدین ۱۵۷، ۱۵۸
- مدینتا ۱۶۴
- مدینہ ۱۶۳، ۱۶۴
- موآب ۱۴۲، ۱۵۷
- مربد (محلہ) ۲۸۲
- مرحومہ ۱۶۴
- مرعش (مراسیون) ۳۲۹
- مزدلفہ ۱۸۲، ۱۹۳
- مزون ۲۲۷
- مستنصریہ ۲۶۶
- مسجد آصفیہ ۲۶۸
- مسجد الکف ۲۹۵
- مسجد براثا ۲۶۲
- مسجد جامع ابو محمد بطلال ۳۴۲
- مسجد حربیہ ۲۶۲
- مسجد دار السلطان ۲۶۲
- مسجد رصافہ ۲۶۲، ۲۶۴
- مسجد شجرہ ۱۹۹
- مسجد علی (ع) ۲۸۳
- مسجد قطیعہ ۲۶۲
- جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۰۹
- مسجد کاظمین ۲۶۸
- مسجد کوفہ ۲۷۰
- مسجد گیلانی ۲۶۸
- مسجد مخزم ۲۶۳

مسجد مرجان	۲۶۷
مسجد مرادیه	۲۶۸
مسجد منصور	۲۶۲
مسقط	۲۳۰
مسکینه	۱۶۴
مشعر الحرام	۲۰۰
مقنا	۱۵۷
مَصِیصه	۳۳۳
معان (معین)	۲۴۴، ۲۱۴
معرف	۱۹۹
معین (ماعون، معون)	۲۱۴
مغرب ۸۴ ۸۷ ۱۵۷	
مغرب عربستان	۲۴۴
مغله	۳۶۶
مغنیسیه (مغنیسیا)	۳۶۷
مقدونیه	۹۰
مقراء	۲۴۱
مکا	۱۸۱
مکدونیس	۲۹۲
مکلا	۲۲۴
مکه	۱۸۰
مکورابا	۱۸۱
ملازگرد	۳۵۴
ملازگرد (ملاسگرد، منازگرت، منازگرد)	۳۵۴، ۳۵۳
ملاطیه	۳۲۴
ملطیه	۳۲۱
ملکا	۹۸
ملیار	۹۸
ملیتین	۳۲۱
ملیندی (مالندی)	۱۱۱
منامه	۲۳۷
مندب	۲۰۲
منتشا (امیرنشین)	۳۶۵

منصوره (بندر) ۱۰۴
منفوحه ۲۴۱
منفوخه ۲۴۰
منی ۱۸۲، ۱۹۲
میسیا (موسیا) ۳۶۹
موصل ۲۸۷
مهره ۸۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۱۴، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۴
میافارقین (ميفرکت، موفرگن) ۳۱۵
میشماهیگ ۲۳۱، ۲۳۸
میقات ۱۹۳
میلاس ۳۶۶
مینا (محلّه) ۳۶۱
میوس فورموس ۲۴۶
مؤتفکات ۱۵۱
ناحیه علیا ۲۴۷
ناحیه سفلی ۲۴۷
ناربون ۷۲
ناطلوس ۳۶۵
ناعم ۱۷۶
جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۰
نباچ ۲۳۳
نجد ۲۴۱، ۲۴۲
نجد بالا ۲۴۲
نجد پایین ۲۴۲
نجد میانی ۲۴۲
نجران ۱۵۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۴۴
نجف ۲۷۴
نربونه ۷۲
نزوه ۲۲۷، ۲۲۸
نشق ۲۱۷
نشق ۲۱۷
نشوی ۳۵۴
نصریه ۳۱۶

نصفوریوم ۳۰۲

نصیین (نسیین) ۲۹۲، ۲۹۴

نطّاء ۱۷۶

نظامیه ۲۶۴، ۲۶۵

نعمانیه ۲۷۳

نفود جنوبی ۱۴۲

نفود شمالی ۱۴۲، ۱۵۱

نقفور ۳۳۷

نقم ۲۱۳

نکسار ۳۴۴

نکیده (نکده) ۳۳۹

نکیسار ۳۳۹، ۳۴۷

نوشجان ۹۵

نهر ابن عمر ۲۸۰

نهر اسحق ۲۹۷

نهر الدجاج ۲۶۰

نهر الکلب ۲۵۰

نهر المعلی ۲۶۵

نهر خابور ۳۰۹

نهر زییده ۲۸۹

نهر سعید ۳۱۰

نهر سورا ۲۴۹

نهر صراء ۲۵۷

نهر طابق ۲۶۶

نهر عیسی ۲۵۳، ۲۶۷

نهر قراقیس ۳۲۴

نهر کرخایه ۲۵۶

نهر معقل ۲۸۰

نهر موسی ۲۵۸

نهروان ۲۵۰

نیقیه ۳۷۰

نیکائیا ۳۷۰

نیکبختان ۵۱

نیکسار (نیکسار، نیوسزار) ۳۴۷

نیکوبار ۱۰۵

نینوا ۲۴۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۸

وادی ابرد ۲۱۲

وادی اضم ۱۴۲

وادی الافلاج ۱۴۱

وادی الحمض ۱۴۲

وادی الزمه ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۱، ۲۴۲

وادی السباع ۲۸۳

وادی القرى ۱۶۱، ۱۶۲

وادی المیاه ۲۳۴

وادی النساء ۲۸۲

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۱

وادی بطحان ۱۶۳

وادی حمض ۱۴۲

وادی حنیفه ۲۴۱

وادی خریب ۲۱۴، ۲۴۳

وادی دواسر ۱۴۱

وادی سرحان ۱۵۱

وادی سعوان ۲۱۳

وادی عقیق ۱۴۲

وادی قنأه ۱۶۴

وادی نعمان ۱۸۷

واسط ۲۷۷

وبار ۱۵۲

وبره ۲۴۱

وجره ۲۴۲

وجه ۱۵۷

ودآن ۱۷۶

وطیح ۱۷۶

ویران شهر ۳۲۴

هارونیه ۳۳۱

هاشمیه ۲۷۲

هالینوبلس ۳۰۴

هان (چین) ۱۰۴

هاینان (جزیره) ۱۰۴

هجر (هگر) ۲۲۸، ۲۳۱-۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴

هرقله ۳۵۸

هیت ۳۰۸

هیج ۲۳۲

یاسی چمن ارزنجان ۳۵۱

یاما کوتی ۵۱

یبرین (ریگزار) ۱۵۱

یدی صو (سو) ۱۲۲

یریم ۲۱۵

یزنیک ۳۷۰

یزنیک (نیقه) ۳۷۰

یفراتس (فرا) ۲۴۸

یللم ۱۹۵

یمامه ۲۴۰

یمن ۲۱۲

ینع ۱۷۹

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۲

منابع و مآخذ

آق سراپی، محمود بن محمد؛ تاریخ سلاجقه (مسامره الاخبار و مسایره الاخبار)؛ به اهتمام عثمان توران، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

ابراهیم رفعت پاشا؛ مراة الحرمين؛ بیروت- لبنان: دار المعرفة، ۱۳۲۰ ق.

ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت- لبنان: دار صادر، ۱۴۰۲.

ابن بطوطه؛ سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه)؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

ابن جبیر، محمد بن احمد؛ سفرنامه ابن جبیر؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.

ابن جوزی، ابی الفرج عبد الرحمن بن علی؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم؛ لبنان: دار صادر، ۱۳۵۷ ق.

ابن حوقل؛ صورة الارض؛ بیروت- لبنان: منشورات دار مکتبه الحیاء، ۱۹۷۹، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

ابن خردادبه؛ المسالك و الممالك؛ ترجمه حسین قرچانلو، تهران: نشر نو، ۱۳۷۰، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

ابن خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ بیروت- لبنان: دار الکتب العلمیه، [بی تا].

ابن خلدون؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر ... (تاریخ ابن خلدون)؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران:

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

ابن رسته، احمد بن عمر؛ العلاقات النفیسه؛ ترجمه و تعلیق حسین قرچانلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

ابن سعد؛ طبقات الکبری؛ بیروت- لبنان: منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸.

ابن شداد، عز الدین محمد؛ العلاقات الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره؛ حققه یحیی زکریا عبّاره، دمشق- سوریه: منشورات وزارة الثقافة، ۱۹۹۱.

ابن فقیه، ابو بکر احمد بن ابراهیم؛ مختصر کتاب البلدان؛ لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۰۷.

ابن ندیم؛ الفهرست؛ ترجمه رضا تجدد، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۳ ش.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۳

ابن واضح یعقوبی؛ البلدان؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ ش، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

-؛ تاریخ یعقوبی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، بیروت- لبنان: دار صادر، ۱۳۷۹ ق.

ابن هشام؛ السیره النبویه؛ بیروت- لبنان: دار الجیل، ۱۹۷۵.

ابو الفداء؛ تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر؛ بیروت- لبنان: منشورات دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.

-؛ تقویم البلدان؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

ابو علی مسکویه؛ تجارب الامم؛ تحقیق ابو القاسم امامی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۶، و ترجمه محمد فضائلی، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۶.

ازرقی، ابو الولید؛ اخبار مکه؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۸.

اصطخری، ابو اسحق ابراهیم؛ مسالک و ممالک؛ به اهتمام ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

اصفهانى، حمزه بن الحسن؛ سنی ملوک الارض و الانبیاء؛ بیروت- لبنان: دار مکتبه الحیاء، [بی تا].

الاصفهانى، ابو الفرج علی بن الحسین؛ الاغانی؛ ترجمه محمد حسین مشایخ فریدنی، تهران:

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸، بیروت- لبنان: دار الفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷.

اطلس عراق؛ جمعها و حققها الدكتور احمد سويه؛ ترجمه محمد گازرانی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی، ۱۳۶۴.

البتونی، محمد لیب؛ الرحلة الحجازیة؛ مصر: مطبعة الجمالیة، ۱۳۲۹ ق.

البغدادی، صفی الدین عبد المؤمن؛ مرصد الاطلاع؛ بیروت- لبنان: دار المعرفة، ۱۳۷۳ ق.

التنوخى، ابو علی محسن بن علی؛ نشوار المحاضرة؛ تحقیق و چاپ عبود الشانجی المحامی، ۱۳۹۱ ق.

الگود، سیریل لوید؛ تاریخ پزشکی ایران: از دوره باستان تا ۱۹۳۴، ترجمه محسن جاویدان، تهران: اقبال، ۱۳۵۲ و ترجمه باهر فرقانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

امام فخر رازی؛ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ مصر: مطبعة البهیه المصریة، ۱۳۵۴ ق.

امل سین؛ مکه مکرمه، مدینه منوره؛ ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۴

انصاری دمشقی، شمس الدین محمد؛ نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر؛ ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.

بروکلمان، کارل؛ تاریخ دول و ملل اسلامی؛ ترجمه هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ش. جغرافیای تاریخی

کشورهای اسلامی؛ ج ۱؛ ص ۴۱۴

دادی ابن الفوطی؛ الحوادث الجامعه و التجارب النافعة فی المائة السابعة؛ بغداد: چاپ مصطفی جواد، ۱۳۵۱ ق، بیروت- لبنان: دار الفکر الحدیث، ۱۴۰۷ ق.

بلاذری، احمد بن یحیی؛ فتوح البلدان؛ تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷.

بیرشک، احمد؛ زندگینامه علمی دانشوران.

بیرونی، ابو ریحان؛ التفهیم لاوائل صناعة التنجیم؛ تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲.

—؛ کتاب تحدید نهایه الاماکن لتصحیح مسافه المساکن.

پیگولوسکایا؛ شهرهای ایرانی «در روزگار پارتیان و ساسانیان»؛ ترجمه عنایت الله رضا، تهران:

شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

جرجی زیدان؛ تاریخ آداب اللغة العربیة؛ بیروت- لبنان: منشورات دار مکتبه الحیاء، ۱۹۷۸.

—؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ترجمه علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵ ش.

جغرافیة شبه جزیرة العرب؛ مکه: مکتبه النهضة الحدیثه، ۱۳۸۴ ق.

جمال بابان؛ اصول اسماء المدن و المواقع العراقیه؛ بغداد: ۱۹۸۹.

جواد علی؛ تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام؛ ترجمه محمد حسین روحانی، بابل: کتابسرای بابل، ۱۳۶۷.

جورج ف. حورانی؛ دریانوردی عرب در دریای هند در روزگار باستان و در نخستین سده های میانه؛ ترجمه محمد مقدم، تهران:

کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۸ ش.

حتی، فیلیپ خلیل؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابو القاسم پاینده، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.

حسین مونس؛ اطلس تاریخ الاسلام؛ قاهره: مصر، الزهراء للاعلام العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷.

حسینی قمی، قاضی احمد بن شرف الدین؛ خلاصه التواریخ؛ تصحیح احسان اشراقی، تهران:

دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

حکیم، محمد تقی خان؛ گنج دانش جغرافیای تاریخی شهرهای ایران؛ مقدمه عبد الحسین نوایی، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۶.

حموی، یاقوت؛ معجم البلدان؛ بیروت- لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ق.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۵

حمیده، عبد الرحمن؛ اعلام الجغرافیین العرب؛ دمشق- سوریه: دار الفکر، ۱۴۰۴ ق.

دلیسی اولیری؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی؛ ترجمه احمد آرام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

دوری، عبد العزیز؛ تاریخ العراق الاقتصادی فی القرن الرابع الهجری؛ بغداد، ۱۹۶۸.

—؛ بغداد؛ ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ایرج پروشانی، ۱۳۷۵.

دینوری، ابو حنیفه؛ اخبار الطوال؛ تحقیق عبد المنعم عامر، قم: منشورات الشریف الرضی، افسر از دار احیاء الکتب العربی، چاپ

اول، قاهره: ۱۹۶۰، تهران: نشر نی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ۱۳۶۴.

رائین، اسماعیل؛ دریانوردی ایرانیان؛ تهران: جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۶ ش.

رانیسمن، استیون؛ تاریخ جنگهای صلیبی؛ ترجمه منوچهر کاشف، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

زرین کوب، عبد الحسین؛ کارنامه اسلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

زکی محمد حسن؛ جهانگردان مسلمان در قرون وسطا؛ ترجمه عبد الله ناصری طاهری، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.

سامی، شمس الدین؛ قاموس الاعلام ترکی؛ استانبول: مطبعة العثمانیه، ۱۳۱۷ ق.

سدید السلطنه، محمد علی خان؛ تاریخ مسقط و عمان، بحرین، قطر و رابطه آنها با ایران؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.

سمهودی، نور الدین؛ وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی؛ بیروت- لبنان: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴.

سیرت رسول الله؛ ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوهی)؛ تصحیح اصغر مهدوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ ش.

سیوطی، جلال الدین؛ حسن المحاضرة؛ مصر- قاهره، ۱۳۲۱ ق.

شامی، نظام الدین؛ ظفرنامه (تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی)؛ با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۶۳.

شریف ادریسی، محمد بن محمد؛ نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق؛ مصر: مکتبه الثقافه الدینیة، [بی تا].

شکویی، حسین؛ فلسفه جغرافیا؛ تهران: انتشارات گیتاشناسی، ۱۳۶۷.

شیروانی، زین العابدین؛ بستان السیاحه (سیاحت نامه)؛ افست از روی چاپ سنگی به تاریخ

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۶

۱۳۱۵ ق، تهران: انتشارات سنایی، [بی تا].

شیروانی، زین العابدین؛ حدائق السیاحه؛ تهران: ۱۳۴۸.

؛ ریاض السیاحه؛ تصحیح حامد ربانی، تهران: سعدی، [بی تا].

صفا، ذبیح الله؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۱، ۲۵۳۶.

طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت- لبنان: دار سويدان، ۱۳۸۴ ق.

عزاوی، عباس؛ عشائر العراق؛ قم: شریف الرضی، ۱۳۷۵.

غفاری، قاضی احمد؛ تاریخ جهان آراء؛ تصحیح سید ابو القاسم مرعشی، تهران: حافظ، ۱۳۴۴.

فراهانی، میرزا محمد حسین؛ سفرنامه؛ به کوشش مسعود گلزاری، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲.

فیاض، علی اکبر؛ تاریخ اسلام؛ تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۴.

قدامة بن جعفر؛ کتاب الخراج و صنعۃ الکتابه؛ ترجمه و تحقیق حسین قرچانلو، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۰.

؛ نبذ من کتاب الخراج و صنعۃ الکتابه؛ لیدن: چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ ترجمه محمد مراد بن عبد الرحمان، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

کراچکوفسکی؛ تاریخ الادب الجغرافی العربی؛ بیروت- لبنان: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۰۸.

کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.

کلیفورد، ادموند بوثرث؛ سلسله های اسلامی؛ ترجمه فریدون بدره ای، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.

لسترنج؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

مارکوارت، یوزف؛ ایران شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی؛ ترجمه مریم میر احمدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳.

محمد بن نجیب بکران؛ جهان نامه؛ به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲.

محمدی، محمد؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی؛ تهران: توس، ۱۳۷۴.

مدیر شانه‌چی، کاظم؛ مسجد الحرام و کعبه؛ مشهد: چاپخانه دقت، ۱۳۴۷ ش.

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۷

مستوفی، حمد الله؛ نزهة القلوب؛ به اهتمام و تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین؛ التنبیه و الاشراف؛ ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

—؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

—؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تصحیح شارل بلا، بیروت: الجامعة اللبنانية، ۱۹۶۵.

مشکور، محمد جواد؛ جغرافیای تاریخی ایران باستان؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۱.

معلقات سبع (معلقه امرؤ القیس)؛ ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران: سازمان انتشارات اشرفی، ۱۳۴۵ ش.

مقبول احمد، تشنر؛ تاریخچه علم جغرافیا و تطورات آن در جهان اسلام؛ ترجمه محمد حسن گنجی، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

مقدسی، ابو عبد الله محمد بن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران؛ ۱۳۶۱، لیدن، چاپ دخویه، ۱۹۶۷.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی؛ بحرین؛ تهران: ۱۳۶۲.

ناصر خسرو؛ سفرنامه؛ به کوشش دبیر سیاقی؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۳.

نفیس احمد؛ خدمات مسلمانان به جغرافیا؛ ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.

نقولا زیاده؛ الجغرافیه و الرحلات عند العرب؛ بیروت: دار الكتاب اللبناني - دار الكتاب المصری، ۱۹۸۷.

نلینو، کرلوا کفونسو؛ تاریخ نجوم اسلامی؛ ترجمه احمد آرام، تهران: چاپخانه بهمن، ۱۳۴۹ ش.

نوایی، عبد الحسین؛ اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

نولدکه، تئودور؛ تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان؛ ترجمه عباس زریاب، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.

ویلسون، آرنولد تالبوت؛ خلیج فارس؛ ترجمه محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.

هشام جعیط؛ کوفه، پیدایش شهر اسلامی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

همدانی، ابو محمد حسن بن احمد بن یعقوب؛ الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر؛ بیروت -

جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، ج ۱، ص: ۴۱۸

لبنان: الدار الیمنیه للنشر و التوزیع، ۱۴۰۸.

همدانی، حسن بن احمد بن یعقوب؛ صفه جزیره العرب؛ صنعاء - یمن: مرکز الدراسات و البحوث الیمنی و دار الآداب، بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ ق.

یزدی، شرف الدین علی؛ ظفرنامه؛ به اهتمام محمد عباسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ ش.

— نقشه‌های کتاب برگرفته از کتابهای سرزمینهای خلافت شرقی، اطلس عراق و اطلس تاریخ اسلام است.

Butler, A. J; The Arabconquest of Egypt; ۲۰۹۱

The Encyclopaedia of Islam; ۵۶۹۱

Geoffery Bibby, " The Origins of the Dilmun civilization" in Bahrein Through the ages: The
.Archaeology; edited by Shaikha Haya Ali al Khalifa and Michael Rice, London: ١٩٨٩
.Monkhouse, F. J.; A Dictionary of Geography; London: ١٩٦٩
.Muller, D. H.; Al'Hamadani; Vol ١
.Philby; The Empty Quarter, London, ١٩٣٣
.Philby; The Geographical Journal; CXIII
Reinaud; Geographie D'Aboulfeda, ١, Introduction g  n  rale a la geographie des
.orientaux; Paris: ١٩٨٨
.Sarton G.; Introduction to the History of Science; Vol ١